

حج

در آئینهٔ شعر فارسی

تألیف

محمد شجاعی

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

بسم الله الرحمن الرحیم

حج در آئینه شعر فارسی

نویسنده:

محمد شجاعی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حج در آئینه شعر فارسی

مشخصات کتاب

نام کتاب: حج در آئینه شعر فارسی

نویسنده: محمد شجاعی

موضوع: مرجع

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: نشر مشعر

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: تابستان ۱۳۸۸

نوبت چاپ: ۲

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

پیشگفتار

اشاره

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

گلگشت چهار ساله

در چشم انداز ادب پارسی، منظره شکوهمند حج از زیبایی و جذابیت ویژه‌ای برخوردار است. کمتر شاعری است که کعبه و وابسته‌ها و مشاعر زیبای حج را به تصویر نکشیده و واژه‌ها و ویژگیهای آن را به گونه‌ای بسزا توصیف نکرده باشد.

پس از سیری چهار ساله در بوستان شعر کهن و دیوان شاعران پارسی گوی، حج را موضوعی یافتم به بیکرانگی و گستردگی اقیانوس و به عمق ناپیدای دریا و به ارتفاع بلند آسمان که هرچه آن را می‌پیمودم و در قعر آن فرو می‌رفتم و به بلندای آن پرواز می‌نمودم پایانش را نمی‌دیدم و به انتهایش نمی‌رسیدم.

در این سیاحت روحانی و پرواز آسمانی گوهرهایی درخشان و ستارگانی فروزان در حد گنجایش دو دست و شمارش انگشتان از دل دریا و سینه آسمان به دست آوردم

ص:۱۲

که سخاوتمندانه تقدیم می‌دارم.

نگارنـده پس از آنکه مطمئن شـد که کسـی در این باغ پهناور گردش نکرده و گلی از این گلشن جاویـد نبوییـده، مشـتاقانه در این گلزار قدم نهاد و قلم زد و به پیرایش و آرایش آن پرداخت.

وی به دو شـیوه این راه را پیموده است؛ شـیوه نخست که شامـل این جلـد می‌باشـد بهصورت «موضوعی» و در موضوعات گوناگون حج را بررسی کرده است.

شیوه دوم که شامل جلـد آینـده می‌شود، حج را از نگاه هر شاعر به طور جداگانه و به ترتیب تقدم و تأخر زمانی، از قرن سوم تا قرن دهم نگاشته است. و در جلد سوم، حج را به همین گونه از شعرای قرن یازدهم به بعد جمع آوری کرده است.

نگارنده در جلد اول، یعنی همین جلد، کوشـش کرده، اشعار شاعران پارسی گوی را از قرن سوم تا قرن دهم در تمام زمینه‌هایی که به نوعی به حج مربوط می‌شود گرد آورده و به تجزیه و تحلیل بپردازد و سـرانجام از گلواژه‌های عطر آگین و خوشـبویی که در این گلسـتان روییـده، دسـته گلهایی چیـده و به گلدوسـتان هـدیه نماید. وی تا حد امکان سـعی کرده سـرودهها را به ترتیب قرن و تاریخ وفـات شـاعر بنگـارد و در این بین اگر بیتهـایی از لابلاـی قصایـد، غزلیـات، قطعـات و سـرودهای شاعران که حـذف آن آسـیبی به موضـوع وارد نمی‌کرد آورده نشـده و یـا از قلم افتـاده است، بـاخواست خـدا در جلـد دوم همه آنهـا در زیر عنـوان هر شـاعر آورده می‌شود.

چشم انداز حج

نویسـنده در این جلـد، از زوایای گوناگون و تازه‌ای به منظره زیبا و تماشایی حج نگریسـته و از مناظر دلگشا و دل انگیز آن بهره‌مند گشـته است. هم در متن و پاورقیها به عنوان شاهد مثال به بُعد تاریخی حج نظر افکنده و هم به جغرافیای آن نگاه انداخته و هم یک دوره آداب، اسـرار، اعمال و مناسک حـج را از دیـدگاه شـرع، عرفان، تصوف، ولایت و ... بررسـی و تحقیق کرده است و به نکات نگفته و نهفته بسیاری رسیده است.

ص:۱۳

وی اقرار دارد این یافته‌ها تنها و تنها، مرواریدی است از دل ژرفای دریا و ستاره‌ای است از کهکشان دور دست آسمان و گامی است در دل بی‌انتهای کویر و جرعه‌ای است در پهندشت خشک زمین و واژه‌ای است از واژگان گسترده ادب و بیتی است از دیوانهای شاعران پارسی گوی؛ و این در حالی است که تازه، شاعران، عارفان، ادیبان، اندیشمندان، نویسندگان، گویندگان، هنرمندان و ... خود، تنها توانسته‌اند به اندازه شعور، معرفت، ادب، اندیشه، قلم، زبان، هنر و توانایی و استعداد و شایستگی خویش، رازی از خزینه اسرار و رمزی از گنجینه رموز حج را دریابند و به بعدی از ابعاد و گوشه‌ای از زوایای آن بنگرند. «(۱)»

گذرها و نظرها

برخی به حج از دید فردی نگریسته‌اند و برگزاری این مراسم را جهت یک دوره تهذیب و تزکیه نفس و خودسازی می‌دانند که شعرا بیشترین حرف را در این زمینه زده‌اند.

گروهی به حج از دیدگاه اجتماعی نگریسته‌اند و آن را یک کنگره بزرگ و یک اجتماع باشکوه برای رفع مشکلات و نابسامانیهای جهان اسلام دانسته‌اند که در آن سیاه و سفید، فقیر و غنی، مسؤول و رعیت، شرقی و غربی، همه گرد هم می‌آیند و اعلام حضور و وجود می‌کنند.

بعضی دیگر به حج از دید سیاسی نظر کرده‌اند و فلسفه این گردهم‌آیی بزرگ را جهت وحدت و وحدت جهت مسلمین و برای بررسی وضع حکومتها و نظامهای

۱- – امام خمینی قدس سره فرموده است:

حج بسان قرآن است که همه از آن بهره‌مند می‌شوند ولی اندیشمندان و غواصان و دردآشنایان امت اسلامی اگر دل به دریای معارف آن بزنند و از نزدیک شدن و فرو رفتن در احکام و سیاستهای اجتماعی آن نترسند از صدف این دریا، گوهرهای هدایت و رشد و حکمت و آزادگی را بیشتر صید خواهند نمود و از زلال حکمت و معرفت آن سیراب خواهند گشت. ولی چه باید کرد و این غم بزرگ را به کجا باید برد، که حج بسان قرآن مهجور گردیده است، و به همان اندازه‌ای که آن کتاب زندگی و کمال و جمال در حجابهای خود ساخته ما پنهان گردیده است و این گنجینه اسرار آفرینش در دل خروارها خاک کج فکریهای ما دفن و پنهان گردیده است و زبان انس و هدایت و زندگی و فلسفه زندگی‌ساز او به زبان وحشت و مرگ و قبر تنزل کرده است، حج نیز به همان سرنوشت گرفتار شده است. از پیام امام خمینی، ۲۹/ ۶/ ۵۸، صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۷۶.

ص:۱۴

موجود در جهان اسلام می‌دانند.

جمعی از دیـد اقتصـادی نگـاه کردهانـد و آن را اجتماع سالانه برای تجارت و داد و سـتد و رد و بـدل کالاها و آشـنایی با تولیـدات همدیگر می‌دانند.

عده‌ای به حج از دید نظامی نظر افکنده‌اند و آن را از ابتدا تا انتها اشاراتی به آمادگی نظامی دانسـته‌اند و فلسـفه وقوف در عرفات و مشعر را کسب معرفت و شعور برای رمی جمره عقبه یعنی مبارزه با شیطان بزرگ می‌دانند.

برخی حج را از دیدگاه عرفانی نگاه کرده‌اند و گفته‌اند باید از قشر و پوست و ظاهر اعمال به مغز و باطن اعمال رسید و خانه، وسیله و واسطه‌ای است تا بدینوسیله حاجیان بهصاحبخانه برسند.

دسـته‌ای، حج را از بعد ادبی و شـعر تماشا کرده‌اند و آن را کنگره سالانه شاعران و اندیشـمندان دانسـته‌اند و به خصوص درگذشـته مرکزی برای شـعر خوانی و انشاد اشـعار و سروده‌ها بوده به طوری که اشعار برگزیده هفت یا ده تن از شعرای روزگار جاهلیت را بر در کعبه آویخته بودنـد تـا هر تازه واردی آن را بخوانـد و بدینوسـیله مایه شـهرت و افتخار آنان گردد. این اشـعار را سـبعه معلقه، یا معلقات سـبعه می‌گفتند و سـرایندگان اشـعار را «اصـحاب معلقات سبعه» می‌نامیدند. پس از نزول قرآن کریم که در اوج فصاحت و بلاغت بود این شاعران از بیم رسوایی قصاید خود را پنهانی برداشتند. «(۱)»

۱- – از میان خانه کعبه فرو آویختند شعر نیکو را به زرین سلسله پیش عزی

منوچهری

با روان خرد بیامیزش بر در کعبه دل آویزش

سنایی

اگر ز کعبه بیاویختند سبعیات فرشته، شعر من از عرش می‌درآویزد

قوامی رازی

بر در کعبه شاید ار شعرم خادم کعبه بان در آویزد

خاقانی

از رشک آن بگریخته بر خاک خذلان ریخته نظمی که بود آویخته در کعبه بهر امتحان

جامی

ص: ۱۵

سبب انتخاب

نگارنده که تا کنون شش بار توفیق تشرف به خانه خدا را داشته و خوانده‌ها و شنیده‌های خود را به مشاهده و معاینه بدل کرده است برخود لازم دید تا این تجربیات و یافته‌ها را در خدمت زبان و ادبیات فارسی که رشته تحصیلات تکمیلی او بوده در آورد از این‌رو قدم در این میدان نهاد و با انتخاب موضوع «حج در آیینه شعر فارسی» بخشی از عمر خود را به پیمودن این راه طی نشده پرداخت. از دیگر سو به پاس سپاس و قدردانی از الطاف و موهبتهای پیاپی پروردگار در اجازه ورود و تشرف بنده‌اش به خانه خود و به شکرانه این توفیقات پیوسته الهی بر خود فرض و وظیفه دانست تا آنجا که در امکان و توان وی باشد در این موضوع قلم و قدم زند تا هم شکر نعمت گزارده باشد و بدین سبب نعمتش هر ساله فزونی یابد و هم پاره‌ای از وظایف و دیونی را که بر خود احساس می‌کرده ادا کرده باشد و هم بهانه‌ای باشد تا هماره فکر و اندیشه حج در ذهن او و خاطره و یادش در دل او و ذکر و نامش بر زبان و قلم او جاری باشد.

هفت سال انتظار

نگارنده خود هفت سال در انتظار خانه خدا بی‌قراری می‌کرد، هفت سال در آرزوی وصال خانه دوست بی‌تاب و ناآرام بود، هفت سال در آتش عشق کعبه می‌سوخت و می‌گداخت، هفت سال جهت دیدار دیار یار می‌دوید، هفت سال دیوانه‌وار هر دری را می‌کوبید و به هر کسی متوسل می‌شد و به هر وسیله‌ای چنگ می‌زد و تا مرز جنون و دیوانگی پیش می‌رفت و نا خودآگاه ابیاتی از چشمه دل بر زبانش جاری می‌گشت.

در تف تند جگر سوز تبم دود آه است بلند از دو لبم

آه از درد ستوه آور هجر کعبه وصل تو را می‌طلبم

تابم ای کعبه مقصود برفت از تنور دل من دود برفت

در غم هجر تو ای کعبه عشقصبر ایوبم اگر بود برفت

در این مدت بود که هر گاه به یاد کعبه می‌افتاد می‌گریست و از فراقش اشک حسرت می‌بارید و تنها در این مدت بود که وی معنی عشق و عاشقی را فهمید و واژه‌های مقدس جنون و وصل و هجران و انتظار را از عمق جان دریافت و بی‌اختیار تراوشات دل خود را زمزمه می‌کرد:

به آه دل جهان افروختم من جنون و عشق را آموختم من

از این آتش که در جان من افتاد خدایا ساختم من سوختم من

و حاصل این سوز و گدازها و درد و انتظارها، مناجات‌نامه و راز و نیاز موزونی بود که به خصوص در موسم حج از چشمه دل وی می‌جوشید و فوران می‌کرد و در آسمان ناپدید می‌شد و گاه به ابرها می‌پیوست و قطراتی از آن برصحیفه‌ای می‌افتاد وصفحه‌ای را تر می‌کرد. یادگار آن روزها، پراکنده گویی‌هایی شد که اینک قصیده‌ای از آن تقدیم می‌گردد. در این شعر با آنکه کلمات روان قافیه نسبتاً محدود بوده، بخشی از اصطلاحات مناسک حج آورده شده است.

ص:۱۶

ص:۱۷

از نگارنده:

عشق کعبه

نامت ای «کعبه» همیشه به لبم ز آتش هجر تو در تاب و تبم

عشقت انداخته سوزی به دلم که گواه است بر آن دود لبم

من به آهنگ «حجازی» همه شب به سماع و می و رقص و طربم

کی به سر منزل مقصود رسم من که از قافله یک ره عقبم

کی به «میقات» کنم «نیت» پاک تا در اندیشه سیم و ذهبم

کی به تن «جامه احرام» کنم تا که پابست لباس و لقبم

کی به «لبّیک» دو لب باز کنم تا که آلوده لهو و لعبم

کی سبکبار کنم «سعی» و «طواف» من که حمال حطام و حطبم

کی به «ذی‌حجه» روم زی «عرفات» من که نشناخته طی شد رجبم

کی «افاضه» کنم از دشت «وقوف» من که عاجز ز طی یک وجبم

کی به «مسلخ» بکنم «ذبح» عظیم تا ذبیح شهوات و غضبم

«نُسک» و «بیتوته» و «رمی جمرات» در «منا» گر که کنم در عجبم

کی گذر از سر و از حلق کنم تا ز «حلق» سر و مو در تعبم

کی شوم مست می «زمزم» دوست من که سرمست شراب عنبم

گر به «خال سیه» ت بوسه زنم شکر توفیق شود روز و شبم

بر درت هر چه زدم کس نگشود تا که بستم در نام و نسبم

نا امید از همه اسباب شدم تا سبب ساز همو شد سببم

طی نکردم به خود این «وادی» عشق کس فرستاد خدا در طلبم

از دل زخمیم آمد این شعر تو مپندار که اهل ادبم

ص:۱۸

ص:۱۹

ص:۲۰

ص:۲۱

فصل اول

حج و نخستین شاعران

بسام کورد

اولین شاعر پارسی‌گویی که نامی از مکه و حرم در اشعار او آمده «بسام کورد» نام دارد. وی از شاعران قرن سوم و از خوارج عهد یعقوب لیث بود که بهصلح نزد او آمد و در مدح یعقوب شعرهای بسیار به روش محمد بن وصیف گفت. در تاریخ سیستان نام او در ردیف اولین شاعران پارسی‌گوی است. از شعر بسام یک قطعه پنج بیتی در مدح یعقوب و شکست عمار خارجی باقی است که مانند نمونه‌های شعر محمد وصیف سست مایه است.

مکه حرم کرد عرب را خدای عهد تو را کرد حرم در عجم

هر که در آمد همه باقی شدند باز فنا شد که ندید این حرم «(۱)»

۱- - شاعران بی‌دیوان

ص:۲۲

محمد بن مخلد سگزی

شاعر پارسی‌گوی دیگری که در قرن سوم می‌زیست و در اشعارش کلمه «مکی» آمده است «محمد بن مخلد سگزی» است.

نام این شاعر نیز درصف دو شاعر دیگر سیستانی، محمد بن وصیف و بسام کورد به عنوان اولین شاعران پارسی‌گوی قرار دارد و در تاریخ سیستان یک قطعه سه بیتی از وی نقل گشته که در مدح یعقوب و شکست عمار است.

جز تو نزاد حوا و آدم نکشت شیر نهادی به دل و بر منشت

معجز پیغمبر مکی تویی به کنش و به منش و به گوشت

فخر کند عمار روزی بزرگ گوهر آنم من که یعقوب کشت «(۱)»

رودکی

اوّلین شاعر پارسی گویی که نام «کعبه» در اشعار وی آمده «رودکی» است.

او را از قدیمی‌ترین شاعران و پدر شعر فارسی خوانده‌اند. وی در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ چشم از جهان فرو بست. وی در اشعاری خطاب به معشوق می‌گوید: من به چشمهای سیاه تو افتخار می‌کنم آن گونه که اهل مکّه به کعبه ... افتخار می‌کنند:

مکّی به کعبه فخر کند مصریان به نیل ترسا به اسقف و علوی بافتخار جدّ

فخر رهی بدان دو سیه چشمکان توست کآمد پدید زیر نقاب از بر دو خَد

وی در سروده دیگری که در مبحث «کعبه و خرابات در شعر» توضیح داده شده است از کعبه به کلیسا می‌رود و در آنجا نشیمن اختیار می‌کند:

از کعبه کلیسا نشینم کردی آخر در کفر بی‌قرینم کردی

بعد از دو هزار سجده بر درگه دوست ای عشق چه بیگانه زدینم کردی

منطقی رازی

اولین شاعر پارسی‌گویی که از «کعبه» به عنوان تشبیه استفاده کرده است «ابو

۱- - شاعران بی‌دیوان

ص:۲۳

محمد منصور علی منطقی رازی» شاعر بزرگ ذولسانین قرن چهارم هجری است.

عوفی در لباب الالباب و نظامی عروضی در چهار مقاله، او را از شاعران مشهور آل بویه می‌دانند. او مداحصاحب بن عباد وزیر فخر الدوله دیلمی بوده و به تازی و پارسی شعر سروده است. وی ظاهراً در میان سالهای ۳۶۷ تا ۳۸۰ یعنی آن سال که بدیع الزمان همدانی به خدمتصاحب عباد رفته، فوت کرده است. منطقی از قدیمترین شاعران پارسی گوی عراق به حساب می‌آید و از فحوای اشعارش استادی و مهارت او نمایان است. از احوال او بیش از این نمی‌دانیم. هشتاد و چهار بیت از منطقی رازی، شامل سه قصیده و شش قطعه و یازده بیت مفرد باقی است. «(۱)» وی در این بیت خانه خود را به کعبه تشبیه کرده که در وی نیکوان زیبا روی حضور دارند آن گونه که در زمان کفر بتها در کعبه موجود بوده‌اند.

همیشه خانه‌ام از نیکوان زیبا روی چو کعبه بود به هنگام کفر پر اصنام

کعبه در آینه تشبیه

اشاره

به راستی نمی‌توان از میان دیوانهای شاعران پارسی گوی گذشته و معاصر، دیوانی را یافت که شاعرش به گونه‌ای از کعبه سخنی نگفته و مقصود و مطلوب خود را به کعبه تشبیه نکرده باشد. شاعران بدون استثنا هر مفهوم زیبا و هر واژه پاک و با قداست و هر خوب و خوبی را به کعبه همانند کرده‌اند.

آنجا که سخن از عشق و شور و سوز و گداز است.

و آنجا که سخن از شوق و وصل و درد و نیاز است.

و آنجا که سخن از بزرگی و شرف و حرمت و عزت و عظمت است.

و آنجا که سخن از جلال و جاه و مقام و ملک و دولت است.

۱- – شاعران بی‌دیوان

ص:۲۴

و آنجا که سخن از مطلوب و طلب و قبول و اقبال است.

و آنجا که سخن از حاجت و رجا ومراد و آمال است.

و آنجا که سخن از گنج و قصر و قطب و قدس و قدر است.

و آنجا که سخن از جان و دل و اسرار وصواب وصدر است.

و آنجا که سخن از نجات و اخلاص و احسان و انصاف است.

و آنجا که سخن از تجرید و رضا و فقر و اعتکاف است.

و آنجا که سخن از جمال و کمال و سخا و جود و مجد است.

و آنجا که سخن از عروس و ماه و شمع و شاهد و شهد است.

شاعران همه این واژگان و مفاهیم را، همه و همه، به کعبه تشبیه کرده‌اند.

طواف شاعران بینم به گرد قصر تو دایم همانا قصر تو کعبه است و گرد قصر تو بطحا «(۱)»

فرخی سیستانی

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را کلکش حجرالاسود و کف چشمه زمزم «(۲)»

عنصری

چو کار کعبه ملک جهان بدان آمد قیامت آید چو ماه گم کند رفتار «(۳)»

ابوحنیفه اسکافی

زهی به جاه تو مأمور کعبه دولت زهی به صدر تو منسوب قبله احسان «(۴)»

مسعود سعد سلمان

عالمی در بادیه‌ی قهر تو سرگردان شدند تا که یابد بر در کعبه‌ی قبولت روز بار «(۵)»

سنایی

۱- – فرخی سیستانی، ص ۲

۲- عنصری، دیوان، ص ۱۸۱

۳- – ابو حنیفه اسکافی، نیمه دوم قرن پنجم

۴- – مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۳۷۹

۵- – سنایی، دیوان، ص ۲۲

ص:۲۵

شد گفته سنایی چون کعبه نزد خلق زین بیشتر فضول که یابد ز ابتدا «(۱)»

سنایی

در کعبه انصاف تو محراب دگر شد نقش سم شبدیز تو بر ماده و نربر «(۲)»

سنایی

از در کوفه‌ی وصالت تا در کعبه‌ی رجا نیست اندر بادیه‌ی هجران به از خوفت خفیر «(۳)»

سنایی

اسب در میدان وصلش تاختم کعبه وصلش ز هجران توختم «(۴)»

چون کعبه آمال پدید آمد از دور گفتند رسیدیم سر راه بر آن بود «(۵)»

سنایی

عرش مقاما ز رکن کعبه جاهت دست وزارت در آن بلند مقام است «(۶)»

سنایی

قبله عقلصنع بی خللش کعبه شوق ذات بی بدلش «(۷)»

سنایی

خواهی که پی بری به سر کعبه نجات در خود مکن قیاس حق و پیش در میا

آهنگ عشق زن تو در این راه خوفناك احرام درد گیر تو در این کعبه رجا «(۸)»

سید حسن غزنوی

۱- – سنایی، دیوان، ص ۵۰

۲- – همان، ص ۵۰

۳- – همان، ص ۲۸۲، خفیر - نگهبان

۴- – همان، ص ۳۵۹

۵- – همان، ص ۸۶۹

۶- – همان، ص ۱۰۵۲

۷- – سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۸۷

۸- – سید حسن غزنوی، ص ۳۵۰

ص:۲۶

کعبه است دل من که بدان کعبه نیاید بی دوستی آل نبی قافله حاج «(۱)»

سوزنی

ای کعبه شرف که طواف زمانه را گرد در تو مکه و بطحا شود همی «(۲)»

ادیب صابر

استطاعت بر من نیست و گرنه نیمی ساعتی از در آن کعبه حاجت غایب «(۳)»

ادیب صابر

چو کعبه شرف یافت هری بر همه دنیا از فر قدوم تو و فخر قدم تو «(۴)»

عبدالواسع جبلی

بارگاهت کعبه مردم حاج و درگاهت حرم مجلست فردوس و کوثر جام و ساقی حور باد «(۵)»

انوری

تو کعبه جلالی و ارباب شرع را خوارزم و آب او عرفات است زمزم است «(۶)»

رشید الدین وطواط

ور نیست درت کعبه اقبال چرایند سوی درت ابنای شرف راکع و ساجد «(۷)»

رشید الدین وطواط

ملک او زینت زمین و زمانصدر او کعبهصغار و کبار «(۸)»

رشید الدین وطواط

۱- – سوزنی، دیوان، ص ۱۴۵

۲- – ادیب صابر، دیوان، ص ۷۳

۳- – همان، ص ۳۹۸

۴- – عبدالواسع جبلی، دیوان، ص ۶۲۸

۵- – انوری، دیوان، ص ۱۰۲

۶- – رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۹۹

۷- – همان، ص ۹۹

۸- – همان، ص ۲۱۸

ص:۲۷

جناب فرخ او زایران را شده چون خطه کعبه گرامی «(۱)»

رشید الدین وطواط

کعبه‌ای بود در سخا و کفش ناسخصد هزار زمزم بود «(۲)»

رشید الدین وطواط

دست تو رسیده است سوی تربت احمد پای تو سپرده است ره کعبه اعظم «(۳)»

قوامی رازی

ای کعبه دولت در تو قبله دین باد مانند جمت ملک جهان زیر نگین باد «(۴)»

قوامی رازی

کعبه مکرمات رکن الدین آن جنابش ز رکن و کعبه فزون «(۵)»

اثیر اخسیکتی

چه گفت گفت چو رویت به کعبه کرم است نیاز عرض کن و حاجتی که هست بخواه «(۶)»

ظهیر فارابی

چو مشتبه شود جهت کعبه نجات جز سمت درگهش نکند عقل اختیار «(۷)»

ظهیر فارابی

و آن کعبه چون عروس که هر سال تازه روی بوده مشاطه‌ای بسزا پور آزرش «(۸)»

خاقانی

۱- – همان، ص ۴۷۲

۲- – همان، ص ۵۲۷

۳- – قوامی رازی دیوان، ص ۱۷۰

۴- – همان، ص ۱۷۰

۵- – اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۲۷۰

۶- – ظهیر فارابی، دیوان، ص ۶۴

۷- – همان، ص ۱۴

۸- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۹

ص:۲۸

کعبه دیرینه عروس است عجب نی که بر او زلف پیرانه و خال رخ برنا بینند «(۱)»

خاقانی

ای بانوی شرق و کعبه جود من بلبل مدح خوان کعبه «(۲)»

خاقانی

راهی است ورا به کعبه مجد بی زحمت ناقه و بیابان «(۳)»

خاقانی

کعبه قطب است و بنی آدم بنات النعش وار گرد قطب آسیمه سر شیدا و حیران آمده

کعبه قطب است و گردون راست چون دستاس زالصورت دستاس را بر قطب دوران آمده

کعبه روغن خانه‌ای دان روز و شب گاو خراس گاو پیسه گرد روغن خانه گردان آمده

کعبه شمع و روشنان پروانه و گیتی لگن برلگن پروانه را بین مست جولان آمده

کعبه گنج است و سیاهان عرب ماران گنج گرد گنج آن کصف ماران فراوان آمده

کعبه شان شهد و کان زر رسته است ای عجب خیل زنبوران و مارانش نگهبان آمده «(۴)»

خاقانی

مانی به عروس حجله بسته در حجله چارسو نشسته

۱- – همان، ص ۹۸

۲- – همان، ۴۰۴

۳- – همان

۴- – همان، ص ۳۷۱

ص:۲۹

حوری به مثال عبقری پوش شاهی به مثل دواج بر دوش

هم معتکفی چو بختیاران هم موضع اعتکاف داران «(۱)»

خاقانی

زمزمصفت مدار دو چشم از برای چرخ چون در جوار کعبه دولت مجاوری «(۲)»

شمس الدین طبسی

لبیک عشق زن تو در این راه خوفناك و احرام درد گیر در این کعبه رجا «(۳)»

عطار نیشابوری

خلیل وار چنان بقعه‌ای بنا کردی که هست قبله اقبال و کعبه آمال «(۴)»

نجیب الدین جربادقانی

نشان صورت تقدیر و معنی تعظیم بیان قبله اقبال و کعبه آمال «(۵)»

امامی هروی

چون سلیمان کرد آغاز بنا پاك چون کعبه همایون چون منا «(۶)»

مولوی

گرد جو و گرد آب و بانگ آب همچو حاجی طائف کعبه‌ی صواب «(۷)»

مولوی

اگر چه کعبه اقبال جان من باشد هزار کعبه جان را به گرد است طواف «(۸)»

مولوی

۱- – خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۳۳

۲- – شمس الدین طبسی، دیوان، ص ۲۷۰

۳- – عطار نیشابوری، دیوان، ص ۳۵

۴- – نجیب الدین جربادقانی، دیوان، ص ۲۹۷

۵- – امامی هروی، دیوان، ص ۲۵۲

۶- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۵۵۵؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۳۲۳؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۲۸

۷- – همان

۸- – مولوی، کلیات شمس، ص ۵۳۲

ص:۳۰

حبیب کعبه جان است اگر نمی‌دانید به هر طرف که بگردید رو بگردانید «(۱)»

مولوی

درون کعبه شب یک نمازصد باشد ز بهر خواب ندارد کسی چنین معبد «(۲)»

مولوی

سعدی ره کعبه رضا گیر ای مرد خدا ره خدا گیر «(۳)»

سعدی

ای قونیه ای که پر سپاهی در خطه روم تختگاهی

چون حضرت شاه ما گزیده است تو مکه و کعبه الهی «(۴)»

سلطان ولد

ای قبله‌دل روی تو محراب جان ابروی تو من آمدم در کوی تو، آن کعبه اسرار کو «(۵)»

علاء الدوله

یک چند اسیر نفس ابلیس سرشت بودم به کلیسیا و رفتم به کنشت

در کعبه اخلاص کنون معتکفم فارغ ز عذاب دوزخ و ذوق بهشت «(۶)»

حسن متکلّم

طواف کعبه عشق از کسی درست آید که دیده زمزم او گشت و دل مقام خلیل «(۷)»

خواجوی کرمانی

ماصید حریم حرم کعبه قدسیم ما راهبر بادیه عالم جانیم «(۸)»

خواجوی کرمانی

۱- – همان، ص ۳۷۴

۲- – همان، ص ۳۸۳

۳- – سعدی

۴- – سلطان ولد، دیوان، ۵۰۶

۵- – علاء الدوله سمنانی، دیوان، ص ۲۱۸

۶- – حسن متکلم، قرن هشتم

۷- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۴۵۳

۸- – همان، ۴۶۴

ص:۳۱

ای کعبه روی چو مهت قبله عالم خالت حجر الاسود و لب چشمه زمزم «(۱)»

خواجوی کرمانی

مجلسش از ره تعظیم چو کعبه است و در او هر کجا فرض کنی منزل و نازل نبود

کعبه را خاصیتی هست که در حضرت او قدر مفضول کم از رتبت فاضل نبود «(۲)»

ابن یمین

ای بادصباصبحدم گذری کن ز راه لطف بر حضرتی چو کعبه اسلامیان عزیز «(۳)»

ابن یمین

وداع کعبه جان چون توان کرد فراقش بر دل آسان چون توان کرد «(۴)»

عبید زاکانی

کسی که کعبه جان دید بی گمان داند که سجده گاه جز آن آستان نتوان کرد «(۵)»

عبید زاکانی

کسی وصال تو ای کعبه مراد نیافت که باطنش به‌خرابات و ظاهرش باتوست «(۶)»

عماد فقیه کرمانی

چون کعبه مقصود به جز راه درت نیست عشاق تو را بیهده آهنگ حجاز است «(۷)»

ناصر بخاری

آشیان سدره یعنی باغ طاووسان قدس از کبوتر خانه‌های کعبه قدر شماست

۱- – همان، ص ۸۲

۲- – ابن یمین، دیوان، ص ۱۶۲

۳- – همان، ص ۱۸۴

۴- – عبید زاکانی، دیوان، ص ۸۳

۵- – همان

۶- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۰

۷- – ناصر بخاری، تاریخ ادبیات، ص ۱۰۰۳

ص:۳۲

مه مقام خاکبوس کعبه قدرت نیافت با وجود آنکه در قطع منازل تن بکاست

تا عروس روی پوش عنبرین خال حرم در حجاب این نه آبا ساکن ام القراست

نو عروس دولت جاوید را بادا حرم بارگاه حضرتت کان کعبه عزو علاست «(۱)»

سلمان ساوجی

دلا ز خویش سفر کن که راه کعبه وصل به آرزوی تصور به سر نمی‌آید «(۲)»

جنید شیرازی

تویی که از شرف و عزت آستان درت شده قبله احرار چون حریم حرم «(۳)»

عطار شیرازی

پیش ما کعبه به‌جز خاک سرکوی تو نیست قبله اهل نظر جز خم ابروی تو نیست «(۴)»

ابن نصوح شیرازی

کسی به کعبه مقصود پی برد که چو من قفای قافله سالار انس و جان گیرد «(۵)»

کاتبی

عمری است رو به کعبه فقر است و نیستی راهش نما که گم شده در هستی خود است «(۶)»

جامی

دارم به کعبه طلبت روی اهتمام هم عابر به وادی و هم عاکف بلد «(۷)»

جامی

ما قافله کعبه عشقیم که رفته است سر تا سر آفاقصدای جرس ما «(۸)»

جامی

۱- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۵۰

۲- – جنید شیرازی، دیوان، ص ۱۲

۳- – عطار شیرازی، روح عطار

۴- – ابن نصوح شیرازی، قرن هشتم

۵- – کاتبی، دیوان، قرن نهم

۶- – جامی، دیوان، ص ۱۶

۷- – همان، ۲۴

۸- – همان، ص ۱۱۷

ص:۳۳

به راه کعبه وصلت دو چشمم یکی چون دجله و آن دیگر فرات است «(۱)»

جامی

خوش آن‌ساعت که عشق‌خانه‌سوز وادی‌حیرت به عزم کعبه مقصود بندد محمل ما را «(۲)»

بابا فغانی

تا قدم در حرم کعبه تجرید زدیم سخن دوست شنیدیم ز هر دیواری «(۳)»

خیالی بخارایی

از آن به کعبه وصل تو ره ندارد جان که غیر در حرم خاص دوست محرم نیست «(۴)»

خیالی بخارایی

ای همه کس را به درت التجا کعبه دل را ز تو نور وصفا

ای کرمت واسطه بود ما خانه تو کعبه مقصود ما «(۵)»

محیی لاری

کعبه در آینه کنایه و ترکیب

بازتـاب گسترده کعبه در قلمرو ضـرب المثلهـا، کنایـات و ترکیبـات، بیـانگر ارزشـمندی کعبه و اهمیت آن در گستره زبان و ادبیات فارسی است که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود.

کعبه رهرو (ترکیب اضافی) کنایه از آفتاب جهانگرد است.

کعبه جهان گرد (ترکیب اضافی) کنایه از آفتاب و خورشید است.

۱- – جامی، دیوان، ص ۱۷۳ و ۱۱۷

۲- – بابا فغانی، دیوان، ص ۷

۳- – خیالی بخارایی، دیوان، ص ۲۵۱

۴- – همان، ص ۶۸

۵- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۱۶

ص:۳۴

کعبه محرم نشان (ترکیب اضافی) کنایه از خورشید جهان‌گرد است.

کعبه جو (صفت فاعلی مرکب مرخم) جوینده کعبه، طالب کعبه، زائر کعبه.

مرد بود کعبه جو، طفل بود کعب باز چون تو شدی مرد دین روی ز کعبه متاب

خاقانی

کعبه رو (صفت فاعلی مرکب مرخم) آنکه کعبه رود، آنکه قصد کعبه کند، زائر کعبه.

کعبه روی عزم ره آغاز کرد قاعده کعبه روان ساز کرد «(۱)»

نظامی

نالان به سر کوی تو آییم که ذوقی است در قافله کعبه روان بانگ جرس را

کمال خجندی

کعبه ستایی: (حاصل مصدر مرکب) عمل کعبه ستای، کعبه پرستی، کعبه ستای (صفت فاعلی مرکب مرخم): ستاینده کعبه، آنکه کعبه را ستاید، کعبه پرست.

گر محرم عیدند همه کعبه ستایان تو محرم می‌باش و مکن کعبه ستایی

خاقانی

کعبه شناسی (حاصل مصدر مرکب): عمل کعبه شناس، معرفت به کعبه، کعبه شناس: (صفت فاعلی مرکب مرخم) شناسنده کعبه، آنکه کعبه شناسد.

خاطر خاقنی از آن کعبه شناس شد که او در حرم خدایگان کرده به جان مجاوری

خاقانی

کعبه نشین (صفت فاعلی مرکب مرخم) نشیننده کعبه، آنکه در کعبه نشیند، مجاور کعبه.

هم خدمت این حلقه به گوشان ختن به از طاعت آن کعبه نشینان ریایی

خاقانی

۱- – نظامی، مخزن الاسرار، حکایت ۴۴، ص ۲۰۴

ص:۳۵

کعبه وار: (قید یاصفت مرکب): مانند کعبه، شبیه کعبه.

کعبه وارم مقتدای سبز پوشان فلک کز وطای عیسی آید شقه دیبای من

خاقانی

کعبه ویران کن: (صفت فاعلی مرکب مرخم): ویران کننده کعبه، آنکه کعبه را ویران کند، خطایی ناسزا گونه کسی را که شقاوت او را بیان کردن خواهند.

زهی کعبه ویران کن دیر ساز تو ز اصحاب فیلی نه ز اصحاب غار

خاقانی

کعبه بان: (صفت مرکب) حافظ کعبه.

بر در کعبه شاید ار شعرم خادم کعبه بان درآویزد

خاقانی

کعبه‌پرست: (صفت فاعلی مرکب مرخم): پرستنده کعبه، کعبه ستا، آنکه کعبه را پرستد.

به منی و عرفاتم ز خدا در خواهید که هم از کعبه پرستان خدایید همه

خاقانی

کعبه پرستی: (حاصل مصدر) پرستش کعبه، کعبه ستایی، عمل کعبه پرست.

چون از نیازت بوی نه کعبه پرستی روی نه چون آیت اندر جوی نه پل کردن آسان آیدت

خاقانی

مسلمانی اگر کعبه پرستی است پرستاران بت را طعنه از چیست

شیخ محمود شبستری

کعبه زردشت: (ترکیب اضافی) نام یکی از آثار باستانی است واقع در نقش رستم نزدیک تخت جمشید. «(۱)»

۱- – با استفاده از لغت نامه دهخدا ماده کعبه

ص:۳۶

سوگند نامه

سوگنـدنامه، فصل مسـتقلی در ادبیات فارسـی است بدین معنی که شاعر به اشـیایی که نزد او مقدس و دارای اهمیت و ارزش اسـت سوگند یاد می‌کند و در پایان از این سوگندها نتیجه‌گیری کرده و مطلب خود را بیان می‌نماید تا در دل شـنونده اثر مطلوب بگذارد و او را به اهمیت مقصود خود آگاه سازد.

اینک به ترتیب قرن به ذکر سـروده‌های شـعرایی که به مشاعر و مواقف و شعائر و وابسته‌های کعبه و حرم و حج سوگند یاد کرده‌اند می‌پردازیم.

به موقف عرفات و به مجمع عرصات به حشر و نشر و بقا و لقا و حور و قصور

به‌قدس و کعبه و جودی و یثرب و عرفات به حق زمزم و رکن و مقام و مسجد نور «(۱)»

رشید الدین وطواط

به پنج فرض مقدر به چار رکن مخیر به هشت قصر معمر به هفت نور مقوم

به نور روضه سید به فرض مروه و مشعر به قرب عمره و قربان به فصل موقف و محرم

به بارگاه رفیعت که هست کعبه گردون به پایگاهصنیعت که هست قبله عالم

گرفتم آنکه نمودم معاصیی که مرا زان جزاست فرقت یاران سزاست لعنت بلعم

گناه هر که به عالم گناه کرد نسنجد به نیم ذره گرآن را کنند با کرمت ضم «(۲)»

فلکی شروانی

به ایمان به قرآن به کعبه به زمزم برب المغارب و رب المشارق «(۳)»

ادیب صابر

به مشعر و به مناسک به عمره و احرام به موقف و به منا و به کعبه و زمزم

به دست و به بازو و تیغ مقاتلان جهاد بهصدق توبه و به زهد مجاوران حرم «(۴)»

ادیب صابر

۱- – رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲۶۸

۲- – فلکی شروانی، دیوان، ص ۱۹۷

۳- – ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ۳۶

۴- – رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲۶۸

ص:۳۷

به ذات ایزد و توحید او و حرمت او به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا

به زمزم و عرفات و حطیم و رکن و مقام به عمره و حجر و مروه وصفا و منا

وگر خلاف تو هرگز روا داشته‌ام حلال داشته‌ام در حریم کعبه زنا «(۱)»

ادیب صابر

به صلات و زکات و حج و جهاد کاصل اسلام از این چهار در است

حرمت کعبه وصفا و منا حق آن رکن کش لقب حجر است

انوری

به لبیک حجاج بیت الحرام به مدفون یثرب علیه‌السلام «(۲)»

سعدی

به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا که دار مردم شیراز در تجمل و ناز «(۳)»

سعدی

ای به مهر تو آسمان در بند یاد من کن چو می‌دهم سوگند

به نماز شب و قیام و قعود به دعای پر و رکوع و سجود

به شهادت که شد در اسلام بهصلات و زکات و حج وصیام

به شهیدان کربلا زفسوس به ستم کشتگان مشهد طوس

به فتوحات بوقبیس و حری به ثریای مکه تا به ثری

به دل کعبه و به ناف زمین به کتاب و به جبرئیل امین

به حطیم و مقام و زمزم و رکن به سکون مجاوران دو سکن

به صفا و به مروه و عرفات به مه و مهر و فرش و کرسی و ذات

که مکن ز آن در اوحدی را دور یارمندیش کن زعالم نور «(۴)»

اوحدی

۱– – همان، ص ۲۶۳

۲– – سعدی، بوستان، باب دهم، ص ۲۴۴

۳– – سعدی، کلیات، قصاید، ص ۳۰

۴– – اوحی مراغی، دیوان، ص ۴۸۹

ص:۳۸

به حرمت حرم کعبه وصفا و منی به حق روضه رضوان و طوبی و کوثر

مباد منزل غماز در حریم درت چو حلقه باد سخن چینت از حرم بر در

به کعبه گر ننمایی جمال خود مارا زخون دیده کنم لعل ریگ بطحا را «(۱)»

جامی

واژه حج

«(۲)» در شعر

پس از آنکه کعبه در تشبیه و ترکیب و همچنین وابسته‌های کعبه و حرم در سوگند بررسی شد شایسته است که واژه حج نیز به طور مستقل در شعر فارسی بررسی شود و اینک به ترتیب قرن، این سروده‌ها آورده می‌شود.

ز کافران که شدندی به سومنات به حج همی گسسته نگشتی به ره نفر ز نفر

خدایگان را اندر جهان دو حاجت بود همیشه این دو همی‌خواستی ز ایزد داور

یکی که جایگه حج هندوان بکَنَد دگر که حج کند و بوسه بر دهد به حجر

یکی از آن دو مراد بزرگ حاصل کرد دگر به عون خدای بزرگ کرده شمر «(۳)»

فرخی

باد میدان تو ز محتشمان چون به هنگام حج رکن حطیم «(۴)»

بر گنگ و حجگاهشان تاختند بر آن آب گنگ اندر انداختند «(۵)»

اسدی

یافته حج و کرده عمره تمام باز گشته به سوی خانه سلیم

شاد گشتم بدانکه کردی حج چون تو کس نیست اندر این اقلیم

۱- - جامی، دیوان، ص ۱۴۸

۲- - حج در لغت به معنی قصد است. سپس استعمال آن مخصوص به قصد و آهنگ خانه خدا برای انجام دادن مناسک حج گردید. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۵۲

۳- - فرخی، دیوان، ص ۷۰، در مدح سلطان محمود غزنوی است

۴- - ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۸۹

۵- - اسدی گرشاسب نامه

ص: ۳۹

گر تو خواهی که حج کنی پس از این این چنین کن که کردمت تعلیم «(۱)»

ناصر خسرو

حج کبرا اند و حکیمان جهانند زیرا زره حکمت قبله حکما اند «(۲)»

ناصر خسرو

به حج شدی و من از اندهان هجرانت به گرد خانه تو گشته‌ام چو حاج روان «(۳)»

مسعود سعد سلمان

گر نباشد حج و عمره و رمی و قربان گو مباش این شرف ما را نه بس کز تیغ او قربان شویم «(۴)»

سنایی

گر بخت باز بر در کعبه رساندم کاحرام حج و عمره مثنا برآورم «(۵)»

خاقانی

گفتا میای رو حج و عید دگر برآر تا هر دو هست بانگ برآید ز حنجرش «(۶)»

خاقانی

عرشیان بانگ ولِلّه علی الناس زنند پاسخ از خلق سمعنا و اطعنا شنوند «(۷)»

خاقانی

حج‌ملوک و عمره سخت‌است و عید دهر بر درگهی که کعبه کعبه است و مشعرش «(۸)»

شش حج تمام بر در این کعبه کرده‌ام کایزد به حج و کعبه مرا بختیار کرد

خاقانی

۱- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۲- – ناصر خسرو

۳- – مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۶۴۷

۴- – سنایی، دیوان، ص ۶

۵- – همان، ص ۴۱۸

۶- – خاقانی، دیوان، ص ۲۴۶

۷- – همان، ص ۶

۸- – همان، ص ۱۰۱

ص:۴۰

زین سفر مقصود امسالش تو بودستی نه حج کالامان گویان به درگاه آمد و جان تازه کرد

خاقانی

کز پی حج رخصتم خواهی ز شاه کاین سفر دل را تمنا دیده‌ام

خاقانی

اقبال بین که حاصل خاقانی آمده است کاندر سه دو عید و دو حج شد میسرش

خاقانی

پس از مقیات و حج و طوف کعبه جمار و سعی و لبیک و مصلی

خاقانی

پریر نوبت حج بود و مهد خواجه هنوز از آن سوی عرفات است چشم بر فردا

خاقانی

عید ایشان کعبه وز ترتیب پنج ارکان حج رکن‌پنجم هفت طوف چار ارکان‌دیده‌اند

خاقانی

حج ما آدینه و ما غرق طوفان کرم خود به عهدنوح هم‌آدینه طوفان دیده‌اند

خاقانی

از پی حج در چنین روزی ز پانصدسال باز بر در فید آسمان را منقطع سان دیده‌اند

خاقانی

جبریل خاطب عرفات است روز حج ازصبح تیغ و از جبل‌الرحمه منبرش

خاقانی

گر حج و عمره کرده‌اند از درکعبه رهروان ما حج و عمره می‌کنیم از در خسرو سری

خاقانی

ص:۴۱

کعبه را یک بار حج فرض است و حضرت کعبه وار حج ما هر هفته عمداً بر نتابد بیش از این

خاقانی

سوی مکه شیخ امت بایزید از برای حج و عمره می‌دوید «(۱)»

مولوی

این نماز و روزه و حج و جهاد هم گواهی دادن است از اعتقاد

مولوی

در نماز و روزه و حج و زکات با منافق مؤمنان در برد و مات «(۲)»

مولوی

مرد حجی همره حاجی طلب خواه هندو خواه ترک و یا عرب

منگر اندر نقش و اندر رنگ او بنگر اندر عزم و در آهنگ او

گر سیاه است و هم آهنگ تو است تو سپیدش دان که همرنگ تو است

ور سفید است و ورا آهنگ نیست زو ببرکز دل مر او را رنگ نیست «(۳)»

مولوی

گر بشنود کسی که تو پهلوی کعبه‌ای حج ناگزارده شود از کعبه باز پس

سعدی

وز سلام او شود مسلمان باز به زکات و بهصوم و حج و نماز «(۴)»

شیخ محمود شبستری

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد «(۵)»

حافظ

۱- – مولوی، مثنوی، ص ۱۰۲

۲- – مولوی به شرح علّامه محمّدتقی جعفری، ج ۱، ص ۱۴۶، نیکلسون ج ۱، ص ۱۹؛ رمضانی، ج ۱، ص ۸

۳- – مولوی، مثنوی، به اهتمام علّامه محمّدتقی جعفری، ج ۲، ص ۳۵۴؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۱۷۸؛ رمضانی، ج ۱، ص ۵۸

۴- – شبستری، مجموعه آثار، ص ۲۱۲

۵- – حافظ

ص:۴۲

رفت آوازه که امسال به حج رفت کمال بس‌مبارک‌سفری چون‌تو به اوهمسفری «(۱)»

کمال خجندی

حقیقت وصال است و باقی مجاز چه کعبه چه قبله چه حج چه نماز «(۲)»

شاه داعی شیرازی

حج در ضرب‌المثل:

۱- حج به سفارش قبول نشود

۲- دل به دست‌آور که حج اکبر است

۳- حاجی حاجی مکه

کعبه و سختی راه

اشاره

در روزگاران پیشین سفر حج با سختی‌ها و مشکلات جانی و مالی همراه بود و چون احتمال بازگشت وجود نداشت حاجی سفارشها و آخرین وصیتهای خود را با خانواده خویش در میان می‌نهاد. و از این جهت که سفر او معمولًا یک سال طول می‌کشید مخارج سال آنها را تهیه کرده نزد آنان می‌گذاشت. از این رو معروف بود که حاجی زمانی مستطیع است که مخارج یک سال خود را داشته باشد. با این وجود گاه اتفاق می‌افتاد که وی به علت مشکلات بین راه از قبیل ناامنی، حمله دزدان، طوفان، سیل، بیماری و دهها مشکلات دیگر نمی‌توانست به موقع خود را به مکه برساند و در نتیجه همانجا در مکه می‌ماند و سال دیگر حج به جا می‌آورد و یا احیاناً ناامید به وطن مراجعت کرده در سالهای بعد به سفر حج دست می‌زد. و از همین‌رو ضرب المثل

۱- – کمال خجندی، دیوان، ص ۳۳۵

۲- – شاه داعی شیرازی، دیوان، ص ۳۹

ص:۴۳

«حاجی حاجی مکه» که حکایت از درازی و طول سفر دارد پیدا شد.

خواهی که درون حرم عشق خرامی در میکده بنشین که ره کعبه دراز است

عراقی

سنایی درباره ممدوح خود احمد عارف که نتوانسته بود به هنگام و به موقع، خود را به مکه برساند و اعمال حج را به جا آورد گفته است:

چون به حج رفتی مخور غم گر نبودت حج از آنک کار رفتن از تو بود و کار توفیق از خدای «(۱)»

خاقانی‌ازاینکه نتواند خود را به موقع به حج برساند نگران است و به ساربان می گوید:

ساربانا به وفا بر تو که تعجیل نمای کز وفای تو زمن شکر موفا شنوند

حاش للّهاگر امسال ز حج وامانم نز قصور من و تقصیر تو حاشا شنوند

دوستان یافته میقات و شده زی عرفات من به فید و زمن آوازه به بطحا شنوند «(۲)»

حاجی هنگام خداحافظی با بدرقه حزن‌انگیز همراهان رو به رو بود زیرا بسیار بودند حاجیانی که در غربت و بیابانهای بادیه می‌مردند و همانجا دفن می‌شدند و هرگز به کعبه نمی‌رسیدند. «(۳)» از این‌رو ازهمه‌چیز وهمه کس دل‌می‌بریدند وباآنهاوداع می کردند.

کاملی گفته است از پیران راه هر که عزم حج کند از جایگاه

کرد باید خان و مانش را وداع فارغش باید شد از باغ و ضیاع

خصم را باید خوشی خوشنود کرد گر زیانی کرده باشی سود کرد

بعد از آن ره رفت روز و شب مدام تا شوی تو محرم بیت‌الحرام «(۴)»

دعاهایی که در این زمینه وارد شده همه حکایت از آن دارد که سفر حج، سفری پرمخاطره و پرمشقت بوده و از امنیت نیز برخوردار نبوده است. «(۵)»

۱- – سنایی، دیوان، ص ۶۰۹

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۱۰۲

۳- امام موسی بن جعفر علیه السلام به یکی از یارانش به نام صباح فرمود: ای صباح! مگر ندیدی مردی را که محفوظ و سالم می‌ماند ولی همراهان او به مقصد نمی‌رسیدند از این رو زمانی که اراده سفر داری بگو: خدایا مرا و همراهان مرا محفوظ و سالم بدار و من و همراهانم را به نیکو وجهی به مقصد برسان

۴- – عطار، مصیبت‌نامه، ص ۱۵۱

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی برای گزاردن حج از خانه خارج شدی بگو ... خدایا! مرا در پناه خود از ستمکاران دشمن و شیاطین عصیانگر حفظ بفرما ... پروردگارا! سفر مرا آسان و زمین را برای من هموار بگردان ... خدایا! من از مشقت سفر و بازگشت غم آلود و بدی نظر نسبت به خانواده و مال و فرزندانم به تو پناه می‌برم. خدایا! تو یار و یاور من هستی، من برای تو حرکت می کنم و برای تو فرود می‌آیم. خدایا! در این سفرم از تو می‌خواهم که شادمانی و عمل به آنچه رضای توست به من عنایت کنی و دوری و سختی سفر را بر من آسان نمایی« اللهم اقطع عَنّی بُعده ومشقّته ...»، فروع کافی، ج ۴، ص ۲۸۴.

امام صادق علیه السلام فرمود:« وما أحـدٌ یَبلغهُ حَتّی تَنالهُ المشـقّهٔ» در سـفر مکه هیـچ کس یافت نمی‌شود مگر اینکه به او مشـقت و سختی می‌رسـد، وسائل، ج ۱۱، ص ۱۱۲. امام صادق علیه السـلام درباره سـختی سـفر حـج فرمود:« ... ما که در اینجا مدینه زندگی می‌کنیم و نزدیک مکه هستیم و آبهای پی در پی همراه ماست به حج نمی‌رسـیم مگر اینکه به مشـقت می‌افتیم پس چه رسد به شما که در دیار دور دست زندگی می‌کنید ...»

ص:۴۴

انوری (متوفی ۵۸۳) عطا وصله ممدوح خود را به کعبه و مسجدالحرام تشبیه می کند که رسیدن و دستیابی به آن جز با مشقت و رنج میسر نیست.

خوان خواجه کعبه است و نان او بیت‌الحرام نیک بنگر تا به کعبه جز به رنج تن رسی

برنبشته برکران نان او خط سیاه لَم تکونوا بالِغِیه إلّابشقّ‌الأنفس «(۱)»

کعبه و بادیه

یکی از مشـکلات عمـده‌ای که در گذشـته حـج گزاران با آن رو به رو بودنـد وجود بیابانهای وسـیع و خشک اطراف حجاز بود که برای رسیدن به کعبه چاره‌ای جز پیمودن آن وجود نداشت. هم اکنون این بیابانها یکی از پهناورترین بیابانهای دنیا محسوب می‌شود و بـه آن «بـادیه» و «بادیـهٔ العرب» نیز گوینـد که طولش از حـدود شـام تـا بحر فـارس و عرض آن از مکه تـا نجـف است و هر یک کمابیش دویست فرسنگ مسافت دارد. «(۲)»

بشناس حرم را که هم اینجا بدر توست با بادیه و ریگ مغیلانت چه کار است «(۳)»

ناصر خسرو

۱- اشاره به آیه ۷ از سوره نحل و امام صادق علیه السـلام در باره مشقت سفر حج فرموده است:« ... ما من ملک ولا سوقةٍ یصل إلی الحج إلّابمشـقةٍ فی تغییر مطعم أو مشـرب أو ریح أو شمس لا یستطیع ردّها و ذلک قوله عزوجل: وتَحمِلُ أثقالکم إلی بَلَدٍ لَم تکونوا بـالِغِیه إلّـابشقّ الأـنفس، إنّ ربّک رَئوفٌ رَحیم.»« ... هیـچ پادشـاه و هیـچ رعیتی به سـفر مکه نمی‌رود مگر اینکه نوعی مشـقت به او می‌رسـد مثـل نـاگواری آب و غـذا، بـاد و طوفان و تابش خورشـید و این است معنی قول پروردگار بلنـد مرتبه که فرمود: این چهار پایان هستند که بارهای شما را به شهر حمل می کنند که اگر آنها نبودند شما با مشقت و جان کندن آن را می‌بردید همانا پروردگار شما مهربان و رحیم است.»، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۰ به نقل از کافی.

۲- – دهخدا به نقل از نزهةُ القلوب، ص ۲۶۷، واژه بادیهٔ العرب

۳- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰

ص:۴۵

رفته و مکه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به سیم «(۱)»

ناصر خسرو

سنایی در قصیده‌ای بادیه را به خونین بودن و در بیتی به عدم و نیستی توصیف کرده و می گوید:

پای چون در بادیه‌ی خونین نهادیم از بلا همچو ریگ نرم پیش باد سرگردان شویم «(۲)»

سنایی

کعبه بادیه‌ی عدم او بود عالم علم را عَلَم او بود

سنایی

خواجوی کرمانی نیز گوید:

به راه بادیه هر کس که خون نکرد حلال حرام باد مر او را وصال بیت حرام «(۳)»

عماد فقیه نیز گوید کسی که می‌خواهد به حرم برسد باید کفن بپوشد.

اگر عزیمت خاک در حرم داری کفن بپوش چو آیی چنان که فرمان است «(۴)»

ناصر بخارایی نیز شرط وصال کعبه را سر باختن می‌داند.

مگر از کعبه دری بر دل تو باز شود پای در نه به ره بادیه و سر درباز

سنایی در قسمت دیگری از قصیده خویش بادیه را به قهر و سرگردانی و هجران تشبیه کرده است و می گوید:

عالمی در بادیه‌ی قهر تو سرگردان شدند تا که یابد بر در کعبه‌ی قبولت روز بار «(۵)»

۱- – همان، ص ۳۰۱

۲- – سنایی، دیوان، ص ۴۱۶

۳- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۳۳

۴- – عماد فقیه، دیوان، ص ۴۱

۵- – سنایی، دیوان، ص ۲۲

ص:۴۶

از در کعبه‌ی وصالت تا در کعبه‌ی رجا نیست اندر بادیه‌ی هجران به از خوفت خفیر «(۱)»

وی همچنین بادیه را میـدان مردان می‌دانـد و آن را به «بوته» یعنی ظرف گلینی که در آن طلا و نقره ناخالص را می‌گدازند و ذوب می‌کنند تا ناخالصیهای آن گرفته شود تشبیه کرده و می‌گوید:

بادیه بوته است ما چون زر مغشوشیم راست چون بپالودیم از او خالص چو زر کان شوم

بادیه میدان مردان است و مانیز از نیاز خوی این مردان گریم و گوی این میدان شویم

گرچه در ریگ روان عاجز شویم از بیدلی چون پدید آید جمال کعبه جان افشان شویم «(۲)»

انعکاس وسیع بادیه در شعر، حکایت از سختی راه و مشکلات فراوان این مسیر دارد و شعرا هر کدام گوشه‌ای از این مشکلات را به تصویر کشیده‌اند و اینک به برخی از آنها اشاره می‌شود.

گر زخم یافته است از رنج بادیه دیدار کعبه مرهم راحت رسان شده «(۳)»

خاقانی

خواجه ره بادیه را درگرفت شیخ زر عاریه را برگرفت «(۴)»

نظامی

به پایان این بادیه کس رسید همان پیکری دیگر از خلق دید

نظامی

چو یک مه در آن بادیه تاختند از او نیز هم رخت پرداختند

نظامی

۱- – همان، ص ۲۸۲، خفیر یعنی نگهبان

۲- – سنایی، دیوان، ص ۴۱۵

۳- – خاقانی، دیوان

۴- – نظامی، مخزن الاسرار، ص ۲۰۴

ص:۴۷

هر که گستاخی کند اندر طریق گردد اندر بادیه‌ی حسرت غریق

کاروان زین کاروان زین بادیه می‌رسد در هر مساء و غادیه

عزت مقصد بود ای ممتحن پیچ پیچ راه و عقبه‌ی راهزن

عزت کعبه بود آن ناحیه دزدی اعراب و طول بادیه «(۱)»

مولوی

به بوی آنکه شبی در حرم بیاسایند هزار بادیه سهل است اگر بپیمایند «(۲)»

سعدی

تو همچو کعبه عزیز افتاده‌ای در اصل که هر که وصل تو خواهد جهان بپیماید «(۳)»

سعدی

ساربانا جمال کعبه کجاست که بمردیم در بیابانش «(۴)»

سعدی

بیابانی است هایل کعبه مقصود را در ره که بی‌قطع امید از خود بریدن نیست امکانش

گر آری رو در آن کعبه چو ریگ گرم زیر پا سپردن بایدت سر کوه آتش در بیابانش «(۵)»

جامی

شدم در جستجوی کعبه وصلت ندانستم که همچون من بود سرگشته بسیار این بیابان را

هلالی جغتایی

بادیه و بادهای زهرآلود

یکی از سختیهایی که حاجیان در بادیه با آن رو به رو بودند وزش بادهای زهرآلود و خطرناک بود که به «سموم بادیه» معروف است. سموم که جمع سمائم است

۱- – مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۲، ص ۴۳۲؛ نیکلسون، ج ۳ ص ۲۰۶؛ رمضانی، دفتر ۵، ص ۳۳۳

۲- – سعدی، غزلیات، ص ۱۹۰

۳- – همان، ص ۲۰۸

۴- – همان، ص ۲۱۵

۵- – جامی، دیوان، ص ۴۹

ص:۴۸

بادی است که به هر چه بگذرد بسوزد و هلاک کند «(۱)» و همچنین گویند سموم، بادی است که در بیابانهای سوخته گذشته باشد وبخار دودناک که از زمین برخیزد با وی باشد. «(۲)»

سنایی در سفری که به حج داشته در توصیف این بادیه گوید:

زمانی که قدم در این بادیه پربلا نهادیم مانند شن و ریگ نرم سرگردان بادهای بادیه شدیم.

پای چون در بادیه‌ی خونین نهادیم از بلا همچو ریگ نرم پیش باد سرگردان شویم «(۳)»

چون سموم بادیه گلبوی گشت آگه شدم کآتش سوزان بر ابراهیم شد چون مرغزار «(۴)»

حسن غزنوی

نز سموم آسیب و نز باران بخیلی یافته نز خفاجه بیم و نز غزیه عصیان دیده‌اند

گرمگاهی که چو دوزخ دمد آن باد سموم تف باحورا چون نکهت حورا «(۵)» بینند «(۶)»

خاقانی

گر دلم سوزد سموم بادیه بس مفرح کز لب و خالش کنم

خاقانی

روندگان ره کعبه را ز غایت شوق سموم بادیه خوشتر ز سایه طوبی «(۷)»

نزاری

بادیه و بی‌آبی

از مهمترین مشکلات بادیه نبود آب و خشکسالی منطقه بود و اگر آبی یافت

۱- در سال ۴۰۲ باد سیاه بر کاروان حجاج وزید و راه آب را گم کرده بسیاری هلاک شدند. گویند ظرف آبی به صد درهم رسید. تمدن اسلامی، ج ۲، ص ۵۴.

۲- – دهخدا، به نقل از ذخیره خوارزمشاهی

۳- – سنایی، دیوان، ص ۴۱۵

۴- – حسن غزنوی، دیوان، ص ۹۰

۵- – حرارت گرمای سخت تابستان را چون بوی خوش زن سیاه چشم می‌بینند

۶- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۷- – نزاری، تاریخ ادبیات

ص:۴۹

می‌شد تلخ و شور بود. «(۱)»

اگر چو بادیه شعرم نداشت آب چنان که می‌رمید شتر از حدای اندیشه «(۲)»

سیف فرغانی

خضر لب تشنه در این بادیه سرگردان داشت راه ننمود که بر چشمه حیوان برسم

خاقانی

در بادیه تشنگان بمیرند از حله به کوفه می‌رود آب

سعدی

بادیه و بیماری و مرگ

از پیشامدهای ناگواری که در راه کعبه روی می‌داد مرگ‌ومیر بود و بسیار اتفاق می‌افتاد که حاجی در بادیه دچار بیماری شده مرگ به سراغ او می‌آمد و در غربت، دور از خانواده؛ اما با یاد آنان، جان می‌سپرد و در همان بیابان دفن می‌شد و چیزی نمی‌گذشت که خاکهای بادیه بر روی قبر او می‌نشست و اثری از گور باقی نمی‌ماند.

سنایی در این باره می‌گوید: هنگامی که ما در این بادیه خونین گام نهادیم به یاد

۱- نویسنده کتاب تمدن اسلامی گوید:

در مواقع امنیت نیز حجاج، حتی آنها که راهشان نزدیک بود، از جهت تنگیابی آب در صحرا دچار مشکلات سهمناک می‌شدند. ابن معتز، همنشین بد را به آب راه مکه تشبیه می‌کند که با همه تلخی و تندی و ترشی و نکوهیدگی از آن ناگزیر است. در شرح احوال مسلمین به این عبارت تأثرانگیز بسیار برمی‌خوریم که« در راه حج بمرد.»

به سال ۲۹۰ حجاج در راه بازگشت دچار بی‌آبی شدند و گروهی از عطش شدید مردند.

به سال ۴۰۲ باد سیاه بر کاروان حجاج وزید و راه آب را گم کرده، بسیاری هلاک شدند. گویند ظرف آبی به صد درهم رسید. به سال ۴۰۳ راهزنان بدوی نزدیک آب بر کاروان پیشی گرفته، آبگیرها را انباشته یا چال انداختند و در چاهها حنظل ریختند و در کمین نشسته راه بر حجاج بستند و پول هنگفتی مطالبه کردند. عطش حاجیان به نهایت رسید و گویند پانزده هزار تن بمردند و تنها عده کمی جان به در بردند. پس از این واقعه به عامل کوفه که مسؤول حفاظت راه حجاج بود دستور کتبی داده شد که اعراب عامل جنایت را دستگیر کرده انتقام شدید بگیرند. عامل کوفه در بیابان به اعراب رسیده بسیاری را بکشت و پانزده تن سران ایشان را به بغداد فرستاد که به رسوایی در شهر گردانیده به زندان بردند. مجازاتی که درباره چندتنشان اجرا شد چنین بود که گرسنه‌اش نگهداشته، آنگاه غذای بسیار شور خورانیدند به طوری که بسیار تشنه شد، سپس در کنار دجله بستندش و عطشان آب را تماشا می‌کرد تا مرد.

و باز در سال ۴۰۵ از بیست هزار حاجی تنها شش هزار زنده ماندند و بر اینان نیز کار چنان سخت شده بود که بول شتر را نوشیدند و سپس اجباراً شتران سواری را کشته و گوشتش را هم خورده بودند. تمدن اسلامی، ج ۲، ص ۵۴.

۲- - سیف فرغانی، دیوان، ج ۱، ص ۳۵

ص:۵۰

یتیمانی که پدر گم کرده بودند افتادیم و آن گاه در این فکر فرو رفتیم که اگر ما هم بیمار شویم به چه سرنوشتی دچار خواهیم شد نه غمگساری است تا بر ما گریه کند و نه مهربانی تا جرعه‌ای آب به ما دهد، اینها درصورت درد و بیماری است، اما آه از آن روز که در این بیابان غربت،صید گورستان شویم و در گوشه‌ای بدون حضور دوستان میهمان گور گردیم و زیر خروارها خاک پنهان شده با خاک راه برابر شویم. آه از آن روز که همسفران ما پس از مراسم حج به وطن بازگردند و ما طعمه کرمهای گور شویم و این مرگ امر عجیبی نیست و مگر نه این است که سالیصد هزار نفر می‌میرند و ما هم سرانجام به سرنوشت آنها دچار می‌شویم.

پای چون در بادیه‌ی خونین نهادیم از بلا همچو ریگ نرم پیش باد سرگردان شویم

زان یتیمان پدر گم کرده یادآریم باز چون یتیمان روز عید از درد دل گریان شویم

از پدر وز مادر و فرزند و زن یاد آوریم ز آرزوی آن جگر بندان جگر بریان شویم

در تماشاشان نیابیم ار گهی خوش دل بویم گرد بالینشان نبینیم ار دمی نالان شویم

در غریبی درد اگر بر جان ما غالب شود چون نباشند این عزیزان سخت بی‌درمان شویم

غمگساری نه که اشکی بارد ار غمگین بویم مهربانی نی که آبی آرد ار عطشان شویم

نه پدر بر سر که ما در پیش او نازی کنیم نی پسر در بر که ما از روی او شادان شویم

چون رخ پیری ببینیم از پدر یاد آوریم همچو یعقوب پسر گم کرده با احزان شویم

باشد امیدی هنوز ار زندگی باشد ولیک آه اگر در منزلی ماصید گورستان شویم

ص:۵۱

حسرت آن روز چون بر دل همیصورت کنیم ناچشیده هیچ شربت هر زمان حیران شویم

آه اگر روزی که در کنج رباطی ناگهان بی‌جمال دوستان و اقربا مهمان شویم

همرهان حج کرده باز آیند با طبل و علم ما به زیر خاک در، باخاک ره یکسان شویم

قافله باز آید اندر شهر بی دیدار ما ما به تیغ قهر حق کشته غریبستان شویم

همرهان با سرخ رویی چون به پیش ماه سیب ما به زیر خاک چون در پیش مه کتان شویم

دوستان گویند حج کردیم و می‌آییم باز ما به هر ساعت همی طعمه‌ی دگر کرمان شویم

نی‌که سالیصد هزار آزاده گردد منقطع هم دریغی نیست گرما نیز چون ایشان شویم «(۱)»

سنایی

بادیه و راهزنی و نا امنی

یکی از خطرهای راه کعبه وجود راهزنان و دزدان در مسیر حرکت بود که غالب حجاج خاطرات تلخی از این گونه راهزنها داشتند و در کتب تاریخ از این گونه حوادث تلخ فراوان دیده می‌شود. «(۲)»

«سعدی» در کتاب «گلستان» درباره وجود راهزنان و حرامیان در بادیه حکایتی دارد که در هنگام طی بادیه از ترس دزدان و حرامیان نباید به فکر استراحت بود زیرا لحظه‌ای درنگ و توقف موجب از دست دادن کالا و ترک جان است. او می گوید:

۱- - سنایی، دیوان، ص ۴۱۶

۲- - از جمله در کتاب تمدن اسلامی، ج ۲، ص ۵۴

ص:۵۲

شبی در بیابان مکه از بی خوابی پای رفتنم نماند. سربنهادم و شتربان را گفتم دست از من بدار.

پای، مسکین پیاده چند رود کز تحمل ستوده شد بختی «(۱)»

تا شود جسم فربهی لاغر لاغری مرده باشد از سختی

گفت: ای برادر احرام در پیش است و ۱ امی، ۱ حرامی در پس. اگر رفتی بردی و اگر خفتی مردی.

خوش است زیر مغیلان به راه‌بادیه خفت شب رحیل، ولی ترک جان بباید گفت «(۲)»

«مولوی» نیز در کتاب «مثنوی» از وجود عقبه‌ها و گردنه‌های راهزنی و دزدی اعراب در مسیر راه مکه خبر می‌دهد و آن را به خاطر عزت مقصد و عزت کعبه قابل تحمل می‌داند.

عزت مقصد بود ای ممتحن پیچ پیچ راه و عقبه‌ی راهزن

عزت کعبه بود آن ناحیه دزدی اعراب و طول بادیه «(۳)»

جنید شیرازی نیز از وجود حرامیان و دزدان در حریم کعبه خبر می‌دهد و می گوید:

مباز عشق اگرت طاقت ستم نبود که در طریق وفا جز بلا و غم نبود

حریم کعبه مقصود بی‌حرامی نیست تو را که خوف بود راه در حرم نبود «(۴)»

امانت سپاری به سبب ناامنی

گاه حجگزار به جهت ناامنی راه مجبور می‌شد امانت خود را به افراد مورد اعتماد بسپارد و بسیار اتفاق می‌افتاد که فرد مؤتمن و مورد اطمینان در امانت خیانت کرده و به قول نظامی اموال حاجی راصرف طرب و بذل شکم می کرد.

۱- – بختی: به ضم با و کسر تا شتر قوی هیکل، شتر دو کوهانه

۲- – سعدی، گلستان، باب دوم

۳- – مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۲، ص ۴۳۲؛ نیکلسون، ج ۳، ص ۲۰۶؛ رمضانی، ج ۵، ص ۳۳۳

۴- – جنید شیرازی، دیوان، ص ۱۹

ص:۵۳

حکایت

کعبه روی عزم ره آغاز کرد قاعده کعبه روان ساز کرد

آنچه فزون از غرض کار داشت مبلغ یک بدره دینار داشت

صوفیی از جمله زهاد شهر بود سرآمد ز هر ابنای دهر

در دلش آمد که امانت در اوست در کس اگر نیست دیانت در اوست

رفت و نهانیش فراخانه برد بدره دینار بهصوفی سپرد

گفت نگهدار در این پرده راز تا چو من آیم به من آریش باز

خواجه ره بادیه را درگرفت شیخ زر عاریه را برگرفت

یا رب زنهار که خود چند بود تا دل درویش در آن بند بود

گفت به زر کار خود آراستم یافتم آن گنج که من خواستم

زود خورم تا نکند بستگی اینچه خدا داد به آهستگی

باز گشاد از گره آن بند را داد طرب داد شبی چند را

جمله آن زر که بر خویش داشت بذل شکم کرد و شکم پیش داشت

دست به آن حقه دینار کرد زلف بتان حلقه زنار کرد

خرقه به خمخانه شده شاخ شاخ تنگدلی مانده و عذری فراخ

صید چنان خورد که داغش نماند روغنی از بهر چراغش نماند

حاجی ما چون ز سفر گشت باز کرد بر هندوی خود ترکتاز

گفت بیاور به من ای تیزهوش گفت چه گفتا زر گفتا خموش

در کرم آویز و رهاکن لجاج از ده ویران که ستاند خراج

صرف شد آن بدره هبا در هوا مفلس و بدره ز کجا تا کجا

غارت از این ترک نبرده است کس خانه به هندو نسپرده است کس

رکنی تو رکن دلم را شکست خردم از این خرده که بر من نشست

مال بهصد خنده به تاراج داد رفت و بهصد گریه به پای ایستاد

گفت کرم کن که پشیمان شدیم کافر بودیم و مسلمان شدیم «(۱)»

نظامی

۱- – نظامی، مخزن الاسرار، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵

ص:۵۴

بادیه و دزدان خفاجه

یکی از آزار رسانترین قبایلی که راه را بر حجاج می‌بست و اموال آنان را به غارت می‌برد؛ قبیله «خفاجه» بود که جنایت و آزار آنان نسبت به حجاج زبانزد شد و در کتب نظم و نثر نیز نام آنان آمده است.

«سعدی» در کتاب «گلستان» چنین می گوید:

خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود. یکی از امرای عرب مر او راصد دینار بخشید تا قربان کند. دزدان خفاجه ناگاه بر کاروان زدند و پاک ببردند. بازرگانان گریه و زاری کردن گرفتند و فریاد بی‌فایده خواندند.

گر تضرع کنی و گر فریاد دزد زر باز پس‌نخواهد داد

مگر آن درویش‌صالح که برقرار خویش مانده بود و تغییر در او نیامده. گفتم: مگر معلوم تو را دزد نبرد؟ گفت: بلی. بردند ولیکن مرا با آن الفتی چنان نبود که به وقت مفارقت خسته دلی باشد.

نباید بستن اندر چیز و کس دل که دل بر داشتن کاری است مشکل «(۱)»

خاقانی نیز نام قبیله خفاجه را در اشعار خود آورده و از اینکه در سالی که به سفر حج مشرف بوده حج مردم ایران و شام بی‌خطرصورت پذیرفته آن را به عنوان یک خبر خوش اعلام می‌دارد.

ای بریدصبح سوی شام و ایران بر خبر زین شرف کامسال اهل شام و ایران دیده‌اند

نز سموم آسیب و نز باران بخیلی یافته نز خفاجه بیم و نز غزیه عصیان دیده‌اند «(۲)»

وی در قصیده‌ای دیگر می گوید:

ما و خاک پی وادی سپران کز تف و نم آهشان مشعله دار و مژه سقا بینند

از خفاجه به سر راه معونت یابند وز غزیه به لب چاه مواسا بینند

۱- – سعدی، گلستان، باب پنجم، ص ۱۳۹

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

ص:۵۵

گرمگاهی که چو دوزخ دمد آن باد سموم تف با حورا «(۱)» چون نکهت حورا بینند «(۲)»

بادیه و خارهای مغیلان

یکی دیگر از موانعی که در مسیر راه حجگزاران به وفور وجود داشت خـار مغیلـن بود. مغیلـن مخفف ام‌غیلان، یعنی مادر غولان است که خاری باشـد به غایت سـرتیز و در بیابان مکه روید و به آن خار شتر نیز گویند «(۳)» و همچنین «نام درختی است خاردار و در مصر و عربستان فراوان است.» «(۴)» خار مغیلان در اشـعار شعرا بازتاب وسیعی داشته و هر یک به ذوق خود از آن سخن گفته و شرط وصال کعبه را عبور از آن دانسـته‌اند و برخی پا را فراتر نهاده و گفته‌اند که عاشق کعبه نه تنها نباید در اندیشه و سـرزنش خار مغیلان باشد بلکه باید آن را «حریر»، «پرنیان»، «ریحان» و «گل و نسرین و لاله» ببیند.

بشناس حرم را که هم اینجا بدر توست با بادیه و ریگ مغیلانت چه کار است «(۵)»

ناصر خسرو

ای ز عشق دین سوی بیت‌الحرام آورده رای کرده در دل رنجهای تن گداز جانگزای

تن سپر کرده به پیش تیغهای جان سپر سر فدا کرده به نزد نیزه‌های سرگرای «(۶)»

سنایی

وز پی خضر و پر روح القدس چون خط دوست در سمیرا سدره بر جای مغیلان دیده‌اند «(۷)»

خاقانی

۱- – با حوراء، با حور به ضم حا: سختی گرما در تابستان، گرمای سخت تموز

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۳- – فرهنگ معین، ماده مغیلان

۴- – لغت نامه دهخدا، ماده مغیلان

۵- – ناصر خسرو، دیوان

۶- – سنایی، دیوان، ص ۶۰۸

۷- – خاقانی، دیوان، ص ۹۲

ص:۵۶

جمال کعبه چنان می‌دواندم به نشاط که خارهای مغیلان حریر می‌آید

سعدی

مغیلان چیست تا حاجی عنان از کعبه برچیند خسک در راه مشتاقان بساط پرنیان باشد

سعدی

ای بادیه هجران تا عشق حرم باشد عشاق نیندیشند از خار مغیلانت

سعدی

مرا و خار مغیلان به حال خود بگذار که دل نمی‌رود ای ساربان از این منزل

سعدی

شنیدم که پیری به راه حجاز به هر خطوه کردی دو رکعت نماز

چنان گرم رو در طریق خدای که خار مغیلان نکندی ز پای «(۱)»

سعدی

تو ای خار مغیلان خورده در راه جمال کعبه خواهی دید ناگاه «(۲)»

عبید زاکانی

روی در کعبه جان کرده به سر می‌پویم غمی از بادیه و خار مغیلانم نیست «(۳)»

عبید زاکانی

زبوستان رخت گل کسی تواند چید که خار بادیه‌اش در نظر چو ریحان است

به بال همت اگر می‌پری ز خار مپرس چرا که طایر قدس ایمن از مغیلان است

عماد فقیه کرمانی

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور «(۴)»

حافظ

۱- – سعدی، بوستان، ص ۷۶

۲- – عبید زاکانی، دیوان، ص ۱۳۱

۳- – همان، ص ۱۲۷

۴- – حافظ، دیوان، ص ۱۱۲

ص:۵۷

یا رب این کعبه مقصود تماشا گه کیست که مغیلان‌طریقش گل و نسرین من است «(۱)»

حافظ

جمال کعبه‌مگر عذر رهروان خواهد که حال زنده دلان سوخت در بیابانش «(۲)»

حافظ

گر حریم‌کعبه‌خواهی و آن جمال بی‌نقاب لاله و گل دان همه خار بیابان حرم «(۳)»

حافظ

ای قاسم اگر کعبه‌مقصود مراد است در راه حریر است همه خار مغیلان «(۴)»

قاسم انوار

همان گونه که بیان شد در روزگاران پیشین پیمودن بادیه بانبود امکانات و وسایل رفاهی به گونه‌ای سخت و دشوار بوده که سنایی آن را «بادیه خونین»، «بوته» و «میدان مردان» لقب داده و ناصر خسرو از آن به محنت و خاقانی به زخم و رنج تعبیر کرده و خواجوی کرمانی گفته برای پیمودن آن باید خون را حلال شمرد و مولوی احتمال مردن در آن بیابان را داده و جامی گفته بادیه بیابانی است پر از کوه آتش و برای پیمودن آن باید از خود قطع امید کرد. در این میان اگر سالی به حسب اتفاق هوای هاویه گون و جهنمی آن بارانی و بهاری بوده و از میان خارهای «دیده دوز» و «جامه در» بادیه گل روییده، آن سال را از سالهای استثنایی و خارق العاده و از معجزات آشکار شمرده‌اند. مانند معجزه‌ای که آتش‌سوزان را بر حضرت ابراهیم چون مرغزار نمود.

سید حسن غزنوی شاعر قرن ششم می‌گوید:

من به راه مکه آن دیدم ز فخر روزگار کز پیمبر دید در راه مدینه یار غار

هم یکی از معجزات ظاهر پیغمبر است این کرامتهای گوناگون فخر روزگار

۱- – همان، ص ۳۸

۲- – همان، ص ۱۲۶

۳- – حافظ، دیوان، ص ۳۲۳

۴- – قاسم انوار، دیوان، ص ۲۵۱

ص:۵۸

روز آدینه که از بغداد پی بیرون نهاد ابر گوهر کرد بر فرق غلامانش نثار

شد زمین بادیه همچون بهشتی در بهشت وآن هوای هاویه همچون بهار اندر بهار

از میان خارهای «دیده دوز» «جامه در»صد هزاران گل‌پدید آمد به فضل کردگار

چون سموم بادیه گلبوی گشت آگه شدم کآتش سوزان بر ابراهیم شد چون مرغزار

چون هوای سرد بایستی به گرد موکبش گرم سقایی گرفتی ابر مروارید بار

چارسو باران و فارغ در میان آن قافله همچو نیلوفر میانه خشک و گوشه آبدار

این کرامت حق‌تعالی داند و خلقان که بود از حوالینا الهی لاعلینا یادگار

تا به کوفه بازمانده بود حالش همچنین هم عجب بودی اگر یک بار بودی یا دو بار

استوارم گر نداری بر حقی کین حالها من به چشم خویش دیدم می ندارم استوار «(۱)»

حسن غزنوی

بادیه از دیدگاه خاقانی

خاقانی (متوفی ۵۹۵) این عاشق کعبه، بر عکس دیگر شعرا، در جای جای اشعار خویش خوشبینانه و با حسن نظر به بادیه نگاه کرده و آن را به بـاغ بهشت و وادی ایمن تشبیه نموده که پر از سبزه و گیـاه و نرگس است و سـموم آن را عزیز و ماننـد حرارت غریزی و خار مغیلان آن را همچون بادبزن می‌داند.

وی در مثنوی تحفهٔ العراقین «درصفت بادیه گوید»:

در عرصه بادیه نهی روی نه بادیه بل ریاض خود روی

از سندس «(۲)» خضر بومش از لخلخه «(۳)» سما سمومش

چون وادی ایمن از کرامت همشیره وادی قیامت

ز اندیشه مرد هیأت اندیش اندازه عرض و طول او بیش

از نور هزار حله بر وی وز حور هزار جلوه در وی

۱- – سید حسن غزنوی، دیوان، ص ۹۰ و ۹۱

۲- – سندس- پارچه ابریشمی

۳- – لخلخه به فتح هر دو لام مشک و عنبر

ص:۵۹

زآن سبزه و آب گشته موجود دراعه «(۱)» خضر و درع «(۲)» داود

چون غمزه دوست گاه دستان «(۳)» با سهم «(۴)» ولیک نرگسستان

از سبزه چو عارض خط آور خاکش به لباس فستقی در

گویی خط یار و سبزه اوست دو فستق رسته در یکی پوست

روح اللّه ساخته به ذاتش دارو کده‌ای ز هر نباتش

از بوی گیاش خادم پیر خط سبز کند زهی عقاقیر «(۵)»

گشته ز پی ندای عشاق شاخ خشکش درخت و قواق

هر خار از او به فصل گرماصد مروحه «(۶)» از درخت خرما

تأثیر سمومش از عزیزی بر دل چو حرارت غریزی

با بیخ دماغ طیبش از دور پیوند کند درخت کافور

چون آینه برق زن سرابش چون شانه انگبین خوش آبش

زآن آینه جانصفا گرفته زآن شانه ملک شفا گرفته

ثور و حمل اندر او گیاچر حوت و سرطان به مصنعش در «(۷)»

وی همچنین در قصایدی که در وصف کعبه و مناسک سروده بادیه را به دریا و شتر را به کشتی و اعراب را به موج تشبیه می‌کند و در بیتهای دیگری بادیه را داروخانه‌ای می‌داند که آب و گیاه آن برای بیماریها مفید است. آب شور آن مانند عسل و ریگ و سنگ آن مانند نقره و بید و ریحان است و آن را مانند درختان انگور و انار شفابخش می‌داند و مغیلان آن را به سدره و درخت بهشتی و خار و حنظل آن را به گلشکرهای «(۸)»صفاهان تشبیه کرده است.

۱- - دراعه به ضم دال جامه بلند زاهدان

۲- - درع به کسر دال زره

۳- - دستان- مکر، نغمه، افسانه

۴- - سهم- تیر

۵- - عقاقیر- گیاهان دارویی

۶- - مروحه- بادبزن

۷- - خاقانی، تحفهٔ العراقین، ص ۱۱۵ و ۱۱۶

۸- - گلشکر- معجونی که از برگ گل گلاب و شکر درست می‌کنند و آن را گلقند هم گویند

ص:۶۰

بادیه بحر است و بُختی «(۱)» کشتی و اعراب موج واقصه سر حد بحر و مکه پایان دیده‌اند

بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیاش شیر مادر دختر و گشنیز پستان دیده‌اند

بادیه باغ بهشت و بر سر خوانهای حاج پر طاووس بهشتی را مگس ران دیده‌اند

گرمگاهی کآفتاب استاده در قلب اسد سنگ و ریگ ثعلبیه بید و ریحان دیده‌اند

تیز چشمان روان ریگ روان را در زرود شاف شافی هم ز حِصْرِم «(۲)» هم ز رُمّان «(۳)» دیده‌اند

از سحاب فضل و اشک حاج و آب شعر من برکه‌ها را برکه‌های بحر عمان دیده‌اند

وز پی خضر و پر روح القدس چون خط دوست در سمیرا سدره بر جای مغیلان دیده‌اند

ز آب شور نقره و ریگ عسیله ز اعتقاد سالکان از نقره کان و از عسل شان «(۴)» دیده‌اند

از بسی پر ملک گسترده زیر پای حاج زیر پای فرش سندس الوان دیده‌اند

ز آب و خاک سارقیه تاصفینه پیش چشم بس دواء المسک و تریاقا که اخوان دیده‌اند

در میان سنگلاخ مسلخ و عمره زشوق خار و حنظل گلشکرهای صفاهان دیده‌اند «(۵)»

۱- - بختی به ضم با و کسر تا شتر قوی هیکل، شتر دو کوهانه

۲- - حصرم- به کسر حا و را غوره انگور، میوه نارس

۳- - رمان- به ضم را و تشدید میم انار

۴- - شان- کندو، خانه زنبور عسل

۵- - خاقانی، دیوان، ص ۹۱ و ۹۲

ص:۶۱

خاقانی در مطلع دوم قصیده موسوم به «باکورهٔ الاسفار» و «مذکورهٔ الاسحار» در وصف بادیه به نیکی یاد می‌کند و به کسانی که آن را «خون ریز بی‌دیه» شمرده‌اند می‌تازد و می‌گوید: نه تنها بادیه سبب مرگ نمی‌شود بلکه عمر دوباره به انسان می‌دهد.

سر حد بادیه است روان پاش بر سرش تریاق روح کن ز سموم معطرش

گوگرد سرخ و مشک سیه خاک و باد اوست باد بهشت زاده ز خاک مطهرش

خون ریز بی دیت مشمر بادیه که هست عمر دوباره در سفر روح پرورش

در بادیه ز شمه قدسی عجب مدار گر بردمد ز بیخ ز قوم آب کوثرش

از سبزه و ز پر ملایک به هر دو گام مدهامتان دو بسته دوبستان اخضرش

دریای خشک دیده‌ای و کشتی روان هان بادیه نگه‌کن و هان ناقه بنگرش

وادی چو دشت محشر و بُختی روان چنانک کوه گران که سیر بود روز محشرش

بل کآنچنان شده ز ضعیفی که بگذرد در چشم سوزنی به مثل جسم لاغرش

چونصوفیانش بارکشی بیش وقت‌کم هم رقص و هم سماع همه شب میسرش

هر که از جلاجل و جرس آواز می‌شنود در وهم نفخصور همی شد مصورش

صحن زمین ز کوکبه هودج آنچنانک گفتی کهصد هزار فلک شد مشهرش

ص:۶۲

و آن هودج خلیفه متوج به ماه زر چون شب کز آفتاب نهی تاج بر سرش

سالی میان بادیه دیدند فرغری «(۱)» ز آنسان که هر که گفت نکردند باورش

باور کنی مرا که بدیدم به چشم خویش امسال چون فرات روان چند فرغرش

ظن بود حاج را که مگر آب چشم من جیحون سبیل کرد بر آن خاک اغبرش

یا شعر آبدار من از دست روزگار نقش الحجر بماند بر آن کوه و کردرش «(۲)»

آرزوی وصال کعبه

اشاره

با وجود این همه خطرهایی که حجاج در مسیر راه مکه بر خود می‌خریدند و بادیه را با بادهای سمی و خارهای مغیلان و راهزنانصحراگرد و دزدان کوه‌نشین می‌پیمودند و اموالشان از کف می‌رفت و جانهایشان تلف می‌شد باز عاشقانه و گاه با پای پیاده به کعبه می‌رفتند و مشتاقانه از آن سخن می‌گفتند و در دعاهایشان توفیق زیارت آن را از خدا می‌خواستند. چنانکه در غالب دعاهای ماه رمضان توفیق زیارت خانه خدا و حج بیت اللّٰه الحرام از پروردگار خواسته شده است. «(۳)»

شعرا نیز مانند سایر مردم این اشتیاق و ذوق درون را با سرودن اشعار بیان کرده و با سوز و گداز و درد و نیاز آرزوی وصال کعبه را داشته‌اند. در اینجا به ترتیب قرن به ذکر

۱- – فرغر یعنی جوی آب، گودال آبی، جوی کوچکی که آب از آن عبور کرده و آب کمی به جا مانده باشد، خشک رود

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۶ و ۲۱۷

۳- – مفاتیح، اعمال ماه رمضان، ص ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۶۳، ۴۸۱

ص:۶۳

این سروده‌ها و شاعران می‌پردازیم. فردوسی (متوفی ۴۱۱) در جاهای مختلف شاهنامه به مناسبت از نیاز رفتن به خانه ابراهیم و کعبه و پیاده رفتن به سوی بیت‌الحرام سخن می گوید:

نهیبی به دل زان فراز آمدش سوی کعبه رفتن نیاز آمدش

نبیره‌ی سماعیل پیغمبر است که پور براهیم نیک اختر است

از آنجای با گنج و دیهیم رفت به دیدار خانه براهیم رفت

پیاده بیامد به بیت‌الحرام سماعیلیان زو شده شادکام

فردوسی

فرخی سیستانی (متوفی ۴۲۹) شاعر مدیحه‌سرای دربار محمود غزنوی در مدح وی می گوید:

سلطان همیشه از خدا دو چیز را طلب می کرد یکی فتح هندوستان و شکستن بت سومنات و دیگر زیارت خانه خدا و بوسیدن حجر الاسود که یکی از آن دو حاجت برآورده شد و امید است که دومی نیز انجام پذیرد.

خدایگان را اندر جهان دو حاجت بود همیشه این دو همی خواست ز ایزد داور

یکی که جایگه حج هندوان بکند دگر که حج کند و بوسه بر دهد به حجر

یکی از آن دو مراد بزرگ حاصل کرد دگر به عون خدای بزرگ کرده شمر «(۱)»

او در جای دیگر، توفیق زیارت خانه خدا را برای محمود و خاندانش خواسته است:

مر مرا در خدمت تو زندگانی دیر باد تا ببینم مر تو را در مکه با اهل و تبار «(۲)»

سنایی (متوفی ۵۳۵) درباره در غم حج بودن چنین گوید:

در غم حج بودن اکنون از ادای حج به است من بگفتم این سخن گو خواه شائی خوه مشای

۱- – فرخی سیستانی، دیوان، ص ۷۰

۲- – فرخی سیستانی، دیوان، ص ۸۶

ص:۶۴

از دل و جان رفت باید سوی خانه‌ی ایزدی چون به صورت رفت خواهی خواه به سر شو خوه به پای

«(۱)»

جمال الدین عبدالرزّاق اصفهانی در وصف رکن‌الدینصاعد که از سفر حج بازگشته قصیده‌ای سروده و می‌گوید:

ای زده لبیک شوق از غایتصدق وصفا بسته احرام وفا در عالم خوف و رجا

عشق بیت‌اللَّه تو را از خویشتن اندر ربود همچوعشق شمع کز خود می‌برد پروانه را «(۲)»

خاقانی (متوفی ۵۹۵) که از شـاعران حجگزار و مشـتاق خـانه خـداست شور و اشتیاق خود را در جهت رفتن به خانه خـدا چنین بیان می‌کند:

امسال اگر ز کعبه مرا بازداشت شاه زین حسرت آتشی ز سویدا برآورم

گر بخت باز بر در کعبه رساندم کاحرام حج و عمره مثنا برآورم

سی ساله فرض بر در کعبه کنم قضا تکبیر آن فریضه به بطحا برآورم

حراق وار درفتد آتش به بوقبیس ز آهی که چون شراره مجزا برآورم

از دست آنکه داور فریاد رس نماند فریاد در مقام و مصلا برآورم

زمزم فشانم از مژه در زیر ناودان طوفان خون زصخرهصما برآورم

دریای سینه موج زند ز آب آتشین تا پیش کعبه لؤلؤ لالا برآورم «(۳)»

وی در قصیده دیگری می‌گوید:

ساربانا به وفا بر تو که تعجیل نمای کز وفای تو ز من شکر موفا شنوند

حاش لله اگر امسال ز حج وامانم نز قصور من و تقصیر تو حاشا شنوند

دوستان یافته میقات و شده زی عرفات من به فید و زمن آوازه به بطحا شنوند «(۴)»

نظامی (متوفی ۶۰۰) پیش از مرگ آرزوی دیدن کعبه را دارد و می‌گوید:

یارب بود که گردد چشم دل نظامی از دیدن جمالش پیش از اجل منور

تا در حریم کعبه یارب کعبه گوید این شکرها که دارد از شاه عدل گستر «(۵)»

۱- – سنایی، دیوان، ص ۶۱۰

۲- – عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، ص ۱۴۱

۳- – خاقانی، دیوان، ص ۲۴۶ و ۲۴۷

۴- – همان، ص ۱۰۲

۵- – نظامی، دیوان، ص ۲۳۳

ص:۶۵

وی همچنین اشتیاق قزل ارسلان را برای دیدن نظامی به شوق حجاج بیت اللّه الحرام تشبیه کرده و می گوید:

به عزم زیارت قدم رنجه کرد ز تخت عجم روی در گنجه کرد

همی رفت با شوق و میلی تمام چو حجاج در راه بیت الحرام «(۱)»

نظامی در جای دیگر رفتن مشتاقانه خود را به سوی بعضی ملوک به رفتن حجاج به سوی کعبه تشبیه می کند و می گوید:

شدم تابوسمش همچون زمین پای چو دیدم آسمان برخاست از جای

چنان رفتم که سوی کعبه حجاج چنان باز آمدم کاحمد ز معراج «(۲)»

مولوی (متوفی ۶۷۲) در غزلیات شمس می گوید: در عشق حج و دیدار حضرت مصطفیصلی الله علیه و آله روزها در سختی هستم و شبها آرام ندارم.

روز از سفر به فاقه و شبها قرار نی در عشق حج کعبه و دیدار مصطفا «(۳)»

وی همچنین می گوید: شوق حاجی به گونه‌ای است که تا کعبه پابرهنه می‌رود.

آن یکی تا کعبه حافی می‌رود و آن یکی تا مسجد از خود می‌شود «(۴)»

قانعی از شعرای اواخر قرن ششم شتاب خود را برای رسیدن به کعبه این گونه بیان می کند:

شتابان شدم سوی بیت الحرام گذشتم ز محنت رسیدم به کام

به دیدار کعبه شدم شاد دل ز کار جهان کردم آزاد دل

نزاری نیز گوید:

روندگان ره کعبه را ز غایت شوق سموم بادیه خوشتر ز سایه طوبی «(۵)»

اوحدی (متوفی ۷۳۸) در آرزوی کعبه و زیارت مرقد رسول صلی الله علیه و آله ترکیب بندی دارد که سه بند آن بدین قرار است:

۱- – نظامی، دیوان، ص ۸۴

۲- – همان، ص ۱۶۳

۳- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۴- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۵، ص ۵۵۰؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۴۴۶؛ رمضانی، ج ۲، ص ۱۳۲

۵- – نزاری، تاریخ ادبیات ایران

ص:۶۶

در آرزوی کعبه و مرقد رسولصلی الله علیه و آله

هوس کعبه و آن منزل و آنجاست مرا آرزوی حرم مکه و بطحاست مرا

در دل آهنگ حجاز است و زهی یاری بخت گریک آهنگ در این پرده شود راست مرا

سرم از دایرهصبر برون خواهد شد شاید اربگسلم این بند که در پاست مرا

از خیال حجر الاسود و بوسیدن او آب زمزم همه در عین سویداست مرا

دل من روشن از آن است که از روزن فکر ریگ آن بادیه در دیده بیناست مرا

بر سر آتش سوزنده نشینم هر دم از هوای دل آشفته که برخاست مرا

دلم از حلقه آن خانه مبادا محروم کز جهان نیست جز این مرتبه درخواست مرا

از هوی و هوس خویش جدا باش، ای دل خاک آن خانه و آن خانه خدا باش، ای دل

عمر بگذشت، ز تقصیر حذر باید کرد به در کعبه اسلام گذر باید کرد

ناگزیر است در آن بادیه از خشک لبی تکیه بر گریه این دیده تر باید کرد

گرد ریگی که از آن زیر قدمها ریزد سرمه وارش همه در دیده سر باید کرد

آب و نان و شتر و راحله تشویش دل است خورد آن مرحله از خون جگر باید کرد

ص:۶۷

روی چون در سفر کعبه کنند اهل سلوک از خود و هستی خود جمله سفر باید کرد

سر تراشیدن و احرام گرفتن سهل است از سر این نخوت بیهوده به در باید کرد

شرح احرام و وقوف وصفت رمی و طواف با دل خویش به تقریر دگر باید کرد

هر دلی را که ز تحقیق سخن بویی هست بشناسد که سخن را به جز این رویی هست

یارب، امسال بدان رکن و مقامم برسان کام من دیدن کعبه است و به کامم برسان

دولت وصل تو هر چند که خاص است، دمی عام گردان و بدان دولت عامم برسان

جز به کام مدد عون تو نتوان آمد راه عشق تو، بدان قوت و کامم برسان

صبرم از پای درآمد، تو مرا دست بگیر به سر تربت اینصدر همامم برسان

چون هلال ار بپسندی که بمانم ناقص به جمال رخ آن بدر تمامم برسان

هندوی آن درم ار خواجه جوازی بدهدصبح بیرون بر و روز است به شامم برسان

گر بدان روضه گذارت بود، ای بادصبا عرضه کن عجز و زمین بوس و سلامم برسان

بوی آن خاک دمی گر برهاند ز عذاب به نسیم خوش آن روضه در آییم ز خواب «(۱)»

۱- - اوحدی، دیوان، ترکیبات، ص ۴۷- ۴۸

ص:۶۸

اوحدی مراغه‌ای (اصفهانی) در قسمت دیگری از دیوان خویش به ذکر حکایتی پرداخته و می گوید:

حکایت

شنیدم حاجیی احرام بسته چو در ریگ بیابان گشت خسته

به خود گفت: ارچه پرتشویش راه است جمال کعبه نیکو عذر خواه است

اگر در خانه خود را قید سازی کجا مرغ حرم راصید سازی

ز هجران گرچه داریصد شکایت به روز وصل بگذار آن حکایت

به ماهی گر پدید آید گناهی توان بخشید جرمش را به آهی «(۱)»

خواجوی کرمانی (متوفی ۷۳۸) در اشتیاق کعبه چنین سروده است.

برآید از دل مشتاق کعبه ناله زار اگر به گوش وی آوازه حجاز آید «(۲)»

گر اشتیاق کعبه بر این سان بود بسی ما را به گرد کوه و بیابان بر آورد «(۳)»

راه حجاز ار امید وصل توان داشت برقدم رهروان دراز نباشد «(۴)»

جهان خاتون از بانوان شاعر در نیمه دوم قرن هشتم در هوای کعبه گوید:

هوای کعبه مقصود در دماغ من است به راه بادیه من گوش برجرس نکنم «(۵)»

ابن حسام خوسفی (متوفی ۸۷۵) از غم دوری کعبه می گرید و می گوید:

ای کعبه مقصود دل من کویت دور از تو شدم زمویه همچون مویت

اکنون که ز دیدار تو محروم شدم درخواب من آی تا ببینم رویت «(۶)»

حج، طلب و توفیق الهی

یکی از سخنانی که در میان مردم مشهور است این است که می گویند تا قسمت

۱- – اوحدی، دیوان، ص ۴۷۸

۲- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۶۶۸

۳- – همان، ص ۴۲۶

۴- – همان، ص ۴۲۶

۵- – جهان خاتون، تاریخ ادبیات، ص ۱۰۵۲

۶- – ابن حسام خوسفی، دیوان، ص ۵۹۲

ص: ۶۹

نباشد و خدا طلب نکند حج نصیب نمی‌شود. در بعضی از روایات آمده که حج در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان که شب قدر است مقدر می‌شود. «(۱)» و در روایتی آمده است که این گونه نیست که بعضی از مرد تصور می‌کنند که اگر مال داشته باشند می‌توانند به حج بروند، چه بسا ثروتمندانی که بیش از مخارج سفر حج، مال دارند اما تا زمانی که خداوند به آنان اجازه نداده باشد به حج نمی‌روند. «(۲)»

ره ندهد هر که ندارد ادب کس به درون ره نبرد بی‌طلب

ما قدم خود نه به خود سوده‌ایم بی طلبی راه نپیموده‌ایم «(۳)»

ای محرم خانه محرّم وی محرم کعبه معظّم

توفیق تو را رفیق و همراه جبریل تو را ندیم و همدم «(۴)»

چند گویی کعبه را کاینک به خدمت می‌رسم چون نخواندندت هنوز از دور خدمت می‌رسان «(۵)»

و چه بسیار افرادی نیز بودند که رنج سفر را هم برخود خریدند اما به موقع خود را به کعبه نرساندند و توفیق انجام مناسک حج نصیب آنان نشد.

سنایی (متوفی ۵۳۵) یکی‌ازاین‌افراد را که «احمدعارف» نام دارد معرفی می‌کند که از بلخ حرکت کرد اما در زمان مناسب به مقصد نرسید و حج نیافت. سنایی در وصف و مدح اومی‌گوید: ای کسی که به خاطر عشق دین به سوی بیت الحرام رنجهای تن‌گداز و جانگزا را تحمل کردی وتن را در برابر خارهای مغیلانی که مانند نیزه سرگرا و نابود کننده بودند سپر قرار دادی ناراحت نباش از اینکه به حج رفتی اما حج نکردی زیرا که کار رفتن از تو بود و کار توفیق از خدای. شادان باش زیرا مصلحتی در کار بوده و رهرو حکمت کارهای راهنما را نمی‌داند و اگر مرید با مراد خود ستیزه کند ناپختگی و جرم و گناه محسوب می‌شود.

ای ز عشق دین سوی بیت الحرام آورده رای کرده در دل رنجهای تن گداز جانگزای

۱- – علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۰

۲- – فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۸

۳- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۱۷

۴- – جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان

۵- – نظامی، دیوان، ص ۲۴۱

ص:۷۰

تن سپر کرده به پیش تیغهای جان سپر سرفدا کرده به نزد نیزه‌های سر گرای

چون به حج رفتی مخور غم گر نبودت حج از آنک کار رفتن از تو بود و کار توفیق از خدای

مصلحت آن بود کایزد کرد، خرم باش از آنک آن نداند رهرو از حکمت که داند رهنمای

سخت خامی باشد و تردامنی در راه عشق گر مریدی با مراد خود شود زور آزمای

سوی خانه‌ی دوست ناید چون قوی باشد محب وزستانه‌ی در نجنبد چون وقح باشد گدای

احمد مرسل بیامد سال اول حج نیافت گر نیابد احمد عارف شگفتی کم نمای

دل به بلخ و تن به کعبه راست ناید بهر آنک سخت بی‌رونق بود آنجا کلاه اینجا قبای

در غم حج بودن اکنون از ادای حج به است من بگفتم این سخن گوخواه شائی خوه مشای

از دل و جان رفت باید سوی خانه‌ی ایزدی چون بهصورت رفت خواهی خواه به سر شو خوه بپای

نام و بانگ حاجیان از لاف بی معنی بود ور نداری استوارم بنگر اندر طبل و نای

حج به فریاد و به رفتن نیست کاندر راه حج رفتن از اشتر همی بینیم و فریاد از درای

صد هزار آوازه یابی در هوای حج ولیک عالم السر نیک داند های هوی از های های

رنج بردی کشت کردی آب دادی بر درو گرت دونی از حد خامی در آید گو درای

ص: ۷۱

کویکی فاضل که خارش نیست مشتی ریش گاو کویکی صالح که خصمش نیست قومی ژاژ خای

جان فرستادی به حج حج کرد و آمد نزد تو دل مجاور گشت آنجا گر نیاید گو میای

این شرف بس با شدت کآو از خیزد روز حشر کاحمد عارف به جان حج کرد و دیگر کس به پای

تا بگردد چرخ بر گیتی تو برگیتی بگرد تا بپاید کعبه در عالم تو در عالم بپای «(۱)»

عطار نیشابوری در «منطق الطیر» به داستان «رابعه» می‌پردازد که پس از هفت سال تلاش در راه کعبه وقتی به مقصد رسید دچار عذر زنانگی شد و به مقصود نرسید.

عطار گوید:

بس کسا آمد بدین درگه زدور سوخت و بفروخت هم از نار و نور

چون پس از عمری به مقصودی رسید عین حسرت گشت و مقصودی ندید

حکایت

رابعه «(۲)»

در راه کعبه هفت سال گشت بر پهلو زهی تاج الرجال

چون به نزدیک حرم آمد به کام گفت آخر یافتم حجی تمام

قصد کعبه کرد زود آن حج گزار شد همی عذر زنانش آشکار

بازگشت از راه و گفت ای ذوالجلال راه پیمودم به پهلو هفت سال

چون بدیدم روز بازاری چنین اوفکندی در رهم خاری چنین

یا مرا در خانه خود ده قرار یا نه اندر خانه خویشم گذار

تا نباشد عاشقی چون رابعه کی شناسد قدرصاحب واقعه

تاتو می گردی در این بحر فضول موج بر می‌خیزد از رد و قبول

۱- - سنایی، دیوان، ص ۶۰۸- ۶۱۱

۲- رابعه: از بانوان عارف در قرن چهارم است که همین شاعر عطار نیشابوری شرح حالش را در« تذکرة الاولیاء»، ص ۵۹ آورده است

ص:۷۲

گه به پیش کعبه بارت می‌دهند گه درون دیر کارت می‌دهند

گر از این گرداب سر بیرون کنی هر نفس جمعیتی افزون کنی

ور در این گرداب مانی مبتلا سر بسی گردد تو را چون آسیا

بوی جمعیت نیابی یک نفس می‌بشولد وقت تو از یک مگس «(۱)»

عطار نیشابوری

جامی متوفی (۸۹۸) در آخر مقاله هفتم از کتاب «تحفهٔ الابرار» که درباره حج سروده پس از آنکه اعمال و مناسک و اسرار حج را بیان می‌نماید می گوید:

شکر خدا گوی که توفیق داد ره به سوی خانه خویشت گشاد

ورنه که یارد که به آن ره برد ور چه شود مرغ به آن ره پرد

جامی سپس داستان «علی بن موفق» و مناجات او را با پروردگار ذکر می کند که:

وقتی به در خانه کعبه رسید سر خود را بر سنگ کوبید و گفت: خدایا! نظر رحمت خود را به سوی من افکن. من این راه حج و عمره را فقط برای تو پیمودم و سر انجام نمی‌دانم حال من چگونه است، نه دلی سامان یافته و نه وقتی خوش و نه حاصلی به کف دارم.

علی بن موفق شب در عالم خواب ندای پروردگار را شنید که اگر من تو را نخواسته بودم چگونه تو را به این سرزمین راه می‌دادم و اگر به سوی کسی تمایل پیدا نکنم چگونه او را به سوی خودم راهنمایی می کنم پس این را بدان که من تو را خواستم که شوق و عشق خود را در دل تو انداختم و تو را به سوی خانه خود راه دادم و به در خانه دیگران نفرستادم.

حکایت علی بن موفق و مناجات او به حضرت حق

پور موفق که به توفیق حق برد ز هر پیر موفق سبق

بادیه کعبه بسی می‌برید محنت آن راه بسی می کشید

روزی از آنجا که دلی داشت تنگ زد به در کعبه سر خود به سنگ

۱- - عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۱۱۷

ص: ۷۳

گفت خدایا پس هر محنتی سوی من افکن نظر رحمتی

راه حج و عمره بسی رفته‌ام بهر تو نی بهر کسی رفته‌ام

دل به وفای تو گرو بوده‌ام بی سرو پا در تگ و دو بوده‌ام

هیچ ندانم که مرا حال چیست بخت مرا پایه اقبال چیست

زین سفرم نیست به کف حاصلی نی سره وقتی نه به سامان دلی

شب چو در این درد فرو شد به خواب آمدش از حضرت بیچون خطاب

کای به رهم پای ز سر ساخته بر همه زین پای سر افراخته

گر نه تو را خواستمی کی چنین دادیمت ره سوی این سرزمین

هر که نه مایل به سوی وی شوم سوی خودش راه نما کی شوم

حاصلت این بس که تو را خواستم باطنت از شوق خود آراستم

ره به سوی خانه خود دادمت بر در هر کس نفرستادمت

یا رب از آنجا که کرم آن توست چشم همه بر در احسان توست

جامی اگر چند نه صاحب دلی است از تو به امید چنین حاصلی است «(۱)»

جامی

«محیی لاری» (متوفی ۹۳۳) در کتاب «فتوح الحرمین» پس از ذکر یک دوره آداب و مناسک حج، خانه کعبه را به شمعی تشبیه کرده که باید مانند پروانه بر گرد آن چرخید و سرانجام سوخت آنگاه می گوید: پرده خانه خدا را بگیر و چشم و دل و سینه خود را بر آن پرده بکش و با دیده گریان و دل دردناک و سینه سوزان و جگر چاک چاک به پرده کعبه آویزان شو و از اینکه موفق شدی به دیدار حبیب نائل شوی و شب هجران بهصبح وصال مبدل شود گریه کن. اینها را از عنایات خدا بدان که نصیب تو گشته است. وی در ادامه اشعار گوید: این لطف دوست و طلب اوست که تو را به سوی خانه خود راهنمایی کرد. اگر لطف ازلی او نبود چه کسی تو را به این خانه راه می‌داد؟

آتش پروانه ز دل بر فروز خویش بر آن شمع زن و خوش بسوز

۱- – جامی، تحفهٔ الاحرار، آخر مقاله هفتم، ص ۵۵. و همچنین این داستان به همین شکل در ص ۵۰ از کتاب فتوح الحرمین از محیی لاری آمده است

ص: ۷۴

عادت پروانه ندانی مگر چرخ زند اول و سوزد دگر

دست به تعظیم بر آن پرده زن تکیه نما بر کرم ذوالمنن

چشم و دل و سینه بر آن پرده سای نور دل و دیده بر آن برفزای

دیده گریان و دل دردناک سینه سوزان و جگر چاک چاک

دست در آویز در استار او اشک فرو ریز به دیدار او

در برش آور ز ره اشتیاقصبحهٔ الوصل بروح الفراق

دیده به دیدار حبیب آرمیدصبح وصال از شب هجران دمید

این شرف از محض عنایات اوست کت شده حاصل ز حمایات اوست

خواهش از او خواه که خواهنده‌ای یابی از او هر چه تو ارزنده‌ای

بلکه ز خواهش به طلب کاهشت خواهش از او جوی و نما خواهشت

چیست تو را بهتر از این آرزو کت شده ای خاک ره آبرو

زآنکه به رخ کردی از این خاک در به که بود تاج مرصع به سر

در ته پهلو به درش ریگ شخ به بود از بستر سنجاب و نخ

پس بود اینت شرف روزگار کز اثر حکمت پروردگار

منزل تو گشته مقام خلیل جای تو آرامگه جبرئیل

ضامن عفو تو حریم اله جرم تو را شد کرمش عذرخواه

هادی ره نیست به جز لطف دوست آمدنت را طلب از نزد اوست

لطف ازل گر نشدی رهنما راه بدین خانه که دادی تورا

خواهش او گر نکند یاریت بهره نباشد ز طلبکاریت

گر طلبی نیست ز لیلی به حی قیس چه سود ار کند آفاق طی

شاهد این نکته پی قیل و قال هست مقال بدنم ز اهل حال

کآمده نور دل از او ظاهرم روشن از او آینه خاطرم

فیض حضورش به دلم ریخته بلکه چو جان در تنم آویخته

ای دل اگر هوش به جا آوری بر سخنم سمع رضا آوری

ناظم این نکته نگویم که کیست ما حصل از گفتن این نکته چیست

آنکه از او آمده باغ سخن از گل نورسته چمن در چمن

ص: ۷۵

بلکه شکفته چمنش باغ باغ ارم را دل از او داغ داغ

جامی از ارباب زمن اکملی بلکه ز ارباب سخن افضلی

طوطی طبعش که شکر خا شده بلبل نطقش سخن آرا شده

زبده ارباب یقین در سخن کرده ز آغاز وی این در سخن «(۱)»

محیی لاری

اخلاق حج

حاجی قبل از آنکه به این سفر مهم الهی دست بزند باید با روح اعمال و مناسک حج آشنا باشد تا با معرفت و شعور مناسک را به جا آورد و کسی که با شناخت و آگاهی حج گزارد، هنگامی که آثار و علائم حضور را مشاهده کرد دگرگونی غیر قابل وصفی در وی پدید می‌آید و هر چه این معرفت بیشتر باشد این تحول عمیق‌تر می‌گردد. در فصل هفتم در بخش تلبیه و میقات آمده است که حالت امام سجاد و امامصادق علیهما السلام هنگام لبیک گفتن به گونه‌ای است که تحیّر و شگفتی ناظران را فراهم آورده است. امام سجاد علیه السلام پس از احرام در حالی که بر مرکب سواریش نشسته بود رنگ رخسارش زرد شد و لرزه بر بدنش افتاد و نتوانست لبیک بگوید و پس از پافشاری همراهان هنگامی که لب به لبیک گشود غش کرد و از زین به زمین افتاد و تا پایان اعمال حج، این حالت بر او عارض می‌شد.

حجگزار برای آنکه اندکی به این معرفت برسد باید قبل از سفر اموری را رعایت کند.

نخست به خود شناسی و معرفت نفس پردازد و از گناهان توبه نموده و ظرف دل را قابل و از بتها خالی سازد تا سعادت سکونت در کعبه دوست را بیابد.

نخست قاضی حاجات را طلب پس حج نخست معرفت نفس جوی پس عرفات

خیام

۱- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۸، ۴۹

ص: ۷۶

اول تو مسلمان شو از کرده پشیمان شو وانگه طرف کعبه طوفی کن و احرامی «(۱)»

قاسم انوار

خانه آسا کعبه دل را بپرداز از بتان تانهندت راستان بر آستان روی نیاز «(۲)»

جامی

به جان شو ساکن کعبه بیابان چند پیمایی چو نبود قرب روحانی چه‌سودازقطع منزلها «(۳)»

جامی

دولت وصلش میسر کی شود بی‌جستجوی گر وصال کعبه می‌خواهی سخن در راه گوی «(۴)»

امیر شاهی سبزواری

دلا احرام آن در بسته‌ای چیست قدم ننهاده فکری کن در این باب «(۵)»

امیر شاهی سبزواری

به اول تا نخواهد شد ز خود بیرون دل ریشم حریم کعبه کوی تواش مسکن نخواهد شد «(۶)»

خیالی بخارایی

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که‌تودر برون چه‌کردی که‌درون‌خانه آیی

عراقی

دوم این که حاجی قبل از این سفر، انگیزه خود را خدایی و قصد و نیّتش را خالص

۱- – قاسم انوار، دیوان، ص ۳۰۳

۲- – جامی، دیوان، ص ۱۲۶

۳- – جامی، دیوان، ص ۱۳۹

۴- – امیر شاهی سبزواری، دیوان، ص ۱۹۶

۵- – امیر شاهی سبزواری، دیوان، ص ۸

۶- – خیالی بخارایی، دیوان، ص ۱۳۶

ص:۷۷

کند و از ریا و خود نمایی پرهیز نماید و الا:

گر توصد بادیه هر دم به ریا قطع کنی در ره کعبه اخلاص به کامی نرسی «(۱)»

جنید شیرازی

لبیک بزن بر نیت من شو محرم کاری‌مکن‌ازحج به ریا بازآی به محرم «(۲)»

مختاری غزنوی

آری! اگر حج، ریاکارانه و از پی نام و شهرت باشد حانوت و دکانی برای تمتع و بهره‌مندی از دنیا بیش نخواهد بود.

ای به دنیا متمتع اگر این عمره و حج از پی نام کنی کعبه تو را حانوت است «(۳)»

سیف فرغانی

باید حج، خالصانه، کیفی و دارای روح باشد تا در روح و جان اثر گذارد.

آنکه به روح حج کند از زر و زور فارغ است آنکه به‌زور وزر کند بادل‌شاددر غم است «(۴)»

سیف الدین اسفرنگی

باید هر چیزی را که رنگ غیر الهی داشته باشد زدود، باید هر چه را جز پروردگار به دور انداخت. «(۵)» باید نیت را فقط و فقط متوجه دوست کرد و مادون کردگار قدیم را بر خود حرام کرد.

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم

جمله بر خود حرام کرده بدی هر چه مادون کردگار قدیم

ناصر خسرو

۱- – جنید شیرازی، دیوان، ص ۱۱

۲- – مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲۴۱

۳- – سیف فرغانی، دیوان، غزلیات، ج ۲، ص ۴۲

۴- – سیف الدین اسفرنگی، دیوان، ص ۱۶۰

۵- – قل اللّه ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون، سوره انعام، آیه ۹۱

ص:۷۸

بسیارند کسانی که رفتن آنها به سوی حج با رفتن وسیله سواری آنها فرقی ندارد.

حجی که برای نام و آوازه باشد، حجی که برای لاف و فریاد باشد، حجی که برای های و هوی باشد اینها حج نیست.

نام و بانگ حاجیان از لاف بی‌معنی بود ور نداری استوارم بنگر اندر طبل و نای

حج به‌فریاد و به‌رفتن نیست کاندر راه حج رفتن از اشتر همی بینیم و فریاد از درای «(۱)»

صد هزار آوازه یابی در هوای حج ولیک عالم‌السّر نیک داند های هوی از های های «(۲)»

سنایی

دل را بایـد بـه همراه تـن به کعبه برد تـا حـج، سازنـده و اثر بخش باشـد، حجی که تنهـاصورت و تن در آنجـاست و دل در وطن یا وابسته معشوقان مجازی است بی‌فایده است.

همه را رو به سوی کعبه ولیک دل سوی دلبران چین و طراز «(۳)»

سنایی

دل‌به‌بلخ و تن به‌کعبه‌راست ناید بهر آنک سخت بی رونق بود آنجا کلاه‌اینجا قبای «(۴)»

سنایی

حسن‌در بصره پربینند لیکن در بصر افزون بدن‌درکعبه‌پرآیند لیکن در نظر نقصان «(۵)»

سنایی

۱- - درای: زنگ، جرس، زنگ بزرگ که بر گردن چهارپایان ببندند

۲- - سنایی، دیوان، ص ۶۱۰ و ۶۱۱

۳- - سنایی، دیوان، ص ۳۰۰

۴- - سنایی، دیوان، ص ۶۱۰

۵- - سنایی، دیوان، ص ۳۰۰

ص:۷۹

از چیزهایی که به اخلاص ضرر می‌زنند، غرور و پسندیدن عمل است. بدین معنی که تصور کند به خاطر کثرت اعمال و یا زیادی نماز از دیگران برتر و بالاتر است.

شنیدم که پیری به راه حجاز به هر خطوه کردی دو رکعت نماز
چنان گرم رو در طریق خدای که خار مغیلان نکندی ز پای
به آخر ز وسواس خاطر پریش پسند آمدش در نظر کار خویش
به تلبیس ابلیس در چاه رفت که نتوان از این خوبتر راه رفت
گرش رحمت حق نه دریافتی غرورش سر از جاده برتافتی
یکی هاتف از غیبش آواز داد که ای نیکبخت مبارك نهاد
مپندار اگر طاعتی کرده‌ای که نزلی بدین حضرت آورده‌ای
به احسانی آسوده کردن دلی به از الف رکعت به هر منزلی «(۱)»

سعدی

در هر حال اگر در نیت اخلاص نیاورد و قصد تقرب به خدا نکرد سفر او جز رنج و زحمت و تحمل سختیها چیز دیگری نیست.

ای بسا کس رفته در شام و عراق او ندیده هیچ جز کفر و نفاق
وی بسا کس رفته تا هند و هری او ندیده جز مگر بیع و شری
وی بسا کس رفته ترکستان و چین او ندیده هیچ الا مکر و کین
گاو در بغداد آید ناگهان بگذرد از این سران تا آن سران
از همه عیش و خوشیها و مزه او نبیند غیر قشر خربزه

مولوی

رفته‌ای مکه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به سیم «(۲)»

ناصر خسرو

زیانکار آن حاجی که فقط به این دلخوش است که لقب حاجی بر او نهاده‌اند ولی

۱- – سعدی، بوستان، باب دوم، ص ۷۶

۲- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

ص:۸۰

از محتوای حج بی‌بهره و از آداب وصفات الهی حج به دور است.

طفلک نوزاده را حاجی لقب یا لقب غازی نهی بهر نسب

گر بگویند این لقبها در مدیح چون ندارد آنصفت نبودصحیح «(۱)»

مولوی

به راه حج شتابی و مالصرف کنی ز راه دور تا بر آوری حاجات

نخست قاضی حاجات را طلب پس حج نخست معرفت نفس جوی پس عرفات

خیام

دسته دیگری نیز هستند که نه تنها از اسرار و معارف حج بی‌خبرند و ناآگاهانه و بدون معرفت و شناخت به حج می‌روند، بلکه حج را وسیله و بهانه‌ای برای فریب و دزدی و آزار مردم قرار داده و از اخلاق انسانی و الهی به دورند.

اعرابیم که بر پی احرامیان روم حج از پی ربودن کالا برآورم

خاقانی

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی قبول حق نشود گر دلی بیازاری

عمارت دل بیچاره دوصد پاره ز حج و عمره به آید به حضرت باری

مولوی

«سعدی» در «گلستان» به ذکر داستانی از این حاجیان پرداخته می گوید:

سالی نزاعی در پیادگان حجیج افتاده بود و داعی در آن سفر هم پیاده. انصاف در سر و روی هم فتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم کجاوه نشینی را شنیدم که با عدیل خود می گفت: یا للعجب پیاده عاج چون عرصه شطرنج به سر می‌برد فرزین می‌شود- یعنی به از آن می گردد که بود- و پیادگان حاج (در) بادیه به سر بردند و بتر شدند.

از من بگوی حاجی مردم گزای را کو پوستین خلق به آزار می‌درد

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد «(۲)»

حاجیی که ظاهر و باطنش یکی نباشد او همچون دیوانه‌ای است که به کنار کعبه رود و چیزی از حج نداند و بیهوده و بی‌هدف سر بر کعبه زند، چنانکه عطار نیشابوری

۱- - مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۳۶۳؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۹۱؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۱۹

۲- - سعدی، گلستان، باب هفتم، ص ۱۶۸

ص:۸۱

در الهی‌نامه آورده است که: دیوانه‌ای به قدری سر به سنگ کعبه زد تا سرش بشکست.

هاتفی نـدا داد که تو با بت هیـچ فرقی نـداری، درون این خانه پر از بت بود همه شکسـته شـد و اگر از بیرون نیز بتی شکسـته گردد هیچ مانعی نیست.

حکایت دیوانه که سر بر در کعبه می‌زد

یکی دیوانه‌ای گریان و دل سوز شبی در پیش کعبه بود تا روز

خوشی می گفت اگر نگشاییم در بدین در همچو حلقه میزنم سر

که تا آخر سرم بشکسته گردد دلم زین سوز دایم رسته گردد

یکی هاتف زبان بگشاد آنگاه که پر بت بود این خانه دو سه راه

شکسته گشت آن بتها درونش شکسته گیر یک بت از برونش

اگر می‌بشکنی سر از برون تو بتی باشی که گردی سرنگون تو

در این راه از چنین سرکم نیاید که دریا بیش یک شبنم نیاید

بزرگی چون شنید آواز هاتف بدان اسرار شد دزدیده واقف

به خاک افتاد و چشمش خون روان کرد بسی جان از چنین غم خون توان کرد

چو با او هیچ نتوانیم کوشید نمی‌باید بهصد زاری خروشید «(۱)»

عطار نیشابوری

آری کسـی که حکمت حج را نداند و از راز و اسرار حج غافل باشد و خود را قبل از حج از آلودگیها پاک نکرده باشد کعبه نیز بر او اثر نمی گذارد و حتی ممکن است در حال طواف نیز دامن خود را به گناه آلوده سازد.

عطـار نیشـابوری در الهی‌نـامه بـه ذکر داسـتان زنی می‌پردازد کـه طـواف می کرد و در این حـالت مردی به او نظر می کرد، زن به او گفت اگر تو اهل رازی هیچ گاه به من مشـغول نمی‌شدی، در بی‌سر و پایی تو همین بس که در چنین مکانی از خدا غافل شده و به من پرداخته‌ای اگر نشانی از مردانگی و مردی در تو وجود داشت در اینجا به سراغ

۱- – عطار نیشابوری، الهی نامه، المقالهٔ السابعه، ص ۱۱۶

ص:۸۲

زنان نمی‌رفتی. آیا از خداوند جهان شرم نمی‌کنی در اینجا که همه به دنبال سود آمده‌اند تو به زیان آمده باشی؟ آیا سزاوار است در اینجا که خداوند پیوسته حاضر است تو از او غایب باشی؟

حکایت آن زن که طواف کعبه می‌کرد و مردی که نظر بر او کرد

یکی عورت طواف خانه می‌کرد نظر افکند بر رویش یکی مرد

زنش گفتا گر اهل رازیی تو چنین دم کی به من پردازیی تو

ولی آگه نیی تو بی سر و پای که از که باز مانده استی چنین جای

گر از مردی خود بودی نشانیت سر زن نیستی اینجا زمانیت

تو اینجا از پی سود آمدستی نه از بهر زیان بود آمدستی

تو خود را روز بازاری چنین گرم زیان خواهی؟ نداری از خدا شرم؟

خداوند جهان پیوسته ناظر تو از وی غایب و او بر تو حاضر

چو یک یک دم خدا از توست آگاه چرا چون ماه می‌پیچی سر از راه

چو حق با تو بود در هر مقامی مزن جز در حضورش هیچ گامی

اگر بی او زنی یک گام در راه بسی تشویر باید خوردت آنگاه «(۱)»

عطار نیشابوری

حاجی نه تنها قبل از رفتن، باید خود را از آلودگیها، منیّتها و خود خواهیها پاک سازد، بلکه باید بکوشد تا پس از مراجعت از این سفر الهی، تمام کمالات معنوی و تحولات روحی و تغییرات درونی را که در خود ایجاد کرده حفظ کند و پیوسته مراقب اعمال خود باشد تا مبادا مرتکب فسق شده و به جاهلیت قبل از حج برگردد «(۲)»

ای بسا حاجی که حج رفته به عشق وقت باز آمد شده او یار فسق

نظامی

۱- – عطار نیشابوری، الهی نامه، المقالهٔ الرابع عشر، ص ۲۳۲

۲- – امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش و آنها از پیامبر خدا نقل می‌کنند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیهُ قبول الحجّ ترک ما کان علیه العبدُ من الذنوب؛ علامت قبولی حج ترک گناه است. جعفریات، ص ۶۶

ص:۸۳

ناصر خسرو در این باره می‌گوید:

ای کسی که حج کردی و سر و روی خود را به آب زمزم شستی و سابقه چهل سال کم فروشی و گران فروشیت را از بین بردی، حال که از گناهان پاک شدی دنیا بی‌ارزش است و به مال نادرست فکر مکن و هرگز شیرینی مکه را با زهر ثروت حرام در هم میامیز.

ای شسته سر و روی به آب زمزم حج کرده چو مردان و گشته بی‌غم

افزون ز چهل سال جهد کردی دادی کم و خود هیچ نستدی کم

بسیار بدین و بدان به حیلت کرباس بدادی به نرخ مبرم

تا پاك شد اکنون ز تو گناهان منديش به دانگی کنون زعالم ...

کم بی‌شك پیمانه و ترازوی هرگز نشود پاك به آب زمزم ...

از سیم طراری مشو به مکه ماميز چنین زهر و شهد بر هم ...

گر تو بپذیری ز من نصیحت از چاه برآیی به چرخ اعظم «(۱)»

همان‌گونه که گفته شد رفتن به حج باید آگاهانه و عاشقانه صورت پذیرد تا سختیهای بین راه و اعمال حج برای او قابل تحمّل باشد والّا ممکن است این مشکلات وی را از پای درآورد و توفیق ادامه اعمال از او سلب شود. «جامی» در «هفت اورنگ» به ذکر داستانی می‌پردازد که واعظی ازصفات و فضیلت حج سخن می‌گفت و غوری را آنی تحت تأثیر قرار داد.

قصّه غوری و حج رفتن او

به تمنای سیر و نیت گشت واعظی بر حدود غور گذشت

بامدادان به مسجدی برخاست بهر حضار مجلسی آراست

صفت کعبه و فضیلت حج به دلایل نمود و حجج

نکته‌ها گفت جمله عشق آمیز بیتها خواند جمله شوق انگیز

غوری کش ز عشق لم یزلی بود سری درون جان ازلی

۱- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۲۷۷ و ۲۷۸

ص:۸۴

چون ز واعظ شنیدی آن سخنان جست از جای خویش نعره زنان ...

وصف خانه شنید و مستانه خاست فریادصاحب خانه

چند باشی تو نیز افسرده جنبشی کن اگر نه‌ای مرده

جنبشی نی که آب و گل جنبد بل کز آب و گل تو دل جنبد

پای بیرون نهد از این گل و آب روی در مستقر حسن مآب

شعله بر زد ز سینه آتش او جانب کعبه شد عنان کش او

کهنه گر کاو در برابر داشت گرد در پا و کرک در برداشت

در کفش زاد نی و راحله نی همرهش کاروان و قافله نی

پرس پرسان که کعبه کو و کجاست و ز ره او نشان راست که راست

دو سه فرسنگ رفت بس بی‌سنگ وین جهان فراخ بر وی تنگ

پای زان پاره پای آبله شد معده از رنج جوع در گله شد

آتش شوق او نشست فرو شست از وصل کعبه دست فرو

ای بسا آتشی که ناگه جست پرورش چون نیافت زود نشست ... «(۱)»

جامی

۱- – جامی، هفت اورنگ، سلسلهٔالذهب، ص ۹۴ و ۹۵

ص:۸۵

ص:۸۶

ص:۸۷

فصل دوم

کعبه و وابسته‌های آن

اشاره

«(۱)»کعبه قدیمی‌ترین عبادتگاه و خانه روی زمین است. در فضل کعبه همین بس که قبله مسلمین است و مسلمانان جهان روزی پنج بار به سمت آن نماز می گزارند و بسیاری از کارهای زندگی روزانه خود را و حتی سربریدن حیواناتشان را به سوی آن انجام می‌دهند. این چه راز و رمزی است که مسلمانان در حیات و ممات به سوی آن می‌روند و به سوی آن می‌میرند و تا روز رستاخیز در خوابگاه ابدی رو به سوی آن دارند. آری کعبه جهت است و مسلمان نیز تا جهت و جهت گیری نداشته باشد به سوی رشد و تکامل قدم برنخواهد داشت و ایام حج، زمان نمایش این وحدت جهت و جهت گیری است، وحدت بر گرد خانه خدا.

و چه شکوهمند است نماز وحدت بخش و جهت آفرین یک میلیارد مسلمان در

۱- کعبه: جمع آن کعاب و در لغت به معنی ارتفاع و بلندی است و چون کعبه بلند است به این اسم نامیده شده است. کعبه به معنی غرفه و خانه چهار گوش و خانه هم آمده است و یا به خاطر آنکه وسط زمین قرار دارد به کعبه موسوم شده است زیرا وسط هر چیزی را کعب آن گویند چنانکه در بحث ناف زمین آمده است

ص:۸۸

سراسر گیتی بر گرد کعبه که چگونه پروانه‌وار شمع کعبه را در میان گرفته‌اند و بر گرد آن حلقه زده‌اند. اینجاست که مکتب به واسطه کعبه رونق و شکوه می گیرد و دین برپا و استوار می‌ماند.

امامصادق علیه السلام فرمود: «لا یزال الدین قائماً ما قامت الکعبهٔ.» «(۱)»؛ تا زمانی که کعبه برپاست دین هم برپاست.

از همین رو به رمز و راز احادیث بی‌شماری که در فضیلت کعبه وارد شده پی‌می‌بریم و راز سفارش معصومین علیهم السلام را در حج خانه خدا کشف می کنیم. «(۲)» نام کعبه دو بار در قرآن به کار برده شده است. «(۳)»

تو استظهار آن داری که روی از ما بگردانی ولی چون کعبه بر پرّد کجا ماند مسلمانی

مولوی

قیام برای مردم

یکی از هدفهای ایجاد کعبه، قوام بودن آن برای زندگی مردم است، چنانکه در آیه شریفه آمده است:

«جعل اللّه الکعبهٔ البیت الحرام قیاماً للناس. «(۴)»»؛ خداوند کعبه را سبب قوام زندگی

۱- – فروع کافی، ج ۲، ص ۲۷۱؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۶

۲- امام علی علیه السلام در آخرین لحظه‌های زندگی فرمود:

« اللّه اللّه فی بیت ربکم لاـ تخلوه مـا بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا.»؛ خـدا را خـدا را در مورد خانه پروردگارتان، تا زمانی که زنـده هستیـد آن را خالی مگذارید که اگر رها کرده شود مهلت داده نمی‌شوید. نهج البلاغه، ص ۹۷۸. به همین مضمون احادیث دیگری وجـود دارد که از ذکر آن خودداری می‌شود. فروع کـافی، ج ۴، ص ۲۷۰؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۹. امام باقر علیه السلام: در حالی که رو به روی کعبه نشسته بود فرمود: نگاه کردن به آن عبادت است« النظر الیها عبادهٔ.»، فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۰.

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: نگـاه به کعبه و پـدر و مادر و امام عبادت است و کسـی که به کعبه نگاه کنـد برای او نیکی نوشـته می‌شود و ده گناه از او پاک می‌شود. و در حـدیث دیگری حضـرت فرمود: کسـی که با معرفت به کعبه نگاه کند و حق و حرمت ما را بشـناسد که همان گونه که حق و حرمت کعبه را می‌شـناسد خدا گناهان او را بیامرزد و در دنیا و آخرت او را کفایت کند. پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از هر چیزی، گزینش کرد، از زمین، مکه را و از مکه مسـجد الحرام را و از مسـجد، جایگاه کعبه را برگزید. مستدرک، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳- – مائده، آیات ۹۵، ۹۷

۴- – مائده، آیه ۹۷

ص: ۸۹

مردم قرار داد.

در اینجا تأکید آیه بر روی دو کلمه است یکی قیام و دیگری ناس. «(۱)»

شعرا از این آیه بر روی کلمه ناس تأکید کرده‌اند و معنای گوناگون ناس را مانند ملت، خلق و جمهور در اشعار خود آورده‌اند.

چنانکه کعبه ملت بنا نهاد خلیل خجسته کعبه دولت بنا نهاده تویی «(۲)»

سنایی

خجسته خاک جناب تو قبله آفاق ستودهصدر رفیع تو کعبه جمهور «(۳)»

رشید الدین وطواط

تو کعبه خلق و چشمه نور زیر قدم تو همچو زمزم «(۴)»

اثیر الدین اخسیکتی

کعبه‌خلق است رویش‌حلقه‌آن کعبه زلف خال اوسنگ‌سیاه‌و چشم‌ما زمزم‌نماست «(۵)»

سلمان ساوجی

ویژگیهای کعبه

کعبه، خانه خدا، به دلیل ویژگی و اهمیت خاصی که دارد احکامی مختص به خود نیز دارد.

۱- از ویژگیهای بارز و فراگیر کعبه، مسجد الحرام، شهر مکه و حرم، امن بودن آن است. در این منطقه نه تنها انسانها که حیوانات، گیاهان و جمادات نیز از امنیت

۱- امام خمینی در صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳، فرموده است: حج قیام است؛ بیتی است که برای قیام تأسیس شده است آن هم قیام« ناس» للناس پس بایـد برای همین مقصـد بزرگ در آن اجتماع نمود و منافع ناس را در همین مواقف شـریف بایـد تعیین نمود. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳.

۲- - سنایی، دیوان

۳- - رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲۶۸

۴- - اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۲۱۷

۵- - سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۴۷

ص:۹۰

برخوردارند «(۱)».

ای چو کعبه، وحوش را همه امن خلق را قصر و در گهت مأمن «(۲)»

مسعود سعد سلمان

کعبه امن و امانی لاجرم در مرتبت بارگاه و مجلس تو مکه و بلطحا شدند «(۳)»

رشید الدین وطواط

در حریم او خواص کعبه هست از ایمنی در اساس استوار او ثبات طور باد «(۴)»

انوری

سالکان راست ره بادیه دهلیز خطر لکن ایوان امان کعبه علیابینند «(۵)»

خاقانی

کعبه زو تشریف بیت اللّه یافت گشت ایمن هر که در وی راه یافت «(۶)»

عطار

با یاد جمال جانفزایت هر زاویه کعبه امانی است «(۷)»

ای بر در تو دولت و اقبال پاسبان وی خاک آستانه تو کعبه امان «(۸)»

عبید زاکانی

چو جنت باغ او دار الامانی چو کعبه گلشنش دار الامان باد «(۹)»

عماد کرمانی

۱- – شرح امنیت آنان در بخش ویژگیهای حرم آمده است

۲- – مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۳۹۵

۳- – رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۱۲۷

۴- – انوری، دیوان، ص ۱۰۳

۵- – خاقانی، دیوان

۶- – عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۲۰

۷- – تاریخ ادبیات، ص ۸۵۱

۸- – عبید زاکانی، دیوان، ص ۲۹

۹- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۷۲

ص:۹۱

۲- کعبه از بزرگی، فضیلت، احترام، شرافت، قدر، عظمت، قداست، عزت و پاکی ویژه‌ای برخوردار است.

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را کلکش حجر الاسود و کف چشمه زمزم «(۱)»

عنصری

حرمش همچو کعبه محترم است خانه او ز کعبه چه کم است «(۲)»

سنایی

ای کعبه شرف که طواف زمانه را گرد در تو مکه و بطحا شود همی «(۳)»

ادیب صابر

دست تو رسیده است سوی تربت احمد پای تو سپرده است ره کعبه اعظم «(۴)»

قوامی رازی

چون جمادی را چنین تشریف داد جان عاشق را چه ها خواهد گشاد

مولوی

مر کلوخ کعبه را چون قبله کرد خاك مردان باش ای جان در نبرد «(۵)»

مولوی

چون سلیمان کرد آغاز بنا پاك چون کعبه همایون چون منا «(۶)»

مولوی

مجلسش‌از ره‌تعظیم چوکعبه است ودر او هر کجا فرض کنی منزل و نازل نبود «(۷)»

ابن یمین

۱- - عنصری، دیوان، ۱۸۱

۲- - سنایی، حدیقة الحقیقة، ص ۶۰۳

۳- - ادیب صابر، دیوان، ص ۷۳

۴- - قوامی رازی، دیوان، ص ۱۷۰

۵- - مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۸، ص ۲۹۳؛ نیکلسون ج ۲، ص ۱۷۷؛ رمضانی، ج ۳، ص ۱۸۷

۶- - مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، جلد ۹، ص ۴۵۵؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۳۰۵؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۲۳

۷- - ابن یمین، دیوان، ص ۱۶۲

ص:۹۲

ای بادصبحدم گذری کن ز راه لطف بر حضرتی چو کعبه اسلامیان عزیز «(۱)»

ابن یمین

آشیان سدره یعنی باغ طاووسان قدس از کبوتر خانه‌های کعبه قدر شماست

مه مقام خاکبوس کعبه قدرت نیافت با وجود آنکه در قطع منازل تن بکاست

تا عروس روی پوش عنبرین خال حرم در حجاب این نه آبا ساکن ام القراست

نو عروس دولت جاوید را بادا حرم بارگاه حضرتت کان کعبه عز و علاست «(۲)»

سلمان ساوجی

تویی که از شرف و عزت آستان درت شده است قبله احرار چون حریم حرم «(۳)»

روح عطار

۳- کعبه به جهت احترام و شرافت و ویژگیهای خاصی که دارد دارای حکم فقهی مخصوصی است و آن اینکه اگر کسی از روی عمد و دشمنی، کعبه را آلوده و نجس کند حکمش اعدام است و اگر مسجد الحرام را نجس کند حکمش ضرب شدید است. «(۴)»

او جدا کرد آن کسانی را سر از تن بی‌خلاف کز جفا بی حرمتی کردند در بیت الحرام «(۵)»

سنایی

آشنایی بی ادب در کعبه رفت در زمان بیگانه‌ای آمد برون «(۶)»

عماد کرمانی

قبهٔ الاسلام راهجو ای مسلمانان که گفت حاش لله بالله ار گوید جهود خیبری «(۷)»

انوری

۱- – همان، ص ۱۸۴

۲- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۵۰

۳- – روح عطار شیرازی، دیوان، ص ۹۹

۴- – وسائل الشیعه، کتاب حدود، باب ۶، ص ۵۷۹؛ التهذیب، ج ۵، ص ۴۶۹؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶؛ الفقیه ج ۲ ص ۱۶۳

۵- – سنایی، دیوان، ص ۳۶۴

۶- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۲۴۰

۷- – انوری، به نقل از مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، ج ۱، ص ۱۸۳

ص:۹۳

اگر چوب حاکم نباشد ز پی کند زنگی مست در کعبه قی «(۱)»

۴- خانه‌ای نباید مشرف بر کعبه باشد. «(۲)»

۵- این خانه مثابه و محل بازگشت و توجه مردم است. «(۳)»

۶- نماز واجب خوانـدن درون کعبه و بر بام کعبه مکروه است، اما نماز مسـتحب اشـکال نـدارد بلکه مسـتحب است در داخل خانه، مقابـل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانـد. «(۴)» اگر کسـی موفق شـد درون خانه کعبه نماز بخوانـد به هر چهار جهت می‌توانـد نماز بخواند.

روی من در توست و آمد شد به سوی دیگران من درون کعبه‌ام هر سو که آرم رو رواست «(۵)»

سلمان ساوجی

در کعبه به هر چار جهت رو به هم آرند در دایره وحدت حق روی به روییدِ «(۶)»

قاسم انوار

اما خواندن نماز در مسجد الحرام بسیار سفارش شده و ثوابی فزونتر از مساجد دیگر دارد. «(۷)»

پیامبر اکرمصلی الله علیه و آله فرمود:

فضیلت نماز در مسجدالحرام بر غیر آن یکصد هزار نماز است و در مسجد من هزار نماز. «(۸)»

۱- - دهخدا، امثال و حکم ج ۳، ص ۸۸۴

۲- - امام باقر می‌فرمایـد: سـزاوار نیست کسـی خانه‌ای بلند تر از کعبه بسازد؛« وَلا یَنْبَغی لِاحَدٍ انْ یَرْفَعَ بَناءً فَوْقَ الْکَعْبَهْ.» فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۶، وسائل، ج ۹، ص ۳۴۳

۳- -« اذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَهً لِلنَّاسِ وَ امْناً. بقره، آیه ۱۲۵.

۴- - رساله توضیح المسائل امام خمینی، مکان نمازگزار، ص ۱۴۴، مسأله ۸۹۱ و ۸۹۲

۵- - سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۴۸

۶- - قاسم انوار، دیوان، ص ۱۶۶

۷- - رساله توضیح المسائل امام خمینی، مکان نمازگزار، ص ۱۴۵، مسأله ۸۹۳

۸- - الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۰۴، حدیث شماره ۵۸۶۸

ص:۹۴

اندر حرم آی ای پسر ایرا که نمازی کان‌رابه‌حرم‌در کنی ازمزدهزار است «(۱)»

ناصر خسرو

درون کعبه شب یک نمازصد باشد ز بهر خواب ندارد کسی چنین معبد «(۲)»

مولوی

۷- برخی معتقدند که پرندگان جهت احترام، از روی خانه کعبه عبور نمی‌کنند. «(۳)»

مرغان ز برت گذر ندارند مرغان چه که روشنان نیارند «(۴)»

خاقانی

آن کعبه را کبوتر پرنده در حرم کآخر زبام کعبه نیارد گذار کرد «(۵)»

خاقانی

آن حریمی کز سر آن نیست مرغان را گذار کعبه خواهد بود کش سر در هوای کوی توست «(۶)»

آصفی هروی

نامهای کعبه

بیت

نام دیگر کعبه بیت است و در قرآن حدود هفده بار کلمه بیت به معنی کعبه و خانه خدا به کار رفته است. «(۷)» از این هفده مورد هشت مورد، بیت بهصورت مطلق آمده و دو بار بیت با یای متکلم وحده از قول پروردگار تحت عنوان «بیتی» آمده که به

۱- - ناصر خسرو، دیوان

۲- - مولوی، کلیات شمس، ص ۳۸۳

۳- - بعضی از تاریخ نویسان

۴- - خاقانی دیوان

۵- - همان

۶- - آصفی هروی، دیوان، ص ۳۵

۷- - و ممکن است بین هفده مورد کلمه بیت به عنوان قبله و هفده رکعت نماز که رو به بیت اللّه الحرام خوانده می‌شود ارتباطی باشد

ص:۹۵

همین جهت آن را بیت اللّه گویند و دوبار بیت الحرام و دو بار بیت العتیق و یک بار بیت المعمور و یک بار بیت المحرم آمده است.

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم «(۱)»

جامی

زمزمش از غایتصافی لطیف منبر با رفعت بیت شریف «(۲)»

محیی لاری

بیت اللّه

یکی از مشهورترین نامهای کعبه بیت اللّه است، اضافه شدن بیت به اللّه، اضافه تشریفیه است به این معنی که برای بیان عظمت و شرافت چیزی، آن را به خدا نسبت می‌دهند، مانند: ایام اللّه، شهراللّه و ... نسبت بیت به خدا بهصورت «بیتی» از دو آیه قرآن گرفته شده است. «(۳)»

بگردانم ز بیت اللّه قبله به بیت المقدس و محراب اقصی «(۴)»

خاقانی

با قطار خوک در بیت المقدس پا منه با سپاه پیل بر درگاه بیت اللّه میا «(۵)»

خاقانی

کعبه زو تشریف بیت اللّه یافت گشت ایمن هرکه در وی راه یافت «(۶)»

عطار

گر تو را یک بار «بیتی» گفته یار گفت: «یا عبدی» مرا هفتاد بار «(۷)»

عطار

۱- – جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص ۲۲۶

۲- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۳

۳- – بقره: آیه ۲۷ و حج: آیه ۲۶

۴- – خاقانی، دیوان

۵- – همان

۶- – عطار، منطق الطیر، ص ۲۰

۷- – عطار، مصیبت نامه، ص ۱۹۹

ص:۹۶

چو شد بیت اللّه و بیت المقدس ردیف این دو بیتش شعر من بس «(۱)»

عطار

لفظ روح اللّه است عین مجاز همچو بیت اللّه است در اعزاز «(۲)»

شبستری

بیت الحرام

نام دیگر کعبه بیت الحرام است. یعنی خانه حرام، زیرا حرام است که مشرکین داخل آن شوند. «(۳)» این نام در قرآن دو بار به کار رفته است. «(۴)»

پیاده بیامد به بیت الحرام سماعیلیان زو شده شاد کام

فردوسی

خداوند خواندش بیت الحرام بدو شد تو را راه یزدان تمام

فرودسی

تیغ دو دستی زند بر عدوان خدای همچو پیمبر زده است بر در بیت الحرام «(۵)»

منوچهری

از فراوان طوف سائل کرد قصرت روز و شب قصر تو نشناسد ای خسرو کس از بیت الحرام «(۶)»

فرخی سیستانی

۱- – عطار، خسرو نامه، ص ۱۸

۲- – شیخ محمود شبستری، سعادت نامه، ص ۱۷۱

۳- در روایتی آمده است:

« عَنْ حَنّان قُلْتُ لِابی عَبْدِاللّه علیه السلام لِمَ سُمِّیَ بَیْتُ اللّهِ الْحَرام؟ قالَ: لِانَّهُ حَرامٌ عَلَی الْمُشْرِکینَ انْ یَدْخُلوُهُ.»

شخصی به نام حنان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا به خانه خدا بیت‌الحرام گویند؟ فرمود: زیرا حرام است که مشرکین داخل آن شوند. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۹.

و در اصطلاح صوفیه بیت الحرام کنایت از قلب انسان کامل است. اصطلاحات شاه نعمهٔاللّه به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفا، دکتر سجادی، ص ۹۲ به نقل از دهخدا.

و همچنین: دل انسان کامل که بر غیر ذات یگانه بی‌چون، حرام شده باشد. دهخدا، به نقل از اصطلاحات الصوفیه.

۴- – مائده: آیه ۹۷ و آیه ۳

۵- منوچهری، دیوان، ص ۷۱

۶- – فرخی سیستانی، دیوان، ص ۲۳۷

ص:۹۷

امل را کف اوست باب السخا خرد را در اوست بیت الحرام «(۱)»

مختاری غزنوی

ای ز عشق دین سوی بیت‌الحرام آورده رای کرده در دل رنجهای تن گداز جانگزای «(۲)»

سنایی

دل گرفت احرام در بیت الحرام آب و نان هم دل اندر محرم خلوت سرای شهریار

سنایی

به قندیل شامی شد آراسته مساجد ز کردار بیت الحرام «(۳)»

سوزنی

صدرتوبیت‌الحرام اهل‌نظم است از قیاس بنده از سالی به سالی زایر بیت الحرام «(۴)»

سوزنی

دم سحر حلال بیت دام است که بیت لایقش بیت الحرام است «(۵)»

عطار

بدو گفت سالار بیت الحرام که ای حامل وحی برتر خرام «(۶)»

سعدی

به لبیک حجاج بیت الحرام به مدفون یثرب علیه السلام «(۷)»

سعدی

۱- – مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲۳۷

۲- – سنایی، دیوان، ص ۶۱۱

۳- – سوزنی، دیوان

۴- – سوزنی، دیوان

۵- – عطار نیشابوری، خسرو نامه، ص ۱۸

۶- – سعدی، بوستان، ص ۵

۷- – همان، ص ۲۴۴

ص:۹۸

دیده‌بردار ای که‌دیدی‌شوکت بیت‌الحرام قیصران‌روم سربر خاک و خاقان بر زمین «(۱)»

سعدی

عزت دیر مغان از ساکن مسجد مجوی کافر مکی چه داند حرمت بیت الحرام «(۲)»

خواجوی کرمانی

گرد بیت الحرام خم حافظ گر نمیرد به سر بپوید باز «(۳)»

حافظ

داد مرا در حرم خود مقام ساخت مرا طایف بیت الحرام

خطبه ادا کرد طبیب عظام زلزله افکند به بیت الحرام

کرده خلایق ز سر اهتمام نیت احرام به بیت الحرام «(۴)»

محیی لاری

بیت المُحَرَّم

از نامهای دیگر کعبه بیت المُحَرَّم است. این نام در قرآن، یک بار ذکر شده است. «(۵)»

ای محرم خانه محرم وی محرم کعبه معظم «(۶)»

عبدالرزاق اصفهانی

بیت الحرم (بیت حرم)

بیت الحرم یـا بیت حرم به معنی بیتی است که در حرم واقع شـده و یـا تعبیر دیگر و مخفّفی است از بیت الحرام. این نام با این شـکل در قرآن نیامده است.

۱- – سعدی، کلیات

۲- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۴۶۵

۳- – حافظ، دیوان

۴- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۱۶

۵- – ابراهیم، آیه ۳۷

۶- – عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، ص ۲۶۱

ص:۹۹

تا بوستان به سال بهشت ارم شودصحرا ز عکس لاله چو بیت الحرم شود «(۱)»

منوچهری

باغ ارم شراع تو باشد به روز خوان بیت الحرم رواق تو باشد به روز بار «(۲)»

منوچهری

تیغ دو دستی زند بر عدوان خدای همچو پیمبر زده است بر در بیت الحرم «(۳)»

منوچهری

اوجداکرد آن‌کسانی راسرازتن بی‌خلاف کز جفا بی‌حرمتی کردند در بیت الحرم «(۴)»

سنایی

نه کبوتر که امان یافت ز تیغ به ادب خاصه بیت الحرم است «(۵)»

خاقانی

تات ز هستی هنوز یاد بود کفر و دین بتکده را شرط نیست بیت حرم همنشین «(۶)»

خاقانی

چند رصد گاه پیل بر ره دل داشتن چند قدمگاه پیل بیت حرم ساختن «(۷)»

خاقانی

بیت العتیق

از دیگر نامهای کعبه، بیت العتیق است، یعنی خانه آزاد و خانه قدیمی و در علت نامگذاری آن از مجموع روایات چنین به دست می‌آید که:

۱- – منوچهری، دیوان، ص ۱۸۴

۲- – منوچهری، دیوان، ص ۴۰

۳- – همان، ص ۷۱

۴- – سنایی، دیوان، ص ۳۶۴

۵- – خاقانی، دیوان

۶- – همان

۷- – همان

ص:۱۰۰

اولًا: این خانه مالکی نـدارد و بـدین جهت آزاد و عتیق است. دوم اینکه این خانه قدیمی است و عتیق چیزی است که از نظر زمان و مکان و یا مرتبه متقـدم باشد. سوم اینکه این خانه و حرم اطراف آن از غرق شدن عتیق و رها گشـته و مصون و محفوظ است. «(۱)»

در قرآن دو مورد این کلمه تکرار شده است. «(۲)»

میل محتاج را به حضرت تو همچو حجاج را به بیت عتیق «(۳)»

رشید الدین وطواط

بر عتق خویش رق تو را کردم اختیار تا بیت من به حرمت بیت العتیق شد «(۴)»

ادیب صابر

فطوبی لباب کبیت العتیق حوالیه من کل فج عمیق «(۵)»

سعدی

بیت المعمور

هر گاه از آغاز آفرینش خانه خدا و علت آن سخن به میان می‌آید از بیت المعمور

۱- - ابو حمزه ثمالی نقل می کند که:

در مسـجد الحرام از امـام بـاقر پرسـیدم چرا خداونـد خـانه خود را عتیق نامگـذاری کرد؟ فرمود: هیـچ خانه‌ای روی زمین نیست مگر اینکه صـاحبی و سـاکنینی دارد جز این خـانه که صـاحب آن فقـط خـداست و آن آزاد است. سـپس فرمـود: خداونـد آن را قبـل از آفرینش زمین آفرید آنگاه زمین را خلق کرد سپس از زیر آن زمین را گسترش داد. فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

در این حدیث به دو وجه عتیق می‌پردازد. اول اینکه مالکی ندارد و بدین جهت آزاد و عتیق است. دوم اینکه این خانه قدیمی است؛ چنانکه راغب در مفردات گویـد: عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقـدم باشد و در حدیث دیگری که در فروع کافی آمده است: از امام باقر سؤال می‌شود که« لِمَ سُـمِّیَ البیت العتیق؟ قال هو بیت حر عتیق من الناس لم یملکه احد.»، فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

خانه‌ای است آزاد و از اینکه کسی از مردم مالك آن شود آزاد است پس عتیق در این حدیث به معنی آزاد است.

در کتاب علل الشرایع معنی دیگری از عتیق ذکر کرده و آن رهایی از غرق شدن است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

« انما سمی البیت العتیق لانه اعتق من الغرق و اعتق الحرم معه، کف عنه الماء.»، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۹.

همانا خانه خدا به خاطر رهایی از غرق شدن، عتیق نامیده شد؛ هم خود و هم حرم از فراگیری آب مصون ماند

۲- - حج: آیه ۳۳

۳- - رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۳۰۱

۴- - ادیب صابر، دیوان، ص ۳۸۱

۵- - ایـن بیت از سـعدی اشـاره به آیه ۲۷ از سوره حـج دارد که می‌فرمایـد:« واذّن فی النـاس بالحـج یأتوک رجالًا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق»؛ در میان مردم دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور بیایند

ص:۱۰۱

که نام دیگرش «ضُراح» است نام برده می‌شود. و آن خانه‌ای است در زیر عرش پروردگار که مطاف فرشتگان بوده و سپس کعبه در زیر آن و برای زمینیان ساخته شده است. «(۱)»

تو همچو بیت المعموری و همه قومت همیشه در تو چو روحانیان گرفته مقام «(۲)»

عمعق

ور ز ذات تو بود تو دور است بتکده از تو بیت معمور است

سنایی

به قدر دعوت مسموع و قبه مرفوع به جاه آیت مسطور و خانه معمور «(۳)»

رشید الدین وطواط

سقف مرفوع و خانه معمور همه سکنی در آن جوار کنند «(۴)»

جمال الدین اصفهانی

ای در زمین ملت معمار کشور دین بادی چو بیت معمور اندر فلک معمر «(۵)»

خاقانی

۱- - فروع کافی حدیثی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

با پدرم در حجر اسماعیل بودیم، پدرم مشغول نماز بود در این هنگام مردی آمد و کنار او نشست. پدرم که نماز را تمام نمود او سلام کرد و گفت: سه سؤال دارم که فقط تو و شخص دیگری آن را می‌داند. سؤال اول: علت طواف این خانه چیست؟ پدرم در جواب فرمود: زمانی که پروردگار عزوجل به ملائکه فرمان داد که آدم را سجده کنند گفتند: کسی را خلق می‌کنی که در زمین فساد و خونریزی کند و ما به تسبیح و تقدیس تو مشغولیم. خداوند فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید سپس به آنها غضب کرد. آنان درخواست توبه کردند. خداوند هم به آنان فرمان داد که« ضراح» را که همان« بیت المعمور» است طواف کنند. آنان در آنجا درنگ کرده و هفت سال برگرد خانه چرخیدند و از آنچه گفته بودند استغفار کردند تا پس از آن خدا توبه آنان را پذیرفت و از آنها راضی شد. پس این اصل طواف بود. سپس خداوند بیت‌الحرام را در مقابل ضراح قرار داد تا اگر بنی آدم گناهی مرتکب شدند در آنجا توبه کرده پاک شوند. آن گاه آن مرد گفت راست گفتی. کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۸ و در این باره احادیث فراوان دیگری در کتب زیر وجود دارد، دعائم، ج ۱، ص ۲۹۲؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۷؛ مستدرک، ج ۲، ص ۱۳۸

۲- - عمعق، دیوان، ص ۱۷۸

۳- - رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲۶۸

۴- - جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۴۳

۵- - خاقانی، دیوانذ

ص:۱۰۲

کامروز حلقه در کعبه است آسمان حلقه زنان خانه معمور چاکرش «(۱)»

خاقانی

سزد گر عیسی اندر بیت معمور کند تسبیح از این ابیات غرا «(۲)»

خاقانی

بیت المعمور مادر توست بیت المقدس برادر توست «(۳)»

خاقانی

رسیده جبرئیل از بیت معمور براقی برق سیر آورده از نور «(۴)»

نظامی

عجب تو بیت معموری که طوافانش املاکند عجب تورق منشوری کزو نوشند شربتها «(۵)»

مولوی

بیت معمور او مقر شرف سقف مرفوع او سپهر جلال «(۶)»

عراقی

همچو گویی بد آن زمین و بر او بیت معمور و جای کعبه در او «(۷)»

شبستری

رسیده است از اهل دلی مستقیم کزین پیش بوده است شاهی کریم

درش کعبه و بیت معمور، قصر بر آن در طواف جهان کرده حصر «(۸)»

شاه داعی شیرازی

۱- – همان

۲- – همان

۳- – خاقانی، تحفهٔ العراقین، ص ۱۳۲

۴- – نظامی، دیوان، ص ۲۳۲

۵- – مولوی، کلیات شمس، ص ۲۷

۶- – عراق، دیوان، ص ۸۴

۷- – شیخ محمود شبستری، سعادت نامه، ص ۲۲۵

۸- – شاه داعی، دیوان ص ۵۴

ص: ۱۰۳

خرابه‌ای است که خوشتر ز بیت معمور است تنی که از تپش دل خراب می‌سازند «(۱)»

صائب

همین ماییم و یکدل اندر آن دل زخم ناسوری نباشد چون دل دیوانه ما بیت معموری «(۲)»

مسیح کاشی

جامه کعبه و رنگ آن

«(۳)»در روزگار جاهلیت کعبه را با پارچه‌های رنگارنگ و گوناگون می‌پوشانیدند. رنگ پوشش در آن زمان سفید و یا قرمز بود. چون نوبت به خلفای بنی عباس رسید، آنان

۱- – صائب، دیوان

۲- – مسیح کاشی، دیوان

۳- – درباره نخستین کسی که کعبه را به جامه پوشاند اختلاف است بعضی حضرت ابراهیم گفته‌اند.

اول من کسا البیت ابراهیم علیه السلام، فقیه، ج ۲، ص ۱۴۹. و بعضی حضرت اسماعیل را می‌دانند، فروع کافی، جلد ۴، ص ۷۳. و برخی آن را نسبت به حضرت آدم می‌دهند. در تفسیر ابوالفتوح است:

اول کسی که کعبه را جامه گرانبها پوشانید« تبع» زمامدار یمن بوده که به قصد خرابی خانه آمده بود و چون به عظمت آن واقف شد آن را لباس پوشانید و هزار شتر قربانی کرد. پس از ظهور اسلام و فتح مکه نخستین کسی که کعبه را با قماش یمانی پوشاند پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. و حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت خویش، همه ساله از عراق جامه‌ای برای کعبه می‌فرستاد. قرب الاسناد، ص ۶۵.

ابن بطوطه در سفرنامه خود می‌نویسد: پیراهن کعبه را در شوشتر خوزستان از یک نوع دیبا و پارچه قیمتی به نام« دیباج» می‌بافتند و علت اینکه چرا این جامه را در شوشتر تهیه می کردند گفته‌اند چون مهدی عباسی، و لیعهد منصور دوانقی، دوران ولایتعهدی خود را در ری گذرانده بود با این پارچه آشنایی داشت.

پس از بنی‌عباس هنگامی که ملوک مصر در حجاز استیلا یافتند پوشانیدن جامه کعبه در انحصار آنان قرار گرفت و تا سده نهم هجری ادامه داشت. در سال ۸۰۷ که شاهرخ پس از درگذشت امیر تیمور در خراسان بزرگ به سلطنت رسید. در فکر این افتاد که این افتخار را از ملوک مصر بگیرد و خود جامه کعبه را بپوشاند. او کوشش پیگیر خود را از سال ۸۳۳ ق. آغاز کرد اما مورد موافقت ملوک مصر قرار نگرفت. تا سرانجام پس از رد و بدل نامه‌ها و سفرا، و خشم و تهدید و ارسال نامه‌های تند و پس از تلاش چهارده ساله موفق شد در سال ۸۴۷ جامه کعبه را که در دار العباده یزد ساخته بودند به مصر ارسال کنند. جامه کعبه را حدود صد نفر همراهی می کردند و چون به شام رسیدند، امرا و اعیان شام مقدم آنان را گرامی داشتند و در مصر نیز از آنان استقبال گرمی شد و سرانجام سلطان مصر، فرستادگان خراسانی را با حاجیان مصری به مکه فرستاد و آنان در روز عید قربان جامه را از داخل خانه کعبه آویختند. آصف فکرت، مقاله، میقات حج، شماره ۵، ص ۱۴۵.

ص:۱۰۴

رنگ سیاه را شعار رسمی خویش قرار دادند و رنگ جامه کعبه هم سیاه شد. تا به امروز نیز همین رنگ ادامه دارد به طوری که جامه کعبه به سیاه رنگی تشبیه شده است. عثمان مختاری غزنوی، شاعر قرن پنجم و ششم در مدح «یوسف احمد» می گوید:

قیاس نفس تو و کسوت بنی عباس چو جامه‌ای است که بندند کعبه را آذین «(۱)»

بعضی از شعرا، رنگ سیاه و هر چیز سیاه رنگ را مانند شب، مشک، سیاهی چشم، لباس خلفا، چتر سلاطین و ... به جامه کعبه که سیاهرنگ است تشبیه کرده‌اند. و بعضی از شعرا مانند خاقانی و نظامی که در قرن ششم به سر می‌برده‌اند از رنگ سبز لباس کعبه سخن گفته‌اند.

چو کار کعبه ملک جهان بدان آمد که باد غفلت بربود از او همی استار «(۲)»

ابو حنیفه

قیاس نفس تو و کسوت بنی عباس چو جامه‌ای است که بندند کعبه را آذین «(۳)»

مختاری غزنوی

تو را به خلعت، شاها چه مفخرت باشد تو کعبه‌ای و به کعبه است جامه رامفخر «(۴)»

سیفی نیشابوری

شب و مشک و سواد دیده زدل کسوت او همی شعار کنند

خلفا جامه و سلاطین چتر همه زآن رنگ مستعار کنند

حبشی صورتی که سلطانان دست بوسش هزار بار کنند

آن سیه جامه میر حاجب بار کش امیر سرای بار کنند «(۵)»

جمال‌الدین اصفهانی

۱- – عثمان مختاری غزنوی، دیوان، ص ۳۸۷

۲- – بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۴۳۰

۳- – مختاری غزنوی، دیوان

۴- – سیفی نیشابوری، دیوان، ص ۲۵۲

۵- – جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۱۴۳

ص:۱۰۵

خاتون کائنات مربع نشسته خوش پوشیده حله و زسر افتاده معجرش «(۱)»

خاقانی

رود کعبه در جامه سبز عیدی مگر بزم خاقان ایران نماید «(۲)»

خاقانی

پرده در بارگاه بادت زآن حله که هست از آن کعبه «(۳)»

خاقانی

کعبه وارم مقتدای سبز پوشان فلک کز وطای عیسی آید شقه دیبای من «(۴)»

خاقانی

محرمان چون رداء «(۵)»صبح در آرند به کتف کعبه را سبز لباسی فلک آسا بینند

خود فلک شقه دیبای تن کعبه شود هم زصبحش علم شقه دیبا بینند «(۶)»

خاقانی

دارنده هاشمی شعاری پس جامه رومیان چه داری «(۷)»

خاقانی

سلطان کعبه را بین بر تخت هفت کشور دیبای سبز بر تن چتر سیاه بر سر «(۸)»

نظامی

به دیبه سیه این کعبه را لباسی ساخت که اوست پشت مطیعان و اوستشان مسند «(۹)»

مولوی

۱- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۹

۲- – همان

۳- – همان

۴- – همان، ص ۴۰۵

۵- – ردی نیز تلفظ شده است

۶- – خاقانی، دیوان، ص ۹۵

۷- – خاقانی، تحفهٔ العراقین، ص ۱۳۴

۸- – نظامی، دیوان، ص ۲۳۲

۹- – مولوی، کلیات شمس، ص ۲۸۳

ص:۱۰۶

تا عروس روی پوش عنبرین خال حرم در حجاب این نه آبا ساکن ام القراست «(۱)»

سلمان ساوجی

در بدنم روح به پرواز شد دیده‌ام از شوق رخش باز شد

دید پری روصنمی در قیام کرد به بر پیرهن مشکفام

نخل قدش را که بود شمع نور سایه نشین سدره و طوبی و حور

شد متحرک ز نسیمش نقاب گشت منور ز رخش آفتاب

برقع مشکین ز رخش بر شکست یافت فروغ گل و عنبر سرشت

مهر جمالش چو مرا رو نمود روی نهادم به زمین سجود

چشم گشادم به گل روی او قوت دل یافتم از بوی او

خال سیاهش که بود مشک ناب مردمک دیده از او نور یاب

سرمه کش چشم غزالان چین داده سیاهیش گواهی بر این

نقطه نه دایره آسمان نقطه صفت هست سیاهش از آن

گر به صفت جامه سیاه آمده نور ده طلعت ماه آمده

کسوتش آمد ز ازل مشکسای در ظلمات آب خضر کرده جای

آمده با خلعت عنبر سرشت غنچه مشکین ز ریاض بهشت «(۲)»

محیی لاری

«سعدی» در باب هفتم «گلستان» در مورد جامه کعبه می گوید عزیز و گرامی بودن جامه کعبه نه به دلیل حریر و ابریشمی بودن جنس آن است بلکه به دلیل همنشینی او با خانه کعبه است.

اعرابیی را دیدم که پسر را همی‌گفت: یا بنی انک مسؤول یوم القیامه ماذا اکتسبت ولایقال بمن انتسبت، یعنی، تو را خواهند پرسید که عملت چیست نگویند پدرت کیست.

جامه کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پیله نامی شد

با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچون او گرامی شد «(۳)»

۱- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۵۰

۲- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۲

۳- – سعدی، گلستان، باب هفتم

ص: ۱۰۷

آویزان شدن به جامه یا پرده کعبه

بسیاری از مردم برای آمرزش گناهان خویش، خود را به پرده کعبه می‌آویزند و از خدای کعبه طلب مغفرت می کنند.

از امام امیرالمؤمنین می‌پرسند چرا به پرده کعبه آویزان می‌شوند؟ فرمود: مانند شخصی که جنایتی و گناهی مرتکب شده به لباس کسی آویزان می‌شود و ناله می کند تا از گناهانش در گذرد. «(۱)»

دست به تعظیم بر آن پرده زن تکیه نما بر کرم ذوالمنن

چشم و دل و سینه بر آن پرده سای نور دل و دیده بر آن برفزای

دیده گریان و دل دردناک سینه سوزان و جگر چاک چاک

دست درآویز در استار او اشک فرو ریز به دیدار او «(۲)»

محیی لاری

حلقه در کعبه

بسیاری از مردم در کنار خانه خدا هنگام دعا و نیایش، حلقه در کعبه را می گیرند و باصاحب خانه مناجات و راز و نیاز می کنند و حاجتهای مادی و معنوی خویش را از او می‌طلبند.

کامروز حلقه در کعبه است آسمان حلقه زنان خانه معمور چاکرش «(۳)»

خاقانی

از خال مفرد او آفت چو خال مفرد وز حلقه در او فتنه چو حلقه بردر «(۴)»

نظامی

آن یک اعرابیی از عشق مست حلقه کعبه در آورده به دست

۱- – فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴

۲- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۸

۳- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۶

۴- – نظامی، دیوان، ص ۲۳۲

ص:۱۰۸

زار می‌گفت ای خدای ذوالعلو کردم آنِ خویش من، آن تو کو؟

گر به حج فرمودیم حج کرده شد آنچه فرمودی به جای آورده شد

ور مرا در عرفه باید ایستاد ایستادم دارم از احرام داد

سعی آوردم به قربان آمدم رمی را حالی به فرمان آمدم

از در خود بی‌نصیبم می‌مدار آنِ من بگذشت آنِ خود بیار

خالقا آنچ از من آمد کرده شد عمر رفت و نیک یا بد کرده شد

ره نمایم باش و دیوانم بشوی وز دو عالم تخته جانم بشوی

مانده‌ام از دست خود درصد زحیر دست من ای دستگیر من تو گیر «(۱)»

عطار

بود از آن اعرابی شوریده رنگ کرد روزی حلقه کعبه به چنگ

گفت یا رب بنده تو برهنه است وی عجب برهنگیم نه یک تنه است

کودکانم نیز عریان آمدند لاجرم پیوسته گریان آمدند

من زمردم شرم می‌دارم بسی تو نمی‌داری چه گویم با کسی

چند داری برهنه آخر مرا جامه‌ای ده این زمان فاخر مرا

مردمان چون آن سخن کردند گوش بر زدندش بانگ کای جاهل خموش

از طواف آن قوم چون گشتند باز مرد اعرابی همی آمد به ناز

از عقب دستار وز خز جامه داشت گوییا ملک جهان را نامه داشت

باز پرسیدند از او کای بی‌نوا این که دادت گفت این که دهد خدا

چون من آن گفتم مرا این داد او وین فرو بسته درم بگشاد او

آنچه گفتم بود آن ساعت روا ز آنکه به دانم من او را از شما «(۲)»

عطار

در حلقه کعبه حلقه کن دست کز حلقه غم بدو توان رست

رحمت کن و در پناهم آور زین شیفتگی به راهم آور

۱- – عطار، مصیبت نامه، ص ۳۷۶ و ۳۷۷

۲- – عطار، مصیبت نامه، ص ۲۵۲

ص:۱۰۹

دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم

مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست پس بخندید

از جای چو مار حلقه برجست در حلقه زلف کعبه زد دست

می‌گفت گرفته حلقه بر در کامروز منم چو حلقه بر در

در حلقه عشق جان فروشم بی‌حلقه او مباد گوشم «(۱)»

نظامی

حاجی سوی کعبه رفت و عاشق سوی دوست آن حلقه در گرفت و این دامن دوست «(۲)»

علاءالدوله سمنانی

کعبه خلق است رویش حلقه آن کعبه زلف خال او سنگ سیاه و چشم ما زمزم نماست «(۳)»

سلمان ساوجی

حلقه گفتا گیر و گو ای دادگر عشق لیلی از دل من کن بدر «(۴)»

شاه داعی شیرازی

چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم دعای حلقه گیسوی مشک بوی تو کردم «(۵)»

جامی

قامت گردون شده حلقه سان تابود از حلقه آن در نشان

دست بر آن حلقه مبر سرسری کین نبود حلقه انگشتری

مهر سلیمان که جهان بر گرفت سکه‌اش از حلقه آن در گرفت

۱- – نظامی، لیلی و مجنون، ص ۴۷

۲- – علاء الدوله سمنانی، دیوان، ص ۲۸۸

۳- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۴۷

۴- – شاه داعی شیرازی، کلیات، مثنوی عشق نامه، ص ۳۱۴

۵- – جامی، دیوان

ص:۱۱۰

گردن جانها همه در طوق او جیب قمر شق شده از شوق او

محو مکن دایره نه فلک رخنه گر حلقه ذکر ملک

دست بر این حلقه زند جبرئیل تا شنود بانگ ز رب جلیل

حلقه بر این در چه زنی بی‌حجاب هر که نه محرم ندهندش جواب

بار خدایا مکن از خود ردم محرمیی ده به حریم خودم

دور کنم از در اهل ریا بار دهم در حرم کبریا

گوش دلم بر خبر خویش کن تاج سرم خاک در خویش کن «(۱)»

محیی لاری

حاجت خواستن و دعا در کنار کعبه

کنار خانه خدا، کعبه، بهترین مکان جهت راز و نیاز با خداوند بی‌نیاز و مناجات با ذات پاک پروردگار است. آنجا مکانی است که پیامبران الهی و امامان پاک نماز می‌گزاردند و دست دعا به سوی معبود برداشته و با محبوب خویش عاشقانه سخن می‌گفتند. «(۲)» آنجا مکانی است که مشتاقان و دردمندان، امیدواران و بیدار دلان به گرد «بیت‌اللّٰه» خلقه زده و با «رب‌البیت» در خلوت شب زمزمه می‌کنند. «(۳)» آنجا مکانی است که آوارگان و شکوه داران، بزرگان و برگزیدگان، با آگاهی و معرفت و با شعور و شناخت سر بر خاک می‌سایند و به سجده می‌روند و با درد و داغ و سوز و گداز اشک می‌ریزند و گریه می‌کنند. «(۴)»

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۱

۲- – طاووس فقیه می‌گوید: در حجر اسماعیل امام سجاد را دیدم که می‌گفت: عبیدک ببابک، اسیرک بفنائک ... خدایا! بنده کوچک تو و اسیر رواق خانه تو ... به درگاه تو روی آورده ... وی را از درت رد مکن. المناقب، ج ۴، ص ۱۴۸

۳- – در حالات امام زین العابدین است که: فلمّا لم یر أحداً رمق السماء بطرفه ... سحرگاهان آن هنگام که کسی را نمی‌دید به آسمان خیره نگاه می‌کرد و می‌گفت: خدایا ستارگان در پرده شب فرورفته‌اند و بندگانت در خواب خفته‌اند، درهای رحمت به روی خواهندگان باز است به سویت آمده‌ام ... مناقب، ج ۴، ص ۱۵۱

۴- – در حالات امام صادق–ع– است که در کنار کعبه وقتی سر از سجده بر می‌داشت آنچنان گریسته بود که گویا صورتش در آب فرورفته بود. ثم رفع رأسه و وجهه من البکاء کانها غمست فی الماء. قرب الاسناد، ص ۱۹، به نقل از: الحجّ فی الکتاب والسنهٔ، ص ۹۸ تا ۱۰۰

ص:۱۱۱

«سعدی» در کتاب «گلستان» در این باره می گوید:

درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی مالید و می گفت: یا غفور یا رحیم، تو دانی که از ظلوم جهول چه آید.

عذر تقصیر خدمت آوردم که ندارم به طاعت استظهار

عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت. من بنده امید آورده‌ام نه طاعت، و به دریوزه آمده‌ام نه به تجارت، اصنع بی ما انت اهله.

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می گرستی خوش

می‌نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش

عبدالقادر گیلانی را رحمهٔ اللّه علیه دیدند در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده همی گفت: ای خداوند ببخشای، و گر هر آینه مستوجب عقوبتم، در روز قیامتم نابینا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم.

روی بر خاک عجز می گویم هر سحرگه که باد می‌آید

ای که هرگز فرامشت نکنم هیچت از بنده یاد می‌آید؟ «(۱)»

چه گفت گفت چو رویت به کعبه کرم است نیاز عرض کن و حاجتی که هست بخواه «(۲)»

ظهیر فاریابی

زآن در دعات خوض نکردم که آستان از درگه تو کعبه حاجت روا گرفت «(۳)»

روا گرفت

گفتند به اتفاق یکسر کز کعبه گشاده گردد این در

حاجت گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست «(۴)»

نظامی

۱- – سعدی، گلستان، باب دوم، ص ۵۴ و ۵۳

۲- – ظهیر فاریابی، دیوان، ص ۶۴

۳- – همان، ص ۱۳۳

۴- – نظامی، لیلی و مجنون، ص ۴۶ تا ۴۸

ص:۱۱۲

حسن به گرد درت نشسته برطریق طواف تو کعبه‌وار حاجتش روا کرده «(۱)»

حسن دهلوی

جامی حریم کعبه حاجت این در است روی دعا به کعبه کن و حاجتی بخواه «(۲)»

جامی

به کعبه رفتم و شوق درت فزود آنجا به گریه آمدم و جای گریه بود آنجا «(۳)»

آصفی هروی

مسجدا گر کربلای من شوی کعبه حاجت روای من شوی «(۴)»

مولوی

یکی از کسانی که در کنار خانه کعبه به مناجات پرداخته «ابراهیم ادهم» «(۵)» است. وی از بزرگان زهاد نیمه اول قرن دوم هجری (مقتول ۱۶۰ یا ۱۶۶ ه. ق.) است. او از کسانی است که از بلخ به مکه رفت و مجاور خانه خدا شد. در مکه به صحبت چند تن از اولیا مانند فضیل بن عیاض و سفیان ثوری رسید و سپس به شام رفت و تا پایان عمر بدانجا بود. وی در جنگ دریایی ضد بیزنطیه (بیزانس) به شهادت رسید. نام کامل وی ابواسحق ابراهیم بن ادهم بلخی است. «(۶)»

مناجات ابراهیم ادهم

به پیش کعبه ابراهیم ادهم به حق می‌گفت کای دارای عالم

مرا معصوم خواه و بی گنه‌دار گناهان کآن رود زآنم نگه‌دار

یکی هاتف خطابش کرد آنگاه که این عصمت که می‌خواهی تو در راه

۱- - حسن دهلوی، دیوان، ص ۳۳۶

۲- - جامی، دیوان، ص ۸۵

۳- - آصفی هروی، دیوان، ص ۱۴۳

۴- - مولوی، مثنوی به شرح جعفری ج ۹، ص ۱۰۵؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۴۰؛ رمضانی، ج ۳، ص ۲۰۵

۵- - شرح حال ابراهیم ادهم در کتاب« تذکرة الاولیاء» از« فریدالدین عطار نیشابوری» آمده است، ص ۸۵

۶- - فرهنگ معین، اعلام، ج ۵، ص ۷۵

ص:۱۱۳

همین بوده است از من خلق را خواست اگر کار تو و ایشان کنم راست

که تا جمله به هم معصوم مانید همه از رحمتم محروم مانید

هزاران بحر رحمت با قیاس است ولیکن بنده را جای هراس است

ندارم از جهان جز بیم جان من ز درد او زبان ترجمان من

چو من از عمر بهبودی ندیدم زیان دیدم ولی سودی ندیدم

به مردن راضیم زین زندگانی اگر بازم رهانی می‌توانی

ز سرتاپای من جای نظر نیست که بر وی هر زمان زخمی دگر نیست «(۱)»

عطار نیشابوری

یکی دیگر از کسانی که به کنار خانه خدا رفت تا دعا کند «شیخصنعان» بود که پس از عمری ارشاد عاقبت زنار بست. مریدان به کنار خانه خدا آمده و برای او دعا کردند. سپس وی به کعبه آمد و به دعا برخاست. این داستان در «منطق الطیر» از «عطار نیشابوری» به تفصیل آمده است.

حکایت شیخصنعان «(۲)»

شیخصنعان پیر عهد خویش بود در کمال از هرچه گویم بیش بود

قرب پنجه حج به جا آورده بود عمره، عمری بود تا می‌کرده بود

عاقبت چون شیخ ترسایی گزید در تمام روم غوغا شد پدید ...

بود یاری در میان جمع چست پیش شیخ آمد که ای در کار سست

می‌رویم امروز سوی کعبه باز چیست فرمان، باز باید گفت راز

معتکف در کعبه بنشینیم ما تا نبینیم آنچه می‌بینیم ما «(۳)»

عطار نیشابوری

۱- – عطار، الهی نامه، ص ۳۸۰

۲- – طبق روایت شیخ عطار در منطق الطیر، وی عارفی بزرگ است که در مکه هفتصد مرید داشت و بر اثر خوابی که دید با جمعی از مریدان به روم رفت و عاشق دختری ترسا شد و به دعوت او از دین اسلام به در آمد و به معبد مسیحیان رفت و به عبادت پرداخت و شراب خورد و سالی خوکبانی کرد ولی به همت ارشد مریدان وی که در کعبه معتکف نشستند توفیق الهی او را دریافت و توبه کرد و با مریدان به سوی مکه بازگشت

۳- – عطار نیشابوری، منطق الطیر، داستان شیخ صنعان، ص ۷۷

ص:۱۱۴

«مجنون» نیز از کسانی است که در کنار کعبه افزونی عشق لیلی را از خدا خواسته است.

«عطار نیشابوری» در کتاب «مصیبت‌نامه» می گوید:

برد مجنون را سوی کعبه پدر تا دعا گوید شفا یابد مگر

چون رسید آن جایگه مجنون ز راه گفت اینجا کن دعا این جایگاه

گو خداوندا مرا بی‌درد کن عشق لیلی بر دل من سرد کن

تو دعا کن تا پدر آمین کند بو که حق این مهربانی کین کند

دست برداشت آن زمان مجنون مست گفت یا رب عشق لیلی ز آنچه هست

می‌توانی کرد وصد چندان کنی هر زمانم بیش سرگردان کنی

درد عشق او چو افزون گرددت هر چه داری تا به دل خون گرددت

چون همه عالم شود همرنگ خون ز آن همه خون یک دلت آید برون

آن دل آنگه در حضور افتد مدام شادی دل تا ابد گردد تمام «(۱)»

همچنین در «مثنوی عشق‌نامه» از «شاه داعی شیرازی» شاعر و عارف نامی قرن نهم هجری آمده است:

پدر مجنون برای درمان عشق لیلی، مجنون را به کعبه برد

تا پدر بردش سوی کعبه و حجاز تا که باز آید دلش از عشق باز

حلقه گفتا گیر و گو ای دادگر عشق لیلی از دل من کن به در

گفت یا رب عشق لیلی کن زیاد لیلی‌ام هرگز مبر یارب ز یاد

اول عشقش چنین بود از میان قصه خواهم کرد با تو من بیان «(۲)»

«آصفی هروی» (متوفی ۹۲۳) در همین زمینه گوید:

مجنون ز بند طره لیلی به کعبه رفت سر رشته جنون به سیه خانگی کشید «(۳)»

آصفی هروی

«نظامی» شاعر قرن ششم همین داستان را به تفصیل و با شرح بیشتری در کتاب

۱- – عطار، مصیبت نامه، ص ۲۷۵ و ۲۷۶

۲- – شاه داعی شیرازی، کلیات، مثنوی عشق نامه، ص ۳۱۴

۳- – آصفی هروی، دیوان، ص ۱۰۶

ص:۱۱۵

«لیلی و مجنون» خود ذکر کرده است. قسمتی از این داستان که مربوط به بردن مجنون به حج و دعای او در کنار کعبه است آورده می‌شود:

اندر بردن پدر مجنون، مجنون را به کعبه بهر خلاص یافت از عشق

چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمان گیر

هر روز خنیده نام‌تر گشت در شیفتگی تمام‌تر گشت

هر شیفتگی کز آن نورد است زنجیر بر اوصداع مرد است

برداشته دل ز کار او بخت درمانده پدر به کار او سخت

می‌کرد نیایش از سر سوز تا زآن شب تیره بر دمد روز

حاجت گاهی نرفته نگذاشت الا که برفت و دست برداشت

خویشان همه در نیاز با او هر یک شده چاره ساز با او

بیچارگی ورا چو دیدند در چاره‌گری زبان کشیدند

گفتند باتفاق یکسر کز کعبه گشاده گردد این در

حاجت گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

پذرفت چو موسم حج آید ترتیب کند چنانکه باید

چون موسم حج رسید برخاست اشتر طلبید و محمل آراست

فرزند عزیز را بهصد جهد بنشاند چو ماه در یکی مهد

آمد سوی کعبه سینه پرجوش چون کعبه نهاده حلقه در گوش

گوهر به میان زر برآمیخت چون ریگ بر اهل ریگ می‌ریخت

شد در رهش از بسی خزانه آن خانه گنج گنج خانه

بگرفت به رفق دست فرزند در سایه کعبه داشت یک چند

گفت ای پسر این نه جای بازی است بشتاب که جای چاره‌سازی است

در حلقه کعبه حلقه کن دست کز حلقه غم بدو توان رست

گو یا رب از این گزاف کاری توفیق دهم به رستگاری

رحمت کن و در پناهم آور زین شیفتگی به راهم آور

دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم

مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست پس بخندید

ص:۱۱۶

از جای چو مار حلقه برجست در حلقه زلف کعبه زد دست

می گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بردر

در حلقه عشق جان فروشم بی حلقه او مباد گوشم

گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی

من قوت ز عشق می‌پذیرم گر میرد عشق من بمیرم

پرورده عشق شد سرشتم بی عشق مباد سرنوشتم

آن دل که بود ز عشق خالی سیلاب غمش براد حالی

یارب به خدایی خداییت وانگه به کمال پادشاییت

کز عشق به غایتی رسانم کو ماند اگر چه من نمانم

از چشمه عشق ده مرا نور این سرمه مکن ز چشم من دور

گر چه زشراب عشق مستم عاشق تر از این کنم که هستم

گویند که خو زعشق واکن لیلی طلبی زدل رها کن

یارب تو مرا به روی لیلی هر لحظه بده زیاده میلی

از عمر من آنچه هست برجای بستان و به عمر او درافزای

گرچه شده‌ام چو مویی از غم یک موی نخواهم از سرش کم

از حلقه او به گوشمالی گوش ادبم مباد خالی

بی‌باده او مباد جامم بی سکه او مباد نامم

جانم فدی جمال بادش گر خون خوردم حلال بادش

گر چه ز غمش چو شمع سوزم هم بی غم او مباد روزم

عشقی که چنین به جای خود باد چندانکه بود یکی بهصد باد

می‌داشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید گشت خاموش

دانست که دل اسیر دارد دردی نه دوا پذیر دارد

چون رفت به خانه سوی خویشان گفت آنچه شنید پیش ایشان

کاین سلسله خو که بند بگسست چون حلقه کعبه دید در دست

زو زمزمه‌ای شنید گوشم کآورد چو زمزمی به جوشم

گفتم مگر آنصحیفه خواند کز محنت لیلیش رهاند

ص:۱۱۷

او خود همه کام و رای او گفت نفرین خود و دعای او گفت «(۱)»

نظامی

«جامی» شاعر نامدار قرن نهم در کتاب «هفت‌اورنگ» خود در اورنگ ششم یعنی «لیلی و مجنون» همین داستان را به گونه‌ای دیگر بیان داشته که قسمتهایی از آن چنین است:

چون باز سفید دم در این باغ بنشست بر آشیانه راغ ...

رخشنده بصر بدید زاغی چون دود چراغی و چراغی ...

بانگی دو سه زد لطیف و موزون نزدیک عرب به فال میمون

مجنون زان بانگ در طرب شد رقاص نشیمن طلب شد

یعنی که خوش است عالم امروز روزی گردد وصالم امروز

گر بار دهد به خاطر خوش سوی خودم آن نگار مهوش

بر من باشد حجی پیاده یک حج چه بود کهصد زیاده

رفتن مجنون به حج بعد از اجازت خواستن از لیلی

شرط است وفا به عهد کردن در پاس عهود جهد کردن ...

مجنون که وفا به عهد می‌کرد در رفتن کعبه جهد می‌کرد

از منزل دوست بی‌سر و پای شد بادیه گرد و راه پیمای

از گرمی ریگ و سختی سنگ کرد آبله پای سعی او لنگ ...

۱- - نظامی، لیلی و مجنون، ص ۴۶ تا ۴۸

ص:۱۱۸

چون کعبه روان ز بعد میقات لبیک زنان شدی در اوقات

او بسته لب از نوای لبیک لیلی گفتی به جای لبیک

چشمش به سواد مکه از دور چون شد ز جمال کعبه پر نور

آمد ز جمال لیلی‌اش یاد برداشت زداغ شوق فریاد ...

زد بر در خانه شعله شوق در گردن جان ز حلقه اش طوق

از حلقه غم در آن تک و دو می‌بست ز حلقه‌اش برون شو

آنگه ز دو دیده خون دل ریخت در دامن ستر کعبه آویخت

کای پرده‌نشین جلمه ناز وی عقده گشای پرده راز ...

از هر چه نه نیک توبه کردم بد کردم و لیک توبه کردم ...

یا رب ز همه بتاب رویم وز حرف همه ورق بشویم

الّا ز هوای روی لیلی وز دعوی آرزوی لیلی ... «(۱)»

مجاورت کعبه

درباره اقامت در مکه و مجاور مکه بودن اخبار و احادیث گوناگونی وجود دارد.

برخی از این روایات حاجی را ازاقامت در مکه نهی کرده «(۲)» و بعضی دیگر اقامت را بی‌اشکال دانسته است. «(۳)»

در تاریخ بسیار بودند از اولیاء اللّه و بزرگان دین که سالها مجاور خانه خدا بوده و

۱- – جامی، هفت اورنگ، لیلی و مجنون، ص ۷۹۳ تا ۷۹۷

۲- – امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: هر گاه مناسک حج را به پایان بردید بر مرکب خود سوار شوید و به سوی اهل خود بروید زیرا اقامت در مکه قساوت قلب می‌آورد. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۶. و در مورد این که اقامت در مکه قساوت قلب می‌آورد احادیث گوناگونی ذکر شده است. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۶. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پس از پایان مراسم باز گرد تا بیشتر مشتاق بازگشت باشی. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰.

۳- – علی بن مهزیار می گوید: از امام رضا پرسیدم آیا اقامت در مکه فضیلتش بیشتر است یا از آنجا بیرون رفته و در شهرهای دیگر اقامت گزینم؟ در جواب نوشت:« المقام عند بیت اللّه افضل» اقامت نزد خانه خدا بافضیلت‌تر است. تهذیب، ج ۵، ص ۴۷۶ به نقل از الحج فی الکتاب و السنه، ص ۱۷۰.

امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: کسی که یک سال در مکه مجاور باشد خداوند گناهان نه ساله گذشته او و خانواده و بستگان و همسایگان و کسانی را که برای آنها استغفار می کند، می‌آمرزد و آنها را تا چهل سال از هر بدی نگه می‌دارد. فروع کافی، ج ۶، ص ۲۷۰؛ تهذیب، ج ۵، ص ۴۴۴.

ص:۱۱۹

در آنجا به خودسازی و تهذیب نفس مشغول بودند، و بعضی نیز به جهت اقامت طولانی در آنجا ملقب به «جارالّله» شدند.

گر عقل قبله‌ای است تو بر وی مقدمی ور فضل کعبه‌ای است تو در وی مجاوری «(۱)»

ادیب صابر

به دست و به بازو و تیغ مقاتلان جهاد بهصدق توبه و زهد مجاوران حرم «(۲)»

ادیب صابر

جان فرستادی به حج، حج کرد و آمد نزد تو دل مجاور گشت آنجا گر نیاید گو میای «(۳)»

سنایی

نه در کعبه مجاور بود چندین سالها بلعم نه در کوی ضلالت بود چندین سالها عثمان

سنایی

خاطر خاقنی از آن کعبه شناس شد که او در حرم خدایگان کرده به جان مجاوری «(۴)»

خاقانی

نه شگفت اگر مسیح در آید ز آسمان آرد طواف کعبه و گردد مجاورش «(۵)»

خاقانی

۱- – ادیب صابر، دیوان، ص ۱۱۴

۲- – همان، ص ۴۸۵

۳- – سنایی، دیوان، ص ۶۱۱

۴- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۶

۵- – همان

ص:۱۲۰

زمزم صفت مدار دو چشم از برای چرخ چون در جوار کعبه دولت مجاوری «(۱)»

شمس‌الدین طبسی

کعبه چیست اندر جوار افتادن است تو به تو در ناف عالم زادن است «(۲)»

عطار

در بیان مجاورت مکه و به جا آوردن آداب

هر که در این کوی مجاور شود وز عدد سلک زو اهر شود

می‌سزد ار زآنکه کمال ادب آورد ازشوق به جا روز و شب

نقل چنین است کزین پیشتر تا که در ایام خود ابن عمر

در ره حج دره زدی هر که را مانده چو از قافله خود جدا

نیست جز این وجه که بیگاه و گاه حرمت این خانه بداری نگاه

از ره تکسیل تساهل کنی در گه تعجیل تعلل کنی

چون به طوافش کشد اندیشه رای شیوه آداب نیاری به جای

گردی از آن آثم و عاصی شوی مبتلی قید معاصی شوی

رفته ز حد بی ادبیهای ما نیست از آنجای چنین جای ما «(۳)»

محیی لاری

کعبه نشین

اشاره

هم خدمت این حلقه به گوشان ختن به از طاعت آن کعبه نشینان «(۴)» ریایی «(۵)»

خاقانی

۱- – شمس الدین طبسی، دیوان، ص ۲۷۰

۲- – عطار، مصیبت نامه، ص ۴۵

۳- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۷

۴- – کعبه نشین همان مجاور کعبه است

۵- – خاقانی، دیوان، ص ۲۴۶

ص:۱۲۱

تاکی به رغم کعبه نشینان عروس وار چون کعبه سر ز شقه دیبا برآورم «(۱)»

خاقانی

سمت کعبه

خانه کعبه در مکه معظمه برای کسانی که خانه خدا را می‌بینند قبله است و سمت خانه کعبه برای کسانی که خانه خدا را نمی‌بینند قبله می‌باشد. پس برای هر کاری که باید رو به قبله انجام شود درصورتی که خانه کعبه دیده نشود، سمت خانه کعبه قبله محسوب می‌شود. سنایی در حدیقه و مولوی در چند جای مثنوی کسی را که در کعبه از قبله و سمت قبله سخن بگوید نکوهش کرده است، سنایی گوید:

خرد اینجا تهی کند جعبه که تحری بد است در کعبه

پیش کعبه مگر که بوالهوسی بشنود علم سمت قبله بسی

هر که در کعبه با تحری مرد زیره‌تر به سوی کرمان برد «(۲)»

سنایی

چو مشتبه شود جهت کعبه نجات جز سمت درگهش نکند عقل اختیار «(۳)»

ظهیر فاریابی

این قیاسات و تحری روز ابر یا به شب مر قبله را کرده است حبر

لیک با خورشید و کعبه پیش رو این قیاس و این تحری را مجو

کعبه نادیده مکن رو زو متاب از قیاس اللّه اعلم بالصواب «(۴)»

مولوی

همچو قومی که تحری می‌کنند بر خیال قبله هر سو می‌تنند

۱- - همان

۲- - سنایی، حدیقة الحقیقه، دیوان، ص ۱۲۰

۳- - ظهیر فاریابی، دیوان، ص ۱۴

۴- - باقیاسات بی مستند کعبه قابل مشاهده را نادیده فرض مکن مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۲، ص ۵۷۶؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۲۱۰؛ رمضانی، ج ۱، ص ۶۷

ص:۱۲۲

چون که کعبه رو نمایدصبحگاه کشف گردد که، که گم کرده است راه «(۱)»

مولوی

در درون کعبه رسم قبله نیست چه غم ار غواص را پاچیله نیست «(۲)»

مولوی

مولانا در ادامه داستان موسی و شبان، از قول خداوند به موسی می‌فرماید:

موسیا آداب دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند

عاشقان را هر نفس سوزیدنی است پرده ویران خراج و عشر نیست

گر خطا گوید ورا خاطی مگو گر شود پرخون شهیدان را مشو «(۳)»

خون شهیدان را زآب اولیتر است این خطا ازصدصواب اولیتر است

در درون کعبه رسم قبله نیست چه غم ار غواص را با چیله نیست

تو ز سرمستان قلاووزی مجو جامه چاکان را چه فرمایی رفو؟

ملت عشق از همه دینها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست

لعل را گر مهر نبود باک نیست عشق در دریای غم غمناک نیست «(۴)»

مولوی

ارکان کعبه

کعبه چهار رکن دارد هر گوشه کعبه را یک رکن گویند:

۱- رکن شرقی که حجر الاسود در آن قرار دارد و به آن «رکن اسود» گویند و طواف خانه خدا از آنجا شروع می‌شود.

۲- رکن شمالی که بعد از «باب بیت» قرار دارد و به آن رکن عراقی گویند.

۱- - مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۱، ص ۱۸۷؛ نیکلسون ج ۳، ص ۲۳؛ رمضانی، ج ۵، ص ۲۸۴

۲- - مولوی، مثنوی، به شرح جعفری ج ۴، ص ۳۲۸؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۳۴۲؛ رمضانی، ج ۳، ص ۱۰۶

۳- - زراره عن ابی جعفر قال قلت له کیف رأیت الشهید یدفن بدمائه؟ قال نعم فی ثیابه بدمائه ولا یحنط ولا یغسل.

زراره می گوید: به حضرت باقر گفتم نظر شما چیست آیا شهید با خونهای خود دفن می‌شود؟ فرمود: بلی در لباسهایش با خونهای خود دفن می‌شود و حنوط و غسل ندارد. وسائل، ج ۱، باب ۱۴

۴- - مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۴، ص ۳۲۸؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۳۴۲؛ رمضانی، ج ۲، ص ۱۰۶

ص:۱۲۳

رو به سوی رکن عراقی روان و زپی تسبیح و ثنا این بخوان «(۱)»

۳- رکن غربی که پس از میزاب و ناودان طلا قرار دارد و به آن رکن شامی گویند.

چونکه ره آری به سوی رکن شام از سر تعظیم بخوان این کلام «(۲)»

۴- رکن جنوبی که در کنار مستجار قرار دارد و آن را «رکن یمانی» نامند.

خاقانی نام این چهار رکن را در دو بیت آورده و آنها را با هم چهار برادر خوانده است.

بینی حجرش بلال کردار بیرون سیه و درون پر انوار

او را سه برادر اتفاقی شامی و یمانی و عراقی

زانگه که ز مادران بزادند هر چار به خدمت ایستادند «(۳)»

از چهار رکن کعبه دو رکن بر دیگری ترجیح دارد که عبارت است از رکن حجرالاسود و رکن‌یمانی که استلام یعنی دست کشیدن به این دو رکن مستحب است و پیامبر خداصلی الله علیه و آله آنها را استلام می کرد. «(۴)»

چون زره طوف نمایی قیام جانب وی رکن یمانی است نام

بوسه بر آن داده رسول امین باش تو نیز از رخ او بوسه چین «(۵)»

در خبر است از کبرای سلف اینکه در این رکن ز راه شرف

هست موکل ملکی بر دوام کرده پی گفتن آمین قیام

خواهشت ار دُنیی و گر دین بود از تو دعا، از ملک آمین بود

به که در آن حال نمایی ادا در طلب دنیا و دین این دعا «(۶)»

محیی لاری

۱- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۶

۲- - همان، ص ۴۷

۳- - خاقانی، تحفهٔ العراقین، ص ۱۲۹

۴- - علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۴

۵- - امام جعفر صادق علیه السلام از قول جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:« کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله لا یستلم الا الرکن الاسود و الیمانی ثم یقبلهما و یضع خده علیهما و رایت ابی یفعله.»؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله استلام نمی کرد مگر رکن اسود و یمانی را سپس آنها را می‌بوسید و گونه‌اش را بر آن می‌نهاد و پدرم نیز چنین می کرد. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۴؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۶

۶- - امام صادق علیه السلام می‌فرماید:« یستحب ان تقول بین الرکن و الحجر اللهم آتنا فی الدنیا حسنهٔ و فی الآخرهٔ حسنهٔ و قنا عذاب النار و قال ان ملکاً موکلًا یقول: آمین؛ مستحب است بین رکن و حجر بگویی: خدایا! به ما، در دنیا و آخرت نیکویی عنایت کن و ما را از آتش برهان و فرمود همانا فرشته‌ای وکیل است که بگوید آمین.» فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۷ منظور همین دعای مذکور در فوق است

ص:۱۲۴

رکن

به‌قدس و کعبه و جودی و یثرب و عرفات به حق زمزم و رکن و مقام و مسجد نور «(۱)»

رشید الدین وطواط

تفاخر نسب آن پیمبری که بدو شرف گرفتصفا و منا و رکن و مقام «(۲)»

ادیب صابر

طوف جاهت را به از کوی تو کو رکن مقام کشت‌روزی را به از دست تو کو ابر مطیر «(۳)»

انوری

کعبه چار رکن دولت و دین که جهان را حریم توست مآب «(۴)»

اخسیکتی

رکن الدین، رکن کعبه دین آن بر حرمش قبای محرم «(۵)»

اخسیکتی

از ما سلام بادا بر رکن و بر حطیم ای شوق ما به زمزم و آن منزل وفا «(۶)»

مولوی

یارب امسال بدان رکن و مقامم برسان کام من دیدن کعبه است به کامم برسان «(۷)»

اوحدی مراغی

حجر الاسود

کعبه چهار رکن دارد. در رکن شرقی آن «حجر الاسود» قرار دارد. ارتفاع آن از سطح زمین ۱/ ۵ متر است و حاجی باید هفت دور طواف خانه خدا را از حجر الاسود

۱- – رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲۶۹

۲- – ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ۱۶۱

۳- – انوری، دیوان، ص ۱۵۹

۴- – اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۳۸۰

۵- – همان، ص ۲۱۷

۶- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۴۸

۷- – اوحدی مراغی، دیوان، ص ۴۸

ص:۱۲۵

شروع و به آن ختم کند.

حجر الاسود سنگی است بیضی شکل، سیاه رنگ مایل به سرخی، به قطر سی سانتیمتر که نقطه‌های قرمز رنگی روی آن وجود دارد این سنگ در پوششی از نقره قرار دارد و علامت شکستگی بر روی آن مشاهده می‌شود که بیانگر آسیبهایی است که در طول زمان بر این سنگ وارد آمده است. نخستین آسیب به دست حجاج بن یوسف ثقفی واقع شد. زمانی که عبداللّٰه زبیر به آنجا پناه برده بود حجاج با منجنیق خانه را خراب کرد. دومین آسیب به دست قرمطیان انجام شد که در حمله‌ای مردم مکه را کشتند و به خانه خدا بی‌حرمتی کردند و حجر الاسود را شکسته و با خود به بحرین یا احصا بردند و حدود ۲۲ سال حجر الاسود نزد آنان بود تا در سال ۳۳۹ عبیداللّٰه بن محمد، ملقب به المهدی که از احفاد اسماعیل فرزند امامصادق بود نامه‌ای به مسبب این حادثه یعنی ابو طاهر نوشت و او را به خاطر این عمل توبیخ کرد و سرانجام حجرالاسود به جایگاه خود برگشت. «(۱)»

استلام

«دست کشیدن»

و تقبیل

«بوسیدن»

حجر الاسود

زمزم نمای بود به مدحش زبان من تا کرده بودم از حجر الاسود استلام «(۲)»

خاقانی

همان گونه که گفته شد یکی از مستحبات طواف خانه خدا استلام رکن حجر است و اما استلام و تقبیل خود حجر الاسود نیز روایات بی شماری درباره آن آمده و به آن سفارش اکید شده است.

بار دگر از پی نیت گذر از پی تقبیل به سوی حجر

باز چو گشتی به حجر رو به روی دست بر آور به زبان این بگوی «(۳)»

دسترس ار هست بر آن بوسه ده ورنه به اخلاص بر آن دست نه

۱- – شیخ عباس قمی، تتمهٔ المنتهی، ص ۴۱۰

۲- – خاقانی، دیوان

۳- – بسم اللّٰه، اللّٰه اکبر که در روایت فروع کافی جلد ۴، ص ۴۰۴ از امام صادق علیه السلام روایت شده است

ص:۱۲۶

کثرت خلق ار بود و ازدحام کَت نبود جای پی استلام

باش به انگشت اشارت نما سوی وی این و به زبان کن ادا «(۱)»

محیی لاری

یمین اللّه

از حجرالاسود به عنوان دست راست خدا در زمین تعبیر شده است. مردم چون با یکدیگر با دست راست پیمان می‌بندند در اینجا نیز به «یمین‌اللّه» تعبیر شده است، زیرا حجرالاسود واسطه‌ای بین خدا و بندگان است تا بدینوسیله با وی بیعت کنند و در جهت نیل و وصول و دوستی و رضا مصافحه نمایند. «(۲)»

سنگی از وی قدر و رفعت یافته پس یمین اللّه خلعت یافته «(۳)»

عطار

گر یمین اللّه در عالم مراست حصن کعبه خانه خاص خداست «(۴)»

عطار

سنگ سیاهش که از آن کوته است دست تمناش «یمین‌اللّه» است «(۵)»

جامی

۱- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۶، مضمون اشعار فوق در همین حدیث موجود است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:« هنگامی که به حجر الاسود نزدیک شدی دستهای خود را بلند کن و حمد و سپاس خدا را بگوی و بر پیامبر خدا درود بفرست و از خدا بخواه که از تو بپذیرد. سپس استلام حجر کن و آن را ببوس و اگر نتوانستی آن را ببوسی، استلام کن و اگر قدرت بر استلام هم نداشتی با دست به سوی آن اشاره کن و بگو: پروردگارا! امانتم را ادا کردم و پیمانم را بستم تا شاهد بر وفای به پیمانم باشی؛ خدایا! کتاب تو و سنت پیامبر تو را تصدیق کردم ...» و به همین جهت برای طواف کننده مستحب است در هر شوط ارکان خانه کعبه و حجر الاسود را استلام نماید و در وقت استلام حجر بگوید:« امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة.»؛ امانتم را ادا کردم و پیمانم را بستم تا شاهد وفای به پیمانم باشی. مناسک، ص ۱۹۲؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۶

۲- - وافی، ج ۲، ص ۱۲۵، به نقل از الحج فی الکتاب والسنهٔ، ص ۱۲۲

۳- - عطار، منطق الطیر، ص ۲۰

۴- - عطار، مصیبت‌نامه، ص ۲۰۷

۵- - جامی، تحفهٔ الاحرار

ص:۱۲۷

نام یمین بر حجرالاسودش داغ یمین تو بود بر یدش «(۱)»

محیی لاری

این گهر از جمله گهرها جداست گفت پیمبر که یمین خداست «(۲)»

هر که بر آن دست نهاد از ندا دست نهاده است به دست خدا «(۳)»

محیی لاری

در فارسی به حجرالاسود، «سنگ کعبه» هم گفته شده است.

کرد خواهم تا که باشد سیم و سنگ اندر جهان چون به سنگ کعبه حاجی من بدین سیم افتخار «(۴)»

سیفی نیشابوری

ور همه سنگ کعبه را بوسه زنند حاجیان ما همه بوسه گه کنیم آن سر زلف سعتری

کوی مغان و ما و تو هر سر سنگ کعبه‌ای درد تو کرده زمزمی دست تو کرده ساغری «(۵)»

خاقانی

گاهی «حجر» مطلق گویند و از آن حجر الاسود اراده کنند. و گاهی بهصیغه تثنیه، «حجران» و «حجرین» گویند و از آن حجر الاسود وصخره بیت المقدس اراده کنند «(۶)» و گاهی هم به حجر الاسود «رکن» گویند چنانکه در داستان نصب حجر الاسود به دست پیامبر اکرمصلی الله علیه و آله از آن به رکن تعبیر شده است. «(۷)»

۱- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۱۶

۲- - پیامبر خدا می‌فرماید:« وانّ الرکن یمین اللّه فی الارض یصافح بها خَلقه ...» علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۷

۳- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۱

امام علی-ع- می‌فرماید:« هو یمین اللّه فی ارضه یبایع بها خلقه»؛ آن دست راست خداوند در زمین است و مردم با آن بیعت می کنند. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۶

۴- - سیفی نیشابوری، دیوان، ص ۲۵۳

۵- - خاقانی، دیوان

۶- - دهخدا، لغت نامه

۷- - تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۲۶، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷۶

ص:۱۲۸

حجر الاسود در آینه شعر

یکی از وابسته‌های کعبه که در شعر شعرا انعکاس وسیعی یافته حجر الاسود است که گسترده‌ترین کاربرد را بعد از کعبه به همراه زمزم به خود اختصاص داده است.

عنصری کلک و قلم ممدوحش را و سلمان ساوجی نقطه خط او را و سید حسن غزنوی پرچم عالم گشای شاه را که به رنگ سیاه است و جمال‌الدین اصفهانی و محیی لاری سیاهی چشم و مردم دیده ممدوحش را و سلمان ساوجی خال سیاه او را و خاقانی مهر کتف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را و نظامی نافه خوشبوی مشک را به حجر الاسود تشبیه کرده‌اند.

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را کلکش حجر الاسود و کف چشمه زمزم «(۱)»

عنصری

حقا که به جز دست تو بر لب ننهادم جز بر حجر الاسود و بر خاک پیمبر «(۲)»

ناصر خسرو

در وصل دلم را حجر الاسود خواندی هجر تو بدان بود کنارم را زمزم «(۳)»

مختاری غزنوی

نامه اقبال خوان زآنکه تویی خوش زبان کعبه زوار را تو حجر الاسودی «(۴)»

سنایی

بگشاد کارها حجر اسود و سزد کآمد به رنگ رایت عالم گشای شاه «(۵)»

سید حسن غزنوی

۱- – عنصری، دیوان ص ۱۸۱

۲- – ناصر خسرو، دیوان

۳- – مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲۴۱

۴- – سنایی، دیوان، ص ۷۸۹

۵- – سید حسن غزنوی

ص:۱۲۹

کرد خواهم تا که باشد سیم و سنگ اندر جهان چون به سنگ کعبه حاجی من بدین سیم افتخار «(۱)»

سیفی نیشابوری

از بهر آنکه هست به حلم تو نسبتش شد قبله جهان حجر الاسود از عرب «(۲)»

قوامی رازی

بر کعبه حجر سواد عین است روشن شده زو فضای عالم «(۳)»

جمال الدین اصفهانی

یکی آستانه همی بوسدش به رسم حجر یکی به‌چهره‌همی سایدش به شرط مقام «(۴)»

ظهیر فارابی

زمزم نمای بود به مدحش زبان من تا کرده بودم از حجر الاسود استلام

خاقانی

خال سیاه او حجر الاسود است از آنک ماند به خال و زلف به هم حلقه درش

سنگ سیه مخوان حجر کعبه را از آنک خوانند روشنان همه خورشید اسمرش «(۵)»

خاقانی

مصطفی کعبه است و مهر کتف او سنگ سیاه هر کس از بهر کف او زمزم افشان آمده

خاقانی

اولیتر آنکه چون حجر الاسود از پلاس خود را لباس عنبر سارا بر آورم «(۶)»

خاقانی

۱- – سیفی نیشابوری، دیوان، ص ۲۵۲

۲- – قوامی رازی، دیوان، ص ۳۵

۳- – جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۲۶۳

۴- – ظهیر فارابی، دیوان، ص ۷۲

۵- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۸

۶- – خاقانی

ص:۱۳۰

هستی حجر الاسود و کعبه علم شاه تا کعبه به جای است در آن کعبه به جایی «(۱)»

خاقانی

عالم تر، دامن‌خشک از تو یافت ناف زمین نافه مشک از تو یافت «(۲)»

نظامی

سنگی از وی قدر و رفعت یافته پس یمین اللّه خلعت یافته «(۳)»

عطار

ای کعبه روی چو مهت قبله عالم خالت حجر الاسود و لب چشمه زمزم «(۴)»

نقطه خط شهنشاه است یا سنگ حرم خال مشگینت که جان مقبلان را بوسه خواست «(۵)»

سلمان ساوجی

زهی چو کعبه تو راصد هزار سر بردر دلت به بر حجرالاسودی است در مرمر «(۶)»

کمال الدین خجندی

مروه سعی صفا حجر عرفات طیبه و کوفه و کربلا و فرات «(۷)»

جامی

خانه تو دیده هر معبد است مردم دیده حجر الاسود است «(۸)»

محیی لاری

۱- - خاقانی

۲- - نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۹۵

۳- - عطار، منطق الطیر، ص ۲۰

۴- - سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۴۸

۵- - سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۴۸

۶- - کمال خجندی، دیوان، ص ۲۰۸

۷- - جامی، سبحه الابرار، سلسلهٔ الذهب، ص ۲۲۶

۸- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۱۷

ص:۱۳۱

خاقانی در تحفهٔ العراقین در وصف حجر الاسود، هم خود را هندو خوانده و هم حجر الاسود را، زیرا هندو به هشت معنی آمده است از آن جمله: غلام، نوکر، سیاه، زلف سیاه، خال رخسار، معشوق. آنجا که خود را هندو خوانده مراد غلام و نوکر است و آنجا که حجر الاسود را هندو خوانده منظور خال رخسار است.

و در مثنوی دوم ظاهر حجرالاسود را به بلال تشبیه می‌کند که باطنش پر از نور و روشنایی است.

وردش همه این بود سحرگاه کای بیت اللّٰه عمرک اللّٰه

تا بردر حکم توست کامش شد هندوی هندوی تو نامش

این هندو هندوش چه نام است یعنی حجر تو را غلام است

درصفت حجر الاسود

بینی حجرش بلال کردار بیرون سیه و درون پر انوار

آن سنگ زر خلاصه دین بر چهره کعبه خال مشکین

نور است در آن سواد پنهان چون در ظلمات آب حیوان

یا در خم طره جبهه حور یا در حدقه حدیقه نور

یا سرنبی میانه حرف یا در شب تیرهصورت برف

آن هندوی بکر سالخورده بر خلق خدای مهر کرده

خلقان همه در برش گرفته بوسیده ولی کسش نسفته

او را سه برادر اتفاقی شامی و یمانی و عراقی

زانگه که ز مادران بزادند هر چار به خدمت ایستادند

تا روز قیام هم بدینسان قائم بینی به امر یزدان

از سنگ سیه چو بازگردی زی زمزم راه در نوردی «(۱)»

خاقانی

۱- – خاقانی، تحفهٔ العراقین، ص ۱۲۹

ص:۱۳۲

باز شکن دامن شبرنگ او دیده جان سرمه‌کش از سنگ او

سنگ سیاهش که از آن کوته است دست تمناش یمین اللَّه است

چون تو از آن سنگ شوی خوشه چین بوسه زن دست که باشی ببین

بر سر گردون زنی از فخر کوس گر رسدت دولت این دستبوس «(۱)»

جامی

خال سیاهش که بود مشک ناب مردمک دیده از او نور یاب

سرمه کش چشم غزالان چین داده سیاهیش گواهی بر این

نقطه نه دایره آسمان نقطهصفت هست سیاهش از آن «(۲)»

محیی لاری

در تکمیل این بنای جلیل «(۳)»

خانه چو شد راست به سنگی دگر بهر نشان خواست زرنگی دگر

داد ندایی جبل بو قبیس کز یمن آن نعره شنیدی اویس

گفت که آن خانه چو جبریل برد سنگی از آن خانه ودیعت سپرد

باز ستانید ودیعت زمن باز نهیدش به حد خویشتن

ذره بیضاست در اصل خودش آنکه تو خوانی حجر الاسودش

قول رسول است که زین پیشتر بود درخشنده چو قرص قمر

پرتو دلها چو به رویش فتاد یافت زدلهای سیاه این سواد

۱- - جامی، تحفهٔ الاحرار، ص ۵۴ و ۵۵

۲- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۲

۳- - مضمون اشعار محیی لاری این حدیث است:

ابی سعید خدری از علی علیه السلام روایت می‌کند که:

پس از آنکه آدم به زمین هبوط کرد حجر با او بود و آن را در جایگاه خودش در رکن قرار داد و ملائکه قبل از خلقت آدم حج می‌گزاردند پس از آن آدم و نوح حج گزاردند، سپس خانه ویران شد و پایه‌های آن کهنه گشت و حجر به کوه ابی قبیس به امانت سپرده شد. پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل خانه را بازسازی کردند و پایه‌های آن را برافراشتند با وحی الهی حجر را از کوه ابی قبیس خارج کرده در جایگاه خود قرار دادند و آن از سنگهای بهشت است و در ابتدا مانند مروارید سفید بود و صفا و درخشندگی یاقوت را داشت ولی دستهای کفار و مشرکین که به آن رسید سیاه شد ... امالی طوسی، ج ۲، ص ۹۱.

ص:۱۳۳

گوهر پاکیزه عنبر سرشت کآمده با روح قدس از بهشت

بر وی این گونه اثرها رسید تا چه اثرها به دل ما رسید

این گهر از جمله گهرها جداست گفت پیمبر که یمین خداست

هر که بر آن دست نهاد از ندا دست نهاده است به دست خدا «(۱)»

محیی لاری

سنگ سیه مخوان حجر کعبه را از آنک خوانند روشنان همه خورشید اسمرش «(۲)»

خاقانی

حطیم

بین در خانه خدا و حجرالاسود مکانی است که آن را حطیم گویند. درباره مکان حطیم احتمالات دیگری نیز داده‌اند. «(۳)»
حطیم در لغت به معنی شکسته و خورد شده، و اسب شکسته زبون حال از پیری، و گیاه باقی مانده سال پیش است. و در وجه تسمیه آن بیشتر معنای شکنندگی و فشار را که در اثر ازدحام ایجاد می‌شود بیان کرده‌اند.

تیغ بر دوش نه و از دی و از دوش مپرس گر بخواهی که رسد نام تو تا رکن حطیم «(۴)»

ابو حنیفه اسکافی

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۱

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۲۸۱

۳- – معجم البلدان در ذیل نام حطیم چنین می گوید:
مالک بن انس می‌گوید حطیم بین مقام و باب است و ابن جریح می گوید: حطیم بین رکن اسود و باب تا مقام است. جایی که مردم برای دعا کردن ازدحام می کنند و یکدیگر را درهم می‌فشارند.
معاویه بن عمار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره حطیم سؤال کردم ایشان فرمود: بین حجر الاسود و باب بیت قرار دارد و از آن حضرت علت نامگذاری آن را به حطیم پرسیدم فرمود: چون مردم در آنجا در اثر ازدحام- همدیگر را می‌شکنند. عن معوية بن عمار قال سألت ابا عبداللّه علیه السلام عن الحطیم قال هو ما بین حجر الاسود و باب البیت قال و سألته لم یسمی الحطیم قال ۷ لان الناس یحطم بعضهم بعضا هناک.

۴- – ابو حنیفه اسکافی، شاعران بی‌دیوان، ص ۵۹۳

ص:۱۳۴

باد میدان تو ز محتشمان چون به هنگام حج رکن حطیم «(۱)»

ابو حنیفه اسکافی

تا بود کعبه و منا وصفا تا بود مشعر و مقام و حطیم

دشمنت باد همچو بنده اسیر مانده در دست روزگار لئیم «(۲)»

عطاری رازی

تا بود کعبه و منا وصفا تا بود مشعر و مقام و حطیم

مر تو را باد در جلال مقام دولتت باد سال و ماه مقیم

دشمنت باد همچو بنده اسیر مانده در دست روزگار لئیم «(۳)»

عمعق بخاری

به زمزم و عرفات و حطیم و رکن و مقام به عمره و حجر و مروه وصفا و منی «(۴)»

ادیب صابر

به خاصیت حرم عدل او چنان ایمن که طعنها کشد از رکنهاش رکن حطیم «(۵)»

انوری

به طهر کعبه و روی صفا و ضلع حطیم به بطن مکه و ناف زمین و معده غار «(۶)»

کمال الدین اسماعیل

از ما سلام بادا بر رکن و بر حطیم ای شوق ما به زمزم و آن منزل وفا «(۷)»

مولوی

۱- – تاریخ بیهقی، ص ۳۸۹ و شاعران بی‌دیوان، ص ۵۹۲

۲- – عطاری رازی، شاعران بی‌دیوان، ص ۶۰۲

۳- – عمعق بخاری، دیوان، ص ۱۸۲

۴- – ادیب صابر ترمذی، دیوان، و مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، تألیف جاجرمی، ص ۲۰۵

۵- – انوری، دیوان، ص ۲۲۹

۶- – کمال الدین اسماعیل، دیوان و مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، تألیف محمد بن بدر جاجرمی، ص ۱۶۹

۷- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

ص:۱۳۵

به حطیم و مقام و زمزم و رکن به سکون مجاوران دو سکن «(۱)»

اوحدی مراغی

چون همی آورد امانت را زبیم شد به کعبه و آمد او اندر حطیم

از هوا بشنید بانگی کای حطیم تافت بر تو آفتابی بس عظیم

ای حطیم امروز آرد در تو رخت محتشم شاهی که پیک اوست بخت

ای حطیم امروز بی‌شک از نوی منزل جانهای بالایی شوی «(۲)»

مولوی

و در دو بیت ذیل مولوی ظاهراً از حطیم معنی دیگری قصد کرده است.

تا شود زفت و نماید آن عظیم چون درآید سوی محفل در حطیم

روح را از عرش آرد در حطیم لاجرم مکر زنان باشد حطیم

مولوی

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم «(۳)»

جامی

چون گذر آری به حطیم از برون با دل خاشع جگر پر زخون

جانب دیوار حرم آر روی ناظر میزاب شو و این بگوی «(۴)»

محیی لاری

ملتزم

ملتزم نیز مانند حطیم در خانه خدا و حجرالاسود قرار دارد. آنجا مکان استغفار و طلب آمرزش است. «(۵)»

۱- - اوحدی مراغی، دیوان، ص ۴۸۹

۲- - مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۰، ص ۵۸؛ نیکسون، ج ۲، ص ۳۳۳؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۳۱

۳- - جامی، سبحةالابرار، سلسلة الذهب، ص ۲۲۶

۴- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۶

۵- - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۱۸، فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱

ص:۱۳۶

و از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: ملتزم محلی است که دعا در آن مستجاب می‌شود و هیچ بنده‌ای نیست که آنجا خدا را بخواند و خداوند دعایش را مستجاب نکند. «(۱)»

جانب باب از حجر آور قیام ملتزم آمد به لقب آن مقام

ملتزم از شوق در آغوش گیر زنده به جانان شو و از جان بمیر

آتش پروانه ز دل بر فروز خویش بر آن شمع زن و خوش بسوز

عادت پروانه ندانی مگر چرخ زند اول و سوزد دگر «(۲)»

محیی لاری

مقام ابراهیم

«(۳)»مقام ابراهیم سنگی است که جای پای حضرت ابراهیم بر آن نمایان است. این سنگ هم اکنون درون گنبد شیشه‌ای کوچکی رو به روی در خانه خدا قرار دارد. فاصله آن تا کعبه ۵/ ۲۶ ذرع یعنی حدود چهارده متر است.

در مقام و عظمت این سنگ همین بس که دوبار نام آن در قرآن آمده است. «(۴)»

گفت نی گفتمش چو گشتی تو مطلع بر مقام ابراهیم

۱- - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۱۸

۲- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۸

۳- - در تاریخچه این سنگ چند قول گفته‌اند:

۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: زمانی که پروردگار به ابراهیم وحی کرد که مردم را به سوی این خانه فرا بخواند بر این سنگ که اثر قدمهای او پیداست ایستاد و با فریاد مأموریت خود را انجام داد. علل الشرایع، ص ۴۲۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- ابراهیم هنگام ساختن خانه خدا بر روی این سنگ می‌ایستاد و پایه‌های خانه را بالا می‌برد. طبرسی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳- وقتی ابراهیم برای بار دوم از فلسطین به مکه رفت تا با اسماعیل دیدار کند وی را در خانه نیافت و چون ابراهیم با همسرش ساره شرط کرده بود که قدم بر زمین نگذارد و برگردد، همسر اسماعیل سنگی آورده و زیر پای او گذاشت و سر او را شستشو داد تا بر خلاف عهد و پیمان رفتار نکرده باشد. طبرسی، ج ۱، ص ۱۵۶؛ مجمع البیان، ج ۲ و ۱، ص ۴- ۳۸۳.

۴- - آل عمران، آیات ۹۶ و ۹۷

ص: ۱۳۷

کردی ازصدق و اعتقاد ویقین خویشی خویش را به حق تسلیم «(۱)»

ناصر خسرو

کعبه دولت است فتح آثار تا بود در مقام ابراهیم «(۲)»

مسعود سعد سلمان

تا بود کعبه و منا وصفا تا بود مشعر و مقام و حطیم

دشمنت باد همچو بنده اسیر مانده در دست روزگار لئیم «(۳)»

عمعق بخاری

به قدس و کعبه و جودی و یثرب و عرفات به حق زمزم و رکن و مقام و مسجد نور «(۴)»

رشید الدین وطواط

تفاخر نسب آن پیمبری که بدو شرف گرفتصفا و منا و رکن و مقام

طوف جاهت را به از کوی تو کو رکن مقام کشت‌روزی را به از دست تو کو ابر مطیر «(۵)»

انوری

کعبه چار رکن دولت و دین که جهان را حریم توست مآب «(۶)»

اثیر اخسیکتی

رکن الدین، رکن کعبه دین آن بر حرمش قبای محرم «(۷)»

اثیر اخسیکتی

از ما سلام بادا بر رکن و بر حطیم ای شوق ما به زمزم و آن منزل وفا «(۸)»

مولوی

۱- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۲- – مسعود سعد سلمان، دیوان

۳- – عمعق بخاری، دیوان، ص ۱۸۲، عطاری رازی، شاعران بی‌دیوان ص ۵۹۳، به هر دو شاعر نسبت داده‌اند

۴- – رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۲۶۹

۵- – انوری، دیوان، ص ۱۵۹

۶- – اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۳۸۰

۷- – اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۲۱۷

۸- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

ص:۱۳۸

یارب امسال بدان رکن و مقامم برسان کام‌من دیدن کعبه است و به کامم برسان «(۱)»

اوحدی مراغی

سوی قدمگاه خلیل اللّه آی پاچو نیابی به پیش دیده سای «(۲)»

جامی

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم «(۳)»

جامی

چون به در کعبه نمایی گذر سوی مقام افکن از آنجا نظر «(۴)»

محیی لاری

پس بود اینت شرف روزگار کز اثر حکمت پروردگار

منزل تو گشته مقام خلیل جای تو آرامگه جبرئیل «(۵)»

محیی لاری

حِجْر اسماعیل

در شمال خانه خدا دیواری است کمانی و منحنی شکل از سنگ مرمر به ارتفاع یک متر و نیم و به عرض یک متر و پنجاه سانت و به طول حدود هجده متر «(۶)» که از رکن شمالی موسوم به رکن عراقی شروع و به رکن غربی موسوم به رکن شامی ختم می‌شود. فضای بین این نیم دایره تا کعبه را حجر اسماعیل گویند و مساحت آن هشت متر و سی و شش سانت است.

اینجا محل زندگی حضرت اسماعیل و مادرش هاجر بود. آن روزی که ابراهیم

۱- – اوحدی مراغی، دیوان، ص ۴۸

۲- – جامی، تحفهٔ الاحرار، ص ۵۵

۳- – جامی، سبحهٔ الابرار، سلسلهٔ الذهب، ص ۲۲۶

۴- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۶

۵- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۶

۶- – طول حجر اسماعیل در منابع پیدا نشد به تخمین حساب شده است

ص:۱۳۹

آنان را کنار خانه خدا گذاشت در این مکان خیمه‌ای برپا کرده و زندگی را آغاز کردند.

آغل گوسفندانشان نیز همین جا بوده است. حِجْر در لغت به معانی مختلفی آمده است از قبیل منع، دامن، پناه، عقل که معنی اصلی آن منع و بازداشتن است.

در حدیث آمده است زمانی که هاجر از دنیا رفت پسرش اسماعیل او را در این مکان دفن کرد و برای اینکه طواف کنندگان قبر مادرش را پایمال نکنند اطراف آن را دیواری کشید و بدینوسیله مانع ایجاد کرد.

اینجا محل دفن پیامبران نیز می‌باشد «(۱)» و همچنین قبر حضرت اسماعیل «(۲)»

و دختران شوهر نکرده او در این مکان قرار دارد. «(۳)» نماز «(۴)» و دعا «(۵)» در آن بسیار سفارش شده است و در اهمیت آن همین بس که داخل در طواف و یکی از مصادیق «آیات بینات» است. ابن سفیان می گوید: از امامصادق علیه السلام درباره آیه «فیه آیات بینات» «(۶)» سؤال کردم که منظور از آیات بینات چیست فرمود:

(سه چیز است) مقام ابراهیم که سنگی است و اثر پای ابراهیم بر آن قرار دارد؛ و حجر الاسود و منزل اسماعیل. «(۷)»

مستجار

در کنار رکن جنوبی که به آن «رکن یمانی» گویند مکانی است به نام «مستجار» که به طور دقیق در پشت خانه کعبه قرار دارد. و در گذشته که کعبه دارای دو در بوده، در دوم، همین جا قرار داشته است.

مستجار در لغت به معنی پناهگاه است و در جهت نامگذاری آن گویند: چون

۱- - وسائل، ج ۹ ص ۴۲۹

۲- - همان، ص ۴۳۰

۳- - همان، ص ۴۳۰

۴- -« واکثر الصلوة فی الحجر» بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۰

۵- -« وادع عنده کثیرا» فقه رضوی، ص ۲۲۲

۶- - آل عمران ۹۶ و ۹۷ در خانه خدا نشانه‌های روشنی است

۷- - فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۳

ص:۱۴۰

طواف کنندگان در این مکان گویا بهصاحبخانه پناهنده می‌شوند به آن مستجار می گویند «(۱)»

میزاب (ناودان طلا)

«(۲)»ناودان کعبه که جنس آن از طلا می‌باشد و به آن «میزاب» گویند در بالای دیوار شمالی خانه و در قسمت حجر اسماعیل قرار دارد.

نماز خواندن در زیر ناودان مستحب است. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «واکثر الصلوهٔ فی الحجر و تعمد تحت المیزاب.» «(۳)»؛

نماز را در حجر بخوان و زیر میزاب را قصد کن.

و هنگام طواف در مقابل میزاب دعا نیز وارد شده است.

جانب دیوار حرم آر روی ناظر میزاب شو و این بگوی «(۴)»

محیی لاری

آب میزاب نیز شفاست. هنگام بارش باران، طواف کنندگان به زیر آن می‌روند و برای شفا و تبرک از آن نوشیده بر سر و روی می‌مالند. و در روایت آمده است «ماء المیزاب شفی المریض». «(۵)» آب ناودان کعبه بیمار را شفا می‌دهد.

۱- – و در روایت دارد به مستجار که رسیدی دستهای خود را بازکن و شکم و صورت خود را به خانه بچسبان و بگو:

« اللهم البیت بیتک و العبد عبدک و هذا مکان العائذ بک من النار.» دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۴.

خدایا این خانه، خانه توست و این بنده، بنده توست و این مکان، مکان پناه جستن از آتش است.

در بحار آمده است که در چند جا هست که دعای« موقت» یعنی معین و مقدری ندارد. نماز بر جنازه، قنوت، مستجار، صفا و مروه و وقوف به عرفات و دو رکعت نماز طواف. بحار، ج ۹۹، ص ۱۹۹.

۲- – کعبه ابتدا، ناودان نداشت و آب باران بر آن جمع و خطراتی متوجه خانه می‌شد. گویند ناودان را ابتدا حجاج بن یوسف بر بام کعبه نهاد و جنس آن از چوب بود و سپس از مس و در سال ۹۵۹ توسط سلیمان قانونی از نقره ساخته شد و در سال ۱۰۲۱ سلطان احمد آن را با طلا‌ـ و لاجورد رنگین کرد و در سال ۱۲۷۳ به وسیله سلطان عبدالمجید عثمانی از طلای خالص ساخته شد که هم اکنون نیز باقی است

۳- – بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۰

۴- – اللهمَّ اظلنی تحت ظلّ عرشک یوم لا ظلّ إلّاظلّک، اللهمَّ أسقنی من کأس محمّد صلی الله علیه و آله و سلم شربهً لا تَظمأ بعدها أبداً.

محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۶ و ۴۷. نزدیک به همن عبارت دعایی در فقه الرضا، ص ۲۷ آمده است

۵- – بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۲۸۳

ص:۱۴۱

علم تو خود بام عقل و کعبه نفس است و طبع من چو حج کولان به زیر ناودان چون خوانمت «(۱)»

سنایی

جوید به تبرک آب دستت چون حاج ز ناودان کعبه «(۲)»

خاقانی

زمزم فشانم از مژه در زیر ناودان طوفان خون زصخرهصما برآورم «(۳)»

خاقانی

ای تشنه ابر رحمت تو چون من لب ناودان کعبه «(۴)»

خاقانی

درصفت ناودان زرین

با تشنه دلان برای تسکین آیی سوی ناودان زرین

بینی همه بحرها کم و کاست با ریزش نم که ناودان راست

رفته خطرات بحر اخضر پیش قطرات ناودان در

بام فلک است بهر تمکین محتاج به ناودان زرین «(۵)»

خاقانی

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم «(۶)»

جامی

۱- – سنایی، دیوان، ص ۱۰۴

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۴۰۴

۳- – خاقانی، دیوان، ص ۲۴۶

۴- – خاقانی، دیوان، ص ۲۴۶

۵- – خاقانی، تحفهٔالعراقین، ص ۱۳۰

۶- – جامی، سبحهٔ الاسرار، سلسلهٔ الذهب، ص ۲۲۶

ص:۱۴۲

زمزم

در مسجدالحرام چاهی است به نام زمزم. این چاه در شرق کعبه و بین حجرالاسود و مقام ابراهیم قرار دارد. فاصله آن تا کعبه کمتر از بیست متر است.

درباره فضیلت آب زمزم «(۱)» و نوشیدن «(۲)» و هدیه بردن «(۳)» آن روایات زیادی وارد شده است. درباره پیدایش آن در فصل رویدادهای تاریخی سخن گفته شده است.

زمزم در آینه شعر

زمزم یکی از وابسته‌های کعبه و واژه‌های مربوط به حج است که پس از کعبه، به همراه حجرالاسود در شعر شعرا گسترده‌ترین انعکاس را داشته است. شعرا درصنعت تشبیه از زمزم بسیار استفاده کرده‌اند. عنصری و سنایی و خاقانی کف دست ممدوح خود را و منوچهری چشم خود را و دیگر شعرا، لب و لطف و دل و دیده و طبع و دُرد خام و فرورفتگی چانه را به زمزم تشبیه کرده‌اند ..

به هنگام کمر بستن تو گویی همی بر آب زمزم نبود آذر «(۴)»

منجیک ترمذی

همی تا بر جهان فضل است فرزندان آدم را چو بر هر چشمه‌ای حیوان و بر هر چاه زمزم را

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی «(۵)»

فرخی سیستانی

۱- - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:« خیر ماء ینبع علی وجه الارض ماء زمزم»؛ بهترین چشمه‌ای که بر روی زمین جاری است چشمه آب زمزم است. الحج فی الکتاب والسنّهٔ، به نقل از جعفریات، ص ۹۰

۲- - امام رضا علیه السلام فرمود: آب زمزم شفای هر بیماری و امان از هر ترس و اندوهی است. الحج فی الکتاب والسنهٔ به نقل از فقه الرضا، ص ۴۶. و در روایات متعدد دیگر آمده است که آب زمزم برای کسی که بنوشد و استعمال کند شفاست همان و دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۳۱۵

۳- - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمانی که در مدینه بود آب زمزم را به عنوان سوغات و هدیه درخواست می‌کرد. همان و دعائم‌اسلام، ج ۱، ص ۳۱۵

۴- - منجیک ترمذی قرن چهارم شاعران بی دیوان، ص ۲۲۸

۵- - فرخی سیستانی، دیوان، ص ۴۱۳

ص:۱۴۳

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را کلکش حجرالاسود و کف چشمه زمزم «(۱)»

عنصری

به سان چاه زمزم است چشم من که کعبه وحوش شد سرای او «(۲)»

منوچهری

الا تا نه هر خانه باشد چو کعبه الا تا نه هر چاه باشد چو زمزم

خصال تو بادا و نام تو بادا چو زمزم مطهر چو کعبه معظم «(۳)»

ازرقی هروی

گرد ره توست مشک تاتار خاک در توست آب زمزم «(۴)»

ازرقی هروی

چگونه برهان آرد کسی که از ره قدر ز چاه زمزم گیرد قیاس رود فرات «(۵)»

ازرقی هروی

ایا از نامداران مه چنانک از آبها زمزم ویااز کامرانان به چنانک از چوبها چندن «(۶)»

جوهری صایغ هروی

اگر فضل رسول از رکن و زمزم جمله برخیزد یکی سنگی بود رکن و یکی شوراب چه زمزم

ناصر خسرو

وز بیم تشنگی قیامت همیشه تو در آرزوی قطر گکی آب زمزمی

ناصر خسرو

زمزم اگر زآبها چه پاکتر است پاکتر از زمزم است ازار مرا

ناصر خسرو

۱- – عنصری، دیوان، ص ۱۸۱

۲- – منوچهری، دیوان، ص ۹۳

۳- – ازرقی هروی، دیوان، ص ۵۴

۴- – همان، ص ۸۸

۵- – همان، ص ۵۸

۶- – جوهری صایغ هروی، شاعران بی دیوان، ص ۵۲۹

ص:۱۴۴

این ناخوش و خوار و همچو خون است وآن خوش و عزیز همچو زمزم «(۱)»

ناصر خسرو

ای شسته سر و روی به آب زمزم حج کرده چو مردان و گشته بی‌غم

ناصر خسرو

به عالم در فراوان سنگ و چاه است ولی چونصخره و چون زمزمی کو «(۲)»

سنایی

خاک درش نظیف چون کعبه آب قدرش لطیف چون زمزم «(۳)»

سنایی

کعبه ای بود در سخا و کفش ناسخصد هزار زمزم بود «(۴)»

سنایی

زمزم لطف آب خامه اوست کعبه اهل فضل نامه اوست «(۵)»

سنایی

با چاه آن زنخدان بر آن لبان زمزم گویی که عاشقان را با کعبه گشت یکسان «(۶)»

رشیدالدین وطواط

ایوان تو چو جنت و دستت چو کوثر است درگاه تو چو کعبه‌و طبعت چو زمزم است «(۷)»

عبدالواسع جبلی

نه هست هیچ بنا را متانت کعبه نه هست هیچ چهی را مثابت زمزم «(۸)»

ادیب صابر ترمذی

۱- – ناصر خسرو، دیوان

۲- – سنایی، دیوان، ص ۵۸۱

۳- – همان، ص ۳۷۶

۴- – سنایی، دیوان، ص ۳۸۱

۵- – سنایی، حدیقهٔ الحقیقه، ص ۲۵۱

۶- – رشیدالدین وطواط، دیوان، ص ۵۶۸

۷- – عبدالواسع جبلی، دیوان، ص ۶۱

۸- – ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ۱۳۱

ص:۱۴۵

ور نسیم لطف تو بر آتش دوزخ وزد دلو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد «(۱)»

انوری

آب وی آب زمزم و کوثر خاک وی جمله عنبر و کافور «(۲)»

وز ریگ روان روان همی کرد فر قدم تو چشمه زمزم «(۳)»

جمال‌الدین اصفهانی

زمزم به سان دیده یعقوب زاده آب یوسف کشنده دلو ز چاه مقعرش «(۴)»

خاقانی

او کعبه علوم و کف و کلک مجلسش بودند زمزم و حجرالاسود و مقام

خاقانی

کعبه ما طرف خم، زمزم ما درد خام مصحف ما خط جام، سبحه ما نامصبح

خاقانی

درصفت زمزم

ز آنجا گذرت به زمزم افتد چشمت به سواد اعظم افتد

بینی ثقلین عالم خاک استاده فراز چشمه پاک

همچون سگ کهف زیر ژنده لب خشک و زبان برون فکنده

باصفوت زمزم مطهر محتاج طهارت است کوثر

از بس کشش رسن به هر گاه دندانه شده دهانه چاه

میم است به شکل سین نوشته یا منشار است حلقه گشته

یاری ده ای حیات عالم با دلوکشان چاه زمزم

گر دلو همی دریده گردد یا گر رسنش بریده گردد

۱- – انوری، دیوان، ص ۹۲

۲- – کلیله

۳- – جمال‌الدین اصفهانی، دیوان، ص ۲۶۲

۴- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۹

ص:۱۴۶

دلو فلک آوری به چاهش سازی رسن از نطاق ماهش «(۱)»

خاقانی

چند یاد کعبه و زمزم کنی خاقانیا باده ده کز کعبه آزاد و زمزم فارغیم «(۲)»

خاقانی

ای جنت انس را تو کوثر وی کعبه قدس را تو زمزم

خاقانی

سخنم هر آنکه جوید نرود به نظم دیگر که‌به‌کوثر آب‌خورده نکند حدیث زمزم «(۳)»

نظامی

زمزمصفت مدار دو چشم از برای چرخ چون در جوار کعبه دولت مجاوری «(۴)»

شمس‌الدین طبسی

آب از سر چاه زمزم آور آتش ز کلیسیای رهبان «(۵)»

محمد بدر جاجرمی

سخن می‌رفت دوش از لوح محفوظ نگه کردم چو جام جم نباشد

هر آن کس کو از این یک جرعه نوشید مر او را کعبه و زمزم نباشد

عطار

به یمن خاک درت شد دل چو زمزم من چو آب عکس پذیر ازصفای اندیشه «(۶)»

سیف فرغانی

طواف کعبه عشق از کسی درست آید که دیده زمزم او گشت و دل مقام خلیل «(۷)»

خواجوی کرمانی

۱- – خاقانی، تحفهٔالعراقین، ص ۱۳۰

۲- – خاقانی، دیوان

۳- – نظامی، دیوان، ص ۲۳۸

۴- – شمس‌الدین طبسی، دیوان، ص ۲۷۳

۵- – محمد بدر جاجرمی، مونس‌الاحرار فی دقایق الاشعار، ص ۸۲

۶- – سیف فرغانی، دیوان، ج ۳، ص ۳۵۰

۷- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۴۵۳

ص:۱۴۷

بحمداللّه مرا هستند فرزندان روحانی که حوراشان بپرورده است بر آغوش و رضوان هم

زلطف هر یکی گشته‌است غرق‌اندرخوی خجلت نه یک سرچشمه زمزم چه زمزم آب حیوان هم «(۱)»

ابن یمین

آب انگور نکو خور، که مباح است و حلال آب زمزم نخوری بد که حرامت باشد «(۲)»

ابن یمین

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه «(۳)»

حافظ

کوی تو کعبه و لب تو آب زمزم است آبی چرا به تشنه زمزم نمی‌دهی «(۴)»

کمال خجندی

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقبیس و خیف و منا «(۵)»

جامی

لب لعل و زنخدان هر دو با هم نموده آب خضر و چاه زمزم «(۶)»

هلالی جغتایی

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند «(۷)»

عرفی

۱- – ابن یمین، دیوان، ص ۲۰۴

۲- – همان

۳- – حافظ، دیوان، ص ۱۷

۴- – کمال خجندی، دیوان، ص ۳۵۷

۵- – جامی، سلسلة الذهب، ص ۲۲۶

۶- – هلالی جغتایی، دیوان، صفات العاشقین، ص ۳۱۴

۷- – عرفی، دیوان

ص:۱۴۸

طوف و سعی حرم عشق نیاورده به جای تشنه زمزم آن چاه زنخدان گشتم

زمزم و ترکیبات و مثلها

چاه زمزم را آلوده کردن «(۱)»:

خود را با کاری زشت شهره کردن. برای کسب شهرت، عملی قبیح مرتکب شدن.

گویند این کار برادر حاتم کرده است آنگاه که دید با سخا،صیت و آوازه برادر به دست نکند، آب چاه مقدس زمزم بیالود و بدین سبب مشهور گشت نظیر «خالِفْ تُشْهَر» مخالفت کن تا مشهور شوی. «(۲)»

زمزم آتش فشان، کنایه از آفتاب عالمتاب «(۳)»

زمزم رسن ور، کنایه از آفتاب عالمتاب «(۴)»

زمزم افشان، اشک ریزان. گریه کنان «(۵)»

مصطفی کعبه است و مهر کتف او سنگ سیاه هر کس از بهر کف او زمزم افشان آمده

خاقانی

تا خیال کعبه نقش دیده جان دیده‌اند دیده را از شوق کعبه زمزم افشان دیده‌اند

خاقانی

نظاره در تو چشم ملایک، که چشم تو دیده جمال کعبه و زمزم فشان شده

خاقانی

۱- – اصل ضرب‌المثل به گونه‌ای دیگر است که عفت قلم ایجاب می‌کرد بدین صورت تغییر شکل یابد

۲- – دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۸۹

۳- – برهان آنند راج از انجمن آرا

۴- – فرهنگ رشیدی نظام الاطبا

۵- – فرهنگ رشیدی ناظم الاطبا

ص:۱۴۹

ص:۱۵۰

ص:۱۵۱

فصل سوم

حرم و وابسته‌های آن

حجاز

هنگام که از حرم و وابسته‌ها و محدوده‌های آن سخن گفته می‌شود نام عربستان «(۱)» و شبه جزیره عربستان «(۲)» و حجاز نیز برده می‌شود که مختصری درباره

۱- - عربستان کشوری است که بیش از ۳/ ۲ شبه جزیره عربستان را در برگرفته است. در بخش شرقی آن خلیج فارس و غرب آن دریای سرخ واقع شده است. وسعت این کشور در حدود ۰۰۰/ ۲۴۰/ ۲ کیلومتر مربع است. این کشور از سه منطقه جغرافیایی تشکیل شده است:

۱- بیابان نجد که بخش اعظم این کشور را تشکیل می‌دهد و از بیابانهای وسیع پوشیده از ماسه تشکیل می‌شود. در این بیابان وزش باد، توده‌های ماسه را از سویی به سویی می‌برد. بخش جنوبی این بیابان را ربع الخالی می گویند زیرا بیابانی بی‌آب و علف و خالی است و خار مغیلان آن شهرت جهانی دارد. وسعت این بیابان به پانصد هزار کیلومتر مربع می‌رسد که تا کشور یمن ادامه می‌یابد. ربع الخالی یکی از پهناورترین بیابانهای خشک و خالی جهان است. به این بیابان،« بادیه» نیز می گویند که بسیاری از حجگزاران به خصوص در گذشته مجبور بوده‌اند برای ادای حج از آن بگذرند. بادیه در شعر شعرا انعکاس وسیع و بازتابی گسترده داشته است که در فصل اول، در بخش بادیه از آن سخن گفته شده.

۲- مناطق ساحلی حجاز و عسیر که در کناره دریای سرخ قرار دارد و از بندر عقبه در شمال تا یمن در جنوب ادامه دارد.

۳- منطقه احساء که در امتداد سواحل خلیج فارس واقع است

۲- - این شبه جزیره از هفت واحد سیاسی تشکیل شده است که عبارتند از: عربستان، یمن، عمان، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و کویت

ص:۱۵۲

آنها در پاورقی و متن توضیح داده شده است.

«حجاز» یکی از بخشهای مهم عربستان است که در حاشیه غربی این کشور قرار دارد. حجاز در لغت به معنای مانع است و از حجز یعنی جدایی بین دو چیز گرفته شده است. حجاز به واسطه رشته کوههایی بین غور و شام و بادیه و پایین نجد و سراه یا نجد و تهامه و یا نجد و غور فاصله انداخته است. «(۱)» از مهمترین شهرهای حجاز، مکه و مدینه است.

برآمد بر این نردبان از حجاز خرامان خرامان به کشتی و ناز

فردوسی

همه کشت و بسته حجاز و یمن به رای و به مردان شمشیر زن

فردوسی

تو را هست محشر رسول حجاز دهنده به پول چو نبود جواز

عنصری

خدای طاعت خویش و رسول و سلطان خواست نکرد فرق بدین هر سه امر در فرقان

نجات خلق به حمد محمد و محمود سر نبی و نبی خدایگان جهان

از آنکه بد به حجاز آن و این به ایرانشهر حجاز دین را قبله است و ملک را ایران «(۲)»

عنصری

چو عود قماری و چون مشک تبت چو عنصر سرشته یمان و حجازی «(۳)»

ابوالطیب المصعبی

۱- – لسان العرب، ج ۳، ص ۶۱

۲- – عنصری، دیوان، در مدح سلطان محمود غزنوی

۳- – تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض، ص ۳۷۷

ص:۱۵۳

اندر عراق بزم کنی در حجاز رزم اندر عجم مظالم و اندر عرب شعار «(۱)»

منوچهری

ذاکر فضل تو و مرتهن بر تواند چه طرازی به طراز و چه حجازی به حجاز «(۲)»

منوچهری

فصاحت حجاز

مردم «حجاز» به فصاحت در گفتار شهرت جهانی دارند.

به شجاعت ز طرازی به سخاوت ز عرب به لطافت ز عراقی به فصاحت ز حجاز «(۳)»

قطران تبریزی

لطیف‌تر به مدام اندرون ز اهل عرب فصیح‌تر به کلام اندرون ز اهل حجاز «(۴)»

قطران تبریزی

خسروا با تندرستی و لطافت یار باش تا لطافت در عراق است و فصاحت در حجیز «(۵)»

قطران تبریزی

به طبع از ظریفی در است از عراقی به لطف از لطیفی تمام از حجازی «(۶)»

قطران تبریزی

ز مجد دین‌که زجدش سه جاء جاه گرفت یکی حجاز و دوم مکه و سوم بطحا «(۷)»

ادیب صابر ترمذی

۱- – منوچهری، دیوان، ص ۴۰

۲- – منوچهری، دیوان، ص ۴۲

۳- – قطران تبریزی، دیوان، ص ۱۸۲

۴- – همان، ص ۱۸۵

۵- – همان، ص ۲۸۴

۶- – قطران تبریزی، دیوان، ص ۴۰۳

۷- – ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ۳۰۰

ص:۱۵۴

چونکه راهت به سوی تبریز است هین مران ناقه را به سوی حجاز

نرسد در حجاز آن که رود سوی چین و ختا و شهر طراز «(۱)»

سلطان ولد

در سفرها به مصر و شام و حجاز کردم ای دوست روز و شب تک و تاز «(۲)»

شیخ محمود شبستری

کس نبیند که تشنگان حجاز به سر آب شور گرد آیند

هر کجا کعبه‌ای بود شیرین مردم و مرغ و مور گرد آیند «(۳)»

سعدی

حاجیان چون روی در راه حجاز آورده‌اند مطرب عشاق گو بنواز راهی از حجاز

به رشحه قلمی کم نشد تعطش ما که ذکر کعبه زیادت کند هوای حجاز «(۴)»

عماد فقیه

فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق نوای بانگ غزلهای حافظ از شیراز «(۵)»

حافظ

بهر خدا مطرب عاشق نواز ساز کن آهنگ مقام حجاز «(۶)»

محیی لاری

بطحاءو ابطح

«(۷)»شهر مکه به واسطه وجود کوههای اطراف آن دارای چندین تنگه و دره است.

انتهای دره‌ای که کعبه در آن است «بطحا» گویند و تقریباً بین مکه و منی قرار دارد.

۱- – سلطان ولد، دیوان، ص ۱۹۴

۲- – شیخ محمود شبستری، سعادت نامه، ص ۱۷۱

۳- – سعدی، گلستان، ص ۲۷

۴- – عماد فقیه، دیوان، ص ۳۶۷

۵- – حافظ، دیوان، ص ۲۳

۶- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۲۵

۷- – بطحاء در لغت به معنی مسیرسیل است که در آن سنگریزه وجود دارد؛ و البطحاء مسیل فیه دقائق الحصی. همچنین گفته‌اند سرزمینی است با خاکهای نرم که سیل آنها را آورده است

ص:۱۵۵

مسافت آن از هر دو به یک اندازه و شاید به مِنی نزدیکتر است واز این جهت به مکه و منی هر دو نسبت داده می‌شود.

سید ابطحی، منسوب به ابطح و یکی از القاب حضرت رسول اکرمصلی الله علیه و آله می‌باشد.

اگر طبعش گذر سازد به سوی بصره و طائف و گر جودش گذر گیرد به سوی مکه و بطحا

شهی و شهد گرداند کشنده تخم در حنظل زر و یاقوت گرداند خلنده خار در خرما «(۱)»

ازرقی هروی

از طاعت بر شد به قاب قوسین پیغمبر ما از زمین بطحا «(۲)»

ناصر خسرو

شبستان مقامت قاب قوسین در درگاه تو بطحا و زمزم «(۳)»

هوای دوست خواهی گر، شراب شوق جانان خور وصال یار اگر خواهی طواف جای بطحا کن «(۴)»

سنایی

دیاری که خیل تو را گشت منزل ز تو حرمت ارض بطحا گرفته «(۵)»

خاقانی

خود ملک خواهد تا چنبر این کوس شود تاصداش از جبل الرحمه بطحا شنوند «(۶)»

خاقانی

۱- – ازرقی هروی، دیوان

۲- – ناصر خسرو، دیوان

۳- – سنایی، دیوان

۴- – همان

۵- – خاقانی، دیوان

۶- – همان

ص:۱۵۶

دجله خوناب است زین پس گر نهد سر در نشیب خاك نخلستان بطحا را کند از خون عجین «(۱)»

سعدی

به پر دل به هر لحظه به بطحایی و در مکه به تن پرندهم مردان ببین آن گشت و جولان را «(۲)»

سلطان ولد

ثنا گویم کریمی را که بی مثل است و بی همتا پس از آن نعت پیغمبر ز جان و دل کنم انشاء

عدوی ناکسش یکدم نباشد خالی از ماتم به حق کعبه و زمزم به حق یثرب و بطحا «(۳)»

حافظ

عملش بر حرم بطحا زن تیغ قهرش به سر اعدا زن

جامی

دگر آن مقتدای اهل تقوی سمی آفتاب اوج بطحی «(۴)»

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقبیس و خیف و منا

جامی

حرم

حرم به منطقه اطراف مکه گفته می‌شود و مسافت آن از هر طرف مختلف است و امروزه بـا نصب دو سـتون در دو طرف جـاده حد آن را مشخص کرده‌اند. نزدیکترین آن

۱- – سعدی، غزلیات

۲- – سلطان ولد، دیوان، ص ۳۴

۳- – حافظ، قصاید، ص ۳۲۹

۴- – حبیب السیر، چاپ خیام، ج ۲، ص ۳

ص:۱۵۷

به مسجد الحرام تنعیم و دورترین آن مزدلفه است «(۱)».

احمد بن محمد یعنی ابی نصر گوید از امام رضا درباره حرم و نشانه‌های آن سؤال کردم و اینکه چرا برخی نزدیکتر و بعضی دورترند فرمود:

زمانی که آدم از بهشت رانده شد بر کوه ابو قبیس هبوط کرد، آنگاه از وحشت به خدا شکایت کرد، زیرا چیزی را که در بهشت می‌شنید دیگر به گوشش نمی‌خورد.

پروردگار، یاقوت سرخی را بر او فرود آورد و آن را در مکان خانه (کعبه) گذاشت و آدم بر آن طواف می‌کرد و روشنایی آن یاقوت تا جای نشانه‌ها می‌رسید. آنگاه نشانه‌ها طبق روشنایی آن، علامت گذاری شد و خداوند آن را حرم قرار داد. «(۲)»

ز مینو چو آدم بر این که فتاد همی بود با درد و با سرد باد

ز دل دود و غم رفته بر آفتاب دو دیده چو دریا دو رخ جوی آب

به صد سال گریان به از روزگار همی خواست آموزش از کردگار ...

فرستاد پس کردگار از بهشت به دست سروش خجسته سرشت

ز یاقوت یکپارچه لعل فام در افشان یکی خانه آباد نام

مر آن را میان جهان جای کرد پرستشگهی زو دل آرای کرد ... «(۳)»

اسدی طوسی

اصل بنا چون که شد اول بر آب چون نشود جمله بناها خراب

۱- - مسافت شش جهت تعیین شده تا مسجد الحرام به قرار زیر است.

۱-« حدیبیه» که در راه جده به مکه قرار دارد، ۲۰ کیلومتر تا مسجدالحرام.

۲-« تنعیم» که در راه مدینه به مکه قرار دارد، ۶ کیلومتر تا مسجدالحرام.

۳-« بطن نمر» که در راه جعرانه به مکه قرار دارد، ۱۵ کیلومتر تا مسجدالحرام.

۴-« وادی نخله» که در راه عراق به مکه قرار دارد، ۱۶ کیلومتر تا مسجدالحرام.

۵-« مزدلفه» که در راه طائف به مکه قرار دارد و از عرفات می‌گذرد، ۲۱ کیلومتر تا مسجدالحرام.

۶-« اضاهٔ» که در راه یمن به مکه قرار دارد، ۱۲ کیلومتر تا مسجدالحرام.

در بعضی از روایات آمده است که شعاع حرم از کعبه چهار فرسخ است و بعضی از علما این قول را اختیار کرده‌اند.

اما ملاک عمل همین علامت گذاری امروزی است که حدود آن گفته شد و از روایت متن نیز به دست می‌آید که در زمان امام رضا علیه السلام نیز این تفاوت وجود داشته است

۲- - وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۴ این روایت در کتب دیگری ذکر شده مانند تهذیب، ج ۱، ص ۵۷۵؛ فقیه، جلد ۱، ص ۶۸؛ عیون اخبار الرضا، ص ۱۵۸؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۲۱۸؛ قرب الاسناد، ص ۱۵۹

۳- - اسدی طوسی، گرشاسب نامه، ص ۱۸

ص:۱۵۸

نقش بر آب است سراسر جهان خواه زمین گویی و خواه آسمان

گشت چو بر آب زمین را مکان آدم خاکی بسرشتند از آن

طینتش از روح روان ساختند سایر گلزار جنان ساختند

در حرم خلد بسی ماه و سال بود به ذکر احد ذوالجلال

عاقبت از خلد جنان دور ماند غمزده و واله و مهجور ماند

بهر تسلای وی آمد فرود گنبد یاقوت ز چرخ کبود

یافت بر آن عرصه تمکن که آن کعبه ما را بود اکنون مکان

گرد وی از غایت شوق و نیاز طوف کنان گشتی و کردی نماز «(۱)»

محیی لاری

محدوده‌ای که حرم را تشکیل می‌دهد شکلی شبیه به قلب انسان دارد. حرم که خود قلب تپنده عالم اسلام، یعنی کعبه را در درون دارد از نظر ظاهر نیز شبیه به قلب است. همانگونه که قلب مرکز احساس و رمز حیات انسان است و خون را در رگها به جریان می‌اندازد و همان گونه که قلب اداره تن را به دست دارد و وسط بدن قرار گرفته است، حرم و خانه کعبه نیز مرکز احساس و رمز حیات و راز هستی مسلمانان است و در قلب دنیا و وسط کره زمین قرار دارد. از این رو کعبه را «ناف زمین» گفته‌اند.

مکه حرم کرد عرب را خدای عهد تو را کرد حرم در عجم

هر که در آمد همه باقی شدند باز فنا شد که ندید این حرم «(۲)»

بسام کورد

گر آهویی بیا و کنار منت حرم آرام گیر و بامن و از من چنین مشم

خفاف

ابا ناله و بوق و با پیل رفت به دیدار جای سماعیل رفت

که خان حرم را برآورده بود بدو اندرون رنجها برده بود

فردوسی

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۹

۲- – همان گونه که شرح آن گذشت اولین شاعر پارسی‌گویی که نامی از مکه و حرم در اشعار او آمده« بسام کورد» نام دارد که در قرن سوم می‌زیسته است. در تاریخ سیستان نام او در ردیف اولین شاعران پارسی گوی است

ص:۱۵۹

حرم یا یمن پاک در دست اوست به دریای مصر اندرون شست اوست

فردوسی

چو بشنید کآمد ز راه حرم جهانگیر پیروز با باد و دم

فردوسی

ولایت تو ای امیر ز امن چون حرم است ز خرمی و خوشی همچو روضه رضوان

فرخی

از عطا دادن پیوسته آن بار خدای خانه زائر او باز ندانی ز حرم

فرخی

زائران را سرای او حرم است مسند او منا وصدرصفا

فرخی

ز بدخواه ایمن شود وزستم چو از چنگ یوز آهو اندر حرم

اسدی

گفت نی گفتمش چو می‌رفتی در حرم همچو اهل کهف و رقیم

ناصر خسرو

اندر حرم آی ای پسر ایرا که نمازی کان را به حرم در کنی از مزد هزار است

ناصر خسرو

بشناس حرم را که هم اینجا بدر توست با بادیه و ریگ مغیلانت چه کار است

ناصر خسرو

صاحب ستران همه بانگ بر ایشان زدند کاین حرم کبریاست بار بود تنگیاب

خاقانی

یارب این عشق چیست در پس و پیش هیچ عاشق در حرم نزده است

خاقانی

ص:۱۶۰

آن کعبه را کبوتر پرنده در حرم کآخر زبام کعبه نیارد گذار کرد

خاقانی

خاطر خاقنی از آن کعبه شناس شد که او در حرم خدایگان کرده به جان مجاوری

خاقانی

در کعبه مردان بوده‌اند کز دل وفا افزوده‌اند در کوی صدق آسوده‌اند محرم توی اندر حرم

سنایی

خواهی که درون حرم عشق خرامی در میکده بنشین که ره کعبه دراز است

عراقی

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که برون در چه کردی که درون خانه آیی

عراقی

تکاپوی حرم تا کی خیال از طبع بیرون کن که محرم گر شوی ذاتت حقایق را حرم گردد

سعدی

تا ز خود بیرون نیایی ره نیابی در حرم ور چه همچون کعبه باشی سال و مه اندر حجاز

سیف فرغانی

ای به گرد کوی تو جان همچو حاجی در طواف در پناه عشق تو دل همچو کعبه در حرم

سیف فرغانی

به عزم کعبه قربت چو بسته‌ایم احرام ز ما سعادت وصل حرم دریغ مدار «(۱)»

خواجوی کرمانی

۱- - خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۱۰۰

ص:۱۶۱

ارکان کعبه حرمت سدره را مطاف واطراف موقف کرمت کعبه را مزار «(۱)»

خواجوی کرمانی

تا قدم در حرم کعبه تجرید زدیم سخن دوست شنیدیم زهر دیواری «(۲)»

خیالی بخارایی

از آن به کعبه وصل تو ره ندارد جان که غیر در حرم خاص دوست محرم نیست «(۳)»

خیالی

محرم کوی تو محروم ز دیدار چراست چون به گرد حرم کعبه طوافی دارد «(۴)»

خیالی

چو هست کعبه مقصود، کوی او شاهی روا مدار که محروم از آن حرم باشیم «(۵)»

شاهی سبزواری

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم «(۶)»

جامی

به کوی دوست هلالی ز راه کعبه مپرس تو ساکن حرمی از سفر چه می‌پرسی «(۷)»

هلالی جغتایی

از در خویش مران همچو هلالی ما را حرمتی دار که ما ساکن بیت الحرمیم «(۸)»

هلالی جغتایی

گر از طواف حریم کعبه کویت خبر یابد ز شوق آن پرد روح از تن مرغ حرم بیرون «(۹)»

هلالی جغتایی

۱- – همان، ص ۵۶

۲- – خیالی بخارایی، دیوان ص ۲۵۷

۳- – همان، ص ۶۸

۴- – همان، ص ۹۸

۵- – شاهی سبزواری، دیوان، ص ۷۰

۶- – جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص ۲۲۶

۷- – هلالی جغتایی، دیوان، ص ۱۸۸

۸- – همان، ص ۱۴۴

۹- – همان، ص ۱۵۱

ص:۱۶۲

ویژگیهای حرم

«(۱)»

حرم امن و کعبه امان

«(۲)»

حق گفت ایمن است هر آن کو به حج رسید ای چرخ حق گزار ز آفات ایمنی

مولوی

۱- حرم به خاطر قداست و احترامی که دارد دارای احکامی مخصوص به خود است که به برخی از آنها اشاره می‌شود. ۱- همانگونه که گفته شد ورود به حرم باید با تشریفات مخصوصی که همان احرام است صورت گیرد. ۲- کشتن حیوانات وحشی و شکار آنها در این منطقه حرام است. امام خمینی، مناسک حج. ۳- جنگ و خونریزی در این منطقه ممنوع است. امام خمینی، مناسک حج. ۴- افراد غیر مسلمان حق سکونت در این منطقه را ندارند. توبه آیه ۲۸. ۵- کندن درختان و گیاهان حرم به جز اذخر که گیاه خوشبویی است جایز نیست. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۲۸. ۶- حمل اسلحه و رفت و آمد مسلحانه در آن ممنوع است. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۲۹. ۷- سکونت کسانی که در این سرزمین قصد الحاد به ظلم دارند یعنی می‌خواهند دزدی کنند و ستمگری و تعدی و فساد را پیشه خود سازند ممنوع است. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۹. ۸- کسی حق دست زدن به اشیای گم شده حرم را ندارد. من لا یحضر، ج ۱، ص ۹۱، تهذیب، ج ۱، ص ۵۶۷. ۹- اجاره دادن خانه‌های مکه صحیح نیست. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۹- ۳۶۸. ۱۰- کسی که بیرون حرم مرتکب جنایتی شود اگر به حرم پناهنده شود نمی‌شود او را مجازات کرد بلکه باید به ترتیبی بر او سخت گرفت، مثلًا او را از آب و غذا محروم کرد تا مجبور شود از حرم بیرون رفته و مجازات شود، البته کسی که خود، احترام حرم را نگه ندارد و درون حرم مرتکب جرمی شود این امنیت برای او نیست. صافی از فروع کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۴، فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۸. ۱۱- کسی که در حرم بمیرد از سختی بزرگ قیامت در امان است و خدا او را داخل بهشت می‌نماید. مستدرک، ج ۱، ص ۱۲۱. و همچنین کسی که در حرم دفن شود. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۹. ۱۲- بیرون بردن سنگ از صفا و مروه جایز نیست و به طور کلی خارج کردن سنگریزه و خاک از مسجد الحرام و اطراف کعبه حرام است. مناسک حج امام خمینی، ص ۳۳۶، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۸، فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۹. ۱۳- اقامت زیاد در مکه مکروه است و قساوت قلب می‌آورد. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۳. ۱۴- ساختن بنا و خانه‌ای بلندتر از کعبه جایز نیست. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۳. ۱۵- مسافر مخیر است در مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و یا طبق بعضی از فتاوا در همه مکه و مدینه نماز را قصر و یا اتمام بخواند. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۴۳ تا ۵۴۷. ۱۶- تصرف در زیور کعبه ممنوع است. نهج البلاغه، روایت ۲۶۲. ۱۷- عبور جنب و حائض ازمسجد الحرام جایز نیست. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۹۵.

۲- - امنیت حرم و شهر مکه و مسجد الحرام و کعبه، از برکتهای دعای حضرت ابراهیم خلیل است زمانی که همسر و فرزندش را در کنار کعبه گذاشت عرض کرد:« رب اجعل هذا بلداً امناً.» توبه: ۱۲۶ خدایا! این مکان را شهر امنی قرار بده. و پس از آن به خاطر

پیدا شدن زمزم، آن مکان غیر ذی زرع و نا آباد به شهری آباد و مسکونی مبدل گشت و به همین جهت حضرت ابراهیم وقتی به آنجا آمد یکی از دعاهایش را که بلد شدن آن وادی بود مستجاب شده یافت و دعای دوم را مجدداً تکرار کرد و گفت:« واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد امناً.» ابراهیم: ۳۶ خدایا! این بلد را امن و امان قرار بده. و به همین جهت است که بلد در آیه اول بدون« الف و لام» و در آیه دوم با« الف و لام» تعریف ذکر شده است. تعبیر و تفسیر آیت اللّه جوادی آملی. پس از آن دعای دوم حضرت ابراهیم هم مستجاب شد و« بلد» به« بلد الامین» تبدیل گشت.« والتین والزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین.» تین: ۱ و ۲؛ سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا و این شهر امن. و در آیات دیگری نیز برای امن بودن آن تأکید شده مثل:« اولم یروا انا جعلنا حرماً آمناً.»، عنکبوت: ۳« و من دخله کان آمناً.»، آل عمران: ۹۷« الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف.»، قریش: ۴« اولم نمکن لهم حرماً آمناً یجبی الیه ثمرات کل شیء.» قصص: ۵۷

ص:۱۶۳

از ویژگیهای مهم و آشکار حرم امن بودن آن است و می‌توان بیشتر خصوصیات دیگر آن را در همین امنیت خلاصه کرد. زمانی که این محدوده به عنوان منطقه امن شناخته شد اعمالی را که بویی از نا امنی در آن مشاهده می‌شود نباید انجام داد در این منطقه نه تنها انسانها، که حیوانات، گیاهان و جمادات «(۱)» نیز از امنیت برخوردارند.

گر آهویی بیا و کنار منت حرم آرام گیر با من و از من چنین مشم

خفاف

زبد خواه ایمن شود وز ستم چو از چنگ یوز آهو اندر حرم

اسدی

ولایت تو ز امن ای امیر چون حرم است ز خرمی و خوشی همچو روضه رضوان «(۲)»

فرخی سیستانی

ای چو کعبه وحوش را همه امن خلق را قصر و درگهت مأمن

نیت کعبه کرد بنده تو بنده را زین مراد باز مزن

مسعود سعد سلمان

خایفان را حریم حضرت او در امان چون حریم بطحا شد «(۳)»

رشید الدین وطواط

کعبه امن و امانی لاجرم در مرتبت بارگاه و مجلس تو مکه و بطحا شدند «(۴)»

ادیب صابر

۱- - سنگهای صفا و مروه را که در حرم قرار دارد نمی‌شود به بیرون برد. مناسک حج امام خمینی، ص ۳۳۶

۲- - فرخی سیستانی، دیوان، ص ۳۲۸

۳- - رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۱۲۷

۴- - ادیب صابر، دیوان، ص ۴۶

ص:۱۶۴

در حریم او خواص کعبه هست از ایمنی در اساس استوار او ثبات طور باد «(۱)»

انوری

سالکان راست ره بادیه دهلیز خطر لکن ایوان امان کعبه علیا بینند «(۲)»

خاقانی

دانم که به فر کعبه پاک مکه ز حوادث است بی باک

تا کعبه درون اوست ساکن شد ساحت او زساعت ایمن

خاقانی

کعبه زو تشریف بیت اللّه یافت گشت ایمن هر که در وی راه یافت «(۳)»

عطار

با یاد جمال جانفزایت هر زاویه کعبه امانی است «(۴)»

کمند سعدی اگر شیر بیشهصید کند تو در کمند نیایی که آهوی حرمی «(۵)»

سعدی

چون دل ببردی دین مبرهوش از سر مسکین مبر با مهربانان کین مبر لاتقتلواصید الحرم «(۶)»

سعدی

خون صاحبنظران ریختی ای کعبه حسن قتل اینان که روا داشت که صید حرمند

سعدی

۱- – انوری، دیوان، ص ۱۰۳

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۹۷

۳- – عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۲۰

۴- – تاریخ ادبیات ص ۸۵۱

۵- – سعدی، کلیات، غزلیات

۶- – همان

ص:۱۶۵

ای بر در تو دولت و اقبال پاسبان وی خاک آستانه تو کعبه امان «(۱)»

عبید زاکانی

چو جنت باغ او دار الامانی چو کعبه گلشنش دار الامان باد «(۲)»

عماد فقیه کرمانی

یا رب مگیرش ارچه دل چون کبوترم افکند و کشت و عزتصید حرم نداشت

حافظ

مکه

«(۳)»

شهر مکه در سمت غربی شبه جزیره عربستان قرار دارد. از شمال به مدینه، از شرق به طائف، از جنوب به عسیر و یمن، و از غرب به جده و قسمت شرقی سواحل بحر احمر محدود می‌شود. «(۴)» ارتفاع مکه از سطح دریا در حدود ۳۳ متر می‌باشد.

شهر مکه بین دو رشته کوه، محصور گردیده و از این جهت بنای شهر از دور ناپیداست.

۱- – عبید زاکانی، دیوان، ص ۲۹

۲- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۷۲

۳- – درباره وجوه تسمیه و علتهای نامگذاری مکه و اشتقاق و معنی این کلمه سخنهای مختلفی گفته شده مانند: ۱- مکیدن: ابن منظور در لسان العرب در ماده مک می‌گوید مک یمک مکاً و امتک و تمکّک و مکمکهً به معنای امتص یعنی کودک شیرخوار آنچه در پستان مادر بود مکید. حال یا به علت کمی آب آنجاست که مردم، آب آنجا را تا آخرین قطره استخراج می‌کنند. و یا به دلیل علاقه مردم به آنجاست مانند علاقه طفل به پستان مادر« لازدحام الناس». ۲- به معنی وسط زمین و گسترش زمین از آن است. ۳- به معنی هلاکت و نابودی و از بین بردن است به علتهای زیر: الف- زیرا هر کسی در آن ظلم کند هلاک می‌شود« سمیت مکه لانها تمک من ظلم ای تهلکه» و شاهد آن داستان اصحاب فیل است. ب- از بین بردن گناهان؛« لانها تمک الذنوب ای و تستخرجها و تذهب بها کلها.» ج- از بین بردن غرور و نخوت ستمگران؛« لانها تمک الجبارین ای تذهب نخوتهم.» ۴- به معنی سوت زدن است. امام رضا علیه السلام در پاسخ به محمد بن سنان که پرسیده بود چرا مکه را مکه نامیده‌اند فرمود:« سمیت مکه لان الناس کانوا یمکون فیها و کان یقال لمن قصدها قد مکا و ذلک قول اللّه عزوجل و ما کان صلوتهم عند البیت الّا مکاءً و تصدیهً.» به این خاطر که مردم زمان جاهلیت در هنگام حج سوت می‌کشیدند کسی که می‌خواست حج بگزارد می‌گفتند« قدمکا» امام رضا به آیه‌ای از قرآن استناد می‌فرماید که نیایش اعراب جاهلی در کنار خانه خدا فقط کف زدن و سوت کشیدن بود

۴- – این شهر در ۲۱ درجه و ۲۶ دقیقه عرض شمالی و ۳۹ درجه و ۴۹ دقیقه طول شرقی واقع شده است

ص:۱۶۶

این نام (مکه) از معروفترین نامهای شهر مکه است و نامش یک مرتبه در قرآن آمده است. «(۱)»

مکه حرم کرد عرب را خدای عهد تو را کرد حرم در عجم

هر که در آمد همه باقی شدند باز فنا شد که ندید این حرم «(۲)»

بسام کورد

همه از باغ و بستان یاد مکه دل از زندان غم آزاد مکه

مکان دیگر و ملک دگر جوی وطن در این خراب آباد مکه «(۳)»

بابا طاهر

چو از مکه شدم سوی مدینه خدایم داد توفیق زیارت

من به راه مکه آن دیدم ز فخر روزگار کز پیمبر دید در راه مدینه یار غار «(۴)»

سید حسن غزنوی

نگو به احمد مرسل که مکه را بگذاشت کشید لشکر و بر مکه گشت او والا «(۵)»

مولوی

سرکش نشوم نه عکه‌ام من قانع بزیم که مکه‌ام من «(۶)»

مولوی

گذر از قدس و ز عکه که رسی زود به مکه چو رهت سوی‌حجاز است چرا سوی‌مرندی «(۷)»

سلطان ولد

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بو قبیس و خیف و منا «(۸)»

۱- – سوره فتح، آیه ۲۴

۲- – بسام کورد قرن سوم، شاعران بی‌دیوان

۳- – بابا طاهر

۴- – سید حسن غزنوی، دیوان، ص ۹۰

۵- – مولوی، کلیات شمس، ص ۹۰

۶- – همان، ص ۱۵۰

۷- – سلطان ولد، دیوان، ص ۴۲۷

۸- – جامی، سبحهٔ الابرار، سلسلهٔ الذهب، ص ۲۲۶

ص:۱۶۷

مکه بر آن سطح زمین خلق گشت بود دگر جمله عدم کوه و دشت

داشت همین مکه تمکن بر آب هیچ اثر نی زجهان خراب «(۱)»

محیی لاری

ام القری

«(۲)»

نام دیگر مکه، ام‌القری، یعنی مادر آبادیهاست که در قرآن دوبار نام آن آمده است. «(۳)»

شاعری عباس کرد و طلحه کرد و حمزه کرد جعفر و سعد و سعید و سید ام القری «(۴)»

منوچهری

مرا سجده گه بیت بیت العنب بس که در بیت ام القری می گریزم «(۵)»

خاقانی

تو را ام القری کی در حساب است نبی امی از ام الکتاب است «(۶)»

عطار

چون خلیل اللّه اساس کعبه ام القری کرده ملک سلطنت را در جهان ذاتت بناست

تا عروس روی پوش عنبرین خال حرم در حجاب این نه آبا ساکن ام القراست

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۹

۲- – به مکه، ام القری گویند و علت آنکه آن را ام القری نامیده‌اند چند وجه ذکر کرده‌اند.

۱- قبله بودن آن و چون مردم به آن اقتدا می‌کردند ام القری نام گرفته است. ۲- مقدم بودن آن چون خانه خدا در آن واقع شده است. ۳- مأمن بودن آن برای دیگر مردم شهرها. ۴- مرکزیت زمین. ۵- گسترش زمین از آن مکان

۳- – شوری، آیه ۷ و أنعام، آیه ۹۲

۴- – منوچهری، دیوان، ص ۱۳۱

۵- – خاقانی، دیوان

۶- – عطار، خسرو نامه، ص ۱۸

ص:۱۶۸

نو عروس دولت جاوید را بادا حرم بارگاه حضرتت کان کعبه عز و علاست «(۱)»

سلمان ساوجی

گشت مکان حرم کبریا کرد خدایش لقب ام القرا «(۲)»

محیی لاری

ناف زمین

مکه را «ناف زمین» گویند و چون مکه مرکز زمین است و زمین از آنجا بسط و توسعه یافته است بیشتر به وجه تسمیه ام القری نزدیک است. «(۳)»

فرستاد پس کردگار از بهشت به دست سروش خجسته سرشت

۱- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۴۹ و ۴۵۰

۲- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۹

۳- – و در این باره به آیات و روایات متعددی استناد کرده‌اند.

در تفسیر آیه ۱۹۶ سوره آل عمران:« ان اول بیت وضع للناس للذی ببکهٔ مبارکاً.»

و آیه ۳۰ از سوره نازعات:« والارض بعد ذلک دحیها.»

آورده‌اند که در آغاز آفرینش، همه سطح زمین را آب فرا گرفته بود. و نخستین مکانی که از زیر آب خارج و قابل سکونت شد مکه بود و سپس خشکیهای دیگر زمین از آنجا بسط و گسترش پیدا کرد که در روایات از آن به« دحو الارض» تعبیر کرده‌اند.

و از نظر علمی و تاریخی نیز این مطلب برای بعضی از خشکیها و قاره‌ها و کوهها ثابت شده است و در علت نامگذاری مکه گفته شده است وجه اشتقاق مکه از« تمککت العظم» است که به هنگام در آوردن مغز استخوان گفته می‌شود و خلیل در این مورد گفته است که مکه وسط زمین قرار دارد به همان صورت که مغز استخوان در وسط آن قرار دارد. المفردات ص ۴۹۱ در حدیث است عده‌ای از یهودیان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سؤالاتی کردند که یکی از آنها این بود که چرا کعبه، کعبه نامیده شده است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چون کعبه وسط دنیا قرار دارد.« لای شی سمیت الکعبه کعبه؟ فقال النبی صلی الله علیه و آله لانها وسط الدنیا.» علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۸ و امالی صدوق، ص ۱۶۶. و کعب در لغت به معنی وسط آمده است.

امام هشتم علیه السلام می‌فرماید علت اینکه خانه کعبه در وسط زمین قرار دارد این است که تا مردم شرق و غرب از نظر آمدن به سوی آن یکسان و مساوی باشند.

« عن الرضا علیه السلام علهٔ وضع البیت فی وسط الارض لیکون الفرض لاهل المشرق و المغرب سواء.» وسائل الشیعه، باب حج.

همچنین از امام رضا علیه السلام حدیثی نقل شده که فرمود علت قرار داشتن بیت در وسط زمین این است که آنجا مکانی است که از زیر آن زمین گسترش یافته است. علل الشرایع، ج ۲، باب حج، که از آن به« دحو الارض» تعبیر کرده‌اند. والارض بعد ذلک دحیها، نازعات، آیه ۳۰

ص:۱۶۹

زیاقوت یکپارچه لعل فام در افشان یکی خانه آباد فام

مر آن را میان جهان جای کرد پرستشگهی زو دل آرای کرد «(۱)»

اسدی طوسی

ای پاک سلاله مکرم در ناف زمین زصلب عالم

چرخ ارنه به فرت ایستادی بر ناف زمین شکم نهادی

خاک عرب از تو شد زر خشک ناف زمی از تو نافه خشک «(۲)»

خاقانی

ناف زمی است کعبه مگر ناف مشک شد کاندر سموم کرد اثر مشک اذفرش «(۳)»

خاقانی

کعبه در ناف زمین بهتر سلاله است از شرف کاندر ارحام وجود ازصلب فرمان آمده «(۴)»

خاقانی

دهلیز سرات ناف فردوس چون ناف زمین میان کعبه «(۵)»

خاقانی

عالم تر دامن خشک از تو یافت ناف زمین نافه مشک از تو یافت «(۶)»

نظامی

سر نافه در بیت اقصی گشاد ز ناف زمین سر به اقصی نهاد «(۷)»

نظامی

کعبه چیست اندر جوار افتادن است تو به تو در ناف عالم زادن است «(۸)»

عطار

۱- – اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، ص ۱۸

۲- – خاقانی، تحفهٔ العراقین، ص ۱۳۲ و ۱۳۳

۳- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۶

۴- – همان، ص ۳۷۲

۵- – همان، ص ۴۰۴

۶- – نظامی، مخزن الاسرار، ص ۷۰۱۹۵؛ اوحدی مراغی، دیوان، ص ۴۸۹

۷- – نظامی، دیوان

۸- – عطار نیشابوری، مصیبت نامه، ص ۴۵

ص:۱۷۰

پیشتر از جهان خدای لطیف جوهری آفرید پاک و شریف

پس به هیبت بدو گماشت نظر تا که بگداخت جمله جوهر

گشت یکسر چو بحر بی پایان عرش رحمان ستاده بر سر آن

پس ز ثقلش زمین فرو انداخت و آسمانها ز دود آن بر ساخت

همچو گویی بد آن زمین و براو بیت معمور و جای کعبه در او

پس بگسترد باز جمله زمین از بر گوی تا که گشت چنین ... «(۱)»

شیخ محمود شبستری

به دل کعبه و به ناف زمین به کتاب و به جبرئیل امین «(۲)»

اوحدی مراغی

همچو مشک نافه عبد مناف از ناف ارض داده از تبریز خلقش بود تا چین وختاست «(۳)»

سلمان ساوجی

بیت نخستین که بنا کرده‌اند کعبه بود کز پی ما کرده‌اند

پیشتر از خلق زمین چون حباب بود اساس متمکن در آب

گرد وی از هر طرف اللهیان طوف کنان برصفت ماهیان

سال چو بگذشت هزاران بر این منبسط از پایه او شد زمین

مکه بر آن سطح زمین خلق گشت بود دگر جمله عدم کوه و دشت

داشت همین مکه تمکن بر آب هیچ اثرنی ز جهان خراب

از تک آن یافت زمین انبساط منزل عشرت شد و بزم نشاط

فرش زمین چون که شد انداخته کار فلک گشت از آن ساخته

گشت مکان حرم کبریا کرد خدایش لقب ام القرا ... «(۴)»

محیی لاری

۱- - شیخ محمود شبستری، سعادت نامه، ص ۲۲۵

۲- - اوحدی مراغی، دیوان، ص ۴۸۹

۳- - سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۴۹

۴- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۸ و ۳۹

ص:۱۷۱

بلد

از نامهای دیگر مکه: «بلـد»، «بلدة»، «بلدة الامین» و «بلد الامین» است. که به معنی شـهر و شـهر امن و امان است. این کلمات پنج بار در قرآن به کار رفته‌است. «(۱)»

از تنگ کسوف جان ستانت بدهد بلد الامین امت «(۲)»

خاقانی

دارد به کعبه طلبت روی اهتمام هم عابر به وادی و هم عاکف بلد «(۳)»

جامی

تویی کعبه به هر شهری که باشی چو مکه نام او خیر البلاد است «(۴)»

جامی

کوههای مکه

شهر مکه بین دو رشته کوه محصور گردیده و از این جهت بنای شهر از دور ناپیداست.

کوه ثبیر

ثبیر: کوهی است در مکه نزدیک مزدلفه و مشعر. در احادیث آمده است:

زمانی که ابراهیم می‌خواست اسماعیل را قربانی کند جبرئیل به جای او قوچی از قله کوه ثبیر آورد و در زیر دست ابراهیم قرار داد و ابراهیم آن را به عوض اسماعیل قربانی کرد. «(۵)» و همچنین گفته‌اند ابراهیم برای ساختن خانه خدا از سنگ پنج کوه استفاده کرد، حرا، ثبیر، لبنان، جبل الطور و جبل الحمر. «(۶)» حرا و ثبیر در مکه قرار دارد و

۱- – ابراهیم: ۳۵، بقره: ۱۲۵، بلد: ۲ و ۳، نمل: ۲۷

۲- – خاقانی، تحفة العراقین، ص ۱۲۶

۳- – جامی، دیوان، ص ۲۴

۴- – همان، ص ۲۴۰

۵- – فروع کافی، ج ۴، ص ۴۷؛ طبری، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ المیزان، ج ۱۷، ص ۱۵۶

۶- – مستدرک: ج ۲، ص ۱۳۸

ص:۱۷۲

طور درصحرای سینا در مصر و جبل حمر در دمشق واقع شده است.

نجنبد ز جای ای پسر چون درخت به باد سحر گاه کوه ثبیر «(۱)»

ناصر خسرو

گفتم از یک شعر بار منتت کمتر کنم طبع گفت از بادکی زایل شود کوه ثبیر «(۲)»

مختاری غزنوی

یکی سفینه ز علمش هزار بحر محیط یکی دقیقه ز حلمش هزار کوه ثبیر «(۳)»

رضی نیشابوری

کوه ابوقبیس

کوه ابو قبیس در جنوب شهر مکه و رو به روی بیت الحرام و نزدیک به کوهصفا و مروه قرار دارد. این کوه از سایر کوههای مکه مشهورتر است و حوادث فراوانی از زمان آفرینش زمین تاصدر اسلام و پس از آن به خود دیده است.

نخستین حادثه، آفرینش خود این کوه است، و در بحث ناف زمین و ام القری گفته شد که در آغاز آفرینش، همه سطح زمین را آب فرا گرفته بود و نخستین مکانی که از زیر آب خارج شد مکه بود که از آن به «دحو الارض» یعنی گسترش زمین تعبیر کرده‌اند و نخستین کوهی که تمکن یافت کوه ابو قبیس بود.

از پی تمکین زمین ذوالجلال کرد به هر سو متمکن جبال

کوه نخستین که به روی زمین یافت تمکن چو به خاتم نگین

بود مسمی جبل بوقبیس ارفع واعلا جبل بوقبیس «(۴)»

محیی لاری

دومین حادثه، هبوط حضرت آدم بر این کوه است.

۱- – ناصر خسرو، دیوان

۲- – مختاری غزنوی دیوان، قصاید، ص ۲۱۰

۳- – رضی نیشابوری

۴- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۳۹

ص:۱۷۳

امام هشتم می‌فرماید: زمانی که خداوند، آدم را از بهشت بیرون کرد او بر کوه ابوقبیس فرود آمد. «(۱)»

سومین حادثه، امانت‌دار بودن این کوه است، از امام علی علیه السلام نقل شده است: پس از طوفان نوح که خانه خدا ویران شد و حَجَر به کوه ابوقبیس به امانت سپرده شد و پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه را برافراشتند با وحی الهی حجر را از کوه ابوقبیس خارج کرده و در جایگاه خود قرار دادند. «(۲)»

خانه چو شد راست به سنگی دگر بهر نشان خواست ز رنگی دگر

داد ندایی جبل بوقبیس کز یمن آن نعره شنیدی اویس

گفت که آن خانه چو جبریل برد سنگی از آن خانه ودیعت سپرد

باز ستانید ودیعت ز من باز نهیدش به حد خویشتن «(۳)»

محیی لاری

حادثه چهارم شق القمر است که بر روی این کوه انجام گرفت.

در سال نهم بعثت، شب چهاردهم ذیحجه، گروهی از مشرکین از پیامبر خدا خواستند تا برای اثبات نبوت خود ماه دو قسمت گردد، آن حضرت با انگشت سبابه به ماه اشاره کرد و ماه دو نیم شد.

در کمرش موضع شق شد قمر گشته چو خورشید به عالم ثمر

به همین مناسبت بر روی این کوه مسجدی است به نام مسجد «شق القمر» نام دیگر این مسجد، مسجد بلال است.

رغم عدو از ره دین با بلال بر سر آن کوه قرین با بلال

بهر اذان کرد زبان آوری بر سر آن سنگ چو کبک دری «(۴)»

محیی لاری

۱- – وسائل، ج ۹، ص ۳۳۴

۲- – امالی طوسی، ج ۲، ص ۹۱

۳- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۱

۴- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۵۵

ص:۱۷۴

برخی گفته‌اند که مقبره حوا و شیث بن آدم در کوه ابوقبیس قرار دارد.

بو قبیس آرامگاه انبیا بوده مقیم باز غضبان گاه اهل بغی و عصیان آمده «(۱)»

خاقانی

عنان او بکشم تا جناب آن ملکی که بوقبیس به شاهین حلم او مثقال «(۲)»

منجیک ترمذی

ور مکان آمدند قدها خم مکه و یثرب و حری و حرم «(۳)»

سنایی

خهی ز جود تو یک قطره دجله و جیحون زهی ز حلم تو یک ذره بوقبیس و حری «(۴)»

سید حسن غزنوی

دو نائبند ز جود تو دجله و جیحون دو چاکرند ز حلم تو بوقبیس و حری

وجود خصم چه وزن آورد در آن میزان که بوقبیس ندارد محل پاسنگی «(۵)»

اخسیکتی

حراق وار در فتد آتش به بوقبیس ز آهی که چون شراره مجزا برآورم «(۶)»

خاقانی

بو قبیس آرامگاه انبیا بوده مقیم باز غضبان گاه اهل بغی و عصیان آمده ...

بو قبیس از شرم کعبه رفته در زلزال خوف کعبه را از روی ضجرت رای نقلان آمده ... «(۷)»

خاقانی

۱- – خاقانی: دیوان، ص ۳۷۱

۲- – منجیک ترمذی

۳- – سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۲۰۹

۴- – سید حسن غزنوی، دیوان، ص ۱۹۶

۵- – اخسیکتی

۶- – خاقانی، دیوان، ص ۲۴۶

۷- – خاقانی، دیوان، ص ۳۷۱

ص:۱۷۵

از زلزله مصاف خیزان شد قله بوقبیس ریزان «(۱)»

نظامی

به فتوحات بوقبیس و حری به ثریای مکه تا به ثری «(۲)»

اوحدی مراغی

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بو قبیس و خیف و منا «(۳)»

جامی

کان وفا بین جبل بوقبیس داغ غمش بر دل فرهاد و قیس
تیغ کشیده است به فرق سپهر سنگ زده بر قدح ماه و مهر
سایه فکنده است به چرخ رفیع گشته بر او ننگ جهان وسیع
قله‌اش از رفعت ممتاز او آمده با عرش برین راز گو
در کمرش موضع شق شد قمر گشته چو خورشید به عالم ثمر
کوهصفا و همه اعیان او آمده یک سنگ ز ایوان او
نیست به پیرامنش از مرغزار لاله نرسته اگرش بر کنار
کعبه چو گل سر زده از دامنش هشت بهشت آمده پیرامنش
هر که چنین یار کشد در کنار چون نکشد سر به فلک ز افتخار
هست یکی خانه در آن شعبه هم گشت در آفاق به خزران علم
خاک درش سرمه اهل نظر گشته در آن خانه مسلمان عمر
رغم عدو از ره دین با بلال بر سر آن کوه قرین با بلال
بهر اذان کرد زبان آوری بر سر آن سنگ چو کبک دری «(۴)»

محیی لاری

۱- - نظامی، لیلی و مجنون، ص ۷۱

۲- - اوحدی مراغی، دیوان، ۴۸۹

۳- - جامی: سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص ۲۲۶

۴- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۵۴

ص:۱۷۶

کوه ثور

کوه ثور در جنوب مکه قرار دارد. این کوه یادآور یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ اسلام، یعنی «هجرت» می‌باشد. پس از آنکه علی علیه السلام در بستر پیامبر خداصلی الله علیه و آله و سلم خوابید رسول گرامی اسلام با ابوبکر، سه شبانه روز در این غار پنهان بود.

حادثه بزرگ هجرت در سال سیزدهم بعثت در شب پنجشنبه اول ماه ربیع الاول روی داد. و در اهمیت آن همین بس که مسلمانان به پیشنهاد امیر المؤمنین علی علیه السلام آن را سرآغاز تاریخ خود قرار دادند.

حرم و وابسته‌های آن

در تعریف جبل ثور

فرسخ دیگر ز حرم دورتر زد جبل ثور بر افلاک سر

آمده در غایت فر و شکوه نیست معظم‌تر از این کوه کوه

سایه فکنده است به چرخ رفیع گشته بر او تنگ جهان رفیع

پای نبی چون به سر آن رسید فرق وی از فخر به گردون رسید

سنگ که افتاد در آن بیستون گشته ز رشکش جگر لعل خون

هست در آن کوه یکی غار تنگ طاق در این گنبد فیروز رنگ

چون نبی از مکه سفر کرده است وز همگی قطع نظر کرده است

رفته در آن کوه به امر خدای کرده دو شب جای در آن تنگنای

بوده به همراهی وی نامدار ثانی اثنین در آن یار غار

هست در این کوه یکی غار تنگ کرده نبی یک دو شب آنجا درنگ

تاخت از آنجا به مدینه عنان هجرت از آن گشته به عالم عیان

آمده آن واقعه تاریخ دور ز آن شده مشهور جهان غار ثور

هر که زیارت کند آن غار را پیش برد از همه کس کار را

هست قدمگاه رسول خدا شاید اگر جان کند آنجا فدا «(۱)»

محیی لاری

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۶۲

ص:۱۷۷

کوه صفائح

در جنوب مسجد خیف کوهی است به نـام «کوهصـفائح» و در آن غـاری به نـام «غـار مرسـلات» وجود دارد که مردم به آن تبرک می‌جویند چون آنجا را جای سر پیغمبر می‌دانند و بعضی می گویند سوره مرسلات در این مکان نازل شده است.

کوه عجیبی است به مسجد قریب در نظر اهل نظر بس مهیب

هست در آن غار یکی کزصفات آمده مشهور به «والمرسلات» «(۱)»

محیی لاری

کوه حرا

حِرا بر وزن نِدا، کـوه معروفی است در مکه که به آن «جبـل النور»، «جبـل القرآن» و «جبـل الاسـلام» نیز می گوینـد و امروزه در نزد مردم عرب به «جبل النور» (کوه نور) معروف است. این کوه در شـمال شـرقی مکه، در مسـیر جاده عرفات، به فاصـله ۵/ ۱ کیلومتری آن قرار دارد و امروزه تقریباً به شـهر مکه متصل شده است. و در گذشـته تا مکه حدود سه میل در حدود چهار کیلومتر فاصله داشته است. ارتفـاع کوه حِرا تا سـطح زمین ۲۵۰ مـتر است. «جبـل النور» دارای غـاری است که به نـام غـار حرا معروف است و در تورات «فاران» خوانده شده است. غار حرا تا قله کوه، پنجاه متر فاصـله دارد، ارتفاع غار به اندازه قامت یک انسان است. کوه نور مشرف به مکه است و از دور، مکه و مسـجدالحرام و گلدسـته‌های آن دیـده می‌شـود. آنجـا خلوتگـاه راز رسول خـدا و جـای تفکر و عبـادت اوست و به قول محیی لاری:

زاویه حضرت مولاست آن مهبط انوار تجلی است آن

نام این کوه در بسیاری از دیوانها آمده است.

۱- – همان، ص ۷۰

ص:۱۷۸

ور مکان آمدند قدها خم مکه و یثرب و حری و حرم «(۱)»

سنایی

خهی ز جود تو یک قطره‌دجله و جیحون زهی ز حلم تو یک ذره بوقبیس و حری «(۲)»

سید حسن غزنوی

دو نایبند ز جود تو دجله و جیحون دو چاکرند ز حلم تو بوقبیس و حری

کاه ربای من که می‌کشد نه از عدم آوردم کوه حری «(۳)»

مولوی

به فتوحات بوقبیس و حری به ثریای مکه تا به ثری «(۴)»

اوحدی مراغی

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقبیس و خیف و منا «(۵)»

جامی

قرب دو میل او زمعلاست دور سر زده بر چرخ برین کوه نور

از گهرش لعل بدخشان به تاب در کمرش قرص مه و آفتاب

محو کند ریگ وی از فرط نور قصه موسی و تجلی و طور

لعل اگر شد به بدخشان مقیم معتکف او شده در یتیم

آن در یکدانه بسی سال و ماه کرده چو یاقوت در او جایگاه

قله آن کوه که اوج سماست پیشگهش ساحت خاص خداست

زاویه حضرت مولاست آن مهبط انوار تجلی است آن

طلعت جبریل ندیده رسول کرده در آن غار به ناگه نزول

۱- – سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۲۰۹

۲- – سید حسن غزنوی، دیوان، ص ۱۹۶

۳- – مولوی، کلیات شمس، ص ۱۰۵

۴- – اوحدی مراغی، دیوان، ص ۴۸۹

۵- – جامی، سبحة الابرار، سلسلة الذهب، ص ۲۲۶

ص:۱۷۹

سینه پاکش چو قمر کرده شق شسته در آن خانه به انوار حق

گوهر تحقیق به عالم نبود او در گنجینه معنی گشود

ازصدفش ریخت در شب چراغ داد جهان را ز کواکب فراغ

هر که در او همچو شقایق دمید راست به معراج حقایق رسید «(۱)»

مساجد منا

مسجد خیف

«(۲)»

مسجد خیف از وسیعترین و باسابقه‌ترین مساجدی است که در سرزمین منی وجود دارد. درصدر اسلام این مسجد حتی از مسجدالحرام نیز وسیعتر بوده است و حضرت رسول قبل از هجرت به مدینه، در این مسجد رفت و آمد داشته و در حجهٔالوداع نیز در ایام توقف در منی نمازهای خود را در این مسجد می‌خوانده و خطبه معروف او در منی در این مکان بوده است.

در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف سنگ را که انداخته بر دیو غضبان دیده‌اند «(۳)»

خاقانی

قرب دوصد گام ز سوق منا مسجد خیف استصفا درصفا

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۶۱

۲- – خیف به معنی مکانی بلندتر از سطح زمین است. از امام صادق سؤال می‌کنند چرا مسجد خیف را خیف نامیده‌اند. فرمود: چون از سطح زمین بلندتر است و هر آنچه از سطح زمین بلندتر باشد خیف گویند. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۶.« انما سمی الخیف لانه مرتفع عن الوادی.

این مسجد دارای فضیلت بسیار و دارای سابقه تاریخی طولانی است. از ابن عباس نقل شده که قبر حضرت آدم صفی در این مسجد است. در مناسک حج عبدالرحمن محمد امین مصری است که هفتاد پیغمبر از جمله آنها حضرت موسی در این مسجد نماز خوانده‌اند.

حضرت ابراهیم، هنگامی که دشنه بر گلوی اسماعیل نهاد تا او را قربانی کند ندایی از جانب چپ خیف بلند شد که آنچه را در خواب به آن مأموریت یافتی انجام دادی. پس از آن حضرت ابراهیم در این مسجد شکرگزاری کرد.

– فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۸. ثم نودی من میسرهٔ مسجدالخیف: یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا

۳- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

ص:۱۸۰

خشت به خشتش همه عنبر سرشت وسعت آن فصحت صحن بهشت

از پی فراشی آن ابر و باد می‌رسد از چرخ به هر بامداد

کوه عجیبی است به مسجد قریب در نظر اهل نظر بس مهیب

هست در آن غار یکی کزصفات آمده مشهور به والمرسلات «(۱)»

محیی لاری

مسجدصفائح و غار مرسلات

در جنوب مسجد خیف، کوهی است به نام کوه «صفائح» که در آن مسجدی به همین نام وجود دارد. در آن کوه غاری است به نام «غار مرسلات» که مردم به آن تبرک می‌جویند چون آنجا را جای سر پیغمبر می‌دانند و بعضی می گویند سوره مرسلات در این مکان نازل شده است «(۲)».

کوه عجیبی است به مسجد قریب در نظر اهل نظر بس مهیب

هست در آن غار یکی کزصفات آمده مشهور به «والمرسلات» «(۳)»

محیی لاری

«مسجد الکبش» یا «مسجد النحر»

در شمال منا، کوهی است که در دامنه آن قربانگاه حضرت ابراهیم قرار دارد. در آنجا مسجدی است به نام «مسجد النحر» یعنی مسجد قربانی و به آن مسجد «کبش» نیز می گویند. کبش به معنی قوچ است و در علت نامگذاری آن گفته‌اند: قوچی که به جای حضرت اسماعیل ذبح گردید در این مکان بوده است. پیامبر اسلام در این مسجد نماز خوانده و قربانی خود را در کنار این مسجد انجام داده است «(۴)».

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۰

۲- – راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۹۵

۳- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۰

۴- – راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۹۵

ص:۱۸۱

در عقب کوه منا بر شمال سر زده کوهی است در اوج جلال

دامن آن کوه ز رب جلیل آمده قربانگه ابن خلیل «(۱)»

محیی لاری

مقابر معروف مکه

قبرستان ابوطالب (مقبرةالمعلی)

در شمال شرقی مکه نزدیک پل حجون قبرستانی است که به آن «مقبره ابوطالب» و «مقبرةالمعلی» و «مقبره بنی هاشم» گوینـد. در این مقبره، بسیاری از بزرگان صدر اسلام و علما و مشایخ مدفونند. مانند:

۱- عبدالمطلب، پدر بزرگ پیامبر اکرم-ص- که پس از مرگ عبداللّه، پدر آن حضرت، دو سال سرپرستی رسول خدا را به عهده گرفت.

۲- ابوطالب، عموی بزرگوار پیامبر اکرم و پدر امام علی-ع- و جعفر بن ابی‌طالب.

او تا آخر عمر آشکارا از پیامبر خدا دفاع کرد و در سال دهم بعثت دارفانی را وداع گفت.

۳- خدیجه- س- همسر گرامی پیامبر خدا، او اولین زنی بود که به پیامبر خدا ایمان آورد و تمام ثروت خود را وقف پیشبرد دین اسلام کرد او سه روز قبل از وفات ابوطالب درگذشت.

پیامبر خدا از مرگ این دو تن به گونه‌ای اندوهگین شد که آن سال را «عام الحزن» یعنی سال اندوه و غم نامگذاری کرد.

در تعریف عرصه معلی و چشمه آب زلال

خاک «معلی «(۲)»» ست که تاج سراست نور ده دیده ماه و خور است

۱- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۱

۲- - قبرستان ابوطالب-ع-

ص:۱۸۲

هر طرفش مغرب صد آفتاب پرده گل گشته به روشان نقاب

بوی مسیحا دهد از خاکشان نور فروزد ز دل پاکشان

رحمت حق باد بر آن خاکدان کین همه گنج است در آنجا نهان

«مسجد رایت» بود آنجا عیان گشته منور چو ریاض جنان

سر به سرش منبع نور وصفاست موضع رایات رسول خداست

طول منارش به فلک همعنان با شجر سدره شده همزبان

برکه آبی که در آن منزل است هر طرفش راه به جوی دل است

آب رخ چشمه خورشید از اوست تشنه او هر که بر طرف جوست

در تک آن آب عیان ریگ آن همچو نجوم از پس هفت آسمان

از تن سیمین بدنان پاکتر از دل حجاج،صفاناکتر

مصری اگر آب خورد زان سبیل تلخ نماید به لبش آب نیل

آب خضر باشد از آن آب دور منبع او ظلمت و این کوه نور

شامی اگر بر لبش آرد گذر کرده در آئینه حسنش نظر

یابد از او دیده معنیش نور نور وصفا در دلش آرد ظهور

ور گذراند به زبان نام اوصبح سعادت دهد از شام او

هست زمینش بهصفا باغ دل تخم محبت بفشانش به گل

هر چه برآرد سر ازین آب و خاک گرچه گیاه است شود نور پاک

یک طرفش مشهد «ابن عمر» بر زده مانند خور از کوه سر

پرتو علمش به جهان تافته عالم از او نور و ضیا یافته

گوشه‌نشین گشته در این خاکدان «شیخ عمر» مرشد اعرابیان

شد شجرش را که در آن عرصه گشت سایه نشین طوبی باغ بهشت

هست ز عین شرف آن خاک در نور ده دیده اهل نظر

تربت او کآمده نورانی است «شیخ علی الحق کرمانی «(۱)»» است

ز آب و گل او شجری سر زده وزشرفش سر به فلک بر زده

۱- - درباره او که از صوفیان بنام قرن چهارم است: اسرار التوحید، ص ۷۱۲- ۷۱۳ و مصادری که در آنجا آمده سخن گفته است

ص:۱۸۳

آمده ز آثار کرامت برش ساخته از شیره جان پرورش

گرچه ز نخلش رطبی نوش کرد نور وصفا در دل او جوش کرد

یک طرفش تربت «ابن زبیر» پر زده نورش به حوالی چو طیر

سبزه آن تربت عنبر سرشت سنبل مشکین ریاض بهشت

گرچه بود رنگ سیاهی بر او ریخته انوار الهی در او

هست در آن عرصه چو همسایگان «شیخ سماعیل» که از شیروان

آمده چون شیر ژیان در خروش با دل پر جوش و زبان خموش

سوی حریم حرم کردگار یافته در ساحت آن عرصه بار

آمده و کرده در آنجا نزول خاک درش قبله اهل قبول

مقبره خواجه «فضیل عیاض» «(۱)»

روضه‌ای آمد ز بهشت آن ریاض

قرص قمر شمه ایوان او سر به فلک برزده بنیان او

هر که بدانجا ره و رو یافته فیض دل از درگه او یافته

یک طرفش از رهصدق وصفا گشته حریم حرم مصطفا

مقبره پاک «خدیجه» دراوست نور وصفا داده نتیجه در اوست

فصحت آن ساحت با زیب و فر وسعت آن عرصه دولت اثر

هست زیارتگه اعیان بسی لیک نهان از نظر هر کسی

جمله در آن امکنه آسوده‌اند روی به خاک کرمش سوده‌اند

هر که نباشد قدمش در بهشت سر ننهاده است در آنجا به خشت

هست در اخبار که روز پسین کآمده از حق لقبش یوم دین

ارض «معلی» و زمین «بقیع» کآمده‌اند از ره معنی رفیع

هر دو ملاقی و ملاحق شوند با تبع خیل و علایق شوند

در طیران تا به فضای بهشت طوف نمایان به هوای بهشت

گوش نهاده به پیام سروش چشم به راه و دل و جان در خروش

منتظر رحمت پروردگار خاطرشان شاد و دل امیدوار

۱- درباره او عطار نیشابوری در تذکرة الاولیاء صص ۸۹- ۱۱۰ سخن گفته است. در تذکرةالاولیاء به تصحیح نیکلسون، صفحات ۷۴ تا ۸۵ می‌باشد

ص:۱۸۴

تا که از آنجا که عنایات اوست رحمت بیحد و رعایات اوست

گه زحضیض آید و گاهی ز اوج بحر عنایات الهی به موج

حکم شود کآنچه ز پیر و جوان باشد از اموات در ایشان نهان

تا بفشانند هزاران هزار همچو شکوفه ز نسیم بهار

هر که در آنجا شده مدفون تنش گلشن فردوس شود مسکنش

چون دلشان طالب محفل شده بی‌طلب آن خواسته حاصل شده

سبزه نوخیز به بزم نشاط زاطلس و سنجاب فکنده بساط

از پی بزم طرب افزایشان سدره شده برصفت سایبان

ساقی ایشان شده غلمان و حور گشته قدح پر ز شراب طهور

شاد و خوشان گشته ز رب جلیل جرعه کشان از عسل و سلسبیل

رغبتشان چون به کباب آمده مرغ مثمن به شتاب آمده

گشته مشرف به نعیم بهشت فارغ از اندیشه هر خوب و زشت

دیده معنی بگشا و ببین هر طرفش روضه خلد برین

سر به فلک بر زده بنیان او قرص و قمر شمه دیوان او

این همه اعزاز و کرامت تو را از کرمش روز قیامت تو را

از پی آن است که در راه دوست آمده چون مغز برونی ز پوست

ای دل اگر ترک علایق کنی در ره او خدمت لایق کنی

یک قدم از خویش فراتر نهی بر قدم پیشروان سر نهی

هر چه تو در ظاهر و پنهان کنی در همه تبعیت ایشان کنی

صیقلی آینه دل شوی در ره دین سالک کامل شوی

ره به سوی کوی عبادت بری گوی ز میدان سعادت بری

هست تو را وسعت کسب همه به که شوی واقف گرگ و رمه

چیست رمه کثرت تقوا تو را راست روی در ره مولا تو را

گرگ پی قصد تو دیو لعین کرده بهصد وسوسه هر سو کمین

در ره تقوا شوی ار رهنورد کی رسدت دیو در این ره به گرد

زو رمه‌ات را به جهان ای بزرگ نیست امان ز آفت دندان گرگ

ص:۱۸۵

جز به شبانی ز دل هوشیار کو بود از زهد و ورع کامکار

چون پی حفظ رمه شد زان شبان واقف و بی خواب نشیند شبان

یک دو سه روزی به شبانی گذار ز آفت این گرگ رمه پاس دار

در تو هزارانصد عدو هست پیش حیف که ضایع کنی اوقات خویش «(۱)»

محیی لاری

شبیکه

قبرستانی است در پایین مکه به نام «شبیکه» پیامبر خدا-ص- زمین آن را خرید و وقف غریبان و بیچارگان کرد.

در تعریف «شبیکه» که حضرت کاینات و خلاصه موجودات آن را خریده‌اند

ارض شبیکه که به جان پرورید داد روا حضرت و آن را خرید

وقف غریبان و فروماندگانست هر که در آن خاک شد از خواندگانست

در ته آن خاک شد اندوخته سینه بریان و دل سوخته

سر زده زان برج چو شمس و قمر عم نبی حمزه و دیگر عمر

بوی دل سوخته در این مقام می‌شنود هر که ندارد زکام

گفت پیمبر که زشق یمن بوی خدا دم به دم آید به من «(۲)»

محیی لاری

خانه‌های معروف مکه

خانه حضرت خدیجه (مقام مُدّعا)

خانه حضرت خدیجه، در کوچه‌ای نزدیک «شارع المدعی» قرار دارد که

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۵۶ تا ۶۰، پاورقیهای ص ۱۸۱ تا ۱۸۳ نیز از مصحح کتاب فتوح الحرمین، رسول جعفریان است

۲- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۶۰ و ۶۱

ص:۱۸۶

حضرت فاطمه و دیگر فرزندان پیامبر در آنجا متولد شده‌اند. «(۱)»

این محل هم اکنون خراب و تبدیل به مدرسه‌ای برای حفظ قرآن شده است. «(۲)»

در تعریف مقام مدعا و اجابت دعا

روی طلب نه به سوی مدعا بی‌شک و شبهه است قبول دعا

گوش کن از منصفت مدعا زآنکه اجابت شود آنجا دعا

بر سر آن راه به وقت وصول بهر دعا کرده توقف رسول

هر که دعا می‌کند آنجا رواست هر چه بخواهد شود آنجا رواست

چون رسی آنجا ز سر افتقار دست برآور به دعا زینهار

اشک فشان از مژه بگشای لب حاجت خود را ز خدا کن طلب

خاک رهش هست به از توتیا دیده حایر بود از وی ضیا

ریگ که افتاده در آن رهگذار هر یک از آن هست در شاهوار

خار و خس آن گل ریحان بود مردمک دیده اعیان بود

رایحه‌اش زنده کند مرده را راحت از آن خاطر افسرده را

برده و میلش ز یمین و یسار از دل و جان مایه‌صبر و قرار

پر ز نعیم است دکانهای او پیر و جوان را سر و سودای او

نقد روان گر کنی آنجا تلف تیر دعای تو رسد بر هدف

هر که نهد بر سر آن کوچه پا دست برآرد ز برای دعا

حق کندش رحمت و گردد روا در دو جهان آنچه بود مدعا

هر چه کند خواهش از الطاف حق خواهش او جمله پذیرد نسق

حق کندش رحمت و گردد روا در دو جهان آنچه بود مدعا «(۳)»

محیی لاری

۱- - راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۲۴۵

۲- - آثار اسلامی مکه و مدینه، رسول جعفریان، ص ۴۹

۳- - محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۵۶

ص:۱۸۷

محل ولادت پیامبرصلی الله علیه و آله (سوق اللیل)

خانه‌ای که پیامبر–ص– در آن متولد شده «مولد النبی» گویند که در محله «سوق‌اللیل» قرار دارد. «(۱)»

برخی نیز گوینـد در جوار محـل ولادت پیامبر اکرم–ص–، محل ولادت علی بن ابیطالب است. «(۲)» ولی بر پایه بسیاری از روایات امام علی در کعبه متولد شده است.

در تعریف «سوق اللیل» که مولد «نبی» و «علی» در آنجاست

و آثار نور منجلی است

نکهت جنت دمد از «سوق لیل» خارکش کوچه آن گل به ذیل

سر زده خورشید جهانتاب از او روضه رضوان شده در تاب از او

طالع از آن برج شده اختری کز اثر اوست ثرا تا ثری

دیده و دل هر دو در آن منجلی کوچه مولود «نبی» و «علی»

بوالعجب است آنکه شده یک مقام مجمع قرص خور و ماه تمام

بهر همین مهر و مه آسمان پهلوی هم نیز بود جایشان

این چه مقام است که آن آفتاب بوده شب و روز در آن بی نقاب

این چه زمین است که «دُرّ نجف» پرورش او شده در اینصدف

«خانه زهرا» ست در آن شعب هم پهلوی «صدیق» به یک دو قدم

مشتری و زهره و شمس و قمر بوده قرانشان همه با یکدگر

۱- – این خانه را پیامبر– ص– به عقیل بخشید و اولاد عقیل آن خانه را به محمد بن یوسف برادر حجاج فروختند و او آن را ضمیمه خانه خود کرد. در زمان هارون‌الرشـید، خیزران مادر او قسـمت خانه پیامبر را از محمد بن یوسف خرید و تبدیل به مسجد کرد و در سال ۶۵۹ ملک مظفر والی یمن در عمارت آن مسجد کوشید.

شیخ عباس قمی که در سال ۱۳۵۰ می‌زیسته می‌گوید: این مسجد به همان حال باقی است و مردم به زیارت آنجا می‌روند و در وقت ولادت آن حضـرت غرائب بسیار به ظهور رسیده است. منتهی‌الامال، ج ۱، ص ۱۳ و هم اکنون در اینکه این خانه در کجا واقع شده اختلاف نظر است گروهی گویند در طرح توسـعه، جزء مسـجدالحرام شده و برخی گویند این خانه در« سوق اللیل» در ساختمان دو طبقه‌ای است به نـام« مکتبـهٔ مکـهٔ المکرمـهٔ» یعنی کتابخـانه مکه مکرمه که نزدیـک به محوطه جلو مسـجدالحرام می‌باشـد. و برخی گویند محل کنونی کتابخانه، خانه حضرت خدیجه است که ولادت حضرت فاطمه در آن واقع شده است

۲- – محمد امین مصری، مناسک، به نقل از راهنمای حرمین شریفین

ص:۱۸۸

سر به سر این کوی نشیب و فراز بوده خرامشگه آن سرو ناز

بر سر آن کوی چه سان پا نهم بی‌ادب است آنکه نهد دیده هم

بام و درش یک به یک از هم جدا بارد از او رحمت خاص خدا «(۱)»

محیی لاری

۱- - محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۵۵

ص:۱۸۹

ص:۱۹۰

ص:۱۹۱

فصل چهارم

حج و رویدادهای تاریخی

اشاره

حضرت ابراهیم یکی از نیاکان پیامبر اسلام است وی در سرزمین «بابل» در شهر «اور» به دنیا آمد. بابل کشوری بود که در «بین النهرین» یعنی بین دجله و فرات قرار داشت. از این سرزمین که هم اکنون جزء کشور عراق است هیچ‌گونه اثری دیده نمی‌شود. مبارزات پی گیر حضرت ابراهیم با نمرود و بت پرستی سبب شد او را از این سرزمین تبعید کنند. وی به ناچار زادگاه خود را ترک و به سرزمین فلسطین و شام و مصر هجرت کرد. تاریخ نویسان محل ولادت حضرت ابراهیم را گوناگون نوشته‌اند و برخی تولد او را «شوش» واقع در «اهواز» می‌دانند، از این رو برخی معتقدند ابراهیم جد ایرانیان است و پیغمبر بزرگ یکتا پرست و بت شکن نسب با ایرانیان قدیم دارد. یکی از سرایندگان عرب گفته است: «ما و ایرانیان را در آغاز کار، پدری به هم مربوط کرده است، پدر ما خلیل‌اللَّه است و پروردگار ما خداست و به عطیه و تقدیر خداوند خشنودیم».

«اسحق» پسر دیگر ابراهیم را در زبان فارسی «ویرک» می‌گفته‌اند و این نسبت از

ص:۱۹۲

فرزندان فریدون و فرزندان اسحق است.

ایرانیان به احترام خانه کعبه و جدشان ابراهیم به زیارت خانه کعبه می‌رفتند و هدایای گرانبهایی پیشکش می‌کردند چنانکه شاعر گوید:

و ساسان بن بابک سار حتی اتی البیت العتیق یطوف دینا

یعنی ساسان پسر بابک به سوی خانه خدا می‌شتافت و آن را طواف می‌کرد و همچنین ایرانیان بر سر چاه زمزمه می‌کردند و از این نظر به چاه زمزم نامیده شده است.

زمزمت الفرس علی زمزم وذاک من سابقها الاقدم «(۱)»

فردوسی درباره رفتن به کعبه و خانه ابراهیم می‌گوید:

نهیبی به دل ز آن فراز آمدش سوی کعبه رفتن نیاز آمدش

نبیره سماعیل پیغمبر است که پور براهیم نیک اختر است

از آنجای با گنج و دیهیم رفت به دیدار خانه براهیم رفت

فردوسی

فردوسی در جاهای مختلف شاهنامه، نژاد بعضی از بزرگان و پادشاهان ایران را به اسماعیل فرزند ابراهیم می‌رساند و می‌گوید:

نبیره‌ی سماعیل پیغمبر است که پور براهیم نیک اختر است

سماعیل چون زین جهان در گذشت جهانگیر قحطان بیامد ز دشت

نژاد سماعیل را بر کشید هر آن کس که او مهتری را سزید

پیاده بیامد به بیت‌الحرام سماعیلیان زو شده شادکام

خداوند خواندش بیت‌الحرام بدو شد تو را راه یزدان تمام

جهانی گرفته به مشت اندرون نژاد سماعیل دل پر ز خون

اسماعیل و زمزم

حضرت ابراهیم پس از مهاجرت و یا تبعید از بابل، فلسطین را برای سکونت

۱- - مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴۲

ص:۱۹۳

اختیار کرد. وی از همسرش ساره دارای فرزند نمی‌شد. ابراهیم به پیشنهاد ساره با هاجر ازدواج کرد و اسماعیل دیده به جهان گشود. ساره پس از آن پشیمان شد و با آنها به مخالفت پرداخت. تا آنکه ابراهیم همسر و فرزندش- هاجر و اسماعیل- را به سرزمین خشک و بی آب و گیاه نزد خانه خدا برد و به دیار خود فلسطین بازگشت «(۱)» زمانی نگذشت که آب و غذای هاجر تمام شد و تشنگی به فرزند شیرخوارش غلبه کرد.

هاجر برای یافتن آب تلاش بسیار نمود. «(۲)»

وی به تصور آب مسیر بین کوهصفا و مروه را هفت بار طی کرد اما آبی نیافت. «(۳)»

۱- - در این هنگام هاجر به ابراهیم گفت: ما را به که می‌سپاری اینجا نه آبی و نه غذایی است. آیا این امر خداست؟« اللَّه أمرک بهذا؟» ابراهیم گفت: بلی، این امر خداست. هاجر گفت:« اذاً لا یُضیعُنا»؛ اگر چنین است خدا ما را وانمی‌گذارد و ضایع نمی‌کند. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۵۴

در روایت دیگری آمده است: قالت هاجر یا ابراهیم:« الی من تدعنا؟» قال:« ادعکما الی ربّ هذه البنیّة»؛ هاجر گفت: ما را به که می‌سپاری؟ ابراهیم جواب داد: به پروردگار این بنا.

در تفسیر عیاشی از قول موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که ابراهیم هنگام خدا حافظی و مراجعت وقتی مشاهده کرد که هاجر و اسماعیل هر دو گریه می‌کنند به آنها گفت: من شما را در حرم خدا و محبوبترین سرزمینها نزد خانه خدا آورده‌ام. هاجر گفت: ای ابراهیم من هیچ پیامبری را ندیدم که مانند تو رفتار کرده باشد تو زن و کودکی ضعیف و بیچاره را در جایی قرار می‌دهی که نه بشری، نه آبی، نه زراعتی و نه حیوانی که بتوان از شیر آن استفاده کرد وجود دارد. ابراهیم از این سخن دلشکسته شد و اشک از دیدگانش جاری گشت. سپس به سوی بیت‌اللَّه‌الحرام آمد و چوب کعبه را گرفت و گفت:« ربّنا إنی اسکنت من ذریتی بوادٍ غیر ذی زرع عند بیتک المحرم، ربّنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدةً من النّاس تهوی إلیهم وارزقهم من الثمرات لعلّهم یشکرون» ابراهیم، آیه ۳۷؛ پروردگارا! من ذریه خود را در سرزمینی بی‌آب و علف و غیر قابل کشت نزد خانه با حرمت تو سکونت دادم تا نماز به پای دارند و تو دلهای مردم را به سوی آنها مایل گردان و از ثمرات، روزیشان گردان تا شکرگزاری کنند. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۲

۲- - در تاریخ طبری آمده است که هاجر در اطراف خود به دقت نگریست و گوش فرا داد تا بلکه صدایی بشنود و یا کسی را ببیند. به نظرش رسید از جانب کوه صفا صدایی بلند شد، به آنجا رفت و کسی را ندید. سپس صدایی از جانب کوه مروه شنید، به آنجا رفت کسی را ندید و سپس به صفا آمد.

عرصه بر او تنگ شده بود. خدا را خواند و برای اسماعیل دست استغاثه و دعا بلند کرد اما نتیجه‌ای نبخشید سپس به مروه آمد.

- تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۵۴

۳- - تفسیر قمی، ص ۵۲

در روایت دیگری آمده است وقتی از کوه صفا بالا رفت از دور سرابی دید پنداشت آب است خود را به آن رساند آبی ندید از آنجا مجدداً به ناحیه صفا سرابی دید، خود را به آن رساند و آبی نیافت. امام صادق- ع- می‌فرماید:« صنعت ذلک سبعا فاجری اللَّه ذلک سُنّة» او مسیر بین کوه صفا و مروه را که حدود ۴۲۰ متر است هفت بار طی نمود و به همین جهت خداوند آن را سنت قرار داد.- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۲

ص:۱۹۴

او در این هنگام صدای درندگان بیابان را شنید و سریع و وحشت زده خود را به اسماعیل رساند که مبادا به او آسیبی رسیده باشد و با ناباوری چشمه‌ای دید که از زیر دستهای اسماعیل روان گشته است، او در اطراف آن با خاک و سنگ حصاری کشید تا مبادا آب جریان پیدا کند «(۱)» و به همین جهت زمزم نامیده شد. «(۲)»

از برکت او دولت تو گشت پدیدار از پای سماعیل پدید آمد زمزم «(۳)»

فرخی سیستانی

وگر به ریگ عرب زیر پای اسماعیل گشاد زمزم فرخنده داد ده داور «(۴)»

ازرقی هروی

چو سماعیل ز هر جای که برداری پای به طفیل قدمت چشمه زمزم گردد «(۵)»

امامی هروی

بختش آن طفل مبارک طلعت فرخ پی است کش‌چو اسماعیل، زمزم‌رشحه‌ای از خاک پاست «(۶)»

سلمان ساوجی

ابراهیم و اسماعیل در ساختن خانه کعبه

ابراهیم پس از نهادن هاجر و اسماعیل در کنار خانه خدا به وطن خود بازگشت.

وی در این مدت دو یا سه بار به دیدار آنان رفت و در آنجا برای آبادی و امنیت شهر مکه دعا نمود. و در مرحله آخر از طرف خداوند مأموریت یافت که خانه کعبه را بنا کند.

او به یاری فرزندش، اسماعیل که جوان رشیدی شده بود پایه‌های خانه کعبه را بالا برد

۱- – طبری، ج ۱، ص ۱۵۵

۲- – زَمْزَم یعنی جمع کرد آنها را و اطرافش را بست تا منتشر نشود

۳- – فرخی سیستانی، دیوان، ص ۲۳۹

۴- – ازرقی هروی، دیوان، ص ۱۸

۵- – امامی هروی، دیوان، ص ۹۳

۶- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۴۹

ص:۱۹۵

و این مأموریت الهی را به انجام رساند. «(۱)»

ورت باید که سنگ کعبه سازی چو اسماعیل فرمان پدر کن «(۲)»

سنایی

چنانکه کعبه ملت بنا نهاد خلیل خجسته کعبه دولت بنا نهاده تویی «(۳)»

سید حسن غزنوی

آن بنای انبیا بی حرص بود زان چنان پیوسته رونقها فزود

کعبه را که هر دمی عزی فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود

فضل آن مسجد ز خاک و سنگ نیست لیک در بناش حرص و جنگ نیست

محسنان مردند و احسانها بماند ای خنک آن را که این مرکب براند «(۴)»

محمد طبسی

چون که فرس راند به میدان خلیل خانه بنا کرد به امر جلیل

۱- - از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که خانه خدا پیش از ابراهیم ساخته شده بود و او به همراه فرزندش پایه‌های ساخته شده را بالا آورد. و در احادیث به روشنی اشاره شده که آن خانه در زمان حضرت آدم بنا گردیده بود و در بعضی دیگر از روایات سابقه بنای آن را پیش از آدم و نزد فرشتگان رسانده‌اند که در مبحث« بیت‌المعمور» و ناف زمین و« ام‌القری» و« حجرالاسود» اشاره مختصری به آن شده است.

« واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربّنا تقبّل منّا إنّک أنت السمیع العلیم»، هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند می گفتند پروردگارا از ما بپذیر که همانا تو شنوا و دانایی.

از آیه ۳۷ سوره ابراهیم هم نتیجه می گیریم که خانه خدا در زمان حضرت ابراهیم وجود داشته است، آن زمانی که حضرت ابراهیم با همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل به سرزمین مکه آمد فرمود:« ربّنا إنّی أسکنت من ذریّتی بوادٍ غیر ذی زرع عند بیتک المحرّم»؛ پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمینی خشک نزد خانه با حرمت تو سکونت دادم.

و در آیه ۲۶ سوره حج می‌فرماید:

« و اذ بوأنا لإبراهیم مکان البیتِ أن لا تشرک بی شیئاً و طهّر بیتی للطائفین والقائمین والرکّع السجود»؛ زمانی که مکان خانه کعبه را برای ابراهیم آماده کردیم تا آن را بازسازی کند و اینکه چیزی را شریک من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک گردان.

از این آیه استفاده می‌شود که خانه کعبه قبل از حضرت ابراهیم هم وجود داشته است که در اثر طوفان نوح ویران و آثارش محو شده بود و خداوند جای آن را به ابراهیم نشان داد به واسطه وزیدن باد و کنار رفتن خاکها و او با همراهی فرزندش اسماعیل پایه‌های خانه را بالا برد

۲- - سنایی، دیوان، ص ۹۸۰

۳- - سید حسن غزنوی، دیوان، ص ۱۹۷

۴- - محمد طبسی، دیوان، ص ۳۵۱، تا بیت سوم از مولوی نیز نقل شده است، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۰، ص ۱۰۵

ص:۱۹۶

خود شده مشغول به کار بنا دست به کار و به زبان ربنا

شیره جان آب و گلش از دل است کار دل این است نه کار گل است

داد سماعیل مدد کاریش کرد خداوند جهان یاریش

کعبه مپندار از آب و گل است در تن آفاق به جای دل است

تازه گلی رسته به باغ جهان روشن از آن چشم و چراغ جهان

دیر نپاید گل این مرغزار تازه شود باز به هر نوبهار «(۱)»

محیی لاری

اعلام عمومی برای حج (وأذّن فی النّاس بالحجّ ...)

پس از بنای کعبه به دست ابراهیم خداوند به وی دستور داد: «(۲)» مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و بر مرکبهای لاغر از هر راه دور بیایند.

فطوبی لبیت کبیت العتیق حوالیه من کل فج عمیق

سعدی

ابراهیم سپس، بر مقام ایستاد وصدا زد:

ای مردم! خداوند شما را به سوی حج می‌خواند. آنگاه مردم در جواب گفتند:

«لبیک اللهم لبیک «(۳)»».

اذن فی‌الناس ندایی است عام تو به جواب آمده بین‌الانام

کار چو بر وجه ثواب آمدش اذن فی‌الناس خطاب آمدش

خانه دل چون نبود ز آب و گل داد اذان تا شنود گوش و دل

هر که در اصلاب و در ارحام بود زمزمهصیت اذانش شنود

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۴۰

۲- – حج/ ۲۷؛« واذن فی النـاس بالحـج یا توک رجالًا و علی کل ضامرٍ یأتین من کل فـج عمیق». رجال جمع راجل به معنی پیاده، و ضامر به معنی حیوان لاغر، و فج به معنی راه و جاده‌های وسیع، و عمیق به معنی دور است

۳- – یا ایها الناس ان اللّه دعاکم الی الحج فاجابوا بلبیک اللهم لبیک. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۲۸ و ۱۲۹

ص:۱۹۷

هر شنونده به شتابندگی ساخته سر را قدم از بندگی

خلق از آن روز قدم سوده‌اند روز و شب از سیر نیاسوده‌اند

آنکه به ره گم شده و بی کس است بانگ خلیلش جرس ره بس است «(۱)»

محیی لاری

عام‌الفیل و هجوم ابرهه به مکه

هنگامی که عبدالمطلب جد پیامبر خدا ریاست مکه را به عهده داشت ابرهه با سپاهی که مرکب آنان فیل بود برای تخریب خانه خدا به مکه هجوم برد. در نزدیکیهای مکه فیل از حرکت باز ایستاد و پرندگانی نیز از جانب دریا نمایان شدند و با سنگریزه‌هایی که با خود داشتند لشکر ابرهه را تار و مار کردند و همه با وضع رقت بار و دردناکی به هلاکت رسیدند. آن سال را «عام‌الفیل» یعنی سال فیل نام نهادند و مبدأ تاریخ قریش شد.

کعبه را می که خواست کرد خراب سورهٔ الفیل را بده تفصیل

ناصر خسرو

حبشه تاخته سوی یثرب فیل با ابرهه زمرغ هرب «(۲)»

سنایی

یکی اعدات پیل آورد زی کعبه فراوان را یکی‌از کرکسان‌آورد بر گردونت پیمایی «(۳)»

سنایی

در مکه دین ابرهه نفس علم زد تو طیر ابابیل ورا زخم حجر باش

سنایی

گر خلق جهان ابرهه دین تو باشند تو بر فلک سیرت ایشان چو قمر باش

سنایی

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۱، و ۴۲

۲- – سنایی، حدیقهٔالحقیقه، ص ۱۸۷

۳- – سنایی، دیوان، ص ۶۰۰

ص:۱۹۸

تا در نوادر قصص آید که ابرهه در کفر لشکری سوی بیت‌الحرم کشید «(۱)»

عبدالواسع جبلی

زهی کعبه ویران کن دیر ساز تو ز اصحاب فیلی نه ز اصحاب غار

خاقانی

آنچه دیده دشمنان‌کعبه از مرغان‌به سنگ دوستان کعبه از غوغا دو چندان دیده‌اند «(۲)»

خاقانی

با سنگ تو هر که داشت غضبان مرغانش کنند سنگ باران «(۳)»

خاقانی

ز اقبال تو سنگسار گردد چون پیل زیان رسان کعبه «(۴)»

خاقانی

با قطار خوک در بیت‌المقدس پا منه با سپاه پیل بر درگاه بیت‌اللّه میا «(۵)»

خاقانی

ای ابابیل هین که بر کعبه لشکر و پیل بی‌کران آمد «(۶)»

مولوی

همچو آن اصحاب فیل اندر حبش کعبه‌ای کردند و حق آتش زدش

قصد خانه‌ی کعبه کرده زانتقام حالشان چون شد فروخوان از کلام «(۷)»

ذکر اسمعیل و ذبح و جبرئیل ذکر قصه‌ی کعبه و اصحاب فیل «(۸)»

مولوی

۱- – عبدالواسع جبلی، دیوان، ج ۱، ص ۶۹

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۹۵

۳- – خاقانی، تحفهٔ‌العراقین، ص ۱۴۱

۴- – خاقانی، دیوان، ص ۴۰۴

۵- – همان

۶- – مولوی، کلیات شمس، ص ۴۰۰

۷- – مولوی به شرح جعفری، ج ۵، ص ۳۱۲؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۴۰۹؛ رمضانی، ج ۲، ص ۱۲۳

۸- – جعفری، شرح مثنوی، ج ۹، ص ۱۱۱؛ نیکلسون، شرح مثنوی، این بیت را ندارد؛ رمضانی، شرح مثنوی، ج ۳، ص ۲۰۵

ص:۱۹۹

ابرهه با پیل بهر ذل بیت آمده تا افکند حی را چو میت
تا حریم کعبه را ویران کند جمله را زان جای سرگردان کند
تا همه زوار گرد او تنند کعبه او را همه قبله کنند
وز عرب کینه کشد اندر گزند که چرا در کعبه‌ام آتش زنند
عین سعیش عزت کعبه شده موجب اعزاز آن بیت آمده
مکیان را عز یکی بدصد شده تا قیامت عزشان ممتد شده
او و کعبه‌اش می‌شودمخسوف‌تر از چه است این؟ از عنایات قدر
از جهاز ابرهه همچون دده آن فقیران عرب منعم شده
او گمان برده که لشکر می‌کشد بهر اهل بیت خود زر می‌کشد
اندر این فسخ عزایم و آن همم در تماشا بوده بر ره هر قدم «(۱)»

مولوی

امتناع پیل از سیران بیت با جد آن پیلبان و بانگ هیت
جانب کعبه نرفتی پای فیل با همه لت نی کثیر و نی قلیل
گفتیی که خشک شد پاهای‌او یا برد آن جان هول افزای او
پیل را حق جان آگه می‌کند وان خسان را گول و گمره می‌کند
چونکه کردندی سرش سوی یمن پیل نرصد اسبه گشتی گام زن
حس پیل از زخم غیب آگاه بود چون بود حس ولی با ورود؟ «(۲)»

نصب حجر الاسود به دست امین قریش

پنج سال پیش از بعثت پیامبر گرامی اسلام، کعبه به دنبال جاری شدن سیل ویران شد. قریش خانه کعبه را بازسازی کرد و در هنگام نصب حجرالاسود به اختلاف افتاد. تدبیر پیامبر خدا سبب شد تا سنگ را در پارچه‌ای نهادند و هر کدام گوشه‌ای از

۱- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱۴، ص ۴۷۹، نیکلسون، ج ۳، ص ۵۲۶، رمضانی، دفتر ۶، ص ۴۱۷

۲- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱۴، ص ۱۹۹ سطر ۲۱، نیکلسون، ج ۳، ص ۴۲۹، سطر ۱۳، رمضانی، دفتر ۶، ص ۳۹۴، سطر ۳

ص:۲۰۰

آن را گرفته تا جایگاه نصب آوردند. آنگاه خود آن حضرت حجرالاسود را برداشته در مکان کنونی قرار داد.

نظامی شاعر گرانقدر قرن ششم در بیتی به این حادثه اشاره کرده و در مدح رسول اکرمصلی الله علیه و آله و سلم می گوید:

عالم تر، دامن خشک از تو یافت ناف زمین، نافه مشک از تو یافت «(۱)»

نظامی

یعنی، مردم تر دامن و گناهکار، خشک دامنی و نیکوکاری از تو یافت و ناف زمین یعنی کعبه، نافه مشک یعنی حجرالاسود را از تو گرفت.

ارتفاع کعبه در این بنا تا حدود نه متر رسید، کعبه تا آن روز سقفی نداشت و اشیای گران قیمت آن از دستبرد و سرقت در امان نبود. از همین رو قریش برای آن سقفی قرار داد و ناودانی نیز در ناحیه‌ای که حجراسماعیل قرار دارد بر آن نصب کرد.

ماند بر آن وضع ز عهد قریش تازه شدش وضع به جهد قریش

شش گز از آن ماند به حجر از برون هفت فلک گشت از آن رهنمون

تا که زشش سوی به او رو نهند هر چه نه زان روست به یک سو نهند «(۲)»

محیی لاری

بت در بیت‌الحرام

زمانی که پیامبر خدا برای هدایت مردم برانگیخته شد سراسر سرزمین عربستان را بت و بت پرستی فراگرفته بود. خانه خدا که به دست بت شکن تاریخ، حضرت ابراهیم، بنا شده و مرکز توحید و خدا پرستی بود، پایگاه بت و مرکز بت پرستی شده بود. مردم مکه و اکثریت ساکنین جزیرةالعرب، هر یک در منزل خود بتی داشتند که در اوقات گوناگون آن را می‌پرستیدند و به هنگام خروج از منزل به آن تبرک می‌جستند.

۱- – نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۹۵

۲- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۴۲

ص:۲۰۱

بت پرستی از زمان حکومت قبیله جرهم شروع شد. زمانی که آنان ریاست مکه را به دست داشتند، مرم خداپرست مکه بت پرست شدند، زیرا یکی از آنان از شام بتی را به نام هبل به مکه آورد و به تدریج بت پرستی شیوع پیدا کرد. آنها به تعداد روزهای سال، ۳۶۰ بت داشتند و از معروفترین بتهای آنها هبل، لات و عزی بود. ابوسفیان در جنگ احد این بتها را به همراه داشت.

نام بعضی از بتهای آنها در قرآن آمده است. در سوره نجم نام «لات» و «عزی» و «منات «(۱)»» و در سوره نوح نام «ود»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» ذکر شده است «(۲)».

همیشه خانه‌ام از نیکوان زیبا روی چو کعبه بود به هنگام کفر پراصنام «(۳)»

منطقی رازی

منات و لات و عزی در مکه سه بت بودند ز دستبرد بت آرای آن زمان آزر

همه جهان همی آن هر سه بت پرستیدند جز آن کسی که بدو بود از خدای نظر

دو زان پیمبر بشکست و هر دو را آن روز فکنده بودستان پیش کعبه پای سپر

منات را زمیان کافران بدزدیدند به کشوری دگر انداختند از آن کشور «(۴)»

فرخی سیستانی

بود بتخانه‌ی گروهی ساحت بیت‌الحرام بود بدعت جای قومی بقعه شالنکیان

این دو موضع چون ز دیدار دو احمد نور یافت قبله سنت شد این و کعبه خدمت شد آن «(۵)»

سنایی

۱- – افرأیتم اللات و العزی و منوة الثالثة الاخری، نجم/ ۲۲

۲- – ولا تذرن ودا ولا سواعا ولا یغوث و یعوق و نسرا، نوح/ ۲۳

۳- – منطقی رازی، شاعران بی‌دیوان، ص ۲۰۲

۴- – فرخی سیستانی، دیوان، ص ۶۹

۵- – سنایی، دیوان، ص ۴۲۱

ص:۲۰۲

خانه کعبه گشته بتخانه بگرفته به غصب بیگانه «(۱)»

سنایی

گر حرم را چون حریم حرمتت بودی شکوه در درون کعبه هرگز نامدی عزی و لات «(۲)»

انوری

چو بت به کعبه نگونسار بر زمین افتد به پیش قبله رویت بتان فرخاری «(۳)»

به لا قامت لات بشکست خرد به اعزاز دین آب عزی ببرد

نه از لات و عزی برآورد گرد که تورات و انجیل منسوخ کرد «(۴)»

سعدی

استمداد از بتها

زمانی که مردم مکه دچار مشکلی می‌شدند به خانه کعبه که به بتخانه تبدیل شده بود روی می‌آوردند و از بتها یاری می‌طلبیدند. مولوی در کتاب شریف مثنوی در این باره می‌گوید:

قصه یاری خواستن حلیمه از بتان چون عقیب فطام،

مصطفی-ع- را گم کرد و لزریدن و سجده بتان و گواهی دادن ایشان

بر عظمت کار مصطفی-ع-

قصه راز حلیمه گویمت تا زداید داستان او غمت

مصطفی را چون ز شیر او باز کرد بر کفش برداشت چون ریحان و ورد

می‌گریزانیدش از هر نیك و بد تا سپارد آن شهنشه را به جد

۱- - سنایی، حدیقهٔالحقیقه، ص ۱۸۷

۲- - انوری، دیوان، ص ۳۶

۳- - فرخار: دیر، معبد، بتخانه، و شهری در تبت که بتخانه‌های آن معروف بوده

۴- - سعدی، بوستان، ص ۱۰

ص:۲۰۳

چون همی‌آورد امانت را زبیم شد به کعبه و آمد او اندر حطیم

از هوا بشنید بانگی کای حطیم تافت بر تو آفتابی بس عظیم

ای حطیم امروز آید بر تو زودصد هزاران نور از خورشید جود

ای حطیم امروز آرد در تو رخت محتشم شاهی که پیک اوست بخت

ای حطیم امروز بی‌شک از نوی منزل جانهای بالایی شوی

جان پاکان طلب طلب و جوق جوق آیدت از هر نواحی مست شوق

گشت حیران آن حلیمه زانصدا نی کسی در پیش نی سوی قفا

شش جهت خالی زصورت وین ندا شد پیاپی آن ندا را جان فدا

مصطفی را بر زمین بنهاد او تا کند آن بانگ خوش را جست و جو

هین مرا بنمای آن شاه نظر کش بود از حال طفل من خبر

برد او را پیش عزی کاینصنم هست در اخبار غیبی مغتنم

ما هزاران گم شده زو یافتیم چون به خدمت سوی او بشتافتیم

پیر کرد او را سجود و گفت زود ای خداوند عرب وی بحر جود

گفت ای عزی تو بس اکرامها کرده‌ای تا رسته‌ایم از دامها

بر عرب حق است از اکرام تو فرض گشته تا عرب شد رام تو

این حلیمه سعدی از امید تو آمد اندر ظل شاخ بید تو

که از او فرزند طفلی گم شده است نام آن کودک محمد آمده است

چون محمد گفت آن جمله بتان سرنگون گشتند و ساجد آن زمان

که برو ای پیر این چه جست و جوست آن محمد را که عزل ما از اوست

مانگون و سنگسارانیم ازاو ما کساد و بی‌عیارانیم از او

آن خیالاتی که دیدندی ز ما وقت فترت گاه گاه اهل هوا

گم شود چون بارگاه او رسید آب آمد مر تیمم را درید

دور شو ای پیر فتنه کم فروز هین ز رشگ احمدی ما را مسوز

دور شو بهر خدا ای پیر تو تا نسوزی ز آتش تقدیر تو

زین خبر خون شد دل دریا و کان زین خبر لرزان شود هفت آسمان

چون شنید از سنگها پیر این سخن پس عصا انداخت آن پیر کهن

ص:۲۰۴

از شکوه ترس و لرز آن ندی پیر دندانها به هم بر می‌زدی

آنچنان کاندر زمستان مرد عور او همی لرزید و می گفت ای ثبور

چون در آن حالت بدید آن پیر را زان عجب گم کرد زن تدبیر را

گفت پیرا گر چه من در محنتم حیرت اندر حیرت اندر حیرتم

ساعتی بادم خطیبی می کند ساعتی سنگم ادیبی می کند

باد با حرفم سخنها می‌دهد سنگ و کوهم فهم اشیا می‌دهد

گاه طفلم را ربوده غیبیان غیبیان سبز پوش آسمان

از که نالم با که گویم این گله من شدم سودایی اکنونصد دله

چشم می‌انداخت آن دم سو به سو که کجایست آن شه اسرار گو

کاین چنین بانگ بلند از چپ و راست می‌رسد یا رب رساننده کجاست

چون ندید آن خیره و نومید شد جسم لرزان همچو شاخ بید شد

باز آمد سوی آن طفل رشید مصطفی را در مکان خود ندید

حیرت اندر حیرت آمد بر دلش گشت بس تاریک از غم منزلش

سوی منزلها دوید و بانگ داشت که که بر دردانه‌ام غارت گماشت

مکیان گفتند ما را علم نیست ما ندانستیم کاینجا کودکی است

ریخت چندان اشکها او با فغان که از او گریان شدند آن مکیان

سینه کوبان آن چنان بگریست خوش کاختران گریان شدند از گریه‌اش

حکایت آن پیر عرب که دلالت کرد حلیمه را به استعانت بتان «(۱)»

پیرمردی پیشش آمد با عصا کای حلیمه چه فتاد آخر ترا؟

کاین چنین آتش ز دل افروختی وین جگرها را زماتم سوختی

گفت احمد را رضیعم معتمد پس بیاوردم که بسپارم به جد

چون رسیدم در حطیم آوازها می‌رسید و می‌شنیدم از هوا

من چو آن الحان شنیدم از هوا طفل را بنهادم آنجا زآن صدا

۱- – مضمون این داستان که جلال‌الدین مطرح کرده است در تفسیر ابوالفتوح رازی با تغییر مختصری وارد شده است. ج ۵، ص ۵۴۶ و ۵۴۷

ص:۲۰۵

تا ببینم این ندا آواز کیست؟ که ندایی بس لطیف و بس شهی است

نه کسی دیدم به گرد خود نشان نی ندا می منقطع شد یک زمان

چونکه واگشتم ز حیرتهای دل طفل را آنجا ندیدم وای دل

گفتش ای فرزند تو انده مدار که نمایم من تو را یک شهریار

که بگوید گر بخواهد حال طفل او بداند منزل وتر حال طفل

پس حلیمه گفت ای جانم فدا مر تو را ای شیخ خوب خوش ندا

غیرتش از شرح غیبم لب ببست اینقدر گویم که طفلم گم شده است

گر بگویم چیز دیگر من کنون خلق بندندم به زنجیر جنون

گفت پیرش کای حلیمه شاد باش سجده شکر آر و رو را کم خراش

غم مخور یاوه نگردد او ز تو بلکه عالم یاوه گردد اندرو

هر زمانش از رشک و غیرت پیش و پسصد هزاران پاسبان است و حرس

آن ندیدی کان بتان ذوفنون چون شدند از نام طفلت سرنگون

این عجب قرنی است بر روی زمین پیر گشتم من ندیدم جنس این «(۱)»

بت شکنی پیامبرصلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

در سال هشتم هجرت پیامبر خدا-ص- مکه را بدون خونریزی فتح کرد. مردم مکه به مسجدالحرام پناه بردند زیرا پیامبر خدا اعلام کرده بود هر کس به مسجد وارد شود در امان است. پیامبر خدا به طواف پرداخت و در حین طواف و بعد از آن با چوبی که در دست داشت در جلو چشم بت‌پرستان بتها را یک به یک شکست و هنگام شکستن بتها این آیه را تلاوت می‌کرد: «وقل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا «(۲)»»، حق آمد و باطل نابود شد و همانا باطل از نخست نیز نابود بود.

رسید عشق وز اغیار گشتصافی دل پیمبر آمد و شد کعبه از بتان خالی «(۳)»

سیف فرغانی

۱- - مولوی، مثنوی به شرح علّامه محمّدتقی جعفری، ج ۱۰، ص ۵۸؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۳۳۳؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۳۱

۲- - اسراء/ ۸۱

۳- - سیف فرغانی، دیوان، ج ۲، ص ۱

ص:۲۰۶

برخی از این بتها به وسیله امیر مؤمنان علی-ع- شکسته شد و به علت بلندی دیوارکعبه، علی-ع- پابر دوش پیامبر-ص- نهاد و بت بزرگ قریش را بر زمین انداخت.

شرك پادار شد هلاکش کن کعبه بتخانه گشت پاکش کن

مر علی را تو این عمل فرمای تا نهد بر عزیز کتف تو پای

کعبه از بت به جمله پاك کند مشرکان را همه هلاك کند «(۱)»

سنایی

کعبه را از بتان مطهر کن شمع توحید را منور کن

سنایی

نگر که پای ابر کتف مصطفی که نهاد بتان ز کعبه که افکند و پاك کرد مقام «(۲)»

سوزنی سمرقندی

برید دین اسداللّه حیدر کرار که پاك کرد حواشی کعبه از اصنام «(۳)»

بدر الدین جاجرمی

ساقی کوثر امام رهنما ابن عم مصطفی شیر خدا

گشته اندر کعبه آنصاحب قبول بت شکن بر پشتی دوش رسول «(۴)»

عطار

نبی جا برکتف کردی ولی را نگه کن پایه قدر علی را «(۵)»

اهلی شیرازی

اعلام ولایت علی علیه السلام از سوی پیامبرصلی الله علیه و آله در غدیر خم

یکی از حوادث مهمی که در ایام حج و در نزدیکی مکه اتفاق افتاد، اعلام ولایت

۱- - سنایی، حدیقهٔالحقیقه، ص ۲۱۳

۲- - سوزنی سمر قندی، دیوان، ص ۳۲

۳- - بدرالدین جاجرمی، مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، ج ۱، ص ۱۶

۴- - عطار نیشابوری، منطق‌الطیر، ص ۲۹

۵- - اهلی شیرازی، مثنوی شمع و پروانه، ص ۵۷۴

ص:۲۰۷

و جانشینی علی-ع- بود. پیامبر اکرم در اواخر سال دهم هجرت حدود سه ماه قبل از وفات خویش برای آخرین بار عازم مکه گشت. این سفر تاریخی به «حجهٔالوداع» مشهور شد. وی پس از بازگشت از این سفر، هنگامی که کاروان به «غدیر خم» که نزدیک «جحفه» قرار داشت رسید، از طرف پروردگار علی-ع- را به جانشینی خویش برگزید. این حادثه تاریخی بهصورت متواتر در کتب شیعه و سنی ذکر شده است. اهل تسنن آن را ازصد و ده تن ازصحابی و هشتاد و نه تن از تابعین نقل کرده‌اند. این حادثه نه تنها در میان تاریخ نویسان و محدثان و مفسران متواتر است بلکه شعرا نیز پس از این حادثه تا به امروز درباره آن شعر سروده‌اند. علامه امینی در کتاب گرانقدر «الغدیر» به تفصیل در این باره سخن گفته و اشعار شعرای عرب زبان را ازصدر اسلام به بعد ذکر کرده است. در اشعار فارسی نیز این واقعه نه تنها انعکاس وسیع یافته بلکه تأثیر به سزایی نیز در رشد و شکوفایی و غنای آن داشته است و از آن به عنوان «غدیریه» نام برده‌اند. بیشتر شعرا هنگامی که زبان به مدح علی-ع- گشوده‌اند از «غدیر خم» نیز یاد کرده‌اند. نگارنده درصدد جمع‌آوری اشعاری که در مدح آن حضرت سروده شده نیست که خود کتابی خواهد شد که برای شمارش صفحاتش آب بحر کافی نیست و این درصورتی است که کس را چه زور و زهره که وصف علی کند. به همین جهت وی از میان این مدایح و اوصاف و از بین این مدحیه‌هایی که در دیوان شعرای فارسی زبان آمده است تنها به ذکر آن بیتهایی پرداخته که به نوعی نام غدیر آمده و به این حادثه تاریخی اشاره شده است «(۱)».

فرزند اوست حرمت او چون ندانیش پس خیره خیره امید چه داری به رحمتش

آگه نه ای مگر که پیمبر که را سپرد روز «غدیر خم» ز منبر ولایتش «(۲)»

ناصر خسرو

بنگر که خلق را به که داد و چگونه گفت روزی که خطبه کرد نبی بر سر «غدیر»

دست علی گرفت و بدو داد جای خویش گردست او گرفت جز از دست او مگیر «(۳)»

۱- - برخی از ابیات غدیریه از مقاله دکتر سید محمود طباطبایی اردکانی از مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱ و ۲، سال ۲۹، ص ۱۷۹ اخذ شده است

۲- - ناصر خسرو، دیوان، ص ۶۱۴

۳- - همان، ۱۵۸

ص:۲۰۸

با خرد باش یک دل و همبر چون نبی با علی به روز غدیر

شرف چیز به هنگام پدید آید از او چون پدید آید تشریف علی روز غدیر

بر سر خلق مر او را چو وصی کرد نبی این به اندوه در افتاد از او آن به زحیر «(۱)»

ناصر خسرو

آنکه بیش از دگران بود به‌شمشیر و به علم و آنکه‌بگزید و وصی کرد نبی بر سر ماش

آنکه معروف بدو شد به جهان روز غدیر وز خداوند ظفر خواست پیمبر به دعاش «(۲)»

ناصر خسرو

پس از خطبه‌ی غدیر خم شنیدی علی او را ولی باشد به پیمان

چنین بوده است پیمان پیمبر در آن معدن که منبر کرد پالان «(۳)»

ناصر خسرو

مر نبی را «وصی» و هم «داماد» جان پیغمبر از جمالش شاد

نائب مصطفی به روز غدیر کرده در شرع مر ورا به امیر «(۴)»

سنایی

ولی نعمت اهل دین از رسول ولی عهد پیغمبر کردگار «(۵)»

قوامی رازی

همی ندانی ای کوردل به عمری خویش که احمد قرشی را وصی که بود و کدام؟

نگر که پای ابرکتف مصطفی که نهاد بتان ز کعبه که افکند و پاک کرد مقام؟

نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر که را امام‌هدی خواند و فخر و زین همام؟

امام آنکه خدای بزرگ، روز غدیر به فضل کرد به نزدیک مصطفی پیغام «(۶)»

سوزنی سمرقندی

۱- – همان، ص ۱۹۵ زحیر به معنی صدا و ناله است

۲- – همان، ص ۲۲۱

۳- – همان، ص ۳۱۵

۴- – سنایی، حدیقهٔالحقیقه، ص ۲۴۷

۵- قوامی رازی، دیوان، ص ۱۴۲

۶- – سوزنی سمرقندی، دیوان، ص ۳۲

ص:۲۰۹

حق تعالی گفت در خم غدیر با رسول اللّه ز آیات منیر ...

مرتضی ولی عهد من بود هر که این سر را نداند زن بود «(۱)»

عطار

نقل دارم از ثقات باصفا آنکه روزی حضرت خیر الوری

چون که او برگشت از حج الوداع در غدیر خم مکان کرد آن مطاع ...

گفت هر کس را منم مولای او پس علی مولای او باشد نکو

حیدر از فرمان ربّ کائنات شد ولی بر مؤمنین و مؤمنات «(۲)»

عطار

در بیان حدیث نبوی که «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کو را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آنکه آزادت کند بند رقیت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را زانبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید «(۳)»

مولوی

آن را که پیشوای دو عالم علی بود نزد خدای منزلتی بس علی بود ...

هر کس که مؤمن است به فرمان مصطفی مولاش اگر عناد ندارد علی بود «(۴)»

ابن یمین

می‌کنم اقرار و دارم اعتقاد آنکه نیست در ره دین رهبری همچون تو بعد از مصطفی

۱- - عطار، مظهر العجائب و مظهر، ص

۲- - همان

۳- - مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۴، ص ۵۱۹

۴- - ابن یمین، دیوان، ص ۴۰

ص:۲۱۰

ختم شد بر تو ولایت چون نبوت بر رسول شیر یزدان ابن عم مصطفی جفت بتول «(۱)»

سلمان ساوجی

بی نور ولایت نبود شمع نبوت هم قول رسول است در این نکته مؤید

بابا فغانی

فراز منبر «یوم‌الغدیر» این رمز است که سر زجیب «محمد» «علی» برآورده «(۲)»

نظیری نیشابوری

بنای ابن زبیر

کعبه، پس از ساختمـان قریش تا سال ۶۴ هجری، یعنی حـدود نود سال هیچ گونه تغییری در آن روی نداد. یزید در سال ۶۴ هجری به جهت سرکوبی عبداللَّه زبیر که به خانه کعبه پناهنده شده بود آن را ویران ساخت. «(۳)» عبداللَّه زبیر هنگام تجدید بنای خانه

۱- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۳۲۵

۲- – نظیری نیشابوری، دیوان، ص ۴۹۴

۳- – مسـلم بن عقبه که فرماندهی سپاه یزید را به عهده داشت پس از کشـتار وسـیع در مدینه و بی‌حرمتی به روضه پیغمبر به سمت مکه حرکت کرد تـا عبـداللَّه زبیر را که مردم مکه به عنوان خلافـت به او گرویـده بودنـد سرکوب کنـد امـا در بین راه در موضـعی معروف به« قـدیر» در گذشت. پس از او« حصـین بن نمیر» فرمانده لشـکر شد و مکه را محاصـره کرد، عبداللَّه زبیر با مختار و جمعی دیگر که با او بیعت کرده بودند به کعبه پناهنده شدند، لشکر یزید بر فراز کوههایی که مشـرف بر مسجد الحرام بود مستقر شدند و از آنجا به وسـیله منجنیق با سـنگ و گلوله‌های نفتی خانه خـدا را به آتش بسـتند در نتیجه بنای کعبه منهـدم شد. در همین بین مژده مرگ یزید به مکه رسـید و ابن نمیر دست از محاصـره برداشته و عقب نشینی کرد و به دمشق بازگشت. ابن زبیر تا ده سال بعد یعنی تا سال ۷۳ بـدون مزاحم ادعـای خلافـت می‌کرد و کـار او رونق گرفت و بر عراق و عربستـان تسـلط یـافت. از کارهای مهمی که او انجام داد تجدید بنای خانه کعبه بود. اما جرأت و یا گستاخی که از خود نشان داد تغییر بنای خانه بود. او دیوارهای کعبه و کف آن را برداشـته و با سـطح زمین برابر کرد. در حالی که بنایی که به وسـیله قریش انجام پذیرفته بود یک قامت از سـطح زمین بلندتر بود. دوم اینکه برای کعبه دو در گذاشت یکی شـرقی و دیگری غربی و سوم اینکه حدود سه متر و اندی از جهت حجر اسماعیل بر خانه افزود. او برای توجیه کار خود متوسل به شـهادت هفتاد تن از شـیوخ شـد که گفته بودند بنای قریش بر اساس بنای حضـرت ابراهیم بنیان نشده بود. بعضی از صحابه پیغمبر با او به مخالفت برخاستند ولی او استناد به حدیثی که از عایشه شنیده بود کرد. گفت: پیغمبر به عایشه فرمود:« لولا قومک حدیثو عهد بکفر لرددت البیت علی قواعد ابراهیم ولجعلت له بابین شـرقیاً وغربیاً»؛ اگر قوم تو تازه عهد به کفر نبودنـد خـانه را بر اسـاس قواعـد ابراهیم بنـا می‌کردم و دو باب در جهت شـرق و غرب برای او قرار می‌دادم. سـرانجام با سـه تغییری که گفته شد ساختمان کعبه را به پایان برد

ص:۲۱۱

خدا در آن تغییراتی داد. بعضی ازصحابه پیامبر با او به مخالفت برخاستند. وی به حدیثی که از عایشه شنیده بود استناد کرد و سرانجام با سه تغییر ساختمان کعبه را به پایان برد.

ماند بر آن وضع ز عهد قریش تازه شدش وضع به جهد قریش

شش گزاز آن ماند به حجر از برون هفت فلک گشت از آن رهنمون

تا که ز شش سوی به او رو نهند هر چه نه زان روست به یک سو نهند

کرد در امثال و در اقوال سیر چونکه ولی عهد شد «ابن زبیر»

ساخت احادیث نبی را دلیل خانه بنا کرد به وضع خلیل «(۱)»

محیی لاری

نه سال بعد، حجاج فرمانده سپاه عبدالملک مروان در سال ۷۳ ه. ق. برای سرکوبی عبداللّه زبیر به مکه لشکر کشید این بار نیز ابن زبیر به کعبه پناه برد و حجاج بن یوسف هم مانند ابن نمیر با منجنیق کعبه را به سنگ و گلوله‌های نفتی بست حجاج پس از قتل ابن زبیر با مشورت عبدالملک افزوده‌های ابن زبیر را برهم زد و آن را به همان شیوه‌ای که قریش ساخته بودند و در زمان رسول گرامی اسلام بود بنا ساخت. کار ساختمان که به اتمام رسید حجاج از امام زین‌العابدین تقاضا کرد تا حجرالاسود را در محل خود نصب فرماید و ساختمان تا به امروز به جز تعمیرات سطحی به همان شکل دست نخورده باقی مانده است.

باز چو حجاج در آمد به جیش قاعده بنهاد به جای قریش

گر چه زده دست بر او اجنبی عاد کما عاد بعهد النبی

ریخته و ساخته شد چند بار کیست که آگه شود از سرکار «(۲)

محیی لاری

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۴۲

۲- – همان

ص:۲۱۲

ص:۲۱۳

ص:۲۱۴

ص:۲۱۵

فصل پنجم

حج و سیاست

اشاره

یکی از ابعاد مهم و حکمتهای بزرگ حج بعد سیاسی آن است که «از همه ابعاد آن مهجورتر و مورد غفلت‌تر بوده است» «(۱)».

نگارنـده تنهـا به حوادثی که در این زمینه در اشـعار شـاعران تا قرن دهم انعکاس یافته بسـنده کرده و اگر بخواهـد تمام رویـدادهای سیاسی حج را که در شعر شاعران منعکس نشده بررسی کند خود کتابی جداگانه خواهد شد.

ناگفته نماند قیام امام حسـین و حرکت آن حضرت از مدینه تا کربلا و بخصوص اقامت چهار ماهه آن امام در مکه که بیانگر بعدی مهم از ابعاد سیاسی حج است در اشعار شاعران بازتاب گسترده و وسیعی داشته است به طوری که کمتر دیوانی را می‌توان یافت که در این باره قصاید و غزلیات و اشـعاری نداشـته باشد و در اینجا به جهت گستردگی موضوع درباره این رویداد مهم سـخنی نگفته و شاهدی از دواوین

۱- – امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳

ص:۲۱۶

شعرا نیاورده‌است و فقط به ذکر بعضی از رویدادهای سیاسی دیگر که به حج مربوط است اکتفا کرده‌است.

عمره قضا و نمایش قدرت

در اواخر سال ششم هجرت، پیامبر خدا به قصد زیارت خانه خدا، با هزار و سیصد تن از یارانش از مدینه روانه مکه شد؛ اما مشرکین به آنها اجازه ورود ندادند. در نزدیک مکه در مکانی به نام «حدیبیه» عهد نامه‌ای امضا شد که به قطعنامه «صلح حدیبیه» معروف گردید. یکی از مواد این پیمان این بود که مسلمانان امسال اجازه اعمال عمره ندارند ولی در سال بعد می‌توانند عمره را در طی سه روز به جا آورند. «(۱)»

احمد مرسل بیامد سال اول حج نیافت گر نیاید احمد عارف شگفتی کم نمای «(۲)»

سنایی

سال بعد بر اساس این معاهده، پیامبر خدا با دو هزار نفر از یاران خود جهت عمره قضا وارد مکه شدند. کاملًا پیدا بود که عمره پیامبر خدا یک مانور توحیدی با شعارهای توحیدی است. ندای ملکوتی «لبیک اللهم لبیک» منطقه را پوشاند. مشرکین نظاره‌گر طواف پیامبر خدا شدند. آن حضرت در این سفر به مسلمانان دستور داد شانه‌های خود را عریان کنند تا مشرکین بازوان قوی و پرتوانشان را بنگرند.

دستور پیامبر خدا درباره عریانی شانه و هروله و رمل (تند رفتن و دویدن) هنگام طواف، یک عمل موقت برای نشان دادن توان مسلمانان بود و از اینکه در سالهای بعد چنین نکردپی می‌بریم که هدف پیامبر خدا قدرت نمایی و مانور توحیدی

۱- -« عبداللَّه رواحه» که زمام شتر پیامبر خدا را در دست داشت با خواندن اشعاری می‌گفت: ای فرزندان کفر راه را باز کنید بدانید که سعادت در قبول دین رسول خدا است. آنگاه رسول خدا به عبداللَّه رو کرد و گفت: دعای مخصوص را با آهنگ خود تلاوت کند. سیره ابن هشام: ج ۲، ص ۳۷

وقت نماز ظهر فرا رسید، بلال بر بام کعبه رفت و ندای توحید و شهادتین را سر داد و سپس نماز ظهر را با جماعت و با شکوه هر چه تمامتر برگزار کردند. عظمت و شکوه این اعمال در مردم مکه اثری عمیق گذارد، به طوری که پس از مراجعت مسلمانان به مدینه، عمرو عاص و خالد بن ولید به مدینه آمده و مسلمان شدند

۲- - سنایی، دیوان، ص ۶۱۰

ص:۲۱۷

بوده است. «(۱)»

«رمل «(۲)»»، «هروله «(۳)»»، «اضطباع «(۴)»»

گفت نی، گفتمش به وقت طواف که دویدی به هروله چو ظلیم

از طواف همه ملائکتان یاد کردی به گرد عرش عظیم «(۵)»

ناصر خسرو

هزار هرولی بیش باشد اندر روی که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز «(۶)»

سعدی

اگر چه گه سعی در کار علم چوحاجی رمل می‌کنی در مطاف

تو گر کعبه باشی به فضل و شرف در این گوی گردان نیاری طواف «(۷)»

یف فرغانی

طرف ردا در کن از دوش راست کین و رمل هر دو نخستی رواست

نیست به جز این روش اضطباع جلوه نما برصفت هر شجاع

جرأت و اظهار تجلد نکوست خاصه به شغلی که بود بهر دوست

۱- – شخصی از ابن عباس سؤال کرد که بعضی گمان می‌کنند که پیامبر خدا به رمل تند رفتن و دویدن در هنگام طواف فرمان داده، گفت: هم راست می‌گویند و هم دروغ. گفتم: چگونه ممکن است؟ گفت: پیامبر خدا برای عمره قضا در حالی وارد مکه شد که مردم مشرک بودند و به آنها گفته بودند که یاران محمّد سختی کشیده و خسته‌اند و به همین جهت پیامبر خدا– ص– فرمود:« رحم اللّٰه رجلًا اراهم نفسه جلداً، فامرهم، فحسروا عن اعضادهم و رملوا بالبیت ثلثهٔ اشواط»؛ خدا رحمت کند کسی را که به آنان چالاـکی و چابکی خود را نشان دهد، پس آنها را فرمان داد. آنان نیز بازوان خود را برهنه کرده و سه شوط رمل کردند و در این حال پیامبر خدا بر ناقه بود و عبداللّٰه بن رواحه زمام شتر او را در دست داشت و مشرکین روبه‌روی میزاب و ناودان، آنان را تماشا می‌کردند، پس از آن بار دیگر پیامبر حج گذارد اما نه خود رمل کرد و نه دیگران را امر به آن نمود. پس هم راست گفتند و هم دروغ. مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۱۵۱ و چاپ جدید: ج ۹، ص ۳۹۵

۲- – رمل به معنی تند رفتن هنگام طواف است

۳- – هروله نیز به معنی تند رفتن هنگام طواف است که نزد اهل سنت مستحب است. هروله‌ای نیز در بین صفا و مروه وجود دارد که نزد شیعه و سنی مستحب است

۴- – اضطباع به معنی باز گذاشتن بازوی دست راست است که هم اکنون اهل سنت به خصوص در طواف چنین می‌کنند

۵- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۱

۶- – سعدی، کلیات، قصاید، ص ۲۹

۷- – سیف فرغانی، دیوان، ج ۳، ص ۲۴

ص:۲۱۸

از پی نیت سه کرت در طواف در تک و دو شو نه به حد گزاف

زانکه بدینسان رمل و اضطباع فعل نبی بوده به حج وداع

این سه بود جرأت و فرخندگی چار دگر راحت و افکندگی

هر یک از این دوره ز روی نظر تابع دوری است ز چرخی دگر

زانکه بود زهره و تیر و قمر در تک از آن چار دگر پیشتر «(۱)»

محیی لاری

برائت از مشرکین در روز حج اکبر

در اواخر سال نهم هجرت، پیامبر خدا-ص- از جانب پروردگار مأموریت یافت تا در روز «حج اکبر» پیامی چهار ماده‌ای برای مشرکان مکه ابلاغ کند و در طی این پیام آنان وظیفه داشتند در مدت چهار ماه تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن نمایند.

این فرمان در نخستین آیات سوره برائت (توبه) چنین آمده است:

اعلامی است از جانب پروردگار و پیامبر وی به مردم در روز «حج اکبر» که همانا خداوند و رسول او از مشرکین بیزارند «(۲)».

از امام باقر-ع- درباره مواد پیام برائت نقل شده که علی-ع- در مراسم حج آن سال خطبه‌ای خواند و فرمود:

از این پس نباید هیچ برهنه‌ای طواف خانه خدا کند و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج ندارد. و کسانی که پیمانشان با پیامبر-ص- مدت دارد تا پایان مدت محترم است و آنها که پیمانشان مدت ندارد. مدتش چهار ماه خواهد بود «(۳)».

از این پیام نتیجه می‌گیریم که حج تنها برای انجام مناسك و اعمال عبادی نیست بلکه الغای پیمان مشرکین و ممنوع بودن ورود آنها در خانه خدا و اعلام بیزاری و برائت از آنها که یکی از مهمترین اعمال سیاسی است در مکه و در سرزمین منی انجام پذیرفته است.

۱- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۴۵

۲- - واذان من اللّه و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان اللّه بریٌ من المشرکین و رسولُه

۳- - تفسیر مجمع‌البیان، ج ۵، ذیل آیات نخستین سوره توبه، تفسیر نمونه، ج ۷، ذیل آیات مورد نظر

ص:۲۱۹

ای زبان آفتاب احرار کیهان را بگوی دولتی کز حج اکبر حاج کیهان دیده‌اند «(۱)»

خاقانی

عید قربان است و ما را شوق کویت در سراست زانکه طوف کعبه کوی تو حج اکبر است «(۲)»

فیضی

حاجیان کعبه در هر سال حجی می‌کنند خاکساران تو را هر روز حج اکبر است «(۳)»

فیضی

تا ابد باد درت قبله گه و کامروا که طواف حرمت را حج اکبر گیرند «(۴)»

فیضی

حج اکبر در ضرب‌المثل نیز آمده است مانند: دل به دست آور که حج اکبر است «(۵)».

دل به دست آور که حج اکبر است از هزاران کعبه یک دل بهتر است

کعبه بنیاد خلیل داور است دل گذرگاه خلیل اکبر است «(۶)»

فرزدق و مدح کردن امام سجاد در کنار کعبه

هشام فرزند عبدالملک پنجمین خلیفه اموی برای انجام مراسم حج به مکه رفت. هنگام طواف نتواست حجرالاسود را استلام کند، جایگاهی در کنار کعبه برای او مهیا کردند. او در آنجا نشست و جمعی از شامیان در اطراف او حلقه زدند. در این هنگام چشمش به امام زین‌العابدین افتاد که چگونه مردم راه را باز می‌کنند تا او حجرالاسود را استلام نماید. یکی از شامیان به هشام گفت: این مرد کیست؟ گفت:

۱- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۲- – فیضی، دیوان، ص ۱۳۷

۳- – همان، ص ۱۳۷

۴- – همان، ص ۲۰

۵- – دهخدا، امثال و حکم

۶- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۷۸؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۱۶

ص:۲۲۰

نمی‌شناسم. فرزدق با آنکه مداح بنی امیه بود نتوانست این حق پوشی را تحمل کند گفت: «ولکنی اعرفه» من او را می‌شناسم سپس بالبداهه و بی‌درنگ در وصف امام سجاد قصیده‌ای که ۴۱ بیت است سرود:

هذا الذی تعرف البطحاء و طأته والبیت یعرفه والحل والحرم

هشام از این سروده غضبناک شد و فرزدق را به زندان انداخت و نام او را از دفتر جایزه بگیران حذف کرد. امام سجاد وقتی ماجرا را شنید دوازده هزار درهم برای او فرستاد، ولی وی نپذیرفت و گفت برایصله شعر نسرودم و فقط برای خشنودی خدا و رسول شعر گفتم. امام سجاد پیام فرستاد و فرمود: به خاطر حقی که من بر تو دارم این مبلغ را بپذیر. و آنگاه فرزدق مبلغ را پذیرفت. امام سجاد برای رهایی او از زندان دعا کرد. او پس از آزادی خدمت امام سجاد رسید و عرضه داشت هشام نام مرا از دیوان عطا محو کرده. امام سجاد عطایی که چهل سال او را کفایت کند به او عنایت کرد. جامی این قصیده را در «سلسلهٔالذهب» به فارسی به نظم در آورده و در آخر می گوید:

شخصی پس از وفات فرزدق او را در خواب دید از او پرسید که خدای با تو چه کرد؟

گفت: خدا مرا به سبب آن قصیده که در مدح امام سجاد گفتم آمرزید. جامی می گوید:

اگر خداوند به برکت این قصیده همه عالم را بیامرزد شایسته و سزاوار است.

نتیجه مهمی که از این حادثه گرفته می‌شود این است که امام سجاد قصیده فرزدق را که کاملًا سیاسی بود و در کنار کعبه سروده شد ستود و حرکت معترضانه او را بر ضد هشام تأیید کرد و در زندان برای اوصله فرستاد و پس از آزادی، از او دلجویی کامل نمود. چنانکه جامی خود در آخرین بیت این قصیده می‌فرماید:

مستعد شد رضای رحمان را مستحق شد ریاض رضوان را

زانکه نزدیک حاکم جابر کرد حق را برای حق ظاهر

در تعریف و تمدیح امام زین‌العابدین-ع-

پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام

می‌زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم

ص:۲۲۱

استلام حجر ندادش دست بهر نظاره گوشه‌ای بنشست

ناگهان نخبه نبی و ولی زین عباد بن حسین علی

در کسای بهاء و حله نور بر حریم حرم فکند عبور

هر طرف می‌گذشت بهر طواف درصف خلق می‌فتاد شکاف

زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه گذر

شامیی کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال

از جهالت در آن تعلل کرد وز شناساییش تجاهل کرد

گفت نشناسمش ندانم کیست مدنی یا یمانی یا مکی است

بو فراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر

گفت من می‌شناسمش نیکو زو چه پرسی به سوی من کن رو

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقبیس و خیف و منا

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم

مروه، سعی صفا حجر عرفات طیبه و کوفه کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف

قرةالعین سید الشهداست زهره شاخ دوحه زهراست

میوه باغ احمد مختار لاله راغ حیدر کرار

چون کند جای در میان قریش رود از فخر بر زبان قریش

که بدین سرو ستوده شیم بی نهایت رسید فضل و کرم

ذروه عزت است منزل او حامل دولت است محمل او

از چنین عز و دولت ظاهر هم عرب هم عجم بر او قاصر

جد او را بمسند تمکین خاتم انبیاست نقش نگین

لایح از روی او فروغ هدی فایح از خوی او شمیم وفا

طاعتش آفتاب روز افروز روشنایی فزای و ظلمت سوز

جد او مصدر هدایت حق از چنان مصدری شده مشتق

از حیا نایدش پسندیده که گشاید به روی کس دیده

خلق از او نیز دیده خوابانند کز مهابت نگاه نتوانند

ص:۲۲۲

نیست بی سبقت تبسم او خلق را طاقت تکلم او

در عرب در عجم بود مشهور کو مدانش مغفلی مغرور

همه عالم گرفت پرتو خور گر ضریری ندید از آن چه ضرر

شد بلند آفتاب بر افلاک بوم از آن گرنیافت بهره چه باک

بر نکو سیرتان و بد کاران دست او ابر موهبت باران

فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی نگردد کم

هست از آن معشر بلند آیین که گذشتند ز اوج علیین

حب ایشان دلیلصدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق

قربشان پایه علو و جلال بعدشان مایه عتو و ضلال

گر شمارند اهل تقوی را طالبان رضای مولی را

اندر آن قوم مقتدا باشند واندر آن خیل پیشوا باشند

گر بپرسد ز آسمان بالفرض سایلی من خیار اهل الارض

بر زبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا هم

هم غیوث الندی اذا وهبوا هم لیوث الثری اذا نهبوا

ذکرشان سابق است در افواه بر همه خلق بعد ذکر اللَّه

سر هر نامه را رواج فزای نام ایشانست بعد نام خدای

ختم هر نظم و نثر را الحق باشد از یمن نامشان رونق

غضب کردن هشام بر فرزدق و حبس کردن وی

چون هشام آن قصیده غرا که فرزدق همی نمود انشا

کرد از آغاز تا به آخر گوش خونش اندر رگ از غضب زد جوش

بر فرزدق گرفت حالی دق همچو بر مرغ خوش نوا عقعق

ساخت در چشم شامیان خوارش حبس فرمود بهر آن کارش

اگرش چشم راست بین بودی راست کردار و راست دین بودی

دست بیداد و ظلم نگشادی جای آن حبس خلعتش دادی

ای بسا راست دین که شد مبدل از حسد حس او وشد احول

ص:۲۲۳

آنکه احول بود ز اول کار چون شود حالش از حسد هش دار

آفت دیده حسد رمد است رمد دیده خرد حسد است

از حسد دیده خرد شد کور وز رمد دیده حسد بی‌نور

جان حاسد ز داغ غم فرسود وز غم آسوده خاطر محسود

دایماً از طبیعت فاسد بر خدا معترض بود حاسد

که چنان مال یا منال چرا مر فلان را همی دهد نه مرا

گر بدانم نمی‌کند خوش دل کاش از او نیز داردش زایل

حسد المرء یأکل الحسنات وان اعتاد کسبها سنوات

نکشد از شر شرر هیزم آن ضرر کز حسد کشد مردم

آن حسد خاصه کاهل نفس و هوا می‌برند از گزیدگان خدا

جای اینان مقر قرب و وصال جای آنان جحیم بعد و نکال

ز آسمان مه همی دهد پرتو بر زمین سگ همی زند عوعو

ز آسمان خور همی درخشد فاش بر زمین کور می‌شود خفاش

خبر یافتن امام زین‌العابدین از مدیح فرزدق

و دوازده هزار درهم فرستادن برای وی

قصه مدح بو فراس رشید چون بدان شاه حق شناس رسید

از درم بهر آن نکو گفتار کرد حالی روان ده و دوهزار

بو فراس آن درم نکرد قبول گفت مقصود من خدا و رسول

بود از آن مدح نی نوال و عطا زانکه عمر شریف را ز خطا

همه جا از برای هر همجی کرده‌امصرف در مدیح هجی

تافتم سوی این مدیح عنان بهر کفارت چنان سخنان

قلته خالصاً لوجه اللّٰه لالان استعین ما اعطاه

قال زین‌العباد و العباد ما نودیه عوض لایر داد

زآنکه ما اهل بیت احسانیم هر چه دادیم باز نستانیم

ابر جودیم بر نشیب و فراز قطره از ما به ما نگردد باز

آفتابیم بر سپهر علا نفتد عکس ما دگر سوی ما

ص:۲۲۴

چون فرزدق به آن وفا و کرم گشت بینا قبول کرد درم

از برای خدای بود و رسول هر چه آمد از او چه رد چه قبول

بود از آن هر دو قصدش الحق حق می‌کنم من هم از فرزدق دق

رشحه‌ای زان سحاب لطف و نوال که رسیدش از آن خجسته مآل

زان حریفم اگر رسد حرفی بندم از دولت ابد طرفی

صادقی از مشایخ حرمین چون شنید آن نشید دور از شین

گفت نیل مراضی حق را بس بود این عمل فرزدق را

که جز اینش ز دفتر حسنات بر نیاید نجات یافت نجات

مستعد شد رضای رحمن را مستحق شد ریاض رضوان را

زآنکه نزدیک حاکم جابر کرد حق را برای حق ظاهر «(۱)»

جامی

قیام امام زمان از کنار کعبه

از دیگر رویدادهایی که آشکارا به بعد سیاسی حج عنایت دارد این است که حضرت مهدی-ع- در کنار کعبه قیام و ظهور می‌کند و گروه زیادی از مردم بین رکن و مقام با آن حضرت بیعت می‌نمایند. این عمل بیانگر این است که نه تنها مطرح کردن مسائل سیاسی در مراسم حج جایز است که آغاز قیام و نهضت آخرالزمان نیز از آنجاصورت می‌پذیرد.

چو آید به سر مدت مصلحت نشیند ز باران رحمت غبار

برون آید از کنج، عیار دین جهان را زعدلش بگردد عیار

ز کعبه ندا در دهد جبرئیل که باطل نهان گشت و حق آشکار «(۲)»

قوامی رازی

۱- - جامی، سبحهٔالابرار، ص ۲۲۵ تا ۲۳۱

۲- - قوامی رازی، دیوان، ص ۱۴۴

ص:۲۲۵

ص:۲۲۶

ص:۲۲۷

فصل ششم

اشاره

پیش از شروع این مبحث لازم به تذکر است که علاوه بر فصل ششم در همه فصلهای این کتاب به نوعی حج از نظر عرفان بحث شده است، به ویژه در بخشهایی از مقدمه و نیز در اواخر فصل اول زیر عنوان آرزوی وصال کعبه به بعد و همچنین در اواسط فصل دوم زیر عنوان آویزان شدن به پرده کعبه تا سمت کعبه و نیز در همه مباحث فصل هفتم.

حج در آینه عرفان

اشاره

یکی از عمیق‌ترین نگاههایی که تاکنون به حج شده است نگاه عرفانی است.

اساساً نگاه عرفا به حج با دیگر نگاهها فرقی اساسی دارد. آنها پوست و قشر و ظاهر را رها کرده در جستجوی لب و مغز آنند و از اعمال ظاهر به باطن و از بیرون به درون نگریسته و از پوست به دوست و از خانه به خدای خانه نظر کرده‌اند.

«هجو یری» «(۱)»

گوید:

حج دو گونه است: در غیبت و در حضور، آنکه از خدا غایب است در مکه نیز همچنان است که در خانه خویش، و آنکه با خداست در خانه خود چنان است که در خانه کعبه، و مقصود از حج نه دیدن خانه خدا که دیدن خانه خدا است. «(۲)»

۱- - ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، صاحب« کشف المحجوب»، یکی از عرفای بنام قرن چهارم هجری است

۲- - هجو یری، کشف‌المحجوب، از ص ۹۱، به بعد

ص:۲۲۸

کوی دوست و روی دوست

یکی از نگاههای عرفانی به حج تفاوت قائل شدن بین کوی دوست و روی دوست است. چنانکه عارفان گفته‌اند:

حج دو نوع است: یکی قصد کوی دوست و آن حج عوام است و یکی میل روی دوست و آن حج خاص انام است. «(۱)»

اما در حقیقت باید گفت کوی دوست، همان روی دوست است و منظور عارف از رفتن به کعبه دیدن خدای کعبه است و در حقیقت کعبه هم یار است و هم دیار. و عارف، کعبه را چون کوی دوست است می‌خواهد. اگر در کعبه نشانی از دوست نباشد سنگ و گلی بیش نیست و اگر کعبه قبله گشته است از این جهت است که آن را بر سر کوی دوست بنیاد نهاده‌اند.

بنیاد کعبه بر سر کویت نهاده‌اند زان گشت قبله همه اخیار و اصفیا

مولوی در دیوان شمس گوید: ای کسانی که به حج رفته و خانه بدونصاحبخانه را دیده‌اید و نتوانسته‌اید جمال محبوب را مشاهده کنید شما دستاوردی از این سفر جز رنج و سرگردانی در بادیه ندارید. اگر توانسته‌اید با دیدن خانه،صاحبخانه را بیابید باید آثار این دریافت در شما وجود داشته باشد و اگر به راستی خواجه خانه را پیدا کرده‌اید چه نشانی با خود دارید؟ اگر گل باغ وصل را بوییده‌اید کجاست دسته‌های گل و دستاوردهای این وصال؟ و اگر به دریای وصال، وصل شده‌اید و به اقیانوس عشق پرودگار پیوسته‌اید کجاست گوهرهای درخشان و ثمرات این پیوستگی؟

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوق همینجاست بیایید بیایید

معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار در بادیه سرگشته شما در چه هوایید

گرصورت بی‌صورت معشوق ببینید هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمایید

ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یک بار از این خانه بر این بام برآیید

آن خانه لطیف است نشانهاش بگفتید از خواجه آن خانه نشانی بنمایید

یکدسته گل کو اگر آن باغ بدیدیت یک گوهر جان کو اگر از بحر خدایید

۱- - ملاحسین واعظ کاشفی، لب لباب مثنوی، ص ۵۱

ص:۲۲۹

با این همه آن رنج شما گنج شما باد افسوس که بر گنج شما پرده شمایید «(۱)»

از این رو عرفا کسانی را که فقط خانه را می‌بینند و خدای خانه را نمی‌نگرند و از ظاهر به باطن و از اسم به معنی نمی‌روند نکوهش می کنند.

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم «(۲)»

حافظ

سفر کعبه نمودار ره آخرت است گر چه رمز رهش ازصورت دنیا شنوند

جان معنی است به اسمصوری داده برون خاصگان معنی و عامان همه اسما شنوند «(۳)»

خاقانی

و بدین جهت عرفا می گویند:

حج خانه خلیل آسان است؛ اما حج حرم جلیل کار شیر مردان است. «(۴)» ولکل عمل رجال. «(۵)»

مولوی در چند جای مثنوی و دیوان شمس این سخن را این گونه بیان می کند:

حج اصلاحی و ظاهری زیارت کردن خانه است، اما حج مردان و حج واقعی به گونه‌ای دیگر است و آن دیدن «ربّ‌البیت» و خدای خانه است.

آن مجاز است و این حقیقت و مسجد و کعبه جز درون مردان الهی نیست. و این مسجد که در درون اولیاء است جایگاه حضور پروردگار و سجده گاه مردم است و کعبه مردان‌الهی‌ازآب‌و گل نیست بلکه این دل است که «بیت اللّه» و نظرگاه خلیل اکبر است.

خوش بکش این کاروان را تا به حج ای امیرصبر و مفتاح‌الفرج

حج زیارت کردن خانه بود حج رب‌البیت مردانه بود

۱- – مولوی، کلیات شمس، ص ۲۵۹

۲- – حافظ، دیوان، ص ۲۱۷

۳- – خاقانی، دیوان، ص ۱۰۲

۴- – و ممکن است حدیث امام باقر-ع- اشاره به همین معنی باشد، آنجا که می‌فرماید:« ما اکثر الضجیج واقلّ الحجیج»؛ چه بسیارند ضجه کنندگان و چه کمند حج گزاران

۵- – لب لباب مثنوی، ص ۵۲

ص:۲۳۰

کعبه را گر هر دمی عزی فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود

فضل آن مسجد ز خاک و سنگ‌نیست لیک در بناش حرص و جنگ نیست

بر در این خانه گستاخی ز چیست گر همی دانید کاندر خانه کیست؟

جاهلان تعظیم مسجد می‌کنند در جفای اهل دل جد می‌کنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کان اندرون اولیاست سجده‌گاه جمله است آنجا خداست

کعبه مردان نه از آب و گل است طالب دل شو که بیت‌اللَّه دل است

صورتی کان فاضل و عالی بود او ز بیت‌اللَّه کی خالی بود

کعبه بنیاد خلیل آذر است دل نظر گاه خلیل اکبر است «(۱)»

مولوی

مولوی در این باره به بیانی دیگر می‌گوید: هر کس برای خود قبله‌ای دارد. ولکلٍّ وجههٌ هو مُوَلّیها «(۲)»، قبله بنده شکم، سفره است و قبله فیلسوف عقل گرا، خیال و قبله آزمند، کیسه زر، قبله اهلصورت نقش سنگ و قبله ظاهر پرستان، روی زنان و در کل قبله اهل باطل ابلیس است.

اما به عکس، قبله عارف، نور وصال و قبله زاهد، یزدان پاک و قبله باطن بینان پروردگار ذوالمنن و در کل قبله عاشقان، جمال جمیل حق است.

کعبه جبریل و جانها سدره‌ای قبله عبدالبطون شد سفره‌ای

قبله عارف بود نور وصال قبله عقل مفلسف شد خیال

قبله زاهد بود یزدان بر قبله مطمع بود همیان زر

قبله معنی روانصبر و درنگ قبلهصورت پرستان نقش سنگ

قبله باطن نشینان ذوالمنن قبله ظاهر پرستان روی زن

قبله عاشق حق آمد ای پسر قبله باطل بلیس است ای پدر «(۳)» «(۴)»

مولوی

۱- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲؛ نیکلسون ج ۲، ص ۲۷۸؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۱۶

۲- – سوره بقره: آیه ۱۴۸

۳- – اشاره به آیه ۱۴۸ از سوره بقره دارد:« وِلِکُلٍّ وِجْهَهٌ هُوَ مُوَلّیهاً»؛ هر کس برای خود قبله‌ای دارد

۴- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱۳، ص ۶۰۴؛ نیکلسون ج ۳، ص ۳۸۱؛ رمضانی، ج ۶، ص ۳۸۰

ص:۲۳۱

«عطار نیشابوری» در «مصیبت نامه» می گوید:

آن یکی پرسید از مجنون مگر کز کدامین سوی قبله است ای پسر

گفت اگر هستی کلوخی بی‌خبر اینکت کعبه است در سنگی نگر

کعبه عشاق مولی آمده است آنِ مجنون روی لیلی آمده است

چون نه تو اینی نه آن هستی کلوخ قبله‌ات سنگ است ای بی‌شرم شوخ

گرچه کعبه قبله خلق جهانست لیک دایم قبله جای کعبه جانست

در حرم گاهی که قرب جان بودصد هزاران کعبه سرگردان بود «(۱)»

عطار در قسمتی دیگر از «مصیبت نامه» می‌گوید:

عاشقی می‌رفت سوی حج مگر شد بر معشوق بر عزم سفر

گفت اینک در سفر افتاده‌ام هر چه فرمایی به جان استاده‌ام

در زمان معشوق آن مرد نژند نیم خشتی سخت در عاشق فکند

همچو درویش از زمین برداشت مرد بوسه بر داد و در او سوراخ کرد

پس به گردن در فکند آن را به ناز می‌نکرد از خویشتن یک لحظه باز

هر که زو پرسید کاین چیست ای عزیز گفت از این بیشم چه خواهد بود نیز

در همه عالم بدین گیرم قرار کاینم از معشوق آمد یادگار

هر که را بویی رسد از سوی او هر دو عالم چیست خاک کوی او

گر از او راهی بود سوی تو باز تو از این دولت توانی کرد ناز

گر تو را آن راه گردد آشکار هر چه تو گویی بود از عین کار «(۲)»

۱- – عطار، مصیبت نامه، ص ۱۹۸ و ۱۹۹

۲- – عطار، مصیبت‌نامه، ص ۲۹۹

ص:۲۳۲

مولوی به بیانی دیگر مقصود از حج و طواف را نه طواف در و دیوار که طواف یار و نگار می‌داند و می گوید:

کعبه جانها تویی، گرد تو آرم طواف جغد نیم، بر خراب هیچ ندارم طواف

پیشه ندارم جز این، کار ندارم جز این چون فلکم روز و شب‌پیشه و کارم طواف

بهتر از این یار کیست خوشتر از این کار چیست پیش بت من سجود گرد نگارم طواف

رخت کشیدم به حج تا کنم آنجا قرار برد عرب رخت من، برد قرارم طواف

تشنه چه بیند به خواب؟ چشمه و حوض و سبو تشنه وصل توام، کی بگذارم طواف؟

چونک بر آرم سجود باز رهم از وجود کعبه شفیعم شود چونک گزارم طواف

حاجی عاقل طواف چند کند؟ هفت هفت حاجی دیوانه‌ام، من نشمارم طواف

گفتم گل را که: خار کیست؟ ز پیشش بران گفت: بسی کرد او گرد عذارم طواف

گفت‌به‌آتش هوا: دود نه در خورد توست گفت: بهل تاکند گرد شرارم طواف

عشق مرا می‌ستود کو همه شب همچو ماه بر سر و رو می کند گرد غبارم طواف

همچو فلک می کند بر سر خاکم سجود همچو قدح می کند گرد خمارم طواف

خواجه عجب نیست اینک من بدوم پیشصید طرفه که بر گرد من کرد شکارم طواف

چار طبیعت چو چار گردن حمال دان همچو جنازه میا بر سر چارم طواف

هست اثرهای یار در دمن این دیار ور نه نبودی بر این تیره دیارم طواف

عاشق مات ویم تا ببرد رخت من ور نه نبودی چنین گرد قمارم طواف

سرو بلندم که من سبز و خوشم در خزان نی چو حشیشم بود گرد بهارم طواف

از سپه رشک ما تیر قضا می‌رسد تا نکنی بی‌سپر گرد حصارم طواف

خشت وجود مرا خرد کن ای غم، چو گرد تا که کنم همچو گرد گرد سوارم طواف

بس کن و چون ماهیان باش خموش اندر آب تا نه چو تابه شود بر سر نارم طواف «(۱)»

مولوی

عطار نیشابوری در مصیبت نامه به شرح حال غلامی می‌پردازد که عاشقانه به سفر حج رفت تا خدای را در خانه‌اش ببیند ولی ناامید بازگشت.

۱- – مولوی، دیوان شمس، غزلیات، ص ۵۳۱

ص:۲۳۳

هندویی بوده است چون شوریده‌ای در مقام عشق صاحب دیده‌ای

چون به راه حج برون شد قافله دید قومی در میان مشغله

گفت ای آشفتگان دل‌ربای در چه کارید و کجا دارید رای

آن یکی گفتش که این مردان راه عزم حج دارند هم زین جایگاه

گفت حج چه بود بگو ای رهنمای گفت جایی خانه‌ای دارد خدای

هر که آنجا یک نفس ساکن شود از عذاب جاودان ایمن شود

شورشی در جان هندوی اوفتاد ز آرزوی کعبه در روی اوفتاد

گفت ننشینم به روز و شب ز پای تا نیارم عاشق آسا حج به جای

همچنان می‌رفت مست و بی‌قرار تا رسید آنجا که آنجا بود کار

چون بدید او خانه گفتا کو خدای ز آنکه او را می‌نبینم هیچ جای

حاجیان گفتند ای آشفته کار او کجا در خانه باشد شرم دار

خانه آنِ اوست او در خانه نیست داند این سر هر که او دیوانه نیست

زین سخن هندو چنان فرتوت شد کز تحیر عقل او مبهوت شد

هر نفس می‌کرد هر ساعت فغان خویشتن بر سنگ می‌زد هر زمان

زار می‌گفت ای مسلمانان مرا از چه آوردید سرگردان مرا

من چه خواهم کرد بی‌او خانه را خانه گور آمد کنون دیوانه را

گر من سرگشته آگه بودمی این همه راه از کجا پیمودمی

چون مرا این جایگه آورده‌اید بی‌سر و بن سر به ره آورده‌اید

یا مرا با خانه باید زین مقام یا خدای خانه باید والسلام

هر چه او در چشم جزصانع بود گر همه‌صنعت بود ضایع بود

تا که جان داری زصانع روز و شب جان خود را چشم‌صانع بین طلب «(۱)»

شاه داعی شیرازی از جمله کسانی است که کعبه را با هیچ چیز برابر نمی‌نهد و به کسانی که آدمی را بهتر از کعبه می‌دانند اعتراض می‌کند و از زبان کعبه می‌گوید: انوار پروردگار از میان همه مرا انتخاب کرد و به من روی آورد و من نقطه‌ای هستم که باید

۱- – مصیبت نامه، ص ۱۹۷ و ۱۹۸

ص:۲۳۴

جهان برگرد من بچرخد. کعبه سپس می گوید: اگر چه انسان، مجملی از هستی است ولی باید بر گرد من بچرخد. پس ای انسان! بدان که من در جهان چیستم و مظهر و سایه ذات چه کسی هستم؛ سر ذات ذو الجلالم.

حکایتی در تحقیق

ابن اعرابی امام اهل کشف محیی آثار و نام اهل کشف

گفت بودم در طواف کعبه من کعبه با من اندر آمد در سخن

لیک نه درصورت معهود خویش سنگ‌وچوب‌و جامه موجود خویش

بلکه بودی او جوانی، فرخی سرو بستان قامتی، تازه رخی

آمده در جلوهصد مرحبا خوش میان در بسته پوشیده قبا

من همی کردم طواف اندر مطاف ناگهانی با من آمد در مصاف

با من بیچاره کشتی در گرفت تند خویی و درشتی در گرفت

هر چه کردم زور او بسیار بود زور عالم گوییش در کار بود

چونکه پرخاش و نبرد از حد گذشت من فتادم او به رویم در نشست

گفت هان تا چند گویی در جهان کآدمی بهتر ز کعبه است ایْنَ کان

من به جرم آنچه گفتی از تو کین می‌کشم تا آن نگویی بعد از این

تو نمی‌دانی که بی وصف جهات مظهرم من در تجلیهای ذات

تو نمی‌بینی که چون انوار او با همه از من در آورده است رو

تو نه‌ای واقف که سر ذوالجلال چون نمود از مظهر من تان جمال

تو ندیدی نقطه من در میان دایره بر گرد آن جمله جهان

گر چه انسان شد زهستی مجملی گرد من می‌بایدش گشتن بلی

پس بدان که در جهان من چیستم مظهر که، ظل ذات کیستم

آنچه آوردم زشیخ با تمیز در حقیقت هست کشفی بس عزیز

هر که او نسبت شناس آمد ز عشق در مجال اقتباس آمد ز عشق

داند آن که نسبت کعبه بدوست از نسبهایی است کان از ذات اوست

وان که خیلی وصفها دایم به او در زمانه می‌شود قایم به او

ص:۲۳۵

وین ندانی تو بهل این کشف و باز پرتوی دیگر شنو زین نظم ساز

پرتوی‌دیگرنه شطح است و نه حرف بلکه حیرت در چنین دریای ژرف «(۱)»

شاه داعی شیرازی

عارف که وجه خدا را در نظر دارد در وجود حق مستغرق است و به ماسوی نمی‌اندیشد. این حالت که به عارف دست می‌دهد حالت استغراق و از خود بی‌خود شدن گویند. که در این حالت هیچ چیز را به جز خدا نمی‌بیند و از آنچه که در اطراف او می‌گذرد غافل است.

مولوی به ذکر داستانی از این گونه زاهدان می‌پردازد و می‌گوید: در مسیر راه کعبه در میان بادیه زاهدی غرق عبادت بود و از سموم و بادهای زهر آلود و خطرناک بادیه بیمی به خود راه نمی‌داد وی بر ریگهای تفتیده بادیه که از شدت گرما دیگ آب را به جوش می‌آورد به نماز ایستاده بود گویی بر سبزه و گل و بر حریر و حله نشسته ویا بر اسب رهوار سوار است.

زاهدی بد در میان بادیه در عبادت غرق چون عبادیه

حاجیان آنجا رسیدند از بلاد دیده‌شان بر زاهد خشک او فتاد

جای زاهد خشک بود، او تر مزاج از سموم بادیه بودش علاج

حاجیان حیران شدند از وحدتش و آن سلامت در میان آفتش

در نماز استاده بد بر روی ریگ ریگ کز تفش بجوشد آب دیگ

گفتیی سرمست در سبزه و گل است یاسواره بر براق و دلدل است

یا که پایش بر حریر و حله‌هاست یا سموم او را به از بادصباست

پس بماندند آن جماعت با نیاز تا شود درویش فارغ از نماز

چون ز استغراق باز آمد فقیر زآن جماعت زنده‌یی روشن ضمیر

دیدکآبش می‌چکید از دست و زو جامه‌اش تر بود از آثار وضو

پس بپرسیدش که: «آبت از کجاست؟» دست را برداشت کز سوی سماست

گفت: «هر گاهی که خواهی می‌رسد؟» بی ز چاه و بی ز حبل من مسد؟

۱- – شاه داعی شیرازی، دیوان، مثنوی عشق نامه، ص ۲۹۹

ص:۲۳۶

مشکل ما حل کن ای سلطان دین! تا ببخشد حال تو ما را یقین

وا نما سری ز اسرارت به ما تا ببریم از میان زنارها

چشم را بگشود سوی آسمان که: «اجابت کن دعای حاجیان»

رزق جویی را زبالا خو گرم تو زبالا بر گشودستی درم

ای نموده تو مکان از لامکان فی‌السماء رزقکم کرده عیان

در میان این مناجات ابرخوش زود پیدا شد چو پیل آب کش

همچو آب از مشک باریدن گرفت در گو و در غارها مسکن گرفت

ابر می‌بارید چون مشک اشکها حاجیان جمله گشاده مشکها

یک جماعت زآن عجایب کارها می‌بریدند از میان زنارها

قوم دیگر را یقین در ازدیاد زین عجب، واللَّه اعلم بالرشاد

قوم دیگر ناپذیرا، ترش و خام ناقصان سرمدی، تم الکلام «(۱)»

مولوی

این نکته نیز قابل ذکر است که نزد عارف گاهی یک آه که از فراق حج کشیده شود از دهها حج مقبول بالاتر است که در این زمینه در فصل اول زیر عنوان آرزوی وصال کعبه به اختصار سخن گفته شده است.

«عطار» در «مصیبت نامه» به داستان جوانی می‌پردازد که چون به حج اسلام (حج واجب) نرسید آهی از دل برکشید یکی از عرفا به نام سفیان که آنجا حاضر بود به وی گفت: من چهار حج به جا آورده‌ام و آنها را با آه تو عوض می‌کنم. جوان پذیرفت و معامله انجام شد. سفیان در عالم خواب دید تنها تجارت پرفایده‌ای که در عمر خود انجام داده این معامله بوده است.

شد جوانی را حج اسلام فوت از دلش آهی برون آمد به صوت

بود سفیان حاضر آنجا غمزده آن جوان را گفت ای ماتم زده

چار حج دارم بر این درگاه من می‌فروشم آن بدین یک آه من

آن جوان گفتا خریدم و او فروخت آن نکو بخرید وین نیکو فروخت

۱- - مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۵، ص ۴۳۴ و ۴۳۵؛ نیکلسون ج ۱، ص ۴۶۱؛ رمضانی، ج ۲، ص ۱۳۶

ص:۲۳۷

دید آن شب ای عجب سفیان به خواب کآمدی از حق تعالیش این خطاب

کز تجارت سود بسیار آمدت گر به کاری آمد این بار آمدت

شد همه حجها قبول از سود تو تو زحق خشنود و او خشنود تو

کعبه اکنون خاک جان پاک توست گر حج است امروز بر فتراک توست «(۱)»

حج بر توکل

حج بر توکل بدین گونه بوده که برخی عرفا بدون برداشتن اسباب سفر و بی‌زاد و راحله به این سفر طاقت فرسا دست می‌زدند و آن را نشانه توکل می‌دانستند. از آن جمله «شیخ نصرآباد» است که چهل حج بر توکل انجام داد و «عطار نیشابوری» در «منطق‌الطیر» به ذکر حکایت آن پرداخته است و به مناسبتی در فصل ششم زیر عنوان «خرابات، دیر، بتخانه» آمده است و با این بیت آغاز می‌شود:

شیخ نصر آباد را بگرفت درد کرد چل حج بر توکل اینت مرد

«عطار نیشابوری» در «اسرارنامه» نیز به نمونه‌ای دیگر از حج بر توکل اشاره کرده و می گوید:

توکل کرده‌ای کار اوفتاده به جای آورد چل حجّ پیاده

مگر در حج آخر با خبر بود گذر کردش به خاطر این خطر زود

که چل حج پیاده کرده‌ام من به انصافی بسی خون خورده‌ام من

چو دید آن عجب در خود مرد برخاست منادی کرد در مکه چپ و راست

که چل حج پیاده این ستمکار به نانی می‌فروشد کو خریدار

فروخت آخر به نانی و به سگ داد یکی پیر از پسش در رفت چون باد

زدش محکم قفایی و بدو گفت که ای خر این زمان چو خر فروخفت

تو گر چل حج به نانی می‌فروشی قوی می‌آیدت چندین چه جوشی

که آدم هشت جنت جمله پر نور به دو گندم بداد از پیش من دور

۱- – عطار، مصیبت‌نامه، ص ۳۰۸

ص:۲۳۸

نگه کن ای ز نامردی مرایی که تا مردان کجا و تو کجایی «(۱)»

از دیگر کسانی که حج بر توکل انجام دادند «حاتم اصم» است که زاد و توشه‌ای نیز در منزل نگذاشت و همسرش هم مانند او توکل داشت. «سنایی غزنوی» در «حدیقةالحقیقه» به ذکر داستان وی پرداخته و می گوید:

فی توکل العجوز

حاتم آنگه که کرد عزم حرم آنکه خوانی ورا به اصم

کرد عزم حجاز و بیت حرام سوی قبر نبی علیه سلام

مانده بر جای یک گره زعیال بی‌قلیل و کثیر و بی‌اموال

زن به تنها به خانه در بگذاشت نفقت هیچ نی وره برداشت

مر ورا فرد و ممتحن بگذاشت بود و نابود او یکی پنداشت

بر توکل زنیش رهبره بود که ز رزاق خویش آگه بود

در پس پرده داشت انبازی که ورا بود با خدا رازی

جمع گشتند مردمان بَرِ زن شادمان جمله تا درِ زن

حال وی سر به سر بپرسیدند چو ورا فرد و ممتحن دیدند

در ره پند و نصیحت آموزی جمله گفتند بهر دلسوزی

شوهرت چون برفت زی عرفات هیچ بگذاشت مر تو را نفقات

گفت بگذاشت راضیم ز خدای آنچه رزق من است ماند بر جای

باز گفتند رزق تو چند است که دلت قانع است و خرسند است

گفت چندانک عمر مانده استم رزق من کرد جمله در دستم ... «(۲)»

«هلالی جغتایی» در «صفات العاشقین» به ذکر داستان عارفی می‌پردازد که همراه فرزندش به حج رفت. در بین راه با عاشقی برخورد کرد که از روی توکل حج کرده است.

عارف او را طلبید و به منزل مقصودش رسانید.

۱- – عطار، اسرار نامه، ص ۸۴

۲- – سنایی، حدیقةالحقیقه، ص ۱۱۷ و ۱۱۸

ص:۲۳۹

حکایت عاشقی که به پای توکل راه برید

و در منزل اول به کعبه وصال رسید

... قضا را مرد عارف بعد یک چند به سوی کعبه شد همراه فرزند

یکی از عاشقان بی‌تحمل روان برجست از روی توکل

به سر می‌رفت تا منزلگه او که یعنی می‌نهم سر در ره او

چو در منزل توقف کرد عارف بر آنصاحب توکل گشت واقف

طلب کرد و بسی الطاف بنمود رسانیدش به منزلگاه مقصود

بلی هر کس توکل همسفر یافت به یک منزل وصال کعبه دریافت

الهی تا به کی وابسته باشم چه باشد کز تعلق رسته باشم؟

توکل ده کزان خوشنود گردیم به گرد کعبه مقصود گردیم «(۱)»

حج خونین

حج چیست از پا و سر بیرون شدن کعبه دل جستن و در خون شدن «(۲)»

عطار

عارفان و کسانی که با دیدن خانه، خدای خانه را می‌بینند و با دیدن کوی دوست به روی دوست نظر می‌کنند، اینها از هستی خود می‌گذرند و از وجود و انانیت خویش دست می‌کشند و درون خویش هیچ چیز به جز خدا نمی‌بینند و از این جهت غمی جانکاه پیوسته در وجودشان نهفته است که روز به روز آنها را ضعیف‌تر و چهره آنها را زردتر می‌کند.

روزی رسول خدا-ص- جوانی را مشاهده کرد که رنگش پریده و تنش نحیف شده حضرت پرسید: در چه حالی هستی گفت: در حال یقین ... پیامبر خدا-ص- به یارانش فرمود: او بنده‌ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن کرده است سپس به جوان گفت: حالت را حفظ کن. جوان گفت دعا کنید شهید شوم. سپس غزوه‌ای پیش

۱- - هلالی جغتایی، دیوان، صفات العاشقین، ص ۳۱۲

۲- - عطار، مصیبت نامه، ص ۴۳

ص:۲۴۰

آمد و جوان در آن جنگ به شهادت رسید.»(۱)»

عطار نیشابوری در کتاب الهی نامه در این باره به ذکر حکایتی می‌پردازد و آن اینکه روزی شبلی برای زیارت خانه خدا عزم سفر کرد. در بادیه جوانی را دید رعنا و خوش اندام که او نیز عزم خانه خدا دارد. پس از گفتگویی از هم جدا شدند. شبلی پس از آنکه به حرم و خانه خدا رسید جوانی لاغر اندام، ناتوان، دل از دست داده و نزدیک به مرگ مشاهده کرد. جوان شبلی را شناخت و به او گفت من همان جوانی هستم که در بادیه دیدی، خداوند مرا به سوی خویش طلبید و هر چه را می‌خواستم به من داد تا آنکه روزی مرا از خود بیخود کرد و آتش عشق در من انداخت و دلم پرخون گشت و به بیماری و فقر مبتلاـ شدم و امروز می‌بینی که به این روز افتاده‌ام و اینها در اثر این است که می‌گوید یا باید تو باشی یا ما، باید از هستی خویش بگذری تا جان و خرد را دریابی.

ولیکن تا تو خواهی بود خود را نخواهی یافت جان را و خرد را

او سود مرا جز نابودی نمی‌داند و می‌گوید: باید از پیش چشم خویش برخیزی تا رهایی یابی.

حکایت شبلی با آن جوان در بادیه

مگر شبلی چو شمعی سر به سر سوز به راه بادیه می‌رفت یک روز

جوانی دید همچون شمع مجلس به دست آورده شاخی چند نرگس

قصب بر سر یکی نعلین در پای خرامان بالباسی مجلس آرای

قدم می‌زد به زیبایی و نازی چو کبکی کو بود ایمن زبازی

بر او رفت شبلی از سر مهر بدو گفت ای جوان مشتری چهر

چنین گرم از کجا رفتی چنین شاد جوان ماه رو گفتش ز بغداد

برون رفتم از آنجاصبحگاهی کنون در پیش دارم سخت راهی

دو ساعت بود از بنگاه رفته برآمد پنج روز از راه رفته

چو شد القصه شبلی تا حرمگاه یکی را دید مست افتاده در راه

۱- - کافی

ص:۲۴۱

سته گشته ضعیف و ناتوان هم دلش رفته زدست و بیم جان هم

حکایت کرد شبلی نزد یاران که چون دید او مرا آهسته نالان

مرا از پیش کعبه داد آواز که ای بوبکر می‌دانی مرا باز

من آن نازک تن تازه جوانم که دیدی در فلان جایی چنانم

مرا باصد هزاران ناز و اعزاز به پیش خویش خواند و کرد درباز

به هر ساعت مرا گنجی دگر داد به هر دم آنچه جستم بیشتر داد

کنون چون آمدم با خود به یکبار بگردانید بر فرقم چو پرگار

دلم خون کرد و آتش در من انداخت زصحن گلشنم در گلخن انداخت

به بیماری و فقرم مبتلا کرد ز گردونم به یک ساعت جدا کرد

نه دل ماند و نه دنیا و نه دینم چنین کامروز می‌بینی چنینم

از او پرسید شبلی کای جوانمرد چنین کت امر می‌آید چنان گرد

جوابش داد کای شیخ یگانه که را این برگ باشد جاودانه

نمی‌دانم من مست این معما که می‌گوید تو باشی جمله یا ما

از آن می‌سوزم و زان می‌گدازم که مویی در نمی‌گنجد چه سازم

تو خود در پیش چشم خود نشستی ز پیش چشم خود بر خیز و رستی

فرستادند بهر سودت اینجا ندیدم سود جز نابودت اینجا

چو بهره از همه چیزیت هیچ است همه قسمت ز چندین پیچ پیچ است

اگر تو ره روی عمری بسوزی که جز هیچت نخواهد بود روزی «(۱)»

عطار نیشابوری

حاجی عارف در انـدیشه عرفانی خویش و در اعتقاد و فکر و عمل هیـچ چیز به جز خدا نمی‌بیند و اگر آنی از او غافل شود و به غیر او بیندیشد و غیر او را ببیند شمشیر غیرت پروردگار از نیام کشیده شده و او را تنبیه می‌نماید.

عطار نیشابوری در الهی نامه به ذکر داستانی در این باره می‌پردازد و می‌گوید:

۱- - عطار نیشابوری، الهی نامه، ص ۱۸۸

ص:۲۴۲

ابراهیم ادهم «(۱)» زمانی که به حج می‌رفت در ذات‌العرق «(۲)» چشمش به هفتاد جان باخته افتاد از یکی از آنها که نیمه جان بود سبب مرگ را پرسید. وی گفت: ای ابراهیم! بترس از دوستی که با شمشیر بزرگی خویش جان ما را بی‌باکانه گرفت و ما را مانند کافران رومی به خاک نشاند. او با حاجیان ستیز دارد و جان آنها را می‌خواهد.

ما هفتاد نفر بودیم و عزم کعبه داشتیم و با هم عهد کرده بودیم که به چیزی جز پروردگار نیندیشیم و به غیری جز او ننگریم و مانند پروانه غرق شمع باشیم. زمانی که بادیه را طی کردیم و به ذات‌العرق رسیدیم خضر را دیدیم که به ما سلام کرد و ما جواب گفتیم، پس از رفتن او لحظه‌ای در این اندیشه فرو رفتیم که ما کسانی هستیم که خضر به استقبال ما آمد و از این سفر نیکو، اقبال دیدیم تا این اندیشه غیر الهی از خاطر ما گذشت هاتفی ندا داد: ای مدعیان و دروغگویان! و ای کج روان بی‌خور و خواب! عهد و قول شما پذیرفته نیست زیرا شما مشغول غیر ما شدید و از این بابت سزاوار مرگ گشتید.

ابراهیم ادهم پرسید پس چرا تو جزء کشته شدگان قرار نگرفتی؟ گفت: به من گفتند تو هنوز خامی، زمانی که پخته گردی به آنها ملحق می‌شوی تا این بگفت او نیز به آنها پیوست.

حکایت ابراهیم ادهم در بادیه

چنین گفته است ابراهیم ادهم که می‌رفتم به حج دلشاد و خرم

چو چشم من به ذات‌العرق افتاد مرقع پوش دیدم مرده هفتاد

همه از گوش و بینی خون گشاده میان رنج خواری جان بداده

چو لختی گرد ایشان در دویدم یکی را نیم مرده زنده دیدم

برفته جان و پیوندش بمانده شده عمر و دمی چندش بمانده

شدم آهسته پیش او خبر جوی که حالت چیست آخر حال بر گوی

۱- – یکی از اولیاء اللّه که ابتدا تخت نشین بود و سپس به سلک خاک نشینان در آمد

۲- – یکی از میقاتهای شش گانه است که حاجی از آنجا احرام می‌بندد. در مبحث میقات و احرام توضیح داده شده است.

ص:۲۴۳

زبان بگشاد و گفتا ای براهیم بترس از دوستی کز تیغ تعظیم

به زاری جان ما را کشت بی‌باک به سان کافران روم در خاک

غزای او همه با حاجیان است که با او جان اینها در میان است

بدان شیخا که ما بودیم هفتاد که ما را سوی کعبه عزم افتاد

همه پیش از سفر با هم نشسته به خاموشی گزیدن عهد بسته

دگر گفتیم یک ساعت در این راه نیندیشیم چیزی جز که اللّه

به غیری ننگریم و جمع باشیم چو پروانه غریق شمع باشیم

چو روی اندر بیابان در نهادیم به ذات‌العرق با خضر اوفتادیم

سلامی کرد خضر پاک ما را جوابی گشت از ما آشکارا

چو ما از خضر استقبال دیدیم از این نیکو سفر اقبال دیدیم

به جان ما چو این خاطر در آمد ز پس در هاتفی آخر درآمد

که هان ای کژ روان بی‌خورو خواب همه هم مدعی هم جمله کذاب

شما را نیست عهد و قول مقبول که غیر ما شما را کرد مشغول

چو از میثاق ما یک ذره گشتید زبد عهدی به غیری غره گشتید

شما را تا نریزم خون به زاری نخواهد بود رویصلح و یاری

کنون این جمله را خون ریخت برخاک نمی‌دارد زخون عاشقان باک

از او پرسید ابراهیم ادهم که تو از مرگ چون ماندی مسلم

چنین گفت او که می‌گفتند خامی نبینی تیغ ما چون ناتمامی

چو پخته گردی ای بی‌روی بی راه به ایشان در رسانیمت هم آن گاه

بگفت این و برآمد جان او نیز نشان گم گشت چون ایشان از او نیز

چه وزن آرد در این ره خون مردان که اینجا آسیا از خونست گردان

گروهی در ره او دیده بازند گروهی جان محنت دیده بازند

چو تو نه دیده در بازی و نه جان که باشی تو؟ نه این باشی و نه آن

«عطار» در «مصیبت نامه» نیز عاقبت کار حاجیان را سرگردانی، سرنگونی و غرق خون شدن می‌داند.

کاملی گفته است از پیران راه هر که عزم حج کند از جایگاه

ص:۲۴۴

کرد باید خان و مانش را وداع فارغش باید شد از باغ و ضیاع

خصم را باید خوشی خوشنود کرد گر زیانی کرده باشی سود کرد

بعد از آن ره رفت روز و شب مدام تا شوی تو محرم بیت‌الحرام

چون رسیدی کعبه دیدی چیست کار آن که نه روزت بود نه شب قرار

جز طواف کار نبود بر دوام کار سرگردانیت باشد مدام

تا بدانی تو که در پایان کار نیست کس الّا که سرگردان کار

عاقبت چون غرق خون افتادن است همچو گردون سرنگون افتادن است

آن چه می‌جویی نمی‌آید به دست وز طلب یک لحظه می‌نتوان نشست «(۱)»

عطار همچنین ضمن حکایتی دیگر کعبه را عروسی رعنا و سرفراز معرفی می‌کند که کارش ناز و جلوه‌گری است و بدین وسیله درویشان را بی‌جان و جهانیان را حیران و عاشقان را در بند می‌کند و سرانجام گروهی را می‌کشد.

در حرم بادی مگر می‌جسته بود شیخ نصرآباد خوش بنشسته بود

جمله استار کعبه در هوا خوش همی جنبید از بادصبا

شیخ را خوش آمد آن از جای جست در گرفت آن دامن پرده به دست

گفت ای رعنا عروس سرفراز در میان مکه بنشسته به ناز

جلوه داده چون عروسی خویش را کرده بی‌جان عالمی درویش را

صد جهان مردم چو حیرانی ز تو گشته هر زیر مغیلانی ز تو

عاشقی را هر نفس بندی کنی کشته چندین جلوه تا چندی کنی

این تفاخر وین تکبّر تا به کی ای میان تو تهی پر تا به کی

گر تو را یک بار «بیتی» گفت یار «یا عبدی» «(۲)» مرا هفتاد بار

هر که در سر محبّت بنده شد تا ابد هم محرم و هم زنده شد

سر او برتافت از پیشان کار دوستان را در ربود از نور و نار

تا ز دوزخ فرد و آزاد آمدند بی‌بهشت عدن دلشاد آمدند «(۳)»

۱- – عطار، مصیبت نامه، ص ۱۹۹

۲- – عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی

۳- – عطار، مصیبت‌نامه، ص ۱۹۹

ص:۲۴۵

کوی دوست و روی دوست در شعر

بنیاد کعبه بر سر کویت نهاده‌اند زان گشت قبله همه اخیار و اصفیا

مرغ به گل عاشق است ما به گلستان او کعبه ما کوی او کعبه مرغان چمن «(۱)»

حسن دهلوی

گر ببینند کعبه کویش اهل تقوا قضا کنند نماز «(۲)»

حسن متکلم

کعبه جان روی جانان دیدن است روی او در کعبه جان دیدن است

گر چنین بینی جهان بین خوانمت ور نه نابینای بی‌دین خوانمت «(۳)»

عطار

خوش بکش این کاروان را تا به حج ای امیرصبر و مفتاح‌الفرج

حج زیارت کردن خانه بود حج رب‌البیت مردانه بود «(۴)»

مولوی

تا روی تو قبله نظر کردم از کوی تو کعبه دگر کردم «(۵)»

سعدی

هر دو عالم فروغ روی وی است کعبه ما هوای کوی وی است «(۶)»

ابن یمین

خضر چو سعی کند در طواف کعبه کویت هزار غسل برآرد در آب چشمه حیوان «(۷)»

عماد فقیه کرمانی

۱- – حسن دهلوی، دیوان، ص ۳۱۰

۲- – حسن متکلم، تاریخ ادبیات، ص ۸۵۱

۳- – عطار، مصیبت نامه، ص ۱۹۸

۴- – مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۷۸؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۱۶

۵- – سعدی

۶- – ابن یمین، دیوان، ص ۲۴۹

۷- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۲۳۱ و ۲۳۵

ص:۲۴۶

طواف حاجیان در کعبه باشد طواف عاشقان در کوی جانان «(۱)»

عماد فقیه کرمانی

زایر حرم کعبه گزید از پی فردوس ما کوی تو آن کعبه فردوس شما را «(۲)»

سلمان ساوجی

حج صدیقان همه عمره طواف کوی اوست هر که راهست این مقام‌صدق دایم درصفاست «(۳)»

سلمان ساوجی

کعبه روی تو را قبله از آن ساخت جنید که نمودش خم ابروی تو محرابی خوش «(۴)»

جنید شیرازی

جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم «(۵)»

حافظ

دل کز طواف کعبه کویت وقوف یافت از شوق آن حریم ندارد سر حجاز «(۶)»

حافظ

در کعبه کوی تو هر آن کس که در آید از قبله ابروی تو در عین نماز است «(۷)»

حافظ

کسی که قبله ابروی تو شناخت اگر به سوی کعبه گزارد نماز نیست قبول «(۸)»

حافظ

۱- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۲۳۱ و ۲۳۵

۲- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۳۶۷ و ۴۴۸

۳- – سلمان ساوجی، دیوان، ص ۳۶۷ و ۴۴۸

۴- – جنید شیرازی، دیوان، ص ۲۳

۵- – حافظ، دیوان

۶- – حافظ، دیوان، ص ۱۲۱

۷- – همان، ص ۴۳

۸- – همان، ص ۲۶۲

ص:۲۴۷

به عزم کعبه کویت برای دیدن رویت قطعت وصل ثقاتی دخلت فی الخلواتی «(۱)»

شمس مغربی

پیش‌ما کعبه به‌جز خاک سر کوی تو نیست قبله اهل نظر جز خم ابروی تو نیست «(۲)»

ابن نصوح شیرازی

حجاج ره به کعبه اهل صفا نبرد تا در حریم تو منزل نیافتند «(۳)»

ابن حسام خوسفی

شرف کعبه بود کوی تو را زاده اللّٰه تعالی شرفا

زایر کوی تو از کعبه گذشت سر کوی تو کجا کعبه کجا «(۴)»

جامی

ای درت کعبه ارباب نجات قبلتی وجهک فی کلصفات

بر سر کوی تو ناکرده وقوف حاجیان را چه وقوف از عرفات «(۵)»

جامی

هر که دارد وقوف از این سر کوی لایرید الوقوف بالعرفات «(۶)»

جامی

چو هست کعبه مقصود کوی او شاهی روا مدار که محروم از آن حرم باشیم «(۷)»

امیر شاهی سبزواری

آخر توان به کعبه کویش طواف کرد چون عزم کرده و احرام بسته‌ایم «(۸)»

امیر شاهی سبزواری

۱- – شمس مغربی، دیوان، ص ۲۰۱

۲- – ابن نصوح شیرازی، شاعر قرن هشتم

۳- – ابن حسام خوسفی

۴- – جامی، دیوان، ص ۱۳۴

۵- – همان، ص ۱۸۲

۶- – همان، ص ۱۸۷

۷- – امیر شاهی سبزواری، دیوان، ص ۷۱

۸- – همان، ص ۷۰

ص:۲۴۸

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و منصاحب خانه «(۱)»

خیالی بخارایی

بس که از کعبه کوی تو مرا مانع شد گر همه قبله شود رو نکنم سوی رقیب

هلالی جغتایی

حج و تصوف

در مبحث حج و عرفان درباره دیدگاه عرفا به حج بحث شد که می‌تواند از یک نظر با دیدگاهصوفیه مشترک باشد؛ اما به نظر می‌رسد کمی درباره آن نیز جداگانه بحث شود. برخوردصوفیه و بزرگان آنها با حج دو گونه بوده است؛ گروهی هم خود حج می‌گزاردند و هم دیگران را به سفر حج تشویق می‌کردند و گروه دیگر این چنین نبودند.

در تذکرةالاولیاء از عطار نیشابوری در این باره حکایتی است که:

ابو عمرو بر اثر گناهی، قرآن را فراموش کرد، پیش حسن بصری آمد، حسن گفت:

اکنون وقت حج است برو حج بگزار، چون فارغ شوی به مسجد خیف برو که پیری بینی در محراب نشسته ... بگو تا دعا کند. بو عمرو همچنان کرد. «(۲)»

این گروه نه تنها به مکه می‌رفتند بلکه مجاور و مقیم مکه نیز می‌شدند که می‌توان از مجاورین مکه ابن عربی «(۳)»

، ابو محمد خراز و علی بن محمد المزین «(۴)»

را نام برد.

گروه دیگر با حج برخورد منفی داشتند و یا از ظاهر گفتار و از حکایات آنها این گونه نتیجه‌گیری می‌شود که برخوردشان با حج برخورد نامقبولی است، مانند این حکایت:

نقل است که یکی با «بُشر» مشاورت کرد که دو هزار درم حلال دارم، می‌خواهم که به حج شوم. گفت: تو به تماشا می‌روی اگر برای رضای خدای می‌روی برو و وام کسی بگزار یا بده به یتیم و یا به مردی مقل حال که آن راحت که به دل مسلمانی رسد ازصد

۱- – خیالی بخارایی، دیوان، ص ۲۴۱

۲- – عطار نیشابوری، تذکرةالاولیاء، ج ۱، باب ۳، ص ۳۲

۳- – دکتر عبدالحسین زرینکوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۱۱

۴- – همان، ص ۱۵۸

ص:۲۴۹

حج اسلام پسندیده‌تر. گفت: رغبت حج بیشتر می‌بینم. گفت از آنک این مالها نه از وجه نیکو به دست آورده‌ای تا به ناوجوه خرج نکنی قرار نگیری. «(۱)»

از یکی ازصوفیه قدیم آورده‌اند که مریدی را گفت به جای مکه رفتن بازگرد و مادرت را خدمت کن! یکی از مشایخ (متوفی ۳۱۹) گوید: «عجب دارم از آنکه به هوای خود به خانه او رود و زیارت کند، چرا قدم بر هوای خود ننهد تا بدو رسد و به او دیدار کند». «(۲)» و از جمله آثار ابوحیان توحیدی متکلم معتزلی مشرب که شکل و نشان صوفیان داشت کتاب «الحج العقلی اذا ضاق القضاء عن الحج الشرعی است» که در سال ۳۸۰ تألیف کرده است و در احوال نظام الملک وزیر قرن پنجم آورده‌اند که با اجازه ملکشاه عازم حج شد پس چون در آن سوی دجله خیمه زدند فقیری که سیمای صوفیان داشت به چادر وزیر آمد و نامه‌ای سربسته تقدیم داشت که در آن نوشته بود: پیامبرصلی‌اللَّه علیه وآله وسلم را به خواب دیدم فرمود برو به حسن (نظام الملک) بگوی چرا به مکه می‌روی؟ حج تو همینجاست. مگر امر نکرده بودیم که پیش این ترک (ملکشاه) بایست و حاجتمندان امت را یاری کن- و نظام الملک بازگشت. «(۳)»

شبیه این داستان را بهاءالدین محمد بلخی معروف به سلطان ولد- فرزند مولانا جلال‌الدین بلخی رومیصاحب مثنوی- در دیوان خویش آورده است. با این تفاوت که به جای «ملک» «شیخ» است و فرموده: دور شدن از شیخ و رفتن به کعبه کاری نارواست.

بگو به حاجی ما ارصواب و رواست ولیکن از بر شیخت سفر به کعبه خطاست

بدانکه آب چو نبود تیممت نیکوست چو آب دست دهد آن تیمم تو هباست

مرادت از حج کردن چو ارتضای حق است یقین به خدمت شیخت بدن بهینه رضاست

۱- - عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۱۱۱

۲- - از تذکرةالاولیاء، ج ۲، ص ۷۴ احوال محمد بن فضیل بلخی

۳- - آدم متز، تمدن اسلامی، ج ۲، ص ۵۶

ص:۲۵۰

از این رسی به خدا و از آن به اجر و ثواب ثواب اگر چه بلند است این از آن بالاست

ثواب نیز گهی باشدت که بهر خدا کنی حجی و طوافی که آن بری زریاست

عبادتی که به اخلاص می‌کنند از جان از آن عبادت در دل اثر حیات وصفاست

ولیک آنچه برای قبول خلقان است که تا عوام بگویند کز خواص خداست

یقین بدان که نیرزد به حبه‌ای آن حج چو پر ز رنج و بلا و تهی ز گنج ولاست

کس از کلیم فزونتر نباشد اندر دین نه خضر را به دعا او زجان و دل می‌خواست

اگر نه‌صحبت او بد ورای طاعتهاش چرا ز عشق خضر هر زمان زغم می‌کاست

دعا چو از دل و جان کرد مستجاب آمد رسید زود به مقصود و گشت کارش راست

بدید روی خضر را وشد بر او روشن که پیش آن شه بینا نهان‌ها پیداست

هر آنچه یافت ز طاعت کلیم در همه عمر ز خضر برد فزونتر چو از خودی برخاست

اگر نه پاسخ «ارنی» ش «لن ترانی» بود خضر بگفت کنون آن گذشت وقت لقاست

ز من بری تو عطایی که جان طاعتهاست از آنکه حضرت ما را از آن قبیل عطاست

به هر گدا که رسد پیش من شهی بخشم نه شاهیی که ورا عاقبت زوال و فناست

ص:۲۵۱

همیشه باشد باقی چو نور حق با حق چنانکه نور خور از قرص خوردمی نه جداست

دویی نگنجد هرگز بدان در این وحدت وزیر شاه کجا گردد آن خسی «(۱)» که گداست

ولد خموش و مکن شرح حال آن مردان که این بداند بی‌شرح هر که او داناست «(۲)»

سلطان ولد

مولوی نیز در این باره ضمن حکایتی می‌گوید:

«بایزید» به هنگام سفر حج در پی‌یافتن خضر زمان خود بود تا آنکه به پیری رسید نابینا، ولی روشن ضمیر با دلی چون آفتاب، پیش او نشست و راهنمایی طلبید.

پیر گفت: عزم کجا داری بایزید پاسخ داد: قصد کعبه دارم. گفت زاد و توشه چه با خود داری؟ پاسخ داد: دویست درم نقره.

پیر گفت: اینک بهتر از حج و طواف کعبه را به تو می‌آموزم و آن این است که هفت بار بر گرد من طواف کنی و درمها را پیش من نهی تا به مراد خویش که حج مقبول است برسی و به حقیقت حق سوگند که خداوند مرا بر بیت خود، کعبه، برگزیده است، زیرا خدای، وقتی کعبه را ساخت درون آن نرفت ولی وقتی که مرا آفرید درون من جای گرفت و از همین رو خدمت به من اطاعت و ستایش خداست و من از خدا جدا نیستم، با چشم بصیرت در من نگاه کن تا نور حق را در بشر ببینی.

خانه‌ای نو ساخت روزی نومرید پیر آمد خانه نو را بدید

گفت شیخ آن نو مرید خویش را امتحان کرد آن نکو اندیش را

روزن از بهر چه کردی ای رفیق گفت تا نور اندر آید زین طریق

گفت آن فرع است این باید نیاز تا از این ره بشنوی بانگ نماز

«بایزید» اندر سفر جستی بسی تا بیابد «خضر» وقت خود کسی

۱- – آن کسی

۲- – سلطان ولد، دیوان، غزلیات، ص ۱۰۶ و ۱۰۷

ص:۲۵۲

دید پیری با قدی همچون هلال دید در وی فر و گفتار رجال

دیده نابینا و دل چون آفتاب همچو پیلی دیده هندستان به خواب

چشم بسته خفته بیندصد طرب چون گشاید آن نبیند، ای عجب!

بس عجب در خواب روشن می‌شود دل درون خواب روزن می‌شود

آن که بیدار است و بیند خواب خوش عارف است او، خاك او در دیده کش

پیش او بنشست و می‌پرسید حال یافتش درویش و همصاحب عیال

گفت: عزم تو کجا ای بایزید؟ رخت غربت را کجا خواهی کشید؟

گفت: قصد کعبه دارم از پگه گفت: هین! با خود چه داری زاد ره

گفت: دارم از درم نقره دویست نک ببسته سخت بر گوشه ردی است

گفت: طوفی کن به گردم هفت بار وین نکوتر از طواف حج شمار

و آن درمها پیش من نه ای جواد! دان که حج کردی و حاصل شد مراد

عمره کردی، عمر باقی یافتیصاف گشتی، برصفا بشتافتی

حق آن حقی که جانت دیده است که مرا بر بیت خود بگزیده است

کعبه هر چندی که خانه‌ی سر اوست خلقت من نیز خانه سر اوست

تا بکرد آن خانه را در وی نرفت و اندر این خانه، به جز آن حی نرفت

چون مرا دیدی خدا را دیده‌ای گرد کعبه‌یصدق برگردیده‌ای

خدمت من طاعت و حمد خداست تا نپنداری که حق از من جداست

چشم نیکو باز کن در من نگر تا ببینی نور حق اندر بشر

بایزید آن نکته‌ها را هوش داشت همچو زرین حلقه‌اش در گوش داشت

آمد از وی بایزید اندر مزید منتهی در منتها آخر رسید «(۱)»

این حکایت نیز مانند دو حکایت گذشته- که دور شدن از «ملک» و «شیخ» را ناروا می‌دانست- نهی از سفر حج، و امر به طواف برگرد «پیر» دارد و در ظاهر غیر قابل قبول جلوه می‌کند اما با کمی دقت می‌توان دریافت که در نظر مولانا و همه عارفان، حجی که بی‌راهنمایی پیرصورت گیرد حج کوی دوست است نه حج روی دوست، حج

۱- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۴، ص ۱۱۶

ص:۲۵۳

خانه است نه حج خدای خانه، حج ظاهر است نه حج باطن و زمانی حج معنی می‌دهد که با هدایت «پیر طریق» و تحت نظر او باشد و این همان است که در مبحث حج و ولایت گفته شده است که حج بی‌ولایت حج نیست و نه تنها حج که بلکه سایر اعمال نیز در سایه ولایت و رهبری معنی پیدا می کند و چنان که امام باقر می‌فرماید:

«بنی‌الاسلام علی خمس: علی الصلوهٔ و الزکوهٔ و الصوم و الحج و الولایهٔ ولم یناد بشیء کما نودی بالولایهٔ» اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و هیچ چیز فراخوانده‌تر و بااهمیت‌تر از ولایت نیست. «(۱)»

حج و ولایت

یکی از مباحث مهم عرفان جهت پیمودن راه و رسیدن به مقصود، وجود راهنما و مرشد است که به آن «ولی»، «انسان کامل» و «پیر» می گویند. سالک برای پیمودن این راه و جهت رسیدن به قرب پروردگار باید تحت مراقبت این پیر باشد و بدون نظر و سرپرستی او کاری انجام ندهد زیرا او این راه را طی کرده و با خطرات و رموز این راه آشناست. او می‌تواند هر چه زودتر و بهتر رهرو را به رشد و کمال برساند و به اسرار و معارف و بواطن شریعت آگاه سازد. او می‌تواند معانی واقعی و حکمتهای عالی احکام را بیاموزد و از ظاهر به باطن سوق دهد. گویا فرقی که بین عرفا و فقها در مسأله «ولی» وجود دارد این است که عارفان می گویند هر کسی می‌تواند «ولی» باشد اما فقها می گویند باید این ولی حق و رهبر و انسان کامل، پیامبر و امام و یا جانشین امام باشد؛ یعنی همانهایی که در قرآن و سنت بهصراحت از آنها نام برده شده است. «(۲)»

۱- – اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸

۲- – مضامین بسیاری از احادیث ما این است که هیچ عملی بدون ولایت پذیرفته نیست و شرط پذیرش اعمال« ولایت» است. و چون صحبت ما پیرامون ولایت و حج است فقط اشاره‌ای به چند حدیث که در این زمینه وارد شده و شرط پذیرش حج را ولایت می‌داند و امامان معصوم را به عنوان دلیل و راهنما معرفی می کند می‌اندازیم.

یقین بدان که نیرزد به حبه‌ای آن حج چو پر زرنج و بلا و تهی زگنج ولاست

سلطان ولد بهاء الدین محمد بلخی پسر مولوی، دیوان، ص ۱۰۷

امام باقر- ع- در ذیل آیه ۳۷ از سوره ابراهیم می‌فرماید:

« اما انّه لم یقل الناس کلهم، أنتم أولئک ونظراؤکم، إنّما مثلکم فی النّاس مثل الشعرهٔ البیضاء فی الثور الاسود او مثل الشعرهٔ السوداء فی الثور الابیض ینبغی للناس أن یحجّوا هـذا البیت ویعظّموه تعظیم اللّه ایّاه وأن یلاقونا حیث کنّا،« نحن الادلّاء علی اللّه». ابراهیم: آیه ۳۷

آن حضرت از حرف« من» که در فاجعل أفئدهٔ من الناس تهوی إلیهم» به کار رفته نتیجه می گیرد که مقصود، بعضی از مردم هستند نه همه مردم و آن گروه شما و امثال شما هستید. همانا مثل شما در مردمم مانند مثل موی سفید است در موهای سیاه و یا موی سیاه در موهای سفید. سزاوار است که مردم خانه خدا را به خاطر عظمت پروردگار، عظیم بشمارند و سپس هر کجا که ما هستیم به ملاقات ما بیایند و« راهنمایان و دلیلان به سوی خدا ما هستیم». در ارتباط با همین آیه در اصول کافی روایتی از امام باقر- ع- آمده که:

قال: نظر الی الناس یطوفون حول الکعبهٔ، فقال: هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیهٔ، إنّما امروا أن یطوفوا بها، ثمّ ینفروا إلینا فیعلمونا

ولایتهم ومودّتهم ویعرضوا علینا نصرهم، ثمّ قرأ هذه الآیة:« فاجعل أفئدة من النّاس تهوی إلیهم». اصول‌کافی، ج ۱، ص ۳۹۲

امام باقر- ع- به مردمی که در حال طواف کعبه بودند نگاه کرد و فرمود: در زمان جاهلیت نیز این چنین طواف می‌کردند. به این مردم فرمان داده شده که طواف کنند سپس به سوی ما کوچ کنند و ولایت و دوستیشان را اعلام کنند و نصرت و یاری خود را بر ما عرضه نمایند سپس این آیه را تلاوت کرد. و در این زمینه احادیث متعدد دیگری وجود دارد که از آن خودداری می‌شود. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۳

ابن حمزه می‌گوید: روزی علی بن الحسین- علیهما السلام- به ما گفت کدام بقعه و سرزمین بر دیگر بقعه‌ها برتری دارد؟ گفتیم خدا و رسول بهتر می‌دانند. فرمود: با فضیلت‌ترین مکانها کنار کعبه بین رکن و مقام است و اگر کسی عمر نوح کند و در آن مقام روزها را روزه بدارد و شبها را نماز گزارد سپس مرگ او را فرارسد در حالی که ولایت ما را نداشته باشد هیچ سودی برای او ندارد. عقاب الاعمال، ص ۲۴۴

وروایت طولانی دیگری نیز به همین مضمون از امام باقر وارد شده که آخر روایت چنین است:

« واللّه لو أنّ عبداً صفّ قدمیه فی ذلک المکان قام اللیل مصلیاً حتّی یجیئه النهار وصام النهار حتّی یجیئه اللیل ولم یعرف حقّنا وحرمتنا أهل البیت لم یقبل اللّه منه شیئاً أبداً.» عقاب الاعمال، ص ۲۶۴

« به خدا قسم اگر بنده‌ای در آن مکان- رکن اسود و مقام و باب کعبه- قدم خود را محکم کند شبها را تا به صبح نماز بخواند و روزها را تا به شب روزه بگیرد ولی حق ما را نشناسد و حرمت ما اهل بیت را نداند هیچ چیز از او پذیرفته نیست.» آری چه شگفت سخنی است« ما اکثر الضجیج واقلّ الحجیج».

سدیر صیرفی گوید: با امام صادق- ع- در عرفات بودم، ناله حجاج به آسمان بلند بود. با خود گفتم آیا اینها همه بر ضلالت و گمراهیند؟ امام صادق مرا صدا زد و گفت تأمل کن، من تأمل کردم و در این هنگام جمعیتی از میمون و خوک مشاهده کردم. المناقب، ج ۴، ص ۱۸۶، به نقل از الحج فی الکتاب و السنهٔ، ص ۳۲۸ و متن حدیث چنین است:

وفی المناقب: سدیر الصیرفی قال: کنت مع الصادق- علیه السلام- فی عرفات فرأیت الحجیج و سمعت الضجیج فتوسمت و قلت فی نفسی، أتری هؤلاء کلّهم علی الضلال؟ فنادانی الصادق- علیه السلام- فقال: تأمّل فتأملتهم فإذا هم قردهٔ و خنازیر. در دو روایت دیگر امام باقر به« ابا بصیر» و امام سجاد به« زهری» فرمود: ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج؛ چه بسیارند ضجه کنندگان و چه کمند حجگزاران. مناقب، ج ۴، ص ۱۸۴ و مستدرک، ج ۲، ص ۱۶۷، وفی المناقب: قال ابو بصیر للباقر- علیه السلام: ما اکثر الحجیج و اعظم الضجیج، فقال: بل ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج. وفی المستدرک: نقلًا عن تفسیر العسکری- علیه السلام- قال علی بن الحسین- علیهما السلام- وهو واقف بعرفات للزهری: کم تقدر ههنا من الناس؟ قال: أقدّر اربعمائهٔ الف و خمسمائهٔ الف کلّهم حجاج قصدوا اللّه بأموالهم و یدعونه بضجیج أصواتهم فقال له: یا زهری ما اکثر الضجیج و أقلّ الحجیج؟!، سنایی می‌گوید:

حسن در بصره پر بینند لیکن در بصره افزون بدن در کعبه پر آیند لیکن در نظر نقصان

سنایی، دیوان، ص ۳۰۰

صد هزار آوازه یابی در هوای حج و لیک عالم السر نیک داند های هوی از های های

سنایی

از مجموعه این روایات می‌آموزیم که هیچگاه نباید بدون ولی زیست و پیوسته باید با او در تماس بود و از او مسائل و احکام را آموخت و او را به عنوان دلیل و راهنما انتخاب کرد و علاوه بر آن باید حمایت و نصرت خود را بر او عرضه کرد و دوستی و ولایت او را اعلام نمود. عرفا در این مسأله یعنی اطاعت و پیروی از ولی و برگزیدن او به عنوان رهبر و راهنما با فقها اشتراک دارند و همان گونه که گفته شد تنها تفاوتی که میان آنها موجود است در مصداق« ولی» است که ولی چه کسی باید باشد. فقها

می گویند: آیا ما حق داریم ولایت هر کسی را که مدعی رهبری و ولایت باشد بپذیریم یا باید این شخص را خدا و پیامبر و یا امام تعیین نماید. و بدین ترتیب نزد فقها، صاحبان امر و حکومت و ولایت پس از رسول خدا، دوازده امام معصوم و در زمان غیبت صغری« نواب اربعه» می‌باشند که نایبان خاص هستند و در زمان غیبت کبری نایبان عام می‌باشند

ص:۲۵۴

ص:۲۵۵

در هر حال نزد «اهل ولا» شرط پذیرش اعمال و گمراه نشدن ازصراط مستقیم، پیروی از «ولی»، «امام»، «راهبر»، «شیخ»، «دلیل راه» «ادیب عشق» و یا به تعبیرات دیگر «خضر»، «مرغ سلیمان» و «طایر قدس» است. «(۱)»

و حاجی نیز جهت رسیدن به کعبه و برای به سلامت پیمودن این بادیه پرخوف و خطر بایـد تحت نظر راهنما حرکت کنـد و بـدون راهنمایی و هـدایت او قـدم از قـدم برنـدارد، زیرا بعـد مسافت و سـختی راه، بیابانهای پهناور و خشک، بادهای سیاه و خارهای زهر آلود، بی‌آبی و درد و مرگ، وجود دزدان و راهزنان و ... همه و همه ایجاب

۱- - حافظ می گوید:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که گم شد آنکه در این ره به رهبری نرسید

طی این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

به صد امید نهادیم در این مرحله پای ای دلیل دل گمگشته فرو نگذارم

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

در مکتب حقایق و پیش« ادیب عشق» هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

حافظ در این ابیات به صراحت اعلام می‌دارد که اگر من به جایی رسیدم در سایه رهبری و« دلیل راه» رسیدم و هر چه کوشیدم که بدون راهنما به کوی عشق قدم گذارم میسر نشد.

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

ص:۲۵۶

می کند که جهت طی این مسیر وجود «راهنما» «دلیل راه»، «هادی»، «پیر»، «مرشد»، «ولی حق»، و «انسان کامل» لازم است.

«سنایی» در کتاب «حدیقهٔ الحقیقهٔ» به ذکر داستان «حامد لفّاف» می‌پردازد که در سفرش به سوی کعبه با پیری برخورد می کند که پیر به ارشاد و راهنمایی وی می‌پردازد.

آن شنیدی که حامد لفاف در حریم حرم چو کرد طواف

ناگهی باز خورد بر وی پیر آنکه در عصر خود نداشت نظیر

گفت شیخا بگوی تا چونی تا به رنج زمانه مرهونی

گفت حالم سلامت و خیر است لفظ من سال و ماه لاغیر است

گفت وَیحَکَ سخن خطا گفتی همچو نادان به خود برآشفتی

آدمی خیر آنگهی دارد کهصراط دقیق بگذارد

تو هنوز ازصراط نگذشتی خیر چون باشد ای دد دشتی

بعد از آن در بهشت و دار سلام چون سلامت بود نیافته کام

چون از این هر دو فارغ آیی تو آنگهی خیر را بشایی تو

ایمن از هر نهاد زشت شوی به سلامت چو در بهشت شوی

مر تو را هست هر دوان در پی خویش را خیر گفته عز علی

از حقیقت چنان به دل دوری که نه ای اوستاد مزدوری

یک زمان از نهاد خود برخیز در رکاب محمدی آویز

آنچه گفته است شرع آمده گیر و آنچه مقدور کائنا شده گیر

یک زمان شرع را متابع شو بس مرفه به دشت در بغنو «(۱)»

سنایی

مولوی در کتاب مثنوی در داستان حج کردن بایزید بسطامی می گوید: وی هنگام سفر، به دنبال خضر زمان خود می گشت تا او را در این سفر راهنمایی کند که شرح آن در بحث «حج و تصوف» آمده است.

بایزید اندر سفر جستی بسی تا بیابد «خضر» وقت خود کسی

۱- - سنایی، حدیقهٔ الحقیقه، ص ۴۶۸

ص:۲۵۷

مولوی در جایی دیگر از مثنوی درباره ضرورت اتخاذ استاد می گوید:

اگر کسی بدون استاد، شغلی و پیشه‌ای انتخاب کند باعث رسوایی او می‌شود و هر که بدون رهبر مسیری را طی کند راه دو روزه راصد ساله می‌پیماید و هر که در بیابان کعبه بدون راهنما حرکت کند سرگشته و ذلیل می‌شود و خیلی کم اتفاق می‌افتد که شخصی بدون راهنما به مقصد برسد، درست مانند آن است که شخص بدون پدر و مادر به دنیا بیاید و یا بدون کسب و کار و به طور اتفاقی به گنجی دست یابد.

هر که گیرد پیشه‌ای بی‌اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا

هر که در ره بی‌قلاووزی رود هر دو روزه راهصد ساله شود

هر که تازد سوی کعبه بی‌دلیل همچون این سرگشتگان گردد ذلیل

زآنکه نادر باشد اندر خافقین کآدمی سر برزند بی والدین

مال او یابد که کسبی می‌کند نادری باشد که بر گنجی زند

مصطفایی کو که چشمش جان بود تا که رحمن علم القرآن بود

اهل تن را جمله علم بالقلم واسطه افراشت در بذل کرم

هر حریصی هست محروم ای پسر چون حریصان تک مرو آهسته‌تر «(۱)»

دیگر شعرا نیز هر کدام به بیانی شرط به سلامت رسیدن به کعبه مقصود را وجود دلیل و راهنما می‌دانند.

بی تو کس کی به سلامت رسد اندر کعبه که به هرگام در آن ره خطری نیست که نیست «(۲)»

قطب‌الدین بختیار کاکی

ما بی هدایت تو به مجمع کجا رسیم هرگز کسی به کعبه نرفته است بی‌دلیل «(۳)»

عماد فقیه کرمانی

مرا به کعبه مقصود رهنمایی نیست میان این همه بیگانه آشنایی نیست

۱- - مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۶، ص ۳۶۶؛ نیکلسون ج ۲، ص ۳۴؛ رمضانی، ج ۳، ص ۱۴۶

۲- - قطب‌الدین بختیار کاکی، قرن هفتم، دیوان، ص ۶۱

۳- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۲۰۰

ص:۲۵۸

مگر دلالت من، خضر پی خجسته کند در این میان بیابان که ره به جایی نیست

اگر دلیل نباشد به کعبه نتوان رفت ز رهروان چه گشاید که رهنمایی نیست «(۱)»

عماد کرمانی

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

سعدی

کعبه دل

«(۲)»

یکی دیگر از نگاههای عارفانه به کعبه، مقایسه کعبه با دل است. در قداست و

۱- – همان، ص ۳۱۲

۲- – صاحب شرح گلشن راز گوید: دل لطیفه‌ای است نهانی و دل نفس ناطقه است و محل تفصیل معانی و به معنی مخزن اسرار حق است که همان قلب باشد. و محل ادراک حقایق واسرار معارف است.

دل چه باشد مخزن اسرار حق خلوت جان بر سر بازار حق

دل امین بارگاه محرمی است دل اساس کارگاه آدمی است

کاشانی می‌گوید: مراد از دل به زبان اشارت آن نقطه است که دایره وجود از دور حرکت آمد و بدو کمال یافت و سر ازل و ابد را به هم پیوست و مبتدای نظر در وی به منتهای بصر رسید و جمال و جلال وجه باقی بر او متجلی شد و عرش رحمان و منزل قرآن و فرقان و برزخ میان غیب و شهادت و روح و نفس و مجمع البحرین ملک و ملکوت و ناظر و منظور شد. و آن را خلوتخانه محبت خدا دانند که هر گاه از آلودگیهای طبیعت پاک و منزه شود انوار الهی در آن تجلی کرده متجلی به جلوات محبوب گردد.

از فرهنگ مصطلحات عرفا به نقل از شرح گلشن راز، کشاف اصطلاحات الفنون و اصطلاحات صوفیه.

صاحب آنند راج در این مورد گوید: دل لطیفه ربانی و روحانی و او حقیقت انسان است و مدرک و عالم و عارف و عاشق و مخاطب و معاتب همان است. هر که دل را دریافت خدا را دریافت و هر که به دل رسید به خدا رسید. دانی که دل چیست و کجاست؟ دل منتظر خداست و مظهر جلال و جمال کبریایی و منظور لطف الهی است و چون قالب رنگ دل گیرد و همرنگ دل شود قالب نیز منظور الهی باشد. از فرهنگ مصطلحات عرفا به نقل از شرح گلشن راز، کشاف اصطلاحات الفنون و اصطلاحات صوفیه.

اگر یک قطره را دل برشکافی برون آید از او صد بحر صافی

به هر جزوی ز خاک ار بنگری راست هزاران آدم اندر وی هویداست

مولوی

درون حبه‌ای صد خرمن آمد جهانی در دل یک ارزن آمد

بدان خردی که آمد حبه دل خداوند دو عالم راست منزل

شبستری

- شیخ محمود شبستری، مجموعه آثار، به نقل از« لاهیجانی» شرح گلشن راز، ص ۷۳

- دهخدا، واژه دل

ص:۲۵۹

حرمت دل همین بس که آن را به کعبه تشبیه کرده و با کعبه مساوی و مقابل قرار داده‌اند و گفته‌اند:

تا می‌توانی شکست دل دوستان مخواه کاین خانه را به کعبه مقابل نهاده‌اند «(۱)»

جامی

بلکه پا را از این فراتر نهاده و گفته‌اند:

دل به دست آور که حج اکبر است از هزاران کعبه یک دل بهتر است «(۲)»

و نیز گفته‌اند دل «بیت اللّه» و خانه پروردگار است:

کعبه مردان نه از آب و گل است طالب دل شو که بیت اللّه دل است «(۳)»

مولوی

و این تشبیه- یعنی تشبیه دل به کعبه- یکی از گسترده‌ترین و بیشترین تشبیهاتی است که عرفا و شعرا در نظم و نثر خود آورده‌اند و وجه شبه آن را این گونه بیان کرده‌اند که:

چنانکه در ظاهر کعبه‌ای است قبله خلق و آن از آب و گل است در باطن نیز کعبه‌ای است منظور نظر حق و آن دلصاحبدل است.

اگر کعبه گل محل طواف خلایق است، کعبه دل مطاف الطاف خالق است. آن مقصد زوار است و این «مهبط انوار» آنجا خانه است و اینجا «خداوند خانه». «(۴)»

کعبه بنیاد خلیل آزر است دل نظر گاه خلیل اکبر است

مولوی

«خواجه عبداللّه انصاری» در «مناجات نامه» در مقایسه دل با کعبه گوید:

ای عزیز: در رعایت دلها بکوش و عیب کسان می‌پوش و دل به دنیا مفروش. بدان که خدای تعالی در ظاهر، کعبه بنا کرده که او را از سنگ و گل است و در باطن کعبه‌ای ساخته

۱- - جامی، دیوان، ص ۱۲۶

۲- - امثال و حکم، دهخدا، واژه حج

۳- - مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۸۲؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۱۶

۴- - ملاحسین واعظ کاشفی، لب لباب مثنوی، ص ۵۱

ص:۲۶۰

که از جان و دل است. آن کعبه، ساخته ابراهیم خلیل است و این کعبه، نظرگاه رب جلیل است. آن کعبه، منظور نظر مؤمنان است و این کعبه، نظرگاه خداوند رحمان است. آن کعبه حجاز است و این کعبه راز است. آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمادم، آنجا مروه و عرفات است و اینجا محل نور ذات. حضرت محمد مصطفی-ص- آن کعبه را از بتان پاک کرده، تو این کعبه را از اصنام هوا و هوس پاک گردان. «(۱)»

«محیی لاری» عارف قرن دهم (متوفی ۹۴۳) سخنی فراتر از سخن دیگر عرفا دارد و آن این که کعبه که گروهی آن را آب و گل تصور کرده‌اند تصوری نادرست است بلکه این کعبه نه تنها گل نیست بلکه در حقیقت دل است که در بدن جهان آفرینش قرار دارد.

کعبه مپندار از آب و گل است در تن آفاق به جای دل است

کعبه دل در آینه شعر

کعبه است دل من که بدان کعبه نیاید بی‌دوستی آل نبی قافله حاج «(۲)»

سوزنی

ای سنایی ز جسم و جان بگسل هر چه آن غیر اوست ز آن بگسل

چند گردی به گرد کعبه گل یک نفس کن طواف کعبه دل «(۳)»

سنایی

دل مؤمن چو کعبه دان به درست زمزم و رکن او مبارک و چست «(۴)»

سنایی

کعبه را از بتان مطهر کن شمع توحید را منور کن «(۵)»

سنایی

۱- – خواجه عبداللّه انصاری، مناجات نامه

۲- – سوزنی، دیوان، ص ۱۴۵

۳- – سنایی، مثنوی طریق التحقیق

۴- – سنایی، حدیقهٔالحقیقه، ص ۵۸۸، ۳۴۰، ۱۴۶

۵- – سنایی، حدیقهٔالحقیقه، ص ۵۸۸

ص:۲۶۱

از در چشم تا به کعبه دل عاشقان را هزار و یک منزل «(۱)»

کعبه دل ز حق شده منظور همت سگ بر استخوان مقصور «(۲)»

سنایی

نیست کن هر چه راه و رای بود تات دل خانه خدای بود

تا تو را بود با تو در ذات است کعبه با طاعتت خرابات است

ور ز ذات تو بود تو دور است بتکده از تو بیت معمور است «(۳)»

سنایی

خاک ره عوام زیارتگه خواص دل کعبه حقیقت و ما آستانه‌ایم «(۴)»

ظهیر فارابی

عاشقان اول طواف کعبه جان کرده‌اند پس طواف کعبه تن فرض فرمان دیده‌اند «(۵)»

خاقانی

آنم که یاد و کعبه مرا حق خدمت است آری بر این دو کعبه توان جان نثار کرد «(۶)»

خاقانی

ما شبروان بادیه کعبه دلیم وین یک دو روز ترک خرابات می‌کنیم «(۷)»

عطار

حج چیست از پا و سر بیرون شدن کعبه دل جستن و در خون شدن «(۸)»

عطار

۱- – همان، ص ۳۴۰

۲- – سنایی، حدیقةالحقیقه، ص ۱۴۶

۳- – همان

۴- – ظهیر فارابی، دیوان، ص ۲۶۱

۵- – خاقانی، دیوان، ص ۹۰

۶- – همان، ص ۹۰

۷- – عطار، دیوان، ص ۵۱۹

۸- – عطار، مصیبت‌نامه، ص ۴۵

ص:۲۶۲

دل به کعبه می‌رود در هر زمان جسم طبع دل بگیرد زامتنان «(۱)»

مولوی

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری دل است کعبه معنی تو گل چه پنداری

طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود که تا به واسطه آن دلی به دست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی قبول حق نشود گر دلی بیازاری

عمارت دل بیچاره دوصد پاره ز حج و عمره به آید به حضرت باری «(۲)»

کعبه مردان نه از آب و گل است طالب دل شو که بیت اللّه دل است

صورتی کان فاضل و عالی بود او ز بیت اللّه کی خالی بود

کعبه بنیاد خلیل آزر است دل نظرگاه خلیل اکبر است «(۳)»

مولوی

خربت کعبهٔ قلبی، ذهبت فی العتبات ز سیئات همی غافل از پی حسناتی

سعدی

ای کعبه دل کویت، وای قبله جان رویت وی باد سمن بویت الحمد و تحیاتم «(۴)»

علاءالدوله سمنانی

کعبه دل بهر عشق دلربا پرداختم جان جانان حجره جان مکرم ساختم «(۵)»

علاء الدوله سمنانی

گر پرسد که هر دو جهان گفته‌ای کاندر آدمی است نهان

اندر این کعبه شد به صورت کم حجری و اندر آن حجر زمزم

حجرش سازگار و سازنده زمزم او حجر گدازنده

پرگهر حجرهاست در حجرش زهره طالع ز مطلع فجرش

۱- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۳۴۸؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۳۰۹

۲- مولوی، کلیات شمس، ص

۳- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۲۷۲؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۸۲

۴- – علاءالدوله سمنانی، دیوان، ص ۱۵۳

۵- – همان، ص ۱۵۴

ص:۲۶۳

ذهب و گنج در رصاصه او قمر و شمس هر دو خاصه او

خیز و این کعبه را طوافی کن به کراماتش اعترافی کن

سعی کن درصفای روح و بدن تا شود تن چو جان و جان چون تن «(۱)»

اوحدی مراغی

میان کعبه و ما گرچه صد بیابان است دریچه‌ای زحرم در سراچه جان است

به جان ملازم آن آستانه باش ای دل که بار تن به در کعبه بردن آسان است

اگر عزیمت خاک در حرم داری کفن بپوش چو آیی چنانکه فرمان است

زبوستان رخت گل کسی تواند چید که خار بادیه‌اش در نظر چو ریحان است

به بال همت اگر می‌پری ز خار مپرس چرا که طایر قدس ایمن از مغیلان است

بیا و بنگر اگر چشم خرده بین داری که سنگریزه بطحا عقیق و مرجان است

مپای خواجه که خضر از برای خدمت تو زلال برکف و موقوف در بیابان است

شنیده‌ام که به حجاج عاشقی می‌گفت که کعبه من سرگشته کوی جانان است

طواف کعبه دل گر میسرت گردد عماد، حج پذیرفته در جهان آن است «(۲)»

عماد فقیه کرمانی

خانه آسا کعبه دل را بپرداز از بتان تا نهندت راستان بر آستان روی نیاز «(۳)»

جامی

آن رهروان که رو به در دل نهاده‌اند بی‌رنج راه رخت به منزل نهاده‌اند

تا می‌توان شکست دل دوستان مخواه کاین خانه را به کعبه مقابل نهاده‌اند «(۴)»

بابا فغانی

جای جانان قلب مومن باشد ای دلبر بدان کعبه دل را زیارت کن که کعبه‌ی سنگ نیست

راه دور کعبه را گم کرده‌ای حاجی چرا کعبه دل را زیارت کن که فرسنگش کم است

۱- – اوحدی مراغی، دیوان، ص ۵۲۵ و ۵۲۶

۲- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۴۱

۳- – جامی، دیوان، ص ۱۲۶

۴- – بابا فغانی، دیوان

ص:۲۶۴

کعبه مپندار از آب و گل است در تن آفاق به جای دل است

تازه گلی رسته به باغ جهان روشن از آن چشم و چراغ جهان

دیر نپاید گل این مرغزار تازه شود باز به هر نوبهار «(۱)»

محیی لاری

دور بینان که زکونین نظر برگیرند کحل توفیق به اکسیر برابر گیرند

چون نظر بر حرم کعبه دل اندازند نه فلک را ز ره پای کبوتر گیرند

چون مقدس قدمان نیت احرام کنند کعبه را در حرم دل بت آزر گیرند

حاجیان معنی تجرید اگر دریابند از بیابان حرم راه قلندر گیرند

عید ایجاد تو را معتکفان جبروت دو جهان خلق دو قربانی لاغر گیرند

تا ابد باد درت قبله گه و کام روا که طواف حرمت را حج اکبر گیرند «(۲)»

فیضی

خرابات، دیر، بتخانه

اشاره

شعرای عارف، اصطلاحات و کلمات بسیاری را به همراه کعبه به کار برده‌اند که به سه دسته تقسیم می‌شوند. گروه اول کلماتی است مانند: خرابات، میخانه، خانه خمار، خمخانه، میکده، خمار، ساقی، ساغر، جام، خمره، باده، می و شراب که همه از یک خانواده و نام مایع سکر آور و مست کننده معروف می‌باشد «(۳)» گروه دوم کلماتی است، مانند بتکده، بتخانه، کنشت، دیر، کلیسا، مسجد، مدرسه، محراب، شبستان، اذان، ناقوس، بت، زنار، تسبیح،صلیب، سجاده و چلیپا که همگی نام اشیا و جاهای پرستش و مکانهای مقدسی است که نزد اقوام و ملل موجود جهان محترم است.

دسته سوم کلماتی است مانند: چشم، لب، زلف، خط، خال، عذار، عارض، رخسار، گیسو، قد، بالا، لب، دندان، ابرو، رخ، شمع، شاهد، بربط، رند، حریف، نرد، مناجات، نی

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۴۰

۲- – ابوالفضل فیضی متوفی ۱۰۰۴، دیوان، ص ۲۰

۳- – خرابات در اصطلاح صوفیان جای مرتبه خراب شدن صفات بشری و ترک علایق دنیوی و به عکس معنی لغوی آن دنیای پاک جویندگان حق است کتاب دوم دبیرستان، ص ۱۰۳

ص:۲۶۵

و ارغنون که همگی اسباب و وسائل عشرت و عشق و عاشقی می‌باشند.

باید دید این اصطلاحات در نزد عرفا به چه معنی است و چرا آنها را در ردیف نامها و مکانهای مقدسی مانند کعبه آورده‌اند و چه ضرورتی داشت که شعرا برای بیان مطالب خویش از این کلمات استفاده کنند.

در اینجا فقط به ذکر یک وجه آن اشاره شده است. و آن اینکه عرفا همه این مکانها را بدون استثنا خانه دوست و دیار یار می‌دانند و هیچ مکان و سرایی را بدون وجود محبوب و خالی از دلبر نمی‌دانند زیرا که «فاینما تولوا فَثَمَّ وجه اللّٰه «(۱)»» هر کجا که بروید و روی آورید آنجا وجه خداست.

خوشا آنان که از پا سرندونند میون شعله خشک و تر ندونند

کنشت و کعبه و بتخانه و دیر سرایی خالی از دلبر ندونند

بابا طاهر عریان

در مسجد و در کعبه و بتخانه دویدیم هر جا که رسیدیم به جز یار ندیدیم

در حضرت ارباب بسیار بگردیم لبیک حق از کعبه و بتخانه شنیدیم «(۲)»

قاسم انوار

عطار نیشابوری (متوفی ۶۲۷) در «منطق الطیر» به ذکر داستانی در این باره می‌پردازد که شیخ نصرآباد پس از آنکه چهل حج انجام داد زنار بست و به طواف آتشگاه گبری پرداخت. شخصی گفت: چه شد که پس از چندین حج و سروری کافر شدی؟

شیخ گفت: ذره‌ای حیرت در من پدیدار گشت و این گونه در خانه و رخت من آتش افتاد و خرمن مرا بر باد داد و اینجاست که عرفا این مکانها را جای شعله‌ور شدن آتش عشق الهی می‌دانند و آن را با کعبه و مسجد برابر می‌نهند.

۱- - بقره، ۱۱۵

۲- - قاسم انوار، دیوان، ص ۲۱۷

ص:۲۶۶

حکایت

شیخ نصر آباد را بگرفت درد کرد چل حج بر توکل اینت مرد

بعد از آن موی سپید و تن نزار برهنه دیدش کسی با یک ازار

در دلش تابی و در جانش تفی بسته زناری و بگشاده کفی

آمده نی از سر دعوی ولاف گرد آتشگاه گبری در طواف

گفت شخصی ای بزرگ نامدار این چه کار توست آخر شرم دار

کرده چندین حج و چندین سروری حاصل این جمله آمد کافری

این چنین کار از سر خامی بود اهل دل را از تو بدنامی بود

این کدامین شیخ کرد این راه کیست می‌ندانی تو که آتشگاه چیست

شیخ گفتا کار من سخت اوفتاد آتشم در خانه و رخت اوفتاد

شد از این آتش مرا خرمن به باد داد کلی نام و ننگ من به باد

گشته‌ام کالیو کار خویشتن می‌ندانم حیله‌ای زین بیش من

چون درآید این چنین آتش به جان کی گذارد نام و ننگم یک زمان

تا گرفتار چنین کار آمدم از کنشت و کعبه بیزار آمدم

ذره‌ای گر حیرتت آید پدید همچو منصد حسرتت آید پدید «(۱)»

عطار نیشابوری

خیالی بخارایی (متوفی ۸۵۰) غزل معروفی دارد که همه جا را سرای دوست می‌داند و خانه به خانه چه در دیر و چه مسجد به طلب دوست می‌رود.

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

هر کس به زبانی سخن عشق تو راند عاشق به سرود غم و مطرب به ترانه

افسون دل افسانه عشق است دگر نه باقی به جمالت که فسون است و فسانه

تقصیر خیالی به امید کرم توست باری چه گنه را به از این نیست بهانه «(۲)»

خیالی بخارایی

۱- – عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۲۵۴ و ۲۵۵

۲- – خیالی بخارایی، دیوان، ص ۲۶۰

ص:۲۶۷

شیخ بهایی بر غزل فوق تضمینی دارد که در پاورقی آمده است. «(۱)»

کعبه و خرابات

«(۲)»

۱- – مخمس زیر، تضـمینی است بر غزل خیالی بخارایی از شـیخ بهاءالدین، محمد بن حسـین عاملی، معروف به شـیخ بهایی. وی از دانشـمندان بنام دوره صـفویه است. اصل وی از« جبل عامل» شام بود. او هشتاد و هشت کتاب و رساله نوشته و به فارسی و عربی نیز شعر می‌سروده است. وی در سال ۹۳۵ هجری متولد و در سال ۱۰۳۰ وفات نمود.

تا کی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد به سر آید غم هجران تو یا نه؟ ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد

در میکده رهبانم و در صومعه عابد گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در میکده و دیر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید

عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد، راه تو پوید دیوانه برون از همه آیین تو جوید

تا غنچه بشکفته این باغ که بوید؟ هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم توست هر چند که عاصی است ز خیل و خدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توست تقصیر خیالی به امید کرم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

شیخ بهایی، دیوان، ص ۷۶ و ۷۷، با اندکی تلخیص از متون ادب پارسی، سال دوم ادبیات و علوم انسانی، ص ۷۵ و ۷۶

۲- – خرابات به معنی، شرابخانه، میخانه و میکده است که در اصطلاح صوفیان جای مرتبه خراب شدن صفات بشری و ترک علایق دنیوی و به عکس معنی لغوی آن دنیای پاک جوینـدگان حق است و وجه دومی که ذکر کرده‌انـد که چرا عرفا از این اصـطلاحات استفاده کرده‌اند و چرا الفاظی مانند خرابات، دیر و بتخانه را در ردیف کعبه قرار داده‌اند این است که این کلمات نزد عرفا رمز است

و رمز آن را بی‌خبران نمی‌دانند.

اصطلاحاتی است مر ابدال را که از آن نبود خبر غفال را

مولوی

و عرفا گفته‌اند که معانی ظاهری این کلمات مورد نظر آنها نیست و چون الفاظ برای بیان مقاصد عرفانی کوتاه و نارساست چاره‌ای جز به کار بردن آن ندارند زیرا با این اصطلاحات معانی بلند و مفاهیم عمیقی را بیان می‌کنند.

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بی‌کران در ظرف ناید

شبستری

و از همین روست که بعضی از عرفا به توضیح و تفسیر بعضی از این کلمات پرداخته‌اند و به صراحت معانی مورد نظر خود را بیان کرده‌اند چنانکه حافظ در این بیت بین مستی عشق و خمر و آب انگور تفاوت قائل است و می‌گوید:

مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری

و یا در این بیت تصریح می‌کند که مراد از می، می حقیقت است نه مجاز.

خم ها همه در جوش و خروشند ز مستی و آن می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است

و یا در این ابیات مراد از می را« می الست» و« باده ازل» و مست این باده را،« مست وحدت» و« مست باده ازل» می‌داند.

به هیچ دور نخواهید یافت هشیارش چنین که حافظ ما مست باده ازل است

خرم دل آن که همچو حافظ جامی ز« می الست» گیرد

شود« مست وحدت» ز« جام الست» هر آن کو چو حافظ« می صاف» خورد

گروه دیگری از عرفا هستند که صریحاً این اصطلاحات را معنی کرده‌اند.

چنانکه شمس مغربی متوفی ۸۰۹ این شاعر بلند آوازه عارف که معاصر حافظ است می‌گوید:

اگر بینی در این دیوان اشعار خرابات و خراباتی و خمار

بت و زنار و تسبیح و چلیپا مغ و ترسا و گبر و دیر و مینا

شراب و شاهد و شمع و شبستان خروش بر بط و آواز مستان

می و میخانه و رند و خرابات حریف و ساقی و نرد و مناجات

نوای ارغنون و ناله نی صبوح و مجلس و جام پیاپی

خم و جام و سبوی می فروشی حریفی کردن اندر باده نوشی

ز مسجد سوی میخانه دویدن در آنجا مدتی چند آرمیدن

گرو کردن پیاله خویشتن را نهادن بر سر می جان و تن را

گل و گلزار و سرو و باغ و لاله حدیث شبنم و باران و ژاله

خط و خال و قد و بلا و ابرو عذار و عارض و رخسار و گیسو

لب و دندان و چشم و شوخ سرمست سر و پا و میان و پنجه و دست

مشو زنهار از این گفتار در تاب برو مقصود از آن گفتار دریاب

مپیچ اندر سر و پای عبارت اگر هستی ز ارباب اشارت

نظر را نغز کن تا نغز بینی گذر از پوست کن تا مغز بینی

نظر گر برنداری از ظواهر کجا گردی ز ارباب سرائر

چو هر یک را از این الفاظ جانی است به زیر هر یک از اینها جهانی است

تو جانش را طلب از جسم بگذر مسمی جوی باش از اسم بگذر

فرو نگذار چیزی از دقایق که تا باشی ز اصحاب حقایق

و همچنین شیخ شبستری متوفی ۷۲۰ که از عرفای نامدار تاریخ عرفان است در کتاب« گلشن راز» به صورت سؤال و جواب به شرح این اصطلاحات می‌پردازد. وی در پرسش و پاسخی در این زمینه می گوید:

سؤال

شراب و شمع و شاهد را چه معنی است خراباتی شدن آخر چه دعوی است

جواب

شراب و شمع و شاهد عین معنی است که در هر صورتی او را تجلی است

شراب و شمع، سکر و ذوق عرفان ببین شاهد که از کس نیست پنهان

شراب اینجا زجاجه، شمع مصباح بود شاهد فروغ نور ارواح

زشاهد بر دل موسی شرر شد شرابش آتش و شمعش شجر شد

شراب و شمع، جام و نور اسری است ولی شاهد همان آیات کبری است

شراب و شمع و شاهد جمله حاضر مشو غایب ز شاهد بازی آخر

شراب بیخودی در کش زمانی مگر کز دست خود یابی امانی

بخور می تا ز خویشت وا رهاند وجود قطره با دریا رساند

شرابی خور که جامش روی یار است پیاله چشم پاک باده خوار است

شرابی را طلب بی‌ساغر و جام شرابی باده خوار ساقی آشام

شرابی خور ز جام وجه باقی « سقاهم ربهم» او راست ساقی

طهور آن می بود کز لوث هستی تو را پاکی دهد در وقت مستی

اشارت به خرابات

خراباتی شدن از خود رهایی است خودی کفر است اگر خود پارسایی است

نشانی داده‌اندت از خرابات که« التوحید اسقاط الاضافات»

خرابات از جهان بی‌مثالی است مقام عاشقان لاابالی است

خرابات آشیان مرغ جان است خرابات آستان لامکان است

خراباتی خراب اندر خراب است که در صحرای او عالم سراب است

خراباتی است بی‌حد و نهایت نه آغازش کسی دیده نه غایت

اگر صد سال در وی می‌شتابی نه کس را و نه خود را بازیابی

گروهی اندر او بی‌پا و بی‌سر همه نه مؤمن و نه نیز کافر

شراب بیخودی در سر گرفته به ترک جمله خیر و شر گرفته

شرابی خورده هر یک بی‌لب و کام فراغت یافته از ننگ و از نام

ص:۲۶۸

ص:۲۶۹

قبله چون میخانه کردم پارسایی چون کنم عشق بر من پادشا شد پادشایی چون کنم

کعبه یارم خرابات است و احرامش قمار من همان مذهب گرفتم پارسایی چون کنم «(۱)»

سنایی

طلب ای عاشقان خوش رفتار طرب ای نیکوان شیرین کار

۱- – سنایی، دیوان، ص ۳۹۳

ص:۲۷۰

تا کی از خانه هین ره صحرا تا کی از کعبه هین در خمار «(۱)»

سنایی

خانه طامات عمارت مکن کعبه آفاق زیارت مکن

سر به خرابات و خرابی در آرصومعه را هیچ عمارت مکن «(۲)»

سنایی

ای سنایی در ره ایمان قدم هشیار زن در مسلمانی قدم با مردم دعوی دار زن

خانه خمار اگر شد کعبه پیش چشم تو لاف از لبیک او در خانه خمار زن «(۳)»

سنایی

هم از قبله سخن گوید هم از لات همش کعبه خزینه هم خرابات «(۴)»

نظامی

مرا کعبه خرابات است و آنجا حریفم قاضی و ساقی امام است «(۵)»

نظامی

اندر ره تو کعبه و خمار نماند یک کس ز می عشق تو هشیار نماند «(۶)»

عطار نیشابوری

بی یاد تو کعبه‌ها خرابات بی‌نام تو نامها همه ننگ «(۷)»

عطار نیشابوری

ما ره ز قبله سوی خرابات می‌کنیم و اندر قمار خانه مناجات می‌کنیم

۱- – همان، ص ۱۹۶

۲- – همان، ص ۵۰۶

۳- – همان، ص ۵۰۶

۴- – نظامی، دیوان، ص ۲۷۰

۵- – همان، ص ۲۷۰

۶- – عطار نیشابوری، دیوان، ص ۲۴۸

۷- – همان، ص ۳۳۹

ص:۲۷۱

ما شبروان بادیه کعبه دلیم و این یک‌دو روز ترک خرابات می‌کنیم «(۱)»

عطار نیشابوری

در خود منگر نرگس مخمور بتان بین در کعبه مرو چون در خمار گشادند «(۲)»

عراقی

در کعبه چونکه نیست مرا جاری لاجرم قلاش وار بر در خمار مانده‌ام «(۳)»

عراقی

میان کعبه و میخانه هیچ فرقی نیست به هر طرف که نظر می‌کنی برابر اوست «(۴)»

حافظ

قصه جنت و آوازه بیت‌المعمور شرحی از جلوه خمخانه بیت‌العنب است

در ازل بر سر هر کس قلمی رفت خموش کعبه و میکده‌ودوزخ وجنت سبب است «(۵)»

حافظ

آنکه جز کعبه مقامش نبد از یاد لبت بر در میکده دیدم که مقیم افتاده است «(۶)»

حافظ

قاسم کمال عشق کسی را بود که او در میکده مجاور بیت‌الحرام ماست «(۷)»

قاسم انوار

دل چه دیده است که دیوانه خمار شده است جان چه نوشیده که پیمانه اسرار شده است

من چه گویم که چه افتاده دلم را که مدام کعبه بگذاشته و جانب خمار شده است «(۸)»

قاسم انوار

۱- – همان، ص ۴۲۷

۲- – عراقی، دیوان، ص ۱۹۲

۳- – عراقی، دیوان، ص ۲۲۶

۴- – حافظ دیوان، ص ۲۳۵

۵- – همان، ص ۲۴۵

۶- – همان، ص ۲۲

۷- – قاسم انوار، دیوان، ص ۴۳

۸- – همان، ص ۴۶

ص:۲۷۲

حاجی زره کعبه پشیمان شد و برگشت چون باده نپیمود ره بادیه پیمود «(۱)»

قاسم انوار

ندانم قبله‌ای جز روی آن یار اگر در کعبه و خمار باشم «(۲)»

قاسم انوار

زاهد حرام گفت می لعل را بلی ما زائریم و میکده بیت‌الحرام ماست «(۳)»

امیر شاهی

کعبه و دیر

«(۴)»

از کعبه کلیسیا نشینم کردی آخر در کفر بی قرینم کردی

بعد از دو هزار سجده بر درگه دوست ای عشق چه بیگانه ز دینم کردی

رودکی

گر بر در دیر می نشانی ما را گر در ره کعبه می‌دوانی ما را

اینها همگی لازمه هستی ماست خوش آنکه ز خویش و ارهانی ما را

ابو سعید ابوالخیر

گر کعبه می‌خوانی نیم ور دیر می‌خوانی نیم مشغول خاقانی نیم مقبول خاقان نیستم

خاقانی

۱- – همان، ۱۴۶

۲- – همان، ص ۲۱۰

۳- – امیر شاهی سبزواری، دیوان، ص ۱۹۱

۴- – دیر: خانه‌ای است که راهبان در آن عبادت کنند و غالباً از شهرهای بزرگ به دور است و در بیابانها و قله‌های کوهها بر پاگردد و هرگاه در شهر بنا گردد آن را کنیسه کلیسا یا بیعه گویند و بعضی میان این دو فرق گذارند که کنیسه از آن یهود است و بیعه متعلق به نصاری.

– دهخدا، ماده دیر. و در این باره شیخ محمود شبستری در سؤال و جوابی چنین گوید:

سؤال

بت و زنار و ترسایی در این کوی همه کفر است اگر نه چیست برگوی

اشارت به ترسایی و دیر

ز ترسایی غرض تجرید دیدم خلاص از ورطه تقلید دیدم

جناب قدس وحدت دیر خانه است که سیمرغ بقا را آشیانه است

ص:۲۷۳

گر از کعبه در دیرصادق دل آیی به از دیر حاجت روایی نیابی

خاقانی

دلبر ترسای من کعبه روحانی است کعبه و دیر از کجا این چه مسلمانی است

گفتمش ای جان و دل کعبه چرا دیر شد گفت‌نظامی خموش گنج به ویرانی است «(۱)»

نظامی

هر دو عالم فروغ روی وی است کعبه ما هوای کوی وی است

از نظر کعبه رفت و دیر نماند همه شد یار و نقش غیر نماند «(۲)»

ابن یمین

تنها نه کعبه جلوه گه طالبان اوست در هیچ بقعه نیست که این جستجو نرفت «(۳)»

عماد فقیه کرمانی

کعبه را کردم کنشت از بیخودی وا ندانستم نکویی از بدی «(۴)»

قاسم انوار

خواهی در کعبه گیر و خواهی دیر دوست مشغول دوست است نه غیر «(۵)»

شاه داعی شیرازی

بردم ز کعبه جانب دیر مغان نیاز ساقی نمی‌گذاشت به زاری در آمدم «(۶)»

آصفی هروی

در دیر چونکه کعبه وصلت میسر است بهر چه سوی بادیه رخت سفر کشیم «(۷)»

فانی

۱- – نظامی، دیوان، ص ۲۷۰

۲- – ابن یمین، دیوان، ص ۲۴۹

۳- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۱

۴- – قاسم انوار، دیوان، ص ۳۶۳

۵- – شاه داعی شیرازی، دیوان، ص ۱۶۴

۶- – آصفی هروی، دیوان، ص ۱۴۳

۷- – فانی، دیوان، ص ۱۴۰

ص:۲۷۴

گاه در دیر عاکف حرمیم گاه در کعبه عابد و ثنیم «(۱)»

فیضی

کعبه و بتخانه

«(۲)»

خوشا آنان که از پا سر ندونند میون شعله خشک و تر ندونند

کنشت و کعبه و بتخانه و دیر سرایی خالی از دلبر ندونند

بابا طاهر

به سر شوق سر کوی تو دیرم به دل مهر مه روی تو دیرم

۱- – فیضی، دیوان، ص ۱۷۳

۲- – شیخ محمود شبستری، عارف مشهور قرن هفتم و هشتم هجری در کتاب« گلشن راز» به صورت سؤال و جواب به توضیح مصطلحات شعرا پرداخته و منظور و مقصود شعرا را از بت چنین بیان می‌دارد:

سؤال

بت و زنار و ترسایی در این کوی همه کفر است، اگر نه چیست بر گوی

جواب

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت بود زنار بستن عهد خدمت

چو کفر و دین بود قائم به هستی بود توحید عین بت پرستی

چو اشیا هست هستی را مظاهر از آن جمله یکی بت باشد آخر

نکو اندیشه کن ای مرد عاقل که بت از روی هستی نیست باطل

وجود آنجا که باشد محض خیر است و گر شری است در وی آن ز غیر است

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

و گر مشرک ز بت آگاه گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی

ندید او از بت الا خلق ظاهر بدان علت شد اندر شرع کافر

تو هم گر زو نبینی حق پنهان به شرع اندر نخوانندت مسلمان

ز اسلام مجازی گشت بیزار که را کفر حقیقی شد پدیدار

درون هر بتی جانی است پنهان به زیر کفر ایمانی است پنهان

همیشه کفر در تسبیح حق است « وان من شی» گفت اینجا چه دق است

چه می گویم که دور افتادم از راه « فذرهم بعد ما جائت قل اللّه»

بدان خوبی رخ بت را که آراست؟ که گشتی بت پرست ار حق نمی‌خواست؟

همو کرد و همو گفت و همو بود نکو کرد و نکو گفت و نکو بود

یکی بین و یکی گوی و یکی دان بدین ختم آمد اصل و فرع ایمان

نه من می‌گویم این بشنو ز قرآن تفاوت نیست اندر خلق رحمان

ص:۲۷۵

بت من کعبه من قبله من تویی هر سر نظر سوی تو دیرم

بابا طاهر

بتخانه و کعبه خانه بندگی است ناقوس و اذان ترانه بندگی است

محراب و کلیسیا و زنار وصلیب حقا که همه نشانه بندگی است

عمر خیام

بر در کعبه طامات چه لبیک زنیم که بتخانه نیابیم همی جای نشست «(۱)»

سنایی

گر چه اندر کعبه‌ای بیدار باش و تیز رو ور چه در بتخانه‌ای هشیار باش و پی‌فشار «(۲)»

سنایی

روی چون زی کعبه کردی، رای بتخانه مکن دشمنان دوست را جز حنظل قاتل مباش «(۳)»

سنایی

در کعبه و بتخانه تو را چند پرستم چون میل به سجاده و زنار منت نیست «(۴)»

نظامی

عشق فتوا می‌دهد کز کعبه در بتخانه شو یار دعوی می‌کند کز عاشقی دیوانه شو «(۵)»

نظامی

تو از همه کس فارغ و اندر طلب وصلت در کعبه و بتخانه هر کس به تمنایی

در کار کش این عقل به کار آمده را تا راست کند کار به هم بر شده را

از نقش خیال بر دلت بتکده‌ای است بشکن بت و کعبه ساز این بتکده را «(۶)»

افضل‌الدین کاشانی

۱- – سنایی، دیوان، ص ۸۹

۲- – همان، ص ۲۲۶

۳- – همان، ص ۹۰۶

۴- – نظامی، دیوان، ص ۲۷۳

۵- – همان، ص ۳۲۴

۶- – بابا افضل، دیوان

ص:۲۷۶

برون کردندم از کعبه به خواری درون بتکده کردند جایم «(۱)»

عراقی

هرگز نپرسد از کسی کعبه نشینان را نشان مستی که او قبله کند چون‌وی‌بتی طناز را «(۲)»

حسن دهلوی

خواجو سخن از کعبه و بتخانه چه گویی خاموش که این جمله فسون است و فسانه

رو عارف خود باش که در عالم معنی مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه «(۳)»

خواجوی کرمانی

حاجیان را کعبه بتخانه است و ایشان بت پرست ور ببینی در حقیقت کعبه جز بتخانه نیست «(۴)»

خواجوی کرمانی

چون طهارت نبود کعبه وبتخانه یکی است نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود «(۵)»

حافظ

از در خویش مرا بر در غیری ببری باز گویی به در غیر چرا می گذری

گرچه در بتکده رفتم ز در کعبه رواست هم در توست در بتکده چون درنگری

از تو هم پیش تو هم بر در تو داد مرا فتنه گوییم و تو گویی که چرا فتنه گری

کعبه و دیر تویی کعبه کجا دیر کجاست نیست غیر از تو کسی غیر که را می‌شمری

کعبه گر شد ز تو پر بتکده هم خالی نیست کمیی نیست تو را کز همه بسیار تری

جویمت گه به در کعبه و گه بر در دیر چون گدای‌تو شدم از تو شد این دربدری

رفت آوازه که امسال به حج رفت کمال بس مبارك سفری چون تو به او همسفری «(۶)»

کمال خجندی

۱- – عراقی، دیوان، ص ۲۴۳

۲- – حسن دهلوی، تاریخ ادبیات

۳- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۴۹۰

۴- – همان، ص ۴۰۳

۵- – حافظ، دیوان، ص ۱۰۲

۶- – کمال خجندی، دیوان، ص ۳۳۵

ص:۲۷۷

وز کعبه و بتخانه و زنار و چلیپا وز میکده و کوی خرابات گذشتیم «(۱)»

شمس مغربی

در مسجد و در کعبه و بتخانه دویدیم هر جا که رسیدیم به جز یار ندیدیم

در حضرت او یارب بسیار بگردیم لبیک حق از کعبه و بتخانه شنیدیم «(۲)»

قاسم انوار

از مسجد و میخانه وز کعبه و بتخانه مقصود خدا عشق است باقی همه افسانه «(۳)»

قاسم انوار

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه «(۴)»

خیالی بخارایی

بتی را کعبه‌ای بنیاد کردن «(۵)»

که احسنت ای جهاندار معانی که در ملک سخنصاحب قرانی

پس از پنجاه چله در چهل سال مزن پنجه در این حرف ورق مال

در این روزه که هستی پای بر جای به مردار استخوانی روزه مگشای

نکرده آرزو هرگز تو را بند که دنیا را نبودی آرزومند

چو داری در سنان نوک خامه کلید قفل چندین گنج نامه

مسی را زر بر اندون غرض چیست زر اندر سیم‌تر زین می‌توان زیست

چرا چون گنج قارون خاک بهری نه استاد سخن گویان دهری؟

۱- – شمس مغربی، دیوان، ص ۱۷۱

۲- – قاسم انوار، دیوان، ص ۲۱۷

۳- – همان، ص ۲۱۷

۴- – خیالی بخارایی، دیوان، ص ۲۴۰

۵- – نظامی نیز از کسانی است که از بتخانه، کعبه ساخته است. او وقتی که خسرو و شیرین را می‌سرود دوستی به او اعتراض می‌کند که چرا رسم مغان را تازه می‌کند و این داستان را که پیش از اسلام و دوره زرتشتیان اتفاق افتاده به شعر درمی‌آورد؟ نظامی در جواب چند بیت از سروده‌های خود را بر زبان می‌آورد، دوست معترض در می‌یابد که نظامی به داستان آرایش دیگر داده و از بتخانه، کعبه‌ای ساخته است، لذا به تشویق نظامی زبان می‌گشاید. به نقل از احوال و آثار نظامی تألیف دکتر زنجانی، ص ۸۸

ص:۲۷۸

در توحید زن کآوازه داری چرا رسم مغان را تازه داری

سخندانان دلت را مرده دانند اگر چه زند خوانان زنده خوانند

ز شورش کردن آن تلخ گفتار ترشرویی نکردم هیچ در کار

ز شیرین کاری شیرین دلبند فرو خواندم به گوشش نکته‌ای چند

وزآن دیبا که می‌بستم طرازش نمودم نقشهای دلنوازش

چوصاحب سنگ دید آن نقش ارژنگ فروماند از سخن چون نقش بر سنگ

بدو گفتم ز خاموشی چه جویی زبانت کو که احسنتی بگویی

به صد تسلیم گفت ای من غلامت زبانم وقف بر تسبیح نامت

چو بشنیدم ز شیرین داستان را ز شیرینی فرو بردم زبان را

چنین سحری تودانی یاد کردن بتی را کعبه‌ای بنیاد کردن

مگر شیرین بدان کردی دهانم که در حلقم شکر گردد زبانم

اگر خوردم زبان را من شکروار زبان چون تویی بادا شکر بار

به پایان برچو این ره برگشادی تمامش کن چو بنیادش نهادی

در این گفتن ز دولت یاریت باد برومندی و برخورداریت باد «(۱)»

نظامی

۱- - نظامی، خسرو شیرین، ص ۳۶

ص:۲۷۹

ص:۲۸۰

ص:۲۸۱

فصل هفتم

اعمال و مناسک حج

«عمره تمتع»

پیش از بررسی اعمال و مناسک حج، ابتدا چند اصطلاح مربوط به حج توضیح داده می‌شود.

مناسک «(۱)»

مناسـک جمع منسـک است و به معنی جاهـای عبـادت حاجیـان است که به مجاز ذکر محل و اراده حال به معنی اعمال و افعال حج است. «(۲)»

و کتابی که در بیان آداب واعمال و مراسم حج برای استفاده مردم و حج گزاران نوشته شده به نام «مناسک حج» نامیده می‌شود.

۱- – مناسـک جمع منسـک است که به معـانی مختلفی آمـده استماننـد: قربانگـاه، طاعتگـاه، ذات عبادت، خود عبادت و ... و در کشـاف اصـطلاحات الفنون چنین آمـده است: منسـک مصـدر« نسـک للّه» است یعنی قربانی کردن لوجه اللّه. سـپس این لفظ را در مورد هر عبادتی اسـتعمال کردند و از آن پس این لفظ عام به عبادت خاص، مخصوص و مشـهور شد. فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا اللّه، هنگامی که اعمال حج را به جا آوردید یاد خدا کنید

۲- – دهخدا، ماده مناسک، لسان‌العرب، ماده نسک، ج ۱۴، ص ۱۲۷

ص:۲۸۲

تا بیابی گر بجویی از برای حج و غزو در مناسک حکم حج و اندر سیر حکم غزا «(۱)»

سنایی

تا بیابد حاجی و غازی همی اندر دو اصل در مناسک حکم حج و اندر سیر حکم غزا «(۲)»

سنایی

به مشعر و به مناسک به عمره و احرام به موقف و به منا و به کعبه و زمزم «(۳)»

صابر ترمذی

پس گشته صد هزار زبان آفتاب وار تا نسخه مناسک حج گردد از برش «(۴)»

خاقانی

خوانده‌اند از لوح دل شرح مناسک بهر آنک در دل از خط یداللّهصد دبستان دیده‌اند «(۵)»

خاقانی

اعمال مناسک ار ندانی از مجتهدانش باز خوانی «(۶)»

خاقانی

به مغرب گروهی استصحرا خرام مناسک رها کرده ناسک به نام

به مشرق گروهی فرشته سرشت که جز منسکش نام نتوان نوشت

گروهی چو دریا جنوبی گرای که بوده است هابیلشان رهنمای

گروهی شمالی است اقلیمشان که قابیل خوانی ز تعظیمشان

گذر بر سپید و سیاه آوری چو تو بارگی سوی راه آوری

زناسک به منسک درآری سپاه ز هابیل یابی به قابیل راه «(۷)»

اقبالنامه

۱- – سنایی، دیوان، ص ۱۰۵

۲- – همان، ص ۴

۳- – صابر ترمذی، دیوان، ص ۱۳۶

۴- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۶

۵- – همان، ص ۸۹

۶- – خاقانی، تحفهٔالعراقین، ص ۱۱۹

۷- – اقبالنامه به تصحیح وحید، ص ۱۳۹

ص:۲۸۳

زدم گردن فور قتال را گرفتم به چین جای چیپال را

زقابیل و هابیل کین خواستم زناسك به منسك ره آراستم «(۱)»

استطاعت

«(۲)»

حج بر هر مکلفی که مستطیع و جامع شرایط «(۳)» باشد در همه عمر یک بار واجب است.

استطاعت بر من نیست و گرنه نیمی ساعتی از در آن کعبه حاجت غایب «(۴)»

ادیب صابر

حدیث کعبه چه گویم چواستطاعت نیست شکسته پای، چه مرد ره حرم باشد «(۵)»

عماد کرمانی

بدین قدم نتوانی شدن عماد به کویش شکسته پایی و داری طواف کعبه تمنا «(۶)»

عماد کرمانی

میقات

میقات، اولین محلی است که حاجی برای ورود به بارگاه پروردگار خود را آماده می‌سازد و لباسهای خود را از تن برون آورده و لباس احرام می‌پوشد. و چون می‌خواهد به حرم؛ یعنی محضر خاص پروردگار وارد شود باید لباس حضور بپوشد و از این در

۱- – همان، ص ۲۴۳

۲- – ولِلّه علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلًا و من کفر فان اللّه غنی عن العالمین. سوره آل عمران، آیه ۹۷

بر مردم آنانکه استطاعت دارند حج خانه خدا واجب است و کسی که کفر پیشه کند به خدا ضرر نمی‌زند پس همانا پروردگار از همه جهانیان بی‌نیاز است

۳- – و این شرایط عبارتند از: ۱- بلوغ ۲- عقل ۳- حریت ۴- استطاعت از جهت مال و صحت بدن و توانایی و باز بودن راه و آزادی آن و وسعت وقت و کفایت آن. امام خمینی، مناسک حج، ص ۱۴

۴- – ادیب صابر، دیوان، ص ۳۹۸

۵- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۱۲۴

۶- – همان، ص ۳۰۵

ص:۲۸۴

مخصوص شرفیاب محضر ربوبی شود و بدون احرام و عبور از این در حضور ممکن نیست.

تا کی کنی به عادت درصومعه عبادت کفر است زهد و طاعت تا نگذری ز میقات «(۱)»

عراقی

بیا بیا گذری کن ببین زکات ملک به طور موسی عمران و غلغل میقات «(۲)»

مولوی

مکانهایی که احرام از آن جا بسته می‌شود به جهت اختلاف راهها متعدد است و عبارت است از:

۱- مسجد شجره «(۳)»

۲- جحفه «(۴)»

از شام «ذات جحفه» و از بصره «ذات عرق» با تیغ و با کفن شده اینجا که ربنا «(۵)»

مولوی

۱- - عراقی، دیوان، صفحه ۱۱۴

۲- - مولوی، کلیات شمس، ص ۱۹۶

۳- - مسجد شجره که آن را« ذوالحلیفهٔ» می‌نامند و مردم مدینه آن محل را« آبار علی» یا« آبیار علی» می گویند. آبار جمع بئر است یعنی چاههایی که علی-ع- خود حفر کرده است. این مسجد در حدود ده کیلومتری مدینه منوره به طرف مکه واقع شده و میقات کسانی است که از این ناحیه به سوی بیت اللّٰه الحرام می‌روند.

این میقات معتبرترین میقاتهاست، زیرا رسول گرامی اسلام- ص- و بعضی از همسران آن حضرت و ائمه معصومین-ع- از آنجا محرم گشته‌اند

۴- - دومین میقات است که رسول خدا- ص- برای اهل مصر و شامات و کسانی که از آن مسیر به سوی مکه معظمه می‌آیند تعیین کرده است. جحفه روستای بزرگی است که تپه‌های مرتفع و بلندی دارد و در مسیر راه مدینه به مکه واقع شده و فاصله آن تا مکه از راه اتوبان هجرت حدود ۲۲۰ کیلومتر می‌باشد.

در نزدیکی جحفه« غدیر خم» با فاصله سه میل یعنی ۵۷۶۰ متر واقع شده که چشمه‌ای در آن جاری است و به همین جهت درختان زیادی در آنجا وجود دارد. رویداد تاریخی غدیر خم در این منطقه انجام پذیرفته است که رسول خدا- ص- در بازگشت از حجهٔ الوداع، علی بن ابیطالب-ع- را به جانشینی خود معرفی کرد

۵- - مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

ص:۲۸۵

۳- وادی عقیق «(۱)»

چون مقدمت از عراق دانند میقات تو ذات عرق خوانند «(۲)»

خاقانی

از شام «ذات جحفه» و از بصره «ذات عرق» با تیغ و با کفن شده اینجا که ربنا «(۳)»

مولوی

۴- قرن المنازل «(۴)»

۵- یَلَمْلَم «(۵)»

نظافت و غسل قبل از احرام «(۶)»

حاجی پس از ورود به میقات چند عمل واجب و مستحب انجام می‌دهد.

یکی از مستحبات قبل از احرام پاکیزه نمودن بدن و ناخن و شارب گرفتن و ازاله

۱- – وادی عقیق بین نجد و تهامه واقع شده و امام صادق- ع- فرموده است: رسول خدا وادی عقیق را میقات برای مردم عراق و کسانی که از آن جهت عبور می‌کنند معین فرمود. ابتدای عقیق« مسلخ» و میانه آن« نمره» و انتهای آن« ذات عرق» است تا مکه ۹۴ کیلومتر فاصله دارد

۲- – خاقانی، تحفهٔالعراقین، ص ۱۲۰

۳- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۴- – و آن میقات اهل یمن و طائف است. و یا میقات اهل نجد می‌باشد. گفته شده قرن المنازل دهی است که تا مکه ۵۱ میل یعنی ۹۴ کیلومتر فاصله دارد

۵- – آخرین میقاتی است که برای اهل یمن و کسانی که از آن طریق عبور می‌کنند معین شده. این میقات در جنوب شهر مکه واقع شده و تا مکه حدود ۸۴ کیلومتر فاصله دارد. در آن سرزمین، مسجد« معاذ بن جبل» قرار دارد

۶- – یکی از اسرار نظافت و غسل در میقات، پاک کردن و شستشوی خود از گناهاان و لغزشها و توبه از خطاهاست.

امام سجاد- ع- به شبلی فرمود: آیا در میقات نظافت کردی؟ گفت: آری. امام فرمود:« نویت انک تنظفت بنور التوبهٔ الخالصهٔ للّه‌تعالی» آیا در آن هنگام نیت کردی که خود را با نور توبه خالص برای خدای متعال پاک کنی؟ گفت: نه. امام فرمود: پس تو نظافت نکردی. امام فرمود: فحین اغتسلت نویت انک اغتسلت من الخطایا و الذنوب؟ هنگامی که غسل کردی و خود را شستشو دادی آیا نیت کردی که خود را از گناهان و خطاها شستشو دهی؟ شبلی گفت: نه. امام فرمود: پس غسل نکردی. مصباح الشریعه به نقل از مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۸۷

امام صادق- ع- می‌فرماید: ثمّ اغسل بماء التوبهٔ الخالصهٔ ذنوبک؛ در میقات- با آب توبه خالص- خود را شستشو بده

ص:۲۸۶

موی زیر بغل و عانه با نوره است و غسل نیز مستحب است حتی برای زنهایی که عذر زنانگی دارند. «(۱)»

حافظ هر آن که عشق نورزید و وصل خواست احرام کعبه دل و جان بی وضو ببست «(۲)»

محیی لاری یکی از شعرای قرن نهم و دهم در کتاب فتوح الحرمین در قسمتی از مثنوی خود به مستحباتی که ذکر شد اشاره کرده و فلسفه آن را بیان می‌کند و می‌گوید.

جمله خلایق ز عرب تا عجم بادیه پیما به هوای حرم

نعره زنان جامه دران می‌شدند جمله به فریاد و فغان می‌شدند

رنج سفر برده و تشویش راه تا که رسیدند به احرامگاه

رفته قمرشان همه در میغ گرد گونه دگرگونه شد از گرم و سرد

دست شده کوته و گردن دراز سینه پر زآتش و دل در گداز

زآتش دل شعله فروز آمدند جمله در آن عرصه فرود آمدند

پیر خرد گفت در آن مرحله از ره تعلیم که ای قافله

سنت راه است که در این مقام پاک نمایند یکایک تمام

۱- - مناسک حج امام خمینی، ص ۹۴

۲- - حافظ، دیوان، به تصحیح حسین پژمان، ص ۱۷

ص:۲۸۷

آینه خویش جلایی دهند زنگ زدایند وصفایی دهند

غسل برآرند در آب از نخست تاشود احرام برایشان درست

گرد و غباری است که بر خاطر است نی همه آن گرد که بر ظاهر است

موی سرت جمله علاقات دل کآنست به اسباب جهان متصل

یک به یک آنها همه را دور ساز کعبه صفت خانه پر از نور ساز

اول از آلایش تن پاک شو پس به حریم دل او خاک شو «(۱)»

محیی لاری

نماز احرام

«(۲)»

حاجی پس از ورود به میقات باید احرام ببندد و مستحب است که احرام را درصورت تمکن بعد از نماز ظهر و یا نماز واجب دیگر ببندد و درصورت عدم تمکن، بعد از شش یا دو رکعت نماز نافله، یعنی مستحب انجام دهد.

جان به نیاز آر و بدن در نماز سجده کن آنگاه بربی نیاز

بعد نماز از سرصدق و یقین نیت احرام نما این چنین

ای شده در جستن حج ره نورد هست در این نیت حج تو فرد

ور بودت میل به حج قران نیت از این سان گذران بر زبان

۱- - محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۲۷

۲- - درباره این نماز، امام سجاد- ع- به شبلی فرمود: فحین صلیت رکعتین نویت انک تقربت الی اللّه بخیر الاعمال من الصلوة واکبر حسنات العباد؛ هنگامی که دو رکعت نماز گزاردی آیا نیت کردی که با بهترین اعمال از نماز و بزرگترین نیکیهای بندگان خدا به خدا تقرّب جویی؟ گفت: نه. فرمود: پس نماز نگزاردی

ص:۲۸۸

ور پی عمره بکشد دل تو را بلکه به این لفظ کنی ابتدا

حج تمتع بود ارکام تو به که در اشهر بود احرام تو

ای ز تمتع شده احرام بند سازمت از اشهر حج بهره‌مند

غره شوال بود ابتداش هشتم ذی الحجه بود انتهاش

نیت احرام پی عمره گیر لیک در اشهر بودت ناگزیر

حج تو عمره بود آن ابتدا نیت آن لیک در اشهر نما

هم به همین سال به هنگام حج عزم نما از پی احرام حج

نیت حج تو به موسم شود حج تمتع به تو لازم شود «(۱)»

محیی لاری

احرام

«(۲)»

حاجی پس از ورود به میقات باید احرام ببندد که شیوه آن ابتدا پوشیدن دو جامه احرام و نیت و سپس گفتن تلبیه است و با چنین حالتی باید وارد حرم شود که توضیح هر

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۲۸

۲- –

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کرردی اندر آن تحریم

جمله بر خود حرام کرده بدی هر چه مادون کردگار قدیم

ناصر خسرو

در حدیثی که امام صادق اسرار حج را بیان می‌نماید به احرام که می‌رسد می‌فرماید: واحرم عن کلّ شیء یمنعک من ذکر اللّه و یحجبک عن طاعته. مصباح الشریعهٔ، ص ۱۶ و ۱۷ به نقل از مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۸۷؛ هر چیزی که تو را از یاد خدا باز دارد و از اطاعت او ممانعت کند بر خود حرام کن.

در مباحثه‌ای که بین امام سجاد و شبلی واقع شد امام به شبلی فرمود: آیا نظافت کردی و احرام و پیمان بستی؟ گفت: آری. فرمود: به هنگام نظافت و محرم شدن و پیمان حج بستن آیا نیت و تصمیم آن را داشتی که با نور توبه خالص برای خدای متعال، خود را پاکیزه کنی؟ گفت: نه. فرمود:« فحین احرمت نویت انک حرمت علی نفسک کلّ محرم حرّمه اللّه عزّوجلّ»؛ زمانی که محرم شدی آیا نیت و تصمیم آن را داشتی که هر چه پروردگار بزرگ حرام کرده برخود حرام کنی؟ گفت: نه. فرمود: هنگامی که پیمان حج بستی آیا نیت داشتی که پیمانهای غیر الهی را بازکنی؟ گفت: نه ... امام سجاد-ع- به شبلی فرمود: بنابراین نه نظافت کردی و نه محرم شدی و نه پیمان حج بستی. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۸۶

هجو یری گوید: یکی به نزدیک جنید آمد، وی را گفت: ... چون محرم شدی به میقات، از صفات بشریت جدا شدی چنانکه از جامه؟ گفت: نی. گفت: پس محرم نشدی. هجو یری، کشف المحجوب، ص ۴۲۴

دهخدا گوید: نزد عرفا و صوفیه احرام عبارت است از ترک شهوت نسبت به مخلوقات. و خروج از احرام نزد آنان عبارت است از گشاده رویی با خلق و فرود آمدن به سوی ایشان بعد العندیهٔ فی مقعد صدق. دهخدا، لغت نامه، ماده احرام

ص:۲۸۹

کدام در جای خود خواهد آمد.

احرام در اصل به معنی منع است و گویا مُحرِم ازچیزهایی که شرع او را از انجام دادن آن منع کرده است اجتناب می‌کند «(۱)» مانند بوی خوش، ازدواج وصید. «(۲)»

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم

جمله برخود حرام کرده بدی هر چه مادون کردگار قدیم «(۳)»

ناصر خسرو

چو علمت هست خدمت کن چو بی علمان که زشت آید گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحاء «(۴)»

سنایی

حرم کعبه ملکش چو بنا کرد قضا شیر لبیک زد آهو بره احرام گرفت «(۵)»

انوری

سپهر و مهر چو حجاج کعبه اسلام به عزم کعبه اسلام بسته‌اند احرام «(۶)»

ظهیر فارابی

پس قرص آفتاب به صابون زند مسیح کاحرام را ازار سپید است در خورش

خاقانی

بینی به موقف عرفات آمده مسیح از آفتاب جامه احرام در برش «(۷)»

خاقانی

لبیک بر کشیده احرامیان راهش چون حربیان به غوغا چون خاکیان به محشر «(۸)»

نظامی

۱- - و احرام در نماز هم به همین معناست و گویا نمازگزار با گفتن تکبیرةالاحرام، بعضی چیزها مثل سخن گفتن و خوردن، بر او ممنوع می‌شود

۲- - ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۳۸، ماده حرم

۳- - ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۴- - سنایی، دیوان

۵- - انوری، دیوان

۶- - ظهیر فارابی

۷- - خاقانی، دیوان، ص ۲۱۶

۸- - نظامی، دیوان، ص ۲۳۳

ص:۲۹۰

لبیک عشق زن تو در این راه خوفناک واحرام دردگیر در این کعبه رجا «(۱)»

عطار نیشابوری

به عزم کعبه قدست چو بسته‌ایم احرام زما سعادت وصل حرم دریغ مدار «(۲)»

خواجوی کرمانی

بدان رسیده‌ام اکنون که بردرت شب و روز نمی‌توانم بستن به بندگی احرام «(۳)»

عبید زاکانی

حافظ هر آن که عشق نورزید و وصل خواست احرام کعبه دل و جان بی وضو ببست «(۴)»

حافظ

آراستم به طوف حریمت جنازه را احرام بستم و به عماری در آمدم «(۵)»

آصفی هروی

محرمات احرام

«(۶)»

حاجی پس از آنکه در میقات لباس احرام پوشید و نیت کرد و لبیک گفت مُحرم

۱- – عطار نیشابوری، دیوان، ص ۳۷

۲- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۷۰۰

۳- – عبید زاکانی

۴- – حافظ، دیوان، ص ۱۷

۵- – آصفی هروی، دیوان، ص ۱۴۳

۶- – این محرمات عبارتند از: صید، هر نوع لذت شهوانی زن و مرد، عقد و ازدواج، استمناء، استعمال عطریات، پوشیدن چیز دوخته، سرمه کشیدن چه مرد و چه زن، نگاه کردن در آینه، پوشیدن چیزهایی که تمام روی پارا می‌گیرد مثل کفش و چکمه و گیوه و جوراب، فسوق است مثل دروغ و فحش و تفاخر، جدال است و آن گفتن« لا واللّٰه» و« بلی واللّٰه» است، کشتن جانورانی که در بدن ساکن می‌شوند، انگشتر به دست کردن به جهت زینت، و حنا نیز به قصد زینت نبندد، پوشیدن زیور است برای زن به جهت زینت اما زینتهایی را که قبلًا می‌پوشیده لازم نیست برای احرام بیرون آورد ولی نباید آن را به مردی حتی شوهر خود نشان دهد، روغن مالیدن است به بدن، ازاله مو از بدن، پوشانیدن سر از برای مردان، پوشانیدن صورت از برای زنان، زیر سایه رفتن از برای مردان، بیرون آوردن خون از بدن، ناخن گرفتن، کندن دندان، کندن درخت یا گیاهان که در حرم روییده باشد، سلاح در بر داشتن بنابر احوط مثل شمشیر و نیزه و تفنگ.

قاتل مشتاق گو تیغ مکش در حرم رهزن عشاق گو چنگ مزن در حجاز

خواجوی کرمانی

– خواجوی کرمانی، ص ۲۷۵

ص:۲۹۱

می‌شود. و کسی که محرم شد ۲۴ چیز بر او حرام می‌شود. که اول آنهاصید و شکار است.

ای چون کعبه وحوش را همه امن خلق را قصر و درگهت مأمن «(۱)»

مسعود سعد سلمان

دلم شکار تو گشت ای نگار آهو چشم تو از شکار من ایمن چو آهوان حرم «(۲)»

ادیب صابر ترمذی

اندر حریم کعبه حرام است رسم صیدصیاد دست کوته وصید ایمن از شرش «(۳)»

خاقانی

کمند سعدی اگر شیر بیشه صید کند تو در کمند نیایی که آهوی حرمی «(۴)»

سعدی

چون دل ببردی دین مبر هوش از من مسکین مبر با مهربانان کین مبر «لاتقتلواصیدالحرم» «(۵)»

سعدی

خون صاحب نظران ریختی ای کعبه حسن قتل اینان که روا داشت که صید حرمند «(۶)»

سعدی

شکسته بال تر از من میان مرغان نیست دلم‌خوش‌است که نامم کبوتر حرم است «(۷)»

سعدی

۱- - مسعود سعد سلمان، دیوان

۲- - ادیب صابر ترمذی، دیوان، ص ۱۳۱

۳- - خاقانی، دیوان

۴- - سعدی، کلیات، ص ۲۷۶

۵- - همان

۶- - همان

۷- - همان

ص:۲۹۲

ماصید حریم حرم کعبه قدسیم ما راهبر بادیه عالم جانیم «(۱)»

خواجوی کرمانی

دگر بهصید حرم تیغ بر مکش زنهار وزآن که با دل ما کرده‌ای پشیمان باش «(۲)»

حافظ

یا رب مگیرش ارچه دل چون کبوترم افکند و کشت و عزتصید حرم نداشت «(۳)»

دوم از محرمات احرام بردن هر نوع لذت و تمتع شهوانی زن و مرد از یکدیگر، چه حلال و چه حرام.

چونکه به احرام نمایی قیام بر تو شود فعل طبیعت حرام «(۴)»

محیی لاری

به ذات ایزد و توحید و حرمت او به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا

به زمزم و عرفات و حطیم و رکن و مقام به عمره و حجر و مروه وصفا و منا

و گر خلاف تو هرگز روا داشته‌ام حلال داشته‌ام در حریم کعبه زنا «(۵)»

ادیب صابر ترمذی

از دیگر محرمات احرام ازاله و از بین بردن مو از بدن است از هر نقطه که باشد حتی ازاله یک نخ مو هم حرام است.

گر سر مویی کنی از خود جدا برتو شود واجب و لازم فدا

زآن که تو از خویش نه ای آن زمان ار ببری دست به مال کسان

مال کسان به که امانت کنی جرم کنندت چو خیانت کنی

آنچه در احرام حرام است از آن دور شو و میل مکن سوی آن «(۶)»

محیی لاری

۱- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۲۶۴

۲- – حافظ، دیوان

۳- – همان

۴- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۲۷

۵- – ادیب صابر ترمذی، دیوان

۶- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۲۸ و ۲۹

ص:۲۹۳

راز درآوردن لباس دوخته و پوشیدن لباس احرام

«(۱)»

پس از ورود به میقات، ابتدا لباس دوخته را درمی‌آورد و سپس دو جامه احرام می‌پوشد که یکی را مثل لنگ بر کمر می‌بندد و دیگری را مانند ردا بر دوش می‌اندازد.

شعرا هر کدام به نوعی در این زمینه سخن گفته‌اند. از جمله حکمت درآوردن لباس دوخته را کندن لباس گناه و معصیت از خود می‌دانند و دربر کردن لباس احرام را به معنی پوشیدن لباس اطاعت و فرمانبرداری، راستی وصفا و تواضع و فروتنی می‌دانند.

«جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی» در وصف «رکن الدینصاعد» که از سفر حج برگشته قصیده‌ای سروده و جدا شدن او را از جامه، مجرد گشتن از علایق و ترک دوخته واندوخته می‌داند و برهنگیش را همانند برهنگی شمشیر در میدان جنگ معرفی می کند.

تو مجرد گشته از جمله علایق مردوار اندر آن موقف که هر کس می‌شد از جامه جدا

صوفیان گفته ترک دوخته و اندوخته گشته از جامه برهنه همچو تیغ اندر وغا «(۲)»

«ملاـ عبدالرحمن جامی» عارف و شاعر قرن نهم، میقات را مکان تجرد و وارستگی می‌داند و فلسفه نپوشیدن خلعت سوزن زده و جامه ندوخته را برهنگی و رهایی از تعلقات معرفی می کند و سپس دربرکردن جامه سپید احرام را به پوشیدن کفن مانند می کنند.

بار به میعاد تعبد رسان رخت به میقات تجرد رسان

۱- – امام صادق- ع- می‌فرماید: والبس کسوهٔ الصدق و الصفاء والخضوع والخشوع، مصباح الشریعهٔ، ص ۱۷ و ۱۸ به نقل از مستدرک، ج ۲، ص ۱۸۶؛ لباس راستی و صفا و خضوع را بپوش. امام سجاد- ع- به شبلی فرمود: حجیت یا شبلی؟ قال: نعم، أنزلت المیقات و تجردت عن مخیط الثیاب واغتسلت؟ قال: نعم. قال- ع: فحین نزلت المیقات نویت انک خلعت ثوب المعصیهٔ و لبست ثوب الطاعهٔ. قال: لاـ قال- ع- فحین اغتسلت نویت انک اغتسلت من الخطایا والذنوب؟ قال: لا. قال- ع: فما نزلت المیقات و لا تجردت عن مخیط الثیاب ولا اغتسلت. مستدرک، ج ۲، ص ۱۸۶. امام سجاد به شبلی فرمود: آیا در میقات فرود آمدی و از لباس دوخته اجتناب کردی و غسل نمودی؟ گفت: بلی. امام- ع- فرمود: در میقات هنگامی که لباس دوخته را از تن در آوردی آیا نیت کردی از گناه خارج شده‌ای؟ و زمانی که لباس دوخته را بر تن کردی نیت کردی لباس طاعت را پوشیده‌ای؟ گفت: نه. امام- ع- فرمود: به هنگام غسل آیا نیت کردی خود را از لغزشها و گناهان شستشو داده‌ای؟ گفت: نه. امام- ع- فرمود: پس تو در میقات فرود نیامدی و از لباس ندوخته برهنه نشدی و غسل نکردی

۲- – جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان، ص ۲۳۴

ص:۲۹۴

رشته تدبیر ز سوزن بکش خلعت سوزن زده از تن بکش

هر چه بر آن بخیه زدی ماه و سال آر برون از همه سوزن مثال

باز کن از بخیه زده جامه خوی بو که تو را بخیه نیفتد به روی

گرنه زمرگ است فراموشیت بو که بود کار کفن پوشیت

لب بگشا یافتن کام را نعره لبیک زن احرام را «(۱)»

جامی

اگر عزیمت خاک در حرم داری کفن بپوش چو آیی چنانکه فرمان است «(۲)»

عماد فقیه کرمانی

«خاقانی» شاعر قرن ششم، میقات را محل تجمع فرشته‌های آسمان و نقبای عرش الهی به همراه گروههای مختلف مردم می‌داند که همه نشانه‌های تفاخر و شناسایی را از خود دور کرده و به لبیک گفتن و تسبیح پروردگار مشغولند. بزرگان حمایل بند و سران عمامه‌دار همه نمودارهای امتیاز و تشخص را از خود دور کرده و به دو جامه سپید احرام بسنده می‌کنند آنگاه آنجا را بهصحرای محشر و حاجیان برهنه و کفن پوش را به برخاستگان ازصور اسرافیل تشبیه می‌کند و در بیتی دیگر آنان را مانند شاخه‌های بی‌برگ پائیزی که از بهار هم بهتر هستند می‌داند. خاقانی برهنگی در میقات را موجب آرایش و زینت مردان می‌داند و سپس با بیانی لطیف و زیبا این عریانی را به عریانی شمشیر در هنگام نبرد تشبیه می‌کند وصفای دریا و بهای گوهر را از تجرد و برهنگی می‌داند و او را همانند قرآن می‌داند که بی‌نیاز از جلد است و ارزش آن به خاطر غلاف و پوشش آن نیست.

درصفت احرامگاه

آیی به حواله گاه احرام میقاتگه خواص اسلام

چون مقدمت از «عراق» دانند میقات تو «ذات عرق» خوانند «(۳)»

۱- – جامی، تحفهٔالاحرار، ص ۵۴

۲- – عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۴۱

۳- – محل احرام کسانی است که از ناحیه عراق قصد تشرف به بیت اللّه الحرام دارند

ص:۲۹۵

اعمال مناسک ار ندانی از مجتهدانش باز خوانی

بینی نقبای عرشصفصف استاده میان قاع صف صف «(۱)»

کرده سپر ملائک از پر بر عالم سایبان اخضر

بر بسته مظله چون علامات از اجنحه طیور جنات

افکنده مهان حمایل از بر بنهاده سران عمامه از سر

لبیک عبارت برونشان سبحانک اشارت درونشان

برخاسته یکسر از سر جان چون خاستگانصور، عریان

از شاخ به ماه دی تهی تر اما زبهار نو بهی‌تر

عریانی هست زیب مردان عریان تیغ است روز میدان

بر چهره تیغ آسمان وار جوهر ز برهنگی است دیدار

از خلد برهنه آمد آدم ایمان نه برهنه خوانده‌ای هم

دریا ز مجردی صفا یافت گوهر ز برهنگی بها یافت

قرآن نه به جلد سرفراز است مصحف ز غلاف بی‌نیاز است

مردان که به صبح دین نمایند در زیر لباس در نیایند

کان آینه را که نوطرازند از بیم تری غلاف سازند «(۲)»

خاقانی

نیت

دوم از واجبات احرام نیت است. در مرتبه اول بایـد بدانـد عمره و حـج و اجزای آنهـا از عبـادات است و بایـد با نیت خالص و برای طاعت خداونـد تعالی به جا آورد و اگر حـج را به نیت خالص به جا نیاورد و به ریا و غیر آن باطل کنـد باید سال دیگر عمره و حج را اعاده کند. «(۳)»

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم.

۱- – زمین صاف و بی گیاه« لسان العرب» و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا ۱۰۶ فیذرها قاعا صفصفا طه ۱۰۶

۲- – خاقانی، تحفهٔ العراقین، ص ۱۲۰

۳- – مناسک حج، ص ۸۴

ص:۲۹۶

جمله بر خود حرام کرده بُدی هر چه مادون کردگار قدیم

ناصر خسرو

لبیک بزن بر نیت من شو محرم کاری مکن از حج به ریا باز آی به محرم «(۱)»

مختاری غزنوی

آنکه به روح حج کند از زر و زور فارغ است آنکه به زور و زر کند با دل شاد در غم است «(۲)»

سیف‌الدین اسفرنگی

ای به دنیا متمتع اگر این عمره و حج از پی نام کنی کعبه تو را حانوت است «(۳)»

سیف فرغانی

گر توصد بادیه هر دم به ریا قطع کنی در ره کعبه اخلاص به کامی نرسی «(۴)»

جنید شیرازی

تلبیه «روحانی‌ترین لحظه احرام»

سوم از واجبات احرام «تلبیه» «(۵)» یعنی «لبیک گفتن» است که صورتصحیح‌تر آن چنین است:

«لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک»

۱- - مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲۴۱

۲- - سیف‌الدین اسفرنگی، دیوان، ص ۱۶۰

۳- - سیف فرغانی، دیوان، غزلیات، ج ۲، ص ۴۲

۴- - جنید شیرازی، دیوان، ص ۱۱

۵- - امام صادق- ع- فرمود: ولب بمعنی اجابةً صافیةً خالصةً زاکیةً للّٰهعزّوجلّ فی دعوتک متمسکاً بالعروة الوثقی؛ لبیک بگو به گونه‌ای که دعوت پروردگار بزرگ را اجابت کرده باشی اجابتی صاف و خالص و پاک در حالی که به ریسمان محکم الهی چنگ زده باشی.

امام سجاد به شبلی فرمود: فحین لبیت نویت انک نطقت للّٰهسبحانه بکل طاعة وصمت عن کلّ معصیة؛ زمانی که لبیک گفتی آیا نیت کردی که در هر طاعتی برای پرودگار پاک سخن بگویی و در هر گناه سکوت کنی؟ گفت: نه. فرمود: پس لبیک نگفته‌ای

ص:۲۹۷

انَّ الحمد والنِّعْمَةَ لکَ والملک لاشریک لک لبیک»؛

اجابت می‌کنم دعوت تو را، خدایا! اجابت می‌کنم دعوت تو را، اجابت می‌کنم دعوت تو را، شریکی برای تو نیست، اجابت می‌کنم دعوت تو را، به راستی ستایش و نعمت و پادشاهی برای توست، شریکی برای تو نیست، اجابت می‌کنم دعوت تو را. «(۱)»

پس از بنای خانه خدا به دست ابراهیم، خداوند به وی فرمان داد مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و بر مرکبهای لاغر از هر راه دور بیایند. «(۲)»

ابراهیم سپس بر مقام ایستاد وصدا زد: ای مردم! خداوند شما را به سوی حج فرا می‌خواند و مردم در جواب گفتند: «لبیک اللهم لبیک» «(۳)» و حتی آیندگان یعنی کسانی که در پشت پدران بودند با تلبیه جواب او را دادند «(۴)» از این رو مردم از دورترین نقاط زمین به سوی آن می‌آیند و لبیک می‌گویند. «(۵)»

و به راستی یکی از روحانی‌ترین لحظه‌های احرام، تلبیه است. از این رو بزرگان دین در این لحظات معنوی دچار حالات روحی خاصی می‌شدند. «(۶)» چنانکه این تغییر و تحول روحی به هنگام گفتن تلبیه به امام سجاد دست داد.

سفیان بن عیینه می‌گوید: امام سجاد زمانی که احرام بست و بر مرکب سواریش نشست رنگش زرد شد و بدنش به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید به او گفتند چرا لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: می‌ترسم پروردگار در جوابم بگوید: ندای تو را پاسخی و سؤال

۱- - در مواردی که باید ترجمه را بگوید اگر کلمه دعوت را هم نگوید کفایت می‌کند، مناسک حج، ص ۱۲۳

۲- - حج، ۲۷

۳- - طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۲۸ و ۱۲۹

۴- - علل الشرایع، ص ۴۲۳، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۲۹

۵- - طبری، ج ۱، ص ۱۵۶

۶- - در کتاب خصال دگرگونی حال امام صادق-ع- را هنگام تلبیه از قول مالک بن انس چنین توصیف می‌کند: مالک بن انس فقیه معروف مدینه و یکی از امامان و رهبران دینی چهارگانه اهل سنت می‌گوید: سالی با امام صادق حج می‌گزاردم، زمانی که با شترش به احرامگاه و میقات رسید وقتی خواست لبیک بگوید دیدم توانایی گفتن لبیک را ندارد و هر چه تلاش می‌کرد که لبیک بگوید، صدا در گلویش می‌شکست و نزدیک بود که از شتر به زمین بیفتد، سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا چاره‌ای جز گفتن لبیک نیست. در جواب فرمود: ای فرزند ابن ابی عامر چگونه جسارت بورزم و« لبیک اللهم لبیک» بگویم در حالی که می‌ترسم پروردگار عزوجل در جوابم بگوید« لالبیک ولا سعدیک» یعنی ندای تو را پاسخی و سؤال تو را جوابی نیست

ص:۲۹۸

تو را جوابی نیست. آن گاه پس از گفتن لبیک غش کرد و از مرکب به زمین افتاد و پیوسته این حالت بر او عارض می‌شد تا آنکه‌حج را به‌پایان‌برد. «(۱)»

این ماجرا در مثنوی‌محیی لاری چنین انعکاس یافته است:

حکایت از خود بی خود شدن علی بن الحسین

علیه الصلوات والسلام در حالت تلبیه گفتن

سرو گل روضهصدق وصفا تازه نهال چمن اصطفا

قرهٔالعینین نبی و ولی میوه بستان بتول و علی

داده جمالش دل و دین زیب و زین کعبه آمال علی حسین

در ره حج قافله سالار بود چونکه به میقات فتادش ورود

رفت در احرام چو ماه تمام ره‌بر از او قافله مصر و شام

گشته رفیقان همه لبیک گو او شده در بحر تحیر فرو

غنچه‌اش از باد کسان وا نشد از جهت تلبیه گویا نشد

لرزه به شمشاد فتادش چو بید زرد شده لاله و نرگس سپید

جعد مطراش «(۲)» در آمد به هم شاخ گلش گشت ز اندیشه خم

خلق در آن فکر که این حال چیست شد متکلم چو زمانی گریست

گفت که لبیک به جای خود است لیک مرا گریه ز بیم رد است

خوف ردم هست و رجای قبول مانده در این خوف و رجایم ملول

چون که به لبیک زبان برگشود بیخودیصعب بر او رو نمود

ناقه‌اش افکند به روی زمین کرد زمین را فلک چارمین

گرفتد از ناقه به خاک او چه باک نور فتد نیز ز گردون به خاک

آنکه سپهرش بود احرام گاه جامه احرام کند گرد راه

۱- – قال سفیان بن عیینهٔ: حج علی بن الحسین- علیهما السلام- فلمّا احرم و استوت به راحلته اصفر لونه وانتفض ووقع علیه الرعدهٔ ولم یستطع ان یلبّی فقیل له: لم لا تلبی؟ فقال: اخشی أن یقول ربی: لا لبیک ولا سعدیک، فلمّا لبی غشی علیه و سقط من راحلته فلم یزل یعتریه ذلک حتی قضی حجه

۲- – مطرا به معنای: تر و تازه، نم‌دار کرده شده

ص:۲۹۹

تا که به اتمام نشد مهتدی زو نشدی رعشه و آن بیخودی

آنکه کریم بن کریم است او سوخته آتش بیم است او

سلسله‌شان سلسله من ذهب هر یک از ایشان عجب من عجب

هر که به آن سلسله پیوسته شد از ستم حادثه وارسته شد

آنکه بود آل رسول امین وقت عبادت بود احوالش این

ما چه کسانیم و سگ کیستیم ما نشناسیم که ما چیستیم

غره شده بر عمل خویشتن تکیه زده بر کرم ذوالمنن

بار خدایا به حق بیم او کآوری آن بیم به ما هم فرو

کآنچه به جز توست به یک سو نهیم سوی حریم حرمت رو نهیم «(۱)»

محیی لاری

***

گفت نی گفتمش زدی لبیک از سر علم و از سر تعظیم

می‌شنیدی ندای حق و جواب باز دادی چنانکه داد کلیم «(۲)»

ناصر خسرو

لبیک بزن بر نیت من شو محرم کاری مکن از حج به ریا بازآی به محرم «(۳)»

مختاری غزنوی

حج مپندار گفت لبیکی جامه مفکن بر آتش از کیکی «(۴)»

سنایی

حرم کعبه ملکش چو بنا کرد قضا شیر لبیک زد آهو بره احرام گرفت «(۵)»

انوری

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۲۹ و ۳۰

۲- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۳- – مختاری غزنوی، دیوان، ص ۲۴۱

۴- – سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۴۶۵

۵- – انوری، دیوان، ص ۶۵

ص:۳۰۰

جان روحانیان قدسی را وقت لبیک شرمسار کنند «(۱)»

جمال‌الدین اصفهانی

زهره ز سماع و وجد لبیک بر چرخ گسسته زیر بابم «(۲)»

جمال‌الدین اصفهانی

انجم ماده فش آماده حج آمده‌اند تا خواص از همه لبیک مثنا شنوند «(۳)»

خاقانی

لبیک بر کشیده احرامیان راهش چون حربیان به‌غوغا، چون‌خاکیان‌به محشر «(۴)»

نظامی

لبیک عشق زن تو در این راه خوفناک واحرام درد گیر در این کعبه رجا «(۵)»

عطار

در آسمان ز غلغل لبیک حاجیان تا عرش نعره‌ها و غریو است ازصدا «(۶)»

مولوی

به لبیک حجاج بیت‌الحرام به مدفون یثرب علیه‌السلام «(۷)»

سعدی

لب بگشا یافتن کام را نعره لبیک زن احرام را «(۸)»

جامی

۱- – جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۱۴۲

۲- – همان، ص ۲۶۲

۳- – خاقانی، دیوان، ص ۱۰۲

۴- – نظامی، دیوان، ص ۲۳۳

۵- – عطار، دیوان، ص ۲

۶- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۷- – سعدی، بوستان، ص ۲۴۴

۸- – جامی، تحفۂالاحرار

ص:۳۰۱

رو به ره آنان که گراینده‌اند نعره لبیک سراینده‌اند

تلبیه را ساز به نیت قرین زان که حدیثی است موافق بر این

تانکنی تلبیه محرم نه‌ای کسب کن ار واقف عالم نه‌ای

تلبیه این است نکو گوش دار نعره با تلبیه گفتن برآر

نعره لبیک به بانگ بلند هست بر اهل بصیرت پسند

تلبیه با نیت چون گشت یار دست ز افعال طبیعت برآر

گر سر مویی کنی از خود جدا بر تو شود واجب و لازم فدا

زآنکه تو از خویش نه ای آن زمان ار ببری دست به مال کسان

مال کسان به که امانت کنی جرم کنندت چو خیانت کنی

آنچه در احرام حرام است از آن دور شو و میل مکن سوی آن

اذن فی الناس ندایی است عام تو به جواب آمده بین‌الانام

دعوی خاصی کنی و امتیاز خاص نباشد همه کس جز ایاز

بهر همین شد دل خاصان دو نیم حالت لبیک ز امید و بیم «(۱)»

محیی لاری

در بیان آنکه اللّه گفتن نیازمند عین لبیک گفتن حق است

آن یکی اللّه می‌گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

گفت شیطانش خمش ای سخت رو چند گویی آخر ای بسیار گو

این همه اللّه گفتی از عتو خود یکی اللّه را لبیک گو

می‌نیاید یک جواب از پیش تخت چند اللّه می‌زنی با روی سخت

او شکسته دل شد و بنهاد سر دید در خواب او خضر را در خضر

گفت هین از ذکر چون وامانده‌ای چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟

گفت لبیکم نمی‌آید جواب زان همی ترسم که باشم رد باب

گفت او را که خدا گفت به من که برو با او بگو ای ممتحن

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، به کوشش رسول جعفریان، ص ۲۸

ص:۳۰۲

نی که آن اللّه تو لبیک ماست آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

نی تو را در کار من آورده‌ام نه که من مشغول ذکرت کرده‌ام

حیله‌ها و چاره جوییهای تو جذب ما بود و گشاد آن پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یا رب تو لبیک‌هاست

جان جاهل زین دعا جز دور نیست زانکه یارب گفتنش دستور نیست

بردهان و بر لبش قفل است و بند تا ننالد با خدا وقت گزند

داد او فرعون راصد ملک و مال تا بکرد او دعوی عز و جلال

در همه عمرش ندید او دردسر تا ننالد سوی حق آن بد گهر

داد او را جمله ملک جهان حق ندادش درد و رنج و اندهان

درد آمد بهتر از ملک جهان تا بخوانی تو خدا را در نهان

زآنکه درد و رنج و بار اندهان شد نصیب دوستانش در جهان

خواندن بی‌درد از افسردگی است خواندن با درد از دل بردگی است

آن کشیدن زیر لب آواز را یاد کردن مبدأ و آغاز را

آن شده آوازصافی و حزین کای خدا ای مستغاث و ای معین «(۱)»

مولوی

چون بنالد زار بی‌شکر و گله افتد اندر هفت گردون غلغله

هردمشصدنامهصد پیک از خدا «یاربی» ز و شصت «لبیک» از خدا «(۲)»

مولوی

بهر حق این خلق زرها می‌دهندصد اساس خیر و مسجد می‌نهند

مال و تن در راه حج دور دست خوش همی بازند چون عشاق مست

هیچ می‌گویند کان خانه تهی است این سخن کی گوید آن کش آگهی است

پرهمی بیند سرای دوست را آنکه از نور الهستش ضیا

بس سرای پر ز جمع و انبهی پیش چشم عاقبت بینان تهی

۱- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۶، ص ۲۰۳؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۱۳، رمضانی، ج ۳، ص ۱۴۱

۲- – مولوی مثنوی به شرح جعفری، ج ۱، ص ۶۹۴؛ نیکلسون، ج ۳، ص ۳۲۲؛ رمضانی دفتر ۶، ص ۳۸۲

ص:۳۰۳

هر که را خواهی تو در کعبه بجو تا بروید در زمان پیش تو او

صورتی کو فاخر و عالی بود او ز بیت اللَّه کی خالی بود

او بود حاضر منزه از رتاج باقی مردم برای احتیاج

هیچ می‌گویند کاین لبیک‌ها بی‌ندایی می‌کنیم آخر چرا

کو ندا تا خود تو لبیکی دهی از ندا لبیک تو چون شد تهی

بلکه توفیقی که لبیک آورد هست هر لحظهصدایی از احد

من به بودانم که این قصر و سرا بزم جان افتاد و خاکش کیمیا

مس خود را بر طریق زیر و بم تا ابد بر کیمیا اش می‌زنم

تا بجوشد زین چنین ضرب سحور در درافشانی زبخشایش بحور «(۱)»

مولوی

مُحرِم

حاجی پس از آنکه لباس احرام پوشید و نیت کرد و تلبیه گفت مُحرم می‌شود و به اختصار به کسی که احرام حج بسته باشد مُحرِم گویند.

محرم او بود کعبه جان را محرم او بوده سر یزدان را «(۲)»

سنایی

ای محرم خانه محرم وی محرم کعبه معظم «(۳)»

جمال‌الدین عبدالرزاق

شبروان درصبحصادق کعبه جان دیده‌اندصبح را چون محرمان کعبه عریان دیده‌اند «(۴)»

خاقانی

۱- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱۳، ص ۳۳۶ و ۳۳۷؛ نیکلسون ج ۳، ص ۳۲۳؛ رمضانی، دفتر ۶، ص ۳۶۵

۲- – سنایی، حدیقهٔ الحقیقهٔ، ص ۲۵۱

۳- – جمال‌الدین عبدالرزاق، دیوان

۴- – خاقانی، دیوان، ص ۸۸

ص:۳۰۴

هر سال محرمانه ردا گیرد آفتاب ورطیلسان مشتری آرند میزرش «(۱)»

خاقانی

در حریم کعبه جان محرمان الیاس وار علم خضر و چشمه ماهی بریان دیده‌اند «(۲)»

خاقانی

محرمان چون ردی ازصبح درآرند به کتف کعبه را سبز لباسی فلک آسابینند «(۳)»

خاقانی

به سوی حرم

حاجی پس از احرام به سوی حرم حرکت می کند.

شعله زد از دور چراغ حرم همچو گل سرخ ز باغ ارم

آتش موسی ز دلم بر فروخت شعله زد و خرمن هستی بسوخت

من به همان نور شدم سوی طور چونکه رسیدم به حوالی نور

بس که مهابت به دلم رو نمود چشم نیازستم از اول گشود

محیی لاری

هنگامی که به حرم رسید مستحب است دهان را با «اذخر» که گیاه خوشبویی است معطر سازد.

صبحی بود ز خواب بخیزیم گرد ما از اذخر و خلیل به ما بو دهدصبا «(۴)»

مولوی

طواف

حاجی از حرم که گذشت وارد شهر مکه می‌شود و اولین واجب در این شهر طواف

۱- – همان، ص ۲۱۶

۲- – همان، ص ۸۹

۳- – همان، ص ۹۵

۴- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

ص:۳۰۵

خانه خداست.

طواف زینت کعبه «(۱)» و یکی از زیباترین و در عین حال مشکلترین اعمال حج است که در طی اعمال به طور واجب سه بار تکرار می‌شود: طواف عمره تمتع ۲- طواف حج تمتع ۳- طواف نساء و به طور مستحب هرچه که بخواهد می‌تواند تکرار کند و در اعمال حج، طواف، تنها عملی است که مانند نماز، تکرار آن فضیلت دارد و روشن است که طواف نیز مانند دیگر اعمال باید از روی آگاهی و معرفت انجام پذیرد و به طور کلی اسلام برای عبادت و اطاعت ناآگاهانه و بدون بصیرت ارزشی قائل نیست و همیشه به کیفیت عمل و درستی آن می‌اندیشد نه به کمیّت و کثرت آن «(۲)» و اعمال حج و طواف خانه خدا نیز از این قاعده کلی جدا نمی‌باشد.

حج وقتی آگاهانه و «عارفاً به» «(۳)»صورت پذیرد و طواف و نماز هنگامی که با کیفیت و به طریق «احسن» «(۴)» برگزار شود. خداوند به چنین طواف کنندگانی مباهات می‌کند. «(۵)» و گناهانشان را مانند روزی که از مادر متولد می‌شوند می‌آمرزد «(۶)» و ثواب آزاد کردن بنده به آنان عنایت می‌کند. «(۷)»

و طواف اگر این گونه و از روی شناخت و معرفت انجام پذیرد گاه ممکن است به

۱- - زین الایمان الاسلام کما إنّ زین الکعبهٔ الطواف؛ مستدرک، ج ۲، ص ۱۴۷

۲- - امام صادق-ع- می‌فرماید: لیس یعنی اکثر عملًا و لکن اصوبکم عملًا؛ خداوند کثرت و زیادی عمل را نمی‌خواهد بلکه درستی آن را می‌خواهد. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۰۷؛ تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۷

۳- - امام صادق-ع- فرموده است:

من جاء الی هذا لبیت عارفاً به فطاف به اسبوعاً و صلی رکعتین فی مقام ابراهیم علیه السلام کتب اللَّه عشرهٔ آلاف حسنهٔ و رفع له عشرهٔ آلاف درجهٔ الخیر. کسی که به سوی این خانه بیاید در حالی که آگاه به حق این خانه باشد و آن را هفت بار طواف کند و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارد خداوند برای او ده هزار حسنه می‌نویسد و ده هزار درجه خیر به او عنایت می‌کند. مستدرک، ج ۲، ابواب طواف، ص ۱۴۷

۴- - و امام باقر فرموده است:

ما من عبد مؤمن طاف بهذا البیت اسبوعاً و صلی رکعتین و احسن طوافه و صلاته الا غفراللَّه له؛ هر بنده مؤمنی که این خانه را هفت بار طواف کند و دو رکعت نماز گزارد و طواف و نماز آن را نیکو انجام دهد خداوند او را بیامرزد. مستدرک، ج ۲، ص ۱۴۷

۵- - عن النبی صلی الله علیه و آله قال: ان اللَّه یباهی بالطائفین. مستدرک، ج ۲، ص ۱۴۷

۶- - مستدرک، ج ۲، ص ۱۴۷

۷- - همان

ص:۳۰۶

خاطر انجام حاجت برادر دینی آن را قطع کرد حتی اگر طواف واجب باشد «(۱)». «(۲)» که در این هنگام حل مشکل و رفع نیاز از برادر مؤمن ثوابی فزونتر و گاهی ده چندان از طواف دارد. «(۳)»

گفت نی گفتمش به وقت طواف که دویدی به هروله چو ظلیم

از طواف همه ملائکتان یاد کردی به گرد عرش عظیم «(۴)»

ناصر خسرو

به شرع اندر زبهر طوف کعبه ز چینی و ز زنگی محرمی کو

عاشقانت همی طواف کنند گرد کوی و سرای و خانه تو «(۵)»

آن شنیدی که حامد لفاف در حریم حرم چو کرد طواف «(۶)»

سنایی

بر گرد طالع سعدت که کعبه فلك است هزار دور طواف سعود گردون باد

عاشقان اول طواف کعبه جان کرده‌اند پس طواف کعبه تن فرض فرمان دیده‌اند

پیش کعبه گشته چون باران زمین بوس از نیاز وآسمان را در طوافش هفت دوران دیده‌اند

۱- - در حدیثی از امام صادق پس از آنکه فضیلت بی‌شمار طواف را برای اسحق بن عمار شمرد فرمود:

« من قضی لأخیه المؤمن حاجهٔ کتب اللّه له طوافاً وطوافاً وطوافاً حتی بلغ عشراً»؛ کسی که حاجت مؤمنی را برآورده سازد خداوند برای او ثواب ده طواف می‌نویسد.

سخنی است از ابا احمد که گفت: با امام صادق در حالی که دستش در دستم بود طواف می‌کردم در این هنگام شخصی برای انجام حاجت خود از من کمك خواست من با دست به او اشاره کردم که همانجا بایستد تا طواف را به پایان برسانم. در این هنگام امام صادق به من گفت این کیست؟ گفتم مردی است که از من برای رفع مشکلش کمك خواسته. فرمود: مسلمان است؟ گفتم: بله. فرمود: حاجتش را برآور. گفتم: طواف را قطع کنم؟ فرمود: بله. گفتم: حتی اگر واجب باشد؟ فرمود: بله و اگر چه واجب باشد سپس آن حضرت فرمود: مَنْ مشی مع أخیه المسلم فی حاجته کتب اللّه له ألف ألف حسنهٔ ومحی عنه ألف ألف سیّئهٔ ورفع له ألف ألف درجهٔ

۲- - فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۵

۳- - ثواب الاعمال، ص ۷۳

۴- - ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۵- - سنایی، دیوان، ص ۵۸۱

۶- - سنایی، حدیقهٔ الحقیقه، ص ۴۶۸

ص:۳۰۷

در طواف کعبه جان ساکنان عرش را چون حلی دلبران در رقص و افغان دیده‌اند «(۱)»

خاقانی

در آن حضرت چو قصد سیر کردم یافتم خود را چو دیگر سالکان اندر طواف کعبه علیا «(۲)»

امامی هروی

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی

عراقی

ای به گرد کوی تو جان همچو حاجی در طواف در پناه عشق تو دل همچو کعبه در حرم «(۳)»

سیف فرغانی

اگر چه گه سعی در کار علم چو حاجی رمل می‌کنی در مطاف «(۴)»

تو گر کعبه باشی به فضل و شرف در این گوی گردان نیاری طواف «(۵)»

سیف فرغانی

حجاج گرد کعبه طوافی همی کنند بر خاک می‌نهند سر از غایت صفا «(۶)»

همام تبریزی

ارکان کعبه حرمت سدره را مطاف واطراف موقف کرمت کعبه را مزار «(۷)»

خواجوی کرمانی

۱- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۲- – امامی هروی، دیوان

۳- – سیف فرغانی، دیوان، ج ۲، ص ۱۵۳

۴- – رمل یا هروله به معنی تندتر رفتن و کمی حالت دو به خود گرفتن در سه شوط اول طواف است که نزد اهل سنت مستحب و نزد شیعیان جایز است. مستدرک، ج ۲، ص ۱۵۱

۵- – سیف فرغانی، دیوان، ج ۳، ص ۲۴

۶- – همام تبریزی، دیوان، ص ۳۲

۷- – خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۵۶

ص:۳۰۸

محرم کوی تو محروم ز دیدار چراست چون به گرد حرم کعبه طوافی دارد «(۱)»

بخارایی

در بیان طواف کردن

ای که در این کوی قدم می‌نهی روی توجه به حرم می‌نهی

پای ز اول به سر خویش نه خویش رها کن قدمی پیش نه

چونکه نهی بر سر هر کام گام یابی از آن سیر به هر گام کام

پای به اندازه در این کوی نه پای اگر سوده شود روی نه

روی نهد عاشق حسن مجاز بر در معشوق به چندین نیاز

پای ز سر کرده به سویش رود آینه سان روی به رویش رود

تا که به فیض نظر او رسد ظل ظلیلش به سر او رسد

گر نشود ناظر دیدار تو روی نهد بر در و دیوار تو

این در معشوق حقیقی است‌هان تا ننهی پای جسارت در آن

شرط ره این است که بی شست‌و شو روی توجه ننهی سوی او

غسل کن آنگاه به سویش گرای پای نه و از دگران بر سرای

آنچه نه پاک است از او پاک شو بر در او با دلصد چاک شو

طرف ردا در کن و از دوش راست کین و رمل «(۲)» هر دو نخستی رواست

نیست به جز این روش اضطباع «(۳)» جلوه نما برصفت گهر شجاع

جرأت و اظهار تجلد نکوست خاصه به شغلی که بود بهر دوست

پیش رو و کعبه گذار از یسار جانب دل را به سوی دل سپار

از پی تقبیل حجر پیش رو با دل خاشع جگر ریش رو

یک دو قدم سوی یسار از حجر جانب دیوار حرم کن نظر

۱- – خیالی بخارایی، دیوان، ص ۹۸

۲- – رمل: حرکت تنـد شبیه لکه رفتن در سه شوط اول طواف از نظر سـنیان و در سـعی در بین دو چراغ سبز در همه مذاهب فقهی. درباره آرای فقها در این باره نک: الفقه الاسلامی و ادلته ج ۳، ص ۱۶۶- ۱۶۷

۳- – اضـطباع به معنـای باز گذاشـتن بازوی راست در احرام که سـنیان چنین می‌کننـد بیشتر در طواف و برخی در سـعی نک: الفقه الاسلامی و ادلته ج ۳، ص ۱۶۸

ص:۳۰۹

طوف وی از بهر خدا دان یقین نیتش آور به زبان این چنین «(۱)»

از پی نیت سه کرت در طواف در تک و دو شونه به حد گزاف

زآنکه بدینسان رمل و اضطباع فعل نبی بوده به حج وداع

این سه بود جرأت و فرخندگی چار دگر راحت و افکندگی

هر یک از این دوره ز روی نظر تابع دوری است ز چرخی دگر

زآنکه بود زهره و تیر و قمر در تک از آن چار دگر پیشتر

خواندن ادعیه مأثوره را به که به هر دور نمایی ادا

طایف این خانه نباشد به فرش بل چو ملک طوف کند گرد عرش

بار دگر از پس نیت گذر از پی تقبیل به سوی حجر

باز چو گشتی به حجر رو به روی دست برآور به زبان این بگوی «(۲)»

دسترس ار هست بر آن بوسه ده ورنه به اخلاص بر آن دست نه

کثرت خلق اربود و ازدحام کت نبود جای پی استلام

باش به انگشت اشارت نما سوی وی این و به زبان کن ادا «(۳)»

چون به در کعبه نمایی گذر سوی مقام افکن از آنجا نظر

باش در آن حال روان در مطاف وز سر اخلاص بخوان بی خلاف «(۴)»

رو بسوی رکن عراقی روان وز پی تسبیح و ثنا این بخوان «(۵)»

چون گذر آری به حطیم از برون با دل خاشع جگری پر زخون

جانب دیوار حرم آر روی ناظر میزاب شو و این بگوی «(۶)»

چونکه ره آری به سوی رکن شام از سر تعظیم بخوان این کلام «(۷)»

۱- – اللهم انی اطوف لقدوم البیت العتیق سبعاً کاملا

۲- – بسم اللّه اللّه اکبر

۳- – اللهم ایماناً بک و تصدیقاً بکتابک و وفاء بعهدک واتباعاً لسنهٔ نبیک محمد صلی‌اللّه علیه و آله وسلم

۴- – اللهم هذا البیت بیتک والحرم حرمک والامن امنک و هذا مقام العائذ بک من النار.

اللهم بیتک العظیم و وجهک الکریم و انت ارحم الراحمین اعذنی من النار و من الشیطان الرجیم و حرم لحمی و دمی علی النار و امنی من اهوال القیامهٔ

۵- – اللهم انی اعوذبک من الشرک والشک و الشقاق و النفاق و سوء الاخلاق و سوء المظنهٔ فی الأهل والولد

۶- – اللهم اسقنی من کأس محمد صلی‌اللّه علیه وآله وسلم شربهٔ لا نظمأ بعدها ابدا

۷- – اللهم اجعله حجاً مبروراً وسعیاً مشکوراً و تجارهً لن تبور، یا غفور یا عزیز، رب اغفر وارحم و تجاوز عماتعلم و اکرم

ص:۳۱۰

چون زره طوف نمایی قیام جانب وی رکن یمانی است نام

بوسه بر آن داده رسول امین باش تو نیز از رخ او بوسه چین

در خبر است از کبرای سلف اینکه در این رکن ز راه شرف

هست موکل ملکی بر دوام کرده پی گفتن آمین قیام

خواهشت ار دنیا و گر دین بود از تو دعا، از ملک آمین بود

به که در آن حال نمایی ادا در طلب دنیا و دین این دعا «(۱)»

چون فتدت باز به سوی حجر آخر این دوره اول گذر

در طلب مغفرتت کن قیام در ره اخلاص بخوان این کلام «(۲)»

گشت یکی دوره ز طوفت تمام پس ز پی دوره ثانی خرام «(۳)»

نماز طواف

باید بعد از هر طواف واجب، دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم به جای آورد و این را نماز طواف گویند.

اکنون که هفت بار طوافت قبول شد اندر مقام دو رکعت کن قدوم را «(۴)»

مولوی

کار تو چون گشت از آنجا تمام روی نه از خانه به خلف مقام

گر نبود جای ز اهل نیاز جانب حجر آی برای نماز

کز ره تحقیق طواف وصلات هر دو به هم سیر کند در جهات

طایف این خانه نباشد به عرش بل چو ملک طوف کند حول عرش

لیک مصلی ز قعود و قیام سیر کند عالم سفلی تمام

این دهد از عالم سفلی نشان آن خبر آورده ز هفت آسمان «(۵)»

محیی لاری

۱- – ربنا آتنا فی الدنیا حسنهٔ وفی الاخرهٔ حسنهٔ و قنا عذاب النار، اللهم انی اعوذبک من الکفر و الفقر و عذاب النار و من فتنهٔ المحیاء و الممات و اعوذبک من الخزی فی الدنیا و الاخرهٔ

۲- – اللهماغفر لی برحمتک واعوذ برب هذا الحجر من الدَّین والفقر وعذاب القبر و ضیق الصدر و من الخزی فی الدنیا و الاخره

۳- – محیی لاری، فتوح الحرمین، صص ۴۴- ۴۷

۴- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۵- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۵۱

ص:۳۱۱

سعی بین صفا و مروه

«(۱)»

حاجی پس از آنکه طواف کرد و نماز طواف را خواند برای انجام عمل بعد با سکینه و وقار «(۲)» به کوهصفا می‌آید تا سعی بین صفا و مروه را انجام دهد. او سعی را ازصفا شروع و در دور هفتم به مروه ختم می‌کند. هر دوری را یک شوط گویند. «(۳)»

ز شکر اوست مروه وصفای من زفضل اوست مروه وصفای او «(۴)»

منوچهری

گفت نی گفتمش چو کردی سعی ازصفا سوی مروه بر تقسیم

دیدی اندرصفای خود کونین شد دلت فارغ از جحیم و نعیم «(۵)»

ناصر خسرو

هر که را فتحنامه عید دل است جانش قربان ما شده گیر

وان دگر عید، ماه رایت ماصفوت مروه وصفا شده گیر «(۶)»

مختاری غزنوی

بوسم همیشه گوید تخت مبارکش زان تخت گاه مروه کنم گه صفا کنم «(۷)»

مسعود سعد سلمان

گرد تو گردم همی زیرا مرا هنگام سعی از مروت و زصفا هم مروه‌ای و همصفا «(۸)»

سنایی

۱- – صفا نام کوهی است در قسمت شمالی مسجدالحرام و در دامنه کوه ابوقبیس و مروه نیز نام کوهی است در قسمت شمالی مسجدالحرام و در دامنه کوه قعیقعان. صفا در لغت به معنی روشن، صاف، خالص، سنگ سخت و محکم و مروه در لغت به معنی سنگ سفید و درخشان و آتشزنه است.

در وجه تسمیه این دو کوه امام صادق علیه السلام فرمود: چون آدم که برگزیده خدا بود بر این کوه هبوط کرد نام آن صفا شد که مشتق است از لقب آدم یعنی صفی‌اللّٰه و چون حوا بر کوه مقابل صفا هبوط کرد مروه نام گرفت که مشتق از مرأه یعنی زن می‌باشد

۲- – وعلیک السکینهٔ والوقار، وسائل، ج ۹، ص ۵۱۷

۳- – در فصل چهارم درباره سعی و این رویداد تاریخی سخن گفته شده است

۴- – منوچهری، دیوان، ص ۹۴

۵- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۶- – مختاری غزنوی، دیوان، ص ۱۰۱

۷- – مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۳۴۶

۸- – سنایی، دیوان، ص ۴۵

ص:۳۱۲

بر او در این دهه عید می‌شتابد خلق چو حاجیان به سوی کعبه ازصفا و منا «(۱)»

سید حسن غزنوی

صفی دولت باقی که دولت از دلصافی دهد سزایش بوسه چو حاجیان‌به صفا بر «(۲)»

سوزنی

احرار را هوای تو چون روزه و نماز زوار را جناب تو چون مروه وصفا «(۳)»

رشیدالدین وطواط

احتیاجی نیست جاهت را به سعی روزگار ورکند نوعی بود از بندگی مشکور باد «(۴)»

انوری

تک عمل بدویدم چو محرمان بهصفا سرامل ببریدم چو حاجیان به منی «(۵)»

اثیر اخسیکتی

رفته و سعی صفا و مروه کرده چار و سه هم بر آن ترتیب کز سادات و اعیان دیده‌اند «(۶)»

خاقانی

پس از میقات حج و طوف کعبه جمار و سعی و لبیک و مصلی «(۷)»

خاقانی

ازصفوت حریمش روحصفا مصفا وز نافه زمینش ناف زمان معطر «(۸)»

نظامی

۱- – سید حسن غزنوی دیوان، ص ۱۹۷

۲- – سوزنی، دیوان، ص ۱۸۴

۳- – رشیدالدین وطواط، دیوان

۴- – انوری، دیوان، ص ۷۱

۵- – اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۳۰۷

۶- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۷- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۸- – نظامی، دیوان، ص ۲۳۳

ص:۳۱۳

جان چشم تو ببوسد و برپات سرنهد ای مروه را بدیده و بر رفته ازصفا «(۱)»

مولوی

کوه صفا برآ به سر کوه رخ به بیت تکبیر کن برادر و تهلیل و هم دعا «(۲)»

وانگه برآ به مروه و مانند این بکن تا هفت بار و باز به خانه طوافها «(۳)»

مولوی

جمال کعبه وصلت به دیده دل دید دل من از سرکوهصفای اندیشه «(۴)»

سیف فرغانی

زآنجا همی روند به تعجیل تاکنند سعی ازصفا به مروه و از مروه تاصفا «(۵)»

همام تبریزی

احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست در سعی چه‌کوشیم چو از کعبه صفا رفت «(۶)»

حافظ

چو سری بر آستانش ز سرصفا نهادی به صفا و مروه ای‌دل‌دگرت چه کار باشد «(۷)»

کمال خجندی

پای مروت به سوی مروه نه چهرهصفوت بهصفا جلوه ده «(۸)»

جامی

۱- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۲- – امام صادق علیه السلام فرمود: بر کوه صفا بالا رو تا کعبه را ببینی سپس در حالی که رو به روی رکن حجرالاسود قرار گرفته‌ای خدا را حمد و ثنا گو و نعمتهای او را بشمار و خوبیهای او را در حق خود در نظر بگیر سپس هفت بار تکبیر اللّه اکبر و هفت بار حمد الحمدللّه و هفت بار تهلیل لااله الا اللّه بگو و پس از آن دعاهای وارد شده را بخوان

۳- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۴

۴- – سیف فرغانی، دیوان، ج ۳، ص ۳۵

۵- – همام تبریزی، دیوان، ص ۳۲

۶- – حافظ، دیوان، ص ۱۷

۷- – کمال خجندی، دیوان، ص ۳۳۵

۸- – جامی، تحفهٔ‌الاحرار، ص ۵۵

ص:۳۱۴

طریق سعی نمودن صفا و مروه

یافتی از مرتبه طوف کام زود پی سعی به مسعی خرام

روی نه از خانه به بابصفا رو به صفا بر درجاتش درآ

طاق صفا رشک رواق فلک بر سر آنصف زده خیل ملک

روی به سوی حجرالاسودش پشت به کوه از کرم سرمدش

کوه صفا برده بر افلاک سر رفعت او مطلع شمس و قمر

چون فتدت جانب کعبه نگاه رفعت دارین از آنجا بخواه

ادعیه کان گشته مقرر بخوان رو به سوی قبله بطحا نشان

زود فرود آی به مسعی گرای بی سر و بی پای به وادی درآی

هست تو را پای مسیحا نورد کی رسدت پرملایک به گرد

در تک و دو باش که آنجا به تک یافته‌اند آنچه نیابد ملک

هیچ نبی هیچ ولی هم نبود کو قدم سعی در آنجا نسود

بر اثر پای کسی پا نهی کز قدمش عرش گرفته بهی

نقش کف پای تو در آن زمین روضه فردوس شود روز دین

وادی مسعاست که ریگ از شرف گشته در آن سرمه اهل سلف

صورت میلین وی اندرصفات قامت خضر و لب آب حیات

یک طرفش مروه و یک سوصفا ساعی او نیست جز اهل وفا

جمله عالم همه در آن مقام در تک و پوبند به سعی تمام

پر ملک بس که تنیده به هم نیست در آن کوی مجال قدم

رو به سوی مروه به سعی تمام جلوه گری کن چو مه از طرف بام

مروه که آمد فلک نیلگون بر لب طاقش قدحی سرنگون

ساختش افزون ز ورای سپهر روی به خاک در او ماه و مهر

همچو تو گر ماه بر آید ز کوه بشکند القصه فلک را شکوه

انس و ملک بس که تنیده به هم نیست در آنجای مجال قدم

از پس اذکار به چندین خشوع باز چو کوکب بهصفا کن رجوع

هفت کرت آمد و شد لابد است کار جهان جمله ز آمد شد است

ص:۳۱۵

سه به صفا چار به مروه خرام زآنکه شود سعی به هفتم تمام

ورد زبان ساز به صدق وصفا هر کرتی آیت ان الصفا «(۱)»

هاجر از این پیش که بی‌توشه شد سوخته دل بهر جگر گوشه شد

زین سر و آن سر پی یک قطره آب آمد و شد کرد ز روی شتاب

هر که در آمد به وجود از عدم از پی او رفت قدم در قدم

چون قدمش در ره صدق وصفاست بر اثر او قدم مصطفاست

زن نتوان گفت در آن شیر مرد کز قدمش رفته مسیحا به گرد

نیت احرام به غیر از قران هر چه بود از پی این سعی هان

سرتراش ای به هنر بی‌مثال تا شوی از جمله موانع حلال

لیک گر از همت والای خویش بنهی از این قید برون پای خویش

ره به سوی کنج عبادت بری گوی ز میدان سعادت بری

سعی چو شد بر تو مسلم کنون به که از احرام بیایی برون

موسم حج است چه سستی کنی به که در این معرکه جستی کنی «(۲)»

محیی لاری

تقصیر

حاجی پس از آنکه سعی بین صفا و مروه را انجام داد تقصیر می‌کند یعنی قدری از موی سر یاصورت یا شارب «(۳)» و یا قدری از ناخن خود را می‌چیند و بدین ترتیب از احرام بیرون می‌آید و محرمات بیست و چهار گانه بر او حلال می‌شود مگر سرتراشیدن، حمل سلاح و کندن درخت از زمین مکه.

سعی چو شد بر تو مسلم کنون به که از احرام بیایی برون

موسم حج است چه سستی کنی به که در این معرکه جستی کنی

حج تمتع

احرام در روز ترویه

برای برگزاری اعمال حج تمتع ابتدا باید احرام بست و مستحب است روز هشتم ذیحجه که روز ترویه نام دارد انجام گیرد. «(۴)»

تا روز ترویه شنو خطبه بلیغ وآنگه به جانب عرفات آی درصلا «(۵)»

مولوی

ساز در ایام حج اول ادا با عرفه، ترویه و نحر را «(۶)»

محیی لاری

ترویه آخر شد و شب در رسید خازنصبح است که دارد کلید «(۷)»

محیی لاری

مستحب است که شب‌عرفه را در منا بیتوته کند و پس از طلوع آفتاب به عرفات رود.

رسیدن به منا

ای شده در راه چو از رهروان چونکه رسیدی به منا این بخوان «(۸)»

بار فرو گیر که در تن عناست ناقه بخسبان که زمین مناست

صبر نما امشب و فردا دگر تازه کن از آب شتر را جگر

هست فرو آمدن قافله از پی تیمار خود و راحله

تقویتی کن بدن از روز پیش روز دگر کس نکند فکر خویش

۱- - ترویه به معنی آب برداشتن است و چون در عرفات آبی نبود حاجیان آب آشامیدنی خود را در این روز بر می‌داشتند و به همدیگر می گفتند ترویتم، ترویتم.

علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۵

۲- - مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۳- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۲۷

۴- - ترویه به معنی آب برداشتن است و چون در عرفات آبی نبود حاجیان آب آشامیدنی خود را در این روز بر می‌داشتند و به همدیگر می گفتند ترویتم، ترویتم.

علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۵

۵- - مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۶- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۲۷

۷- - همان، ص ۶۳

۸- - اللهم هذا المنی فامنن علی بما مننت به علی جمیع اولیائک و من اطاعک

ص:۳۱۶

ص:۳۱۷

ترویه آخر شد و شب در رسید خازن صبح است که دارد کلید

قد طلع الصبح وهب الشمال اقترب الوقت الی ذی الجلال

بار ببندید که فرصت نماند تیز برانید که مهلت نماند

خلق همه راحله را کرده تیز همچو سپاهی که فتد در گریز «(۱)»

محیی لاری

عرفات

«(۲)»

یکی از با شکوهترین و بلکه بی‌نظیرترین مراسم حج وقوف در عرفات است.

وقوف (توقف و درنگ) در اینصحرا از ظهر روز نهم ذی‌الحجه تا غروب آفتاب واجب است و اگر کسی مقداری از این مدت را هم درک کند کافی است.

عرفات به معنی عرفان، شناخت، آشنایی، فهم و اعتراف است، لغتی است که هم از دیدگاه اهل معرفت وصاحبدلان و هم از نظر جامعه شناسان و آگاهان مورد دقت و موشکافی قرار گرفته است. «(۳)»

و به جهت آنکه درصحرای عرفات وقوف انجام می‌پذیرد به آن «موقف» نیز گفته می‌شود.

به موقف عرفات و به مجمع عرصات به حشرو نشرو بقا و لقا و حور و قصور «(۴)»

رشید الدین وطواط

۱- - محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۶۳

۲- - عرفات صحرایی است مسطح به وسعت و مساحت تقریبی ۹۸ کیلومتر مربع به طول دوازده و عرض هشت کیلومتر، فاصله آن تا مکه ۲۲ کیلومتر است

۳- - در علت نامگذاری به عرفات برخی گفته‌اند جبرئیل در روز عرفه پس از زوال شمس به ابراهیم گفت:« اعترف بذنبک واعرف مناسکک» به گناهت اعتراف کن و با مناسکت آشنا شو. و بدین سبب عرفات نام گرفت. برخی دیگر گفته‌اند زمانی که جبرئیل مشاهد حج را به ابراهیم نشان می‌داد به او گفت:« اعَرِفْتَ اعَرِفْتَ» آیا فهمیدی و دانستی؟ ابراهیم گفت:« عَرِفْتُ عَرِفْتُ»؛ فهمیدم دانستم. برخی دیگر گفته‌اند وقتی آدم و حوا از بهشت خارج شدند در این سرزمین همدیگر را شناختند« عَرِفَها وَعَرِفَتْهُ».

- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۶

- لسان العرب،« عرفات»

۴- - رشیدالدین وطواط، دیوان، ص ۲۶۹

ص:۳۱۸

چون به موقف رسند از پس شوط سنگ آن راه اشکبار کنند «(۱)»

جمال‌الدین اصفهانی

دشت موقف را لباس از جوهر جان دیده‌اند کوه رحمت را اساس از گوهر کان دیده‌اند

عرضه گاه دشت موقف عرض جنات است از آنک مصنع او کوثر و سقاش رضوان دیده‌اند

هشتم ذی‌الحجه در موقف رسیده چاشتگاه شامگه خود را به هفتم چرخ مهمان دیده‌اند «(۲)»

خاقانی

وانگه به‌موقف آی و به قرب جبل بایست پس بامداد بار دگر بیست هم بجا «(۳)»

مولوی

مسجد نمره

در سرزمین عرفات مسجدی است به نام مسجد نمره و در روایت است آن هنگام که وقت نماز ظهر رسید غسل کن و یا وضو بگیر ... آنگاه در مصلا نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه پشت سرهم برگزار کن «(۴)» و مستحب است پیش از اذان ظهر امام جماعت برای اعلام مناسک خطبه بخواند. «(۵)»

آمدن از راه به مسجد نمره

ناقه روان جانب مسجد بران بر اثر ناقه پیغمبران

۱- - جمال‌الدین اصفهانی، دیوان، ص ۱۴۲

۲- - خاقانی، دیوان، ص ۸۳

۳- - مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۴- - مستدرک، ج ۲، ص ۱۶۳

۵- - راهنمای حرمین شریفین، ج ۴، ص ۴۷

ص:۳۱۹

وقت زوال است فرو گیر بار داخل مسجد شو و فرصت شمار

خلق در آن جمع به پهلوی هم انس گرفته همه بر بوی هم

منتظر آنکه به جمع و به قصر جمع گذارند به هم ظهر و عصر

خطبه کند بر سر منبر خطیب راست چو از شاخ شجر عندلیب

نغمه داوودی و سوز درون دیده و دل خون کند و غرق خون

چون که به هم جمع شود ساز و سوز آن کند آن کاتش آتش فروز

مطبخ آدم به شمال جبل گشته سکون فقرا را محل

گه که در او سر زده خون جگر دودهصفت گشته سیه فام تر

گه که در او شعله زده دود آه گشته عیان از شب تاریک ماه

نوری که گه شعله زدش گا ه برق سایه فکنده فقرا را به فرق

قبه که بر قله کوه آمده نورفشان چون مهی خرگه زده

هست عیان در نظر اهل دین خانه یاقوت و سپهر برین «(۱)»

محیی لاری

«جبل الرحمه» یا «کوه رحمت»

در سرزمین عرفات، کوهی است به نام «جبل الرحمه» یا «کوه رحمت» که مستحب است وقوف در پایین این کوه و در زمین هموار انجام پذیرد و بالا رفتن از این کوه در ایام وقوف مکروه است.

از مسجد به پای جبل آمدن

خیز که شد وقت دعا را محل ناقه روان ساز به پای جبل

چون که نظر بر جبل افتد تو را از سر اخلاص بخوان این دعا

سر به سر آن جبل از هر گروه ریخته چون ریگ به هم کوه کوه «(۲)»

محیی لاری

۱- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۶۵

۲- – همان

ص:۳۲۰

کوه رحمت حرمتی دارد که پیش قدر او کوه قاف و نقطه «فا» هر دو یکسان دیده‌اند «(۱)»

خاقانی

جبریل خاطب عرفات است روز حج ازصبح تیغ و از جبل الرحمه منبرش «(۲)»

خاقانی

خود فلک خواهد تا چنبر این کوس شود تاصداش از جبل‌الرحمه به تنها شنوند «(۳)»

خاقانی

درصفت جبل الرحمه

پس بر سر کوی رحمت آیی آن قبله عهد آشنایی

آدم به سرش فراز رفته طاق آمده جفت باز رفته

جودی همه ساله در طوافش العبد نوشته کوه قافش

نز روی بلندی از پی نور دندانه تیغ او سر طور

بر هم کمریش طور طرف است سنگش زرصرف و سنگ صرف است «(۴)»

خاقانی

آن جبلی کش عرفات است نام هست فروتر ز جبل‌ها تمام

پربود از رحمت حق دامنش انس و ملک جمع به پیرامنش

سایه آن در عرفات جنان می‌دهد از ظل الهی نشان

گرچه به صورت ز جنان اصغر است لیک به معنا ز همه برتر است

چون حجب واحد حی غفور آمده هفتاد چه ظلمت چه نور

و آن همه اسباب و حجابی ز پی جز به ریاضت نتوان کرد طی «(۵)»

محیی لاری

۱- – خاقانی، ص ۹۳

۲- – همان، ص ۲۱۸

۳- – همان، ص ۱۰۱

۴- – خاقانی، تحفهٔ‌العراقین، ص ۱۲۴

۵- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۶۴

ص:۳۲۱

وصف دیگری از عرفات «(۱)»

این عرفات است فراغت کجاست هر کسی امروز به خود مبتلاست

که به که امروز تواند شدن جان نکند فکرصلاح بدن

بهر چرا ناقه مبر سوی دشت باش که امشب شد و فردا گذشت

خلق فتاده همه پهلوی هم پهلویشان رفته و بازوی هم

از جبل و دشت وی آثار نه هیچ به جز خلق نمودار نه

دامنش از خیل شتر فوج فوج گشته چو دریا که در آید به موج

کوه چنان، دشت چنین زد به راه راه روان برشده باصبحگاه

دست دعایی است که بر آسمانست داشته هر سوی زمین وزمانست

دست تهی، پای تهی، سر تهی کوه و زمین جمله تهی در تهی

زین همه یکباره برآمد نفور خواست «(۲)» قیامت نگر و نفخ صور

دل به درون گرم چو خورشید شد رعشه تن بر نهج بید شد

شیوه شیون به بدن راه یافت تنگی دل دستگه آه یافت

نعره یارب به فلک بر گذشت اشک روان آمد و از سر گذشت

گشت فلک زخم گه تیر آه رحمت حق ریخت بر آن جایگاه

جمع به هم آمده انس و ملک پر ز فغان کرده رواق فلک

سوز درون بین که به هر یاربی سوخته بر چرخ فلک کوکبی

از نم دریای کرم کوه کوه فیض خدا ریخته بر آن گروه

گریه یک کودک حلوا فروش بحر سخا و کرم آرد به جوش

روز چنین آتش دلهای زار جوش برآورد ز ششصد هزار «(۳)»

محیی لاری

۱- – یکی از مکانهایی که به راز و نیاز اختصاص دارد و دعا در آن مستجاب است و گناهان آمرزیده می‌شود سرزمین عرفات است.

امام صادق علیه السلام فرمود: من لم یغفر له فی شهر رمضان لم یغفرله الی قابل الا ان یشهد عرفه؛ کسی که در ماه رمضان آمرزیده نشود بخشیده نمی‌شود تا زمانی که عرفه را درک کند.

– فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۶

۲- – خاست

۳- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۶۵ و ۶۶

ص:۳۲۲

درصفت عرفات و تراکم خلق

زآنجا که عنان دل بپیچی راه عرفات را بسیجی

آیی به پناهگاه بشری دشت عرفات و رکن اعلی

آن مقصد عزم ره نوردان آن غایت کار نیکمردان

دهلیز سراچه الهی دهلیز چهصدر پادشاهی

ماتمگه راندگان برونش دولتگه خواندگان درونش

بیرون و درونش هست ماناک دامان اثیر و جیب افلاک

زین سو همه حیرت آورد بر زآن سو به جوار حق کشد سر

این دار خلاف و دیر خذلان آن شط امان و خط ایمان

خلق دو سرای حاضر آنجا میعاد و معاد ظاهر آنجا «(۱)»

خاقانی

خشم کردن امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر سائلی که از مخلوق سؤال می کرد «(۲)»

شیر خدا کان سخا بحر جود قطب زمین اختر برج وجود

روز چنین بودکه شد در غضب چونکه از او کرد گدایی طلب

در عرفات و طلب از غیر دوست کوری بخت است و سیاهی روست

هر که در این بزم بود زآن قبیل هست در او نشئه ظل السبیل

رحمت حق است کران تا کران چون طلبد سایلی از دیگران

هر که در این وقف بدانجا رسید بار دگر آمده از نو پدید

بار گناه از همه کس لخت لخت ریخته چون برگ ز شاخ درخت

گرمی این کوره اکسیر اثر نقد وجود همه را کرده زر

دردی دل رفته به پالودگی گشته قدح پاک ز آلودگی

۱- – خاقانی، تحفهٔالعراقین، ص ۱۲۱

۲- – امام باقر علیه السلام فرمود: در روز عرفه هیچ سائلی رانده نمی‌شود. امام سجاد در روز عرفه دید: کسی دست گدایی به سوی دیگران دراز کرده. بـه او فرمـود: وای بـه تـو آیـا در چنین روزی از غیر خـدا طلب می کنی؟ همانـا امیـد می‌رود که حـتی دعـا برای فرزندانی که در شکم مادران هستند آنها را سعادتمند کند. الحج فی الکتاب و السنه به نقل از الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۶

ص:۳۲۳

ظلمت زنگ از دل آئینه رفت از ته دل محنت دیرینه رفت

تیرگی شب به سحرگه رسید گرد افقصبح سعادت دمید

ماه برون آمد از ابر سیاه گشت شب تیره از آن چاشتگاه

پرده مانع ز نظر چاک شد چشم جهان بین ز سبل پاک شد

زنگ خسوف از رخ مه دور گشت سر به سر از پرتو خور نور گشت

سنگ کزان آب روان بسته بود چشمه‌ای از زلزله هر سو گشود

بادصبا برد حجاب از میان بر همه شد شاهد معنی عیان

گفت پیمبر که بود شرک راه هر که برین است که ماندش گناه

در عرفات این همه سرتاقدم غرقه به خونند ز اشک ندم

شد ز نم چشم و درون رفیق وادی عرفات کواد العتیق

خلق همه بار گنه ریخته راحله از جای بر انگیخته

گشته سبکبار ز بار گناه روز سر شوق نهاده به راه

چونکه سبکبار شود راحله زود به منزل برسد قافله

خوب‌تر این است که من بعد شام خلق در آیند به ارض حرام

باز چه شامی است که گیسوی دوست از سبب نسبت او مشکبوست

کوکب اقبال از آن شد پدید شام چنین به بود ازصبح عید

مشتری و زهره به تابندگی دارد از او منصب فرخندگی

مشک ختا غالیه‌سا گشت از او گشته از او بادصبا مشکبو

محنت غربت برد از دل به در شام غریبان دگر است این دگر

راه روان را به زمانی چنین پای نیاید ز فرح بر زمین

از عرصات آنکه به باغ جنان روی نهد چون نبود شادمان «(۱)»

محیی لاری

***

آمده سوی مکه از عرفات زده لبیک عمره از تنعیم

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین ص ۶۶ تا ۶۸

ص:۳۲۴

گفت نی گفتمش چو در عرفات ایستادی و یافتی تقدیم

عارف حق شدی و منکر خویش به تو از معرفت رسید نسیم «(۱)»

ناصر خسرو

تو کعبه جلالی و ارباب شرع را خوارزم و آب او عرفات است و زمزم است «(۲)»

رشیدالدین وطواط

تو کعبه آمالی و زقافله شکر هر جا که رود ذکر تو گویی عرفات است «(۳)»

انوری

بینی به موقف عرفات آمده مسیح از آفتاب جامه احرام در برش «(۴)»

خاقانی

پریرنوبت حج بود و مهد خواجه هنوز از آن سوی عرفات است چشم بر فردا

خاقانی

سر کوشان عرفات است و سراشان کعبه دوستان همچو خلیلند و رقیبان نمرود

به منا و عرفاتم ز خدا در خواهید که هم از کعبه پرستان خدایید همه

خاقانی

چو عید و چون عرفه عارفان این عرفات به هر که قدر تو دانست می‌دهند برات «(۵)»

مولوی

بر عرفات حضرتش من چو وقوف یافتم کیست‌که در حضور من دعوی «من عرف» کند «(۶)»

اوحدی مراغی

۱- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۲- – رشیدالدین وطواط، دیوان، ص ۹۹

۳- – انوری، دیوان، ص ۵۲

۴- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۶

۵- – مولوی، کلیات شمس، ص ۱۹۶

۶- – اوحدی مراغی، دیوان، ص ۱۸۸

ص:۳۲۵

عرفات عشق بازان سر کوی یار باشد به طواف کعبه زین در نروم که عار باشد «(۱)»

کمال خجندی

به موقف عرفات ایستاده دعا خوان من از دعا، لب خود بسته گفتگوی تو کردم «(۲)»

جامی

تا نشود در عرفات وقوف کی شود از راه نجاتت وقوف «(۳)»

جامی

بر سر کوی تو ناکرده وقوف حاجیان را چه وقوف از عرفات «(۴)»

جامی

مروه سعی صفا حجر عرفات طیبه و کوفه کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف بر علوّ مقام او واقف «(۵)»

جامی

افاضه

«(۶)»

کوچ بزرگ به سوی مشعر

پس از غروب آفتاب در روز عرفه، حرکت به سوی مشعرالحرام آغاز می‌شود، فاصله عرفات تا مشعر دوازده کیلومتر است. می‌توان این مسیر را پیاده طی کرد. از

۱- – کمال خجندی، دیوان، ص ۱۶۵

۲- – جامی، دیوان

۳- – جامی، تحفةالاحرار، ص ۱۵۵

۴- – جامی، دیوان، ص ۱۸۶

۵- – جامی، سبحة الابرار، سلسلةالذهب، ص ۲۲۶ در مدح امام زین‌العابدین

۶- – افاضه در لغت از فیض و فیضان گرفته شده که به معنی طغیان آب و شدت جریان و سیل است. و فیضان النهر، یعنی طغیان رودخانه. فاض یعنی پر شد، لبریز شد، از حد بیرون رفت، فراوان بود. و افاض القوم من المکان یعنی روان شدند مردم از آنجا و متفرق گردیدند. و افاض القوم فی الحدیث، یعنی شتاب و سرعت کردند و درآمدند در اخبار. و افاضه در اصطلاح حج، یعنی، کوچ از عرفات به مشعر و از مشعر به منی. کوچ اول از غروب آفتاب شروع می‌شود و کوچ دوم از طلوع آفتاب. و بین این دو کوچ،« بیتوته» و« وقوف مشعر» است

ص:۳۲۶

آداب حرکت این است که با تن و دلی آرام حرکت کند و در راه رفتن میانه رو باشد و اگر می‌خواهد به هنگام و به موقع به مقصد برسد باید آهسته و پیوسته حرکت کند، به گونه‌ای برود که بتواند نماز مغرب و عشا را با هم با یک اذان و دو اقامه در «جمع» بخواند. «(۱)» برخی علت نامگذاری مشعر را به «جمع» جمع بین نماز مغرب و عشا دانسته‌اند. «(۲)»

این مکان سه نام دارد «مشعر»، «مزدلفه» و «جمع». مزدلفه اسم فاعل است از مصدر «ازدلاف» از ریشه «زلف» به معنی قرب، درجه، منزلت؛ جمع است، اجتماع است. مشعر است، سرزمین شعور است و آگاهی، سرزمین در خود فرو رفتن و به خدا رسیدن، سرزمین عروج و پرواز، سرزمین رشد و کمال، سرزمین ذکر و دعا، سرزمین فکر و اندیشه. وقوف «(۳)»

در مشعر مانند وقوف در عرفات واجب و یکی از ارکان حج است؛ یعنی ترک آن چه عمدی و چه سهوی، موجب بطلان حج است و حد واجب وقوف در مشعر «بین‌الطلوعین» است، بین طلوعصبح و طلوع آفتاب، و اگر کسی مقداری از این وقت را هم در مشعر باشد کفایت می‌کند و این را وجوب اختیاری گویند. بیتوته این شب نیز واجب است یعنی اگر قبل از طلوع فجر به آنجا رسید ماندن در آنجا بر او واجب است.

مهمترین عمل و برنامه مستحب مشعر دوتاست اول احیا و شب زنده‌داری.

هر که بود مقبل و بیدار بخت افکند آنجا ز پی خواب رخت

خواب که دیده است که غفلت بردصحت روح آرد و علت برد

دیده آن بخت که نغنوده بود کرد مه طالع آنجا غنود «(۴)»

محیی لاری

۱- – فروع کافی، ج ۳، ص ۴۶۹

۲- – انما سمیت المزدلفهٔ جمعاً لا نه جمع فیها المغرب و العشاء باذان واحد و اقامتین. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۷

۳- – وقوف؛ یعنی آگاهی، شناخت، اطلاع، درنگ، ایستادن. اینجا باید آگاه باشی از چه؟ از هر چه مربوط به تو و دین تو و دنیای تو و سرنوشت توست تو باید شیطان را بشناسی و از دسیسه‌هاو ترفندهای نو به نو او آگاهی داشته باشی و راههای مبارزه با او را بدانی. تو باید آگاه باشی تا مورد هجوم ندانم کاریها و مشکلات قرار نگیری، العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس

۴- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۶۹

ص:۳۲۷

دوم از مستحبات مشعر جمع کردن هفتاد سنگریزه برای رمی جمرات و سنگ زدن به شیاطین است.

به که در آن شب به شمار آوری ریزه سنگی که به کار آوری

ریزه آن سنگ که تسبیح گوست در کفت اربنگری از ذکر اوست

در تو قصوری است که آن گوش نیست ورنه وی از زمزمه خاموش نیست «(۱)»

***

تا بود کعبه و منا وصفا تا بود مشعر و مقام و حطیم «(۲)»

عمعق بخاری

رانده ز اول شب بر آن پایه و بشکسته سنگ نیم شب مشعل به مشعر نور غفران دیده‌اند «(۳)»

خاقانی

جان خاک اشتری که کشد بار حاجیان تا مشعرالحرام و تا منزل منا «(۴)»

مولوی

درصفت مزدلفه گوید

ز آن سو چو تمام شد عیارت بر مزدلفه است مزد کارت

آن جای اجابت دعاهاست ملجاء انابت از خطاهاست

صاحب نظران هفت پرده از سنگش سنگ سرمه کرده

رضوان اثرش به دیده جسته خاکش به هزار آب شسته «(۵)»

خاقانی

۱- – همان، ص ۶۹

۲- – عمعق بخارایی، دیوان، ص ۱۸۲

۳- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۴- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۵- – خاقانی، تحفهٔ‌العراقین، ص ۱۲۴

ص:۳۲۸

درصفت مشعرالحرام

ز آنجا چو شروط شد تمامت راه است به مشعر الحرامت

انبه بینی چو روز محشر از معشر جن و انس، مشعر

در گوش تو آید از مسالک آواز رو آ رو ملائک

بکران فلک میان مردان مجمردار و سپند گردان

سیمرغ گرفته بوی عنبر چون طاوسان به فرق مجمر «(۱)»

خاقانی

رفتن به مزدلفه

خلق جهان از عجم و از عرب با لب خندان و دل پر طرب

جمله سوی مزدلفه رو نهند بر خس آن بادیه پهلو نهند

چون به زمینش گذر افتد تو را به که بخوانی به نیاز این دعا «(۲)»

بار فرو گیر در آن مرحله از پی بی توشه روان راحله

هر که بود مقبل و بیدار بخت افکند آنجا ز پی خواب رخت

خواب که دیده است که غفلت بردصحت روح آرد و علت برد

دیده آن بخت که نغنوده بود کرد مه طالع آنجا غنود

در ته پهلوی تو آن خاک زبر به بود از بستر سنجاب و کبر

چون که شدی پاک ز آلودگی از پی پاکی بود آسودگی

در عرفات امر به بخشایش است از پی بخشش همه آسایش است

به که در آن شب به شمار آوری ریزه سنگی که به کار آوری

ریزه آن سنگ که تسبیح گوست در کفت ار بنگری از ذکر اوست

در تو قصوری است که آن گوش نیست ور نه وی از زمزمه خاموش نیست

صبحدم آور به وقوفش قیام تا که شودصبح تو روشن تمام

۱- – همان، ص ۱۲۵

۲- – اللهم هذه مزدلفهٔ جمعت فیها السنهٔ مختلفهً، نسألک حوائج مؤتلفهً، فاجعلنی ممن دعاک فاستجبت له و توکل علیک فکفیته

ص:۳۲۹

بهر وقوفش چو قیام آوری کار حج خود به نظام آوری

حین وقوف از سرصدق تمام ناظر مشعر شده گو این کلام «(۱)»

محیی لاری

افاضه هجوم سراسری به سوی منا و رمی جمره عقبه

پس از طلوع آفتاب و یا کمی قبل از آن سپاه میلیونی توحید دومین «افاضه» و کوچ بزرگ خود را به سوی منا برای مبارزه با شیطان بزرگ آغاز می کند. تا رسیدن به جمرات حدود هفت کیلومتر راه است.

امامصادق می‌فرماید:

پیامبر خدا این مسیر را با آرامش و سکینه و وقار می‌پیمود و زبانش به ذکر خدا و استغفار مشغول بود. «(۲)» و پیوسته به مردم می گفت: «ایهاالناس: السکینه السکینه.» و وقتی به وادی «محسر» می‌رسید «هروله» می کرد، سپس به همان شیوه اول خود آرام آرام حرکت می‌نمود. «(۳)»

منی (منا)

حاجی برای سنگ زدن به شیطان وارد سرزمین منا می‌شود. منی، سرزمینی است به طول ۳۶۰۰ متر که از وادی «محسّر» که در مشعر قرار دارد شروع و به جمره عقبه ختم می‌شود.

منی یعنی؛ آرزو «(۴)»، آرمان، ایده، آزمایش، خون ریختن.

هنگامی که نام منا برده می‌شود بیشتر دومین عمل این سرزمین که قربانی و

۱- - اللهم بحق مشعرالحرام والبیت والشهرالحرام و الرکن والمقام بلغ روح محمد صلی‌اللّٰه علیه وآله واصحابه منی التحیهٔ والسلام وادخلنا دارالسلام یا ذاالجلال و الاکرام نقل شده از: محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۶۸ و ۶۹

۲- - علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۴

۳- - الحج فی الکتاب و السنه، از دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۲

۴- - علل الشرایع، ج ۵، ص ۴۳۵

ص:۳۳۰

ذبح و خون ریختن است به یاد می‌آید.

امام رضا در نامه‌ای که به محمد بن سنان نوشته علت نامگذاری منی را چنین بیان کرده است:

جبرئیل به ابراهیم گفت هر چه از خدا می‌خواهی بخواه. ابراهیم هم نزد خود چنین آرزو کرد که ای کاش خداوند به جای اسماعیل قوچی را فرمان دهد تا ذبح نماید و آرزوی ابراهیم برآورده شد. «(۱)»

ملک ری از قرمطیان بستدی میل تو اکنون به منا وصفاست «(۲)»

فرخی سیستانی

فاضلتر از کوه منا در وی سعادت را بنا آواز گورانش غنا بانگ غزالانش غزل «(۳)»

لامعی گرگانی

تا بود کعبه و منا وصفا تا بود مشعر و مقام و حطیم «(۴)»

عمعق بخاری

تک عمل بدویدم چو محرمان به صفا سرامل ببریدم چو حاجیان به منی «(۵)»

اثیر اخسیکتی

چون سلیمان کرد آغاز بنا پاک چون کعبه، همایون چو منا «(۶)»

مولوی

۱- – در مجمع البحرین آمده است: سُمّی منی لما یُمنی به من الدماء؛ ای یُراق، لقوله تعالی:« من مَنّیٍ یُمنی» منا را منا نامیدند به جهت ریخته شدن؛ یعنی ریخته شدن خون

۲- – فرخی سیستانی، دیوان، ص ۱۹

۳- – لامعی گرگانی، قرن پنجم، دیوان، ص ۷۸

۴- – عمعق بخاری، دیوان، ص ۱۸۲

۵- – اثیراخسیکتی، دیوان، ص ۳۰۷

۶- – مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۹، ص ۴۵۵؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۳۰۵؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۲۳

ص:۳۳۱

تو چنان جلوه کنی گفتا که نی بادیه نا رفته چون گویم منی «(۱)»

مولوی

کبش منی را به منا ریز خون نفس دنی را به فنا کن زبون «(۲)»

جامی

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقبیس و خیف و منا

جامی

درصفت منی

بینی زمی منی زحل سان مریخ سلب ز خون قربان

خاکش همه شام رنگ و گلگون سرخی شفق گرفته از خون

خوابی که خلیل دید شبگیر جز در بر او نکرده تعبیر

هر پیشکشی که او نهاده حق کرده مزید و باز داده

با توست دلم کبوتر آسا قربانش کنی به ساعت آنجا

ور تو نبوی به ذبح راجح بدهیش به دست سعد ذابح «(۳)»

خاقانی

رمی جمره عقبه

«(۴)»

اولین برنامه واجب در سرزمین منا زدن هفت سنگریزه به شیطان است.

۱- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۶، ص ۴۳۵؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۴۴؛ رمضانی، ج ۳، ص ۱۴۹

۲- – جامی، تحفهٔالاحرار، ص ۵۵

۳- – خاقانی، تحفهٔالعراقین، ج ۳، ص ۱۴۹

۴- – علی بن جعفر گوید از برادرم موسی بن جعفر از رمی جمرات و علت آن پرسیدم فرمود: ابلیس در این مواضع خود را بر ابراهیم نشان داد و ابراهیم او را سنگسار کرد و به این دلیل سنت و قانون شد. امام صادق می‌فرماید: اولین کسی که رمی جمار کرد آدم علیه السلام بود و پس از آن فرمود: شیطان در کنار جمرات نزد ابراهیم مجسم شد و جبرئیل گفت: ای ابراهیم او را رمی کن. او هم در موضع جمره عقبه وی را رمی کرد.

– علل، ج ۲، ص ۴۳۷؛ وسائل، ج ۱۰، ص ۶۸، نقل از امام باقر علیه السلام

ص:۳۳۲

شیطانی که امروز هدف تاخت و تاز قرار می‌گیرد اسـمهای متعددی دارد و عجب اسمهایی! جمره عقبه! جمره کبری! شیطان بزرگ «(۱)»

. در رمی جمرات علاوه بر آنکه حکمتهایی در دفاع و جهاد و مبارزه با شیاطین در آن نهفته شده حکمتهای دیگری دارد که مهمترین آنها مبارزه با غرایز مادی و عادتها و فعلهای مذموم و ناپسند است.

***

گفت نی گفتمش چو سنگ جمار همی انداختی به دیو رجیم

از خود انداختی برون یکسر همه عادات و فعلهای ذمیم «(۲)»

ناصر خسرو

و حکمت دیگری که در رمی جمرات نهفته و بیشتر عرفا بر آن تکیه دارند مبارزه با هواهای نفسانی و خواهشهای درونی و اندیشه‌ها و تفکرات شیطانی است، زیرا مهمترین دشمن انسان همین نفسی است که در درون انسان قرار دارد «(۳)».

و حکمت دیگر رمی جمرات یاد آوری فداکاری حضرت ابراهیم و اسماعیل است.

آن زمانی که حضرت ابراهیم می‌خواست فرزند خود را قربانی کند شیطان بر سر راه او قرار گرفت و او را از این کار منع کرد و در هر نوبت ابراهیم با انداختن هفت سنگ او را

۱- – یک شیطان است با اسامی مختلف و این بیانگر تعدد حیله‌ها، فریبها و ترفندهای اوست و نیز بیانگر اهمیت و بزرگی کار حج گزار است. وی با هجوم به او عملًا ثابت می‌کند که باید با شیطان بزرگ که رهبر دیگر شیطانهاست در افتاد، باید مبارزه با او را اصل قرار داد، زیرا او ام‌الفساد و مایه همه تباهیها و مرکز همه عفونتهاست

۲- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۳- – اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک. از همین رو امام سجاد- ع- خطاب به شبلی فرمود:

فعندما رمیت الجمار نویت انک رمیت عدوک ابلیس و عصیته بتمام حجک النفیس؟ مستدرک، ج ۲، ص ۱۷۸؛ زمانی که رمی جمرات کردی نیت کردی که دشمن خود ابلیس را رمی می‌کنی و با او دشمنی می‌ورزی؟

و در حدیث دیگری امام صادق می‌فرماید:

وارمِ الشهوات والخساسهٔ والدنائهٔ والذمیمهٔ عند رمی الجمار، مستدرک، ج ۲، ص ۱۸۷؛ هنگام رمی جمرات شهوت و فرومایگی و پستی و اخلاق ناپسند را از خود بیرون انداز.

چیست رمی الجمار نزد خرد نفس اماره سنگسار کنند

جمال الدین اصفهانی، دیوان، ص ۱۴۲

سنگ به دست آر ز رمی جمار دیو هوا را کن از آن سنگسار

جامی، تحفهٔ الابرار، ص ۵۵

ص:۳۳۳

از خود دور نمود. «(۱)»

بسته خلیل از پی قربان پسر کآمده شیطان لعینش به سر

سنگ بر او کرده حوالت خلیل کرده توجه به خدای جلیل «(۲)»

محیی لاری

***

گفت نی گفتمش چو سنگ جمار همی انداختی به دیو رجیم

از خود انداختی برون یکسر همه عادات و فعلهای ذمیم «(۳)»

ناصر خسرو

چیست رمی الجمار نزد خرد نفس اماره سنگسار کنند «(۴)»

جمال‌الدین اصفهانی

در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف سنگ را کانداخته بر دیو غضبان دیده‌اند «(۵)»

خاقانی

پس از میقات حج و طوف کعبه جمار و سعی و لبیک و مصلی «(۶)»

خاقانی

و آنگاه رو سوی منی آر و بعد از آن تا هفت بار می‌زن و می گیر سنگها «(۷)»

مولوی

شرح احرام و وقوف وصفت رمی و طواف با دل خویش به تقریر دگر باید کرد «(۸)»

اوحدی مراغی

۱- – طبری، ج ۲، ص ۱۶۶

۲- – محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۱

۳- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۱

۴- – جمال‌الدین اصفهانی، دیوان، ص ۱۴۲

۵- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۶- – همان

۷- – مولوی، غزلیات شمس، ص ۸۳

۸- – اوحدی مراغی، دیوان، ص ۴۸

ص:۳۳۴

سنگ به دست آر ز رمی جمار دیو هوا را کن از آن سنگسار «(۱)»

جامی

درصفت جمره

زآنجا سوی جمره درکشی راه از شعله عشق بر کشی آه

مردم همه سنگبار بینی دیوان همه سنگسار بینی

روح از پی قهر دشمنانش عراده نهاده در میانش

سنگی که ز دستها بجسته پیشانی اهرمن شکسته

هر سنگ در آن مبارک اوطان چون نجم شهاب و رجم شیطان «(۲)»

خاقانی

در عقب سوق منا بر شمال سر زده کوهی است در اوج جلال

دامن آن کوه ز رب جلیل آمده قربانگه ابن خلیل

شغل کسان است برون از حساب رو تو سوی جمره اول شتاب

آنکه بود بر عقب پای او بر سر کوه آمده مأوای او

سنگ برون آر و جهادی بکن ازصف آن معرکه یادی بکن

قوم که شمشیر قضا می‌زنند نعره تکبیر فنا می‌زنند

سعی و طواف آمده چون هفت بار شد عدد سنگ همان اختیار

هفت کرت سنگ بر آن میل زن میل چو بر روی عزازیل زن

بسته خلیل از پی قربان پسر کامده شیطان لعینش به سر

سنگ بر او کرده حوالت خلیل کرده توجه به خدای جلیل

مار عزازیل شود منهذب رمی نما اول و قربان عقب «(۳)»

محیی لاری

۱- - جامی، تحفهٔالاحرار، ص ۵۵

۲- - خاقانی، تحفهٔالعراقین، ص ۱۲۵

۳- - محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۷۱

ص:۳۳۵

ذبح و قربانی

پس از رمی جمرات، دومین عمل که در سرزمین منی باید انجام داد ذبح گوسفند یا گاو یا شتر در راه خداست. و چون حاجی توانست شیطان را از خود دور کند و با او مبارزه کند روز پیروزی اوست. باید این روز را جشن بگیرد و در راه خدا قربانی کند. باید دست او به ریختن خون عادت کند «(۱)». همان گونه که اسلحه به دست گرفت و با شیطان در افتاد، اینجا نیز چاقو به دست می‌گیرد و خشم و خشونت خود را ظاهر می‌سازد. آری باید از قربانی و قربانگاه به یاد فداکاریهای ابراهیم و اسماعیل افتاد و از آن درس ایثار و از خود گذشتگی گرفت. باید از بهترین چیز خود گذشت تا به نیکی رسید. «(۲)»

باید از قربانی درس تقوی و فداکاری آموخت. این خون و گوشت به خدا نمی‌رسد بلکه هدف از قربانی رسیدن شما به تقوی است. «(۳)»

به راستی که قربانی و قربانگاه یکی از شعائر بزرگ الهی «(۴)» و یکی ازصحنه‌های تکان دهنده اعمال حج و یکی از آموزنده‌ترین مدرسه‌های تعلیم و تربیت است. و به راستی قربانی تجسمی از کشتن نفس اماره است و برای رسیدن به قرب پروردگار باید گلوی هوای نفس و منیت و طمع را برید و نفس دنی و شوم و لئیم را در راه خدا قربانی کرد. «(۵)»

گفت نی گفتمش چو می‌کشتی گوسفند از پی یسیر و یتیم
قرب خود دیدی اول و کردی قتل و قربان نفس شوم لئیم «(۶)»
ناصر خسرو

۱- – در مجمع البحرین آمده است: سُمّی مِنی لما یُمنی به من الدماء ای یُراق. منی نامیده شده زیرا در آن خون ریخته می‌شود

۲- – لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون. آل عمران/ ۹۲

۳- – لن ینال اللّه لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم، حج، ص ۳۷

۴- – والبدن جعلناها لکم من شعائر اللّه، حج، ص ۳۶

۵- – امام صادق– ع– می‌فرماید:

و اذبح حنجرهٔ الهوی والطمع عنک عند الذبیحهٔ. مستدرک، ج ۲، ص ۱۸۸؛ هنگام قربانی گلوی هوای نفس و طمع را ببر.

و در حدیث دیگری امام سجاد– ع– به شبلی فرمود:

فعندما ذبحت هدیک نویت أنک ذبحت حنجرهٔ الطمع بما تمسکت به من حقیقهٔ الورع مستدرک، ج ۲، ص ۱۸۷؛ هنگام قربانی نیت کردی که برای رسیدن به حقیقت تقوی گلوی طمع را ببری؟

۶- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

ص:۳۳۶

رواست ار تو مرا می‌کشی به تیغ فراق از آنکه رسم بود در حج ای پسر قربان «(۱)»

مسعود سعد سلیمان

هر که را فتحنامه عید دل است جانش قربان عید ما شده گیر

وان دگر عید ماه رایت ماصفوت مروه وصفا شده گیر «(۲)»

مختاری غزنوی

در منای قرب، یاران جان اگر قربان کنند جز به تیغ مهر او در پیش او بسمل مباش «(۳)»

سنایی

ز یک طرف گلوی گاو می‌برد ناهید ز یک جهت بره قربان همی‌کند بهرام «(۴)»

ظهیر فارابی

بامدادان نفس‌حیوان کرده قربان در منی لیک‌قربان‌خواص ازنفس‌انسان دیده‌اند «(۵)»

خاقانی

چون که با تکبیرها مقرون شدند همچو قربان از جهان بیرون شدند

معنی تکبیر این است ای امام کای خدا پیش تو ما قربان شدیم

وقت ذبح اللّه‌اکبر می‌کنی همچنین در ذبح نفس کشتنی

من چو اسماعیل و جان همچو خلیل کرد جان تکبیر بر جسم نبیل «(۶)»

مولوی

چو سعی کردم و همت نکرد قربانی ز کبش هستی من در منای اندیشه «(۷)»

سیف فرغانی

ناگه علاءالدوله تو در کعبه وصلم روی گر در منای عاشقی خود را تو قربان می‌کنی «(۸)»

علاءالدوله سمنانی

۱- – مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۶۴۷

۲- – مختاری غزنوی، دیوان، ص ۱۰۱

۳- – سنایی، دیوان، ص ۹۰۶

۴- – ظهیر فارابی، دیوان، ص ۷۵

۵- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۶- – مولوی، مثنوی، ص ۱۰۳

۷- – سیف فرغانی، دیوان، ج ۱، ص ۳۵

۸- – علاءالدوله سمنانی، دیوان، ص ۲۵۴

ص:۳۳۷

کبش مَنی را به مِنی ریز خون نفس دَنی را به فنا کن زبون «(۱)»

جامی

هست روز عید و خلقی می‌شود قربان تو هر که قربانت نمی‌گردد ز حیوان کمتر است «(۲)»

فیضی

خیز و ببینصحن و منا روز نحر دم به دم از خون فدا گشته بحر

حمد و ثنای احد ذوالجلال ورد زبان ساز چو داری مجال «(۳)»

محیی لاری

باز در آن کوش که قربان کنی هر چه کنی کوش که با جان کنی

تیغ وفا بر گلوی جان بنه گردن تسلیم به فرمان بنه

دست چه باشد که از آن خون چکد خوش بود آن کز دل محزون چکد

جان که نه قربانی جانان شود جیفه تن بهتر از آن جان شود

ساحت این عرصه که ارض مناست سر به سر این دشت فنا بر فناست

کشته در این بی حد و قربان بسی تشنه به خون تیغ به کف هر کسی

هر که نشد کشته شمشیر دوست لاشه مردار به از جان اوست

سرخی خون آیت صنع‌اللّه است کشته شو آنجای که قربانگه است

آن همه جوینده که اینجا درند جان بفروشند و غم دل خورند

یک طرفش آمده خونها به جوش وز طرفی جوشش کالا فروش

هر کسی و همت والای خویش سود برد در خور کالای خویش «(۴)»

محیی لاری

قربانی ابراهیم

حاجی با قربان کردن گوسفند به یاد فداکاریهای حضرت ابراهیم آن قهرمان توحید و ایثار می‌افتد، که در راه خدا حاضر شد از بهترین موجودی خود، جوانش،

۱- – جامی، تحفهٔالاحرار، ص ۵۵

۲- – فیضی، دیوان، ص ۱۳۷

۳- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۷۳

۴- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۷۲

ص:۳۳۸

اسماعیل بگذرد و تسلیم خواست و اراده پروردگار شود. «(۱)»

ابراهیم شبی در خواب دید که باید اسماعیل را قربان کند. این خواب در دو شب دیگر تکرار شد و برای او شکی باقی نماند که این فرمان خداست. او نظر فرزند را درباره این قربانی خواست. اسماعیل که سیزده سال بیشتر نداشت گفت:

پدر جان به وظیفه و تکلیف عمل کن و هر چه را به آن مأمور شده‌ای انجام ده، ان شاءاللّه مرا ازصابران خواهی یافت. «(۲)»

در روایت است که شیطان در جمره عقبه بر ابراهیم ظاهر شد او هفت سنگ به شیطان پرتاب و او را از خود دور کرد دیگر بار در جمره وسطی بر ابراهیم ظاهر شد این بار نیز با هفت سنگ او را از خود دور نمود. «(۳)»

بسته خلیل از پی قربان پسر کآمده شیطان لعینش به سر

سنگ بر او کرده حوالت خلیل کرده توجه به خدای جلیل

ابراهیم به وسوسه‌های شیطان توجهی نکرد و سرانجام او را نزد جمره وسطی فرود آورد و دشنه و کاردی برداشته به حلق او گذاشت؛ اما جبرئیل کارد را وارونه کرد، و این عمل چند بار تکرار شد، آنگاه از جانب چپ مسجد خیف ندایی برخاست که: «یا ابراهیم قدصدقت الرویا»: آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی. جبرئیل اسماعیل را از زیر دستش کشید و قوچی را که از قله «ثبیر» آورده بود زیر دست ابراهیم قرار داد «(۴)» و ابراهیم مأمور شد که آن گوسفند را به جای اسماعیل ذبح کند. «وفدیناه بذبح عظیم».

اگر خواهی که بر آتش نسوزی چو ابراهیم قربان از پسر کن «(۵)»

سنایی

۱- – چنانکه امام سجاد به شبلی فرمود: هنگام قربان نیت کردی که برای رسیدن به حقیقت تقوی گلوی طمع را ببری و آیا در خاطر تو گذشت که از سنت ابراهیم در قربانی فرزندش و میوه دلش و گل خوشبوی قلبش پیروی کنی؟

– مستدرک، ج ۲، ص ۱۷۶

۲- – صافات، آیات ۱۰۱ تا ۱۰۷

۳- – طبری، ج ۱، ص ۱۶۶

۴- – فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۸

۵- – سنایی، دیوان، ص ۹۸۰

ص:۳۳۹

به عشق از جان تقرب کرد عاشق چو اسماعیل از قربان نترسد «(۱)»

قوامی رازی

آورده هر خلیل دلی نفس پاک را خون ریخته موافقت پور هاجرش «(۲)»

خاقانی

باز اسماعیل را بین سوگوار جان او قربان شده در کوی یار «(۳)»

عطار

ذکر اسماعیل و ذبح و جبرئیل ذکر قصه کعبه و اصحاب فیل «(۴)»

مولوی

من چو اسماعیلیانم بی‌حذر بل چو اسماعیل آزادم زسر «(۵)»

مولوی

من خلیلم تو پسر پیش بچک سر بنه «انی ارانی اذبحک»

سر به پیش قهر نه دل برقرار تا ببرم حلقت اسماعیل وار

سر ببرم لیک آن سر آن سراست کز بریده گشتن و کشتن برست

لیک مقصودم از آن تعلیم توست ای مسلمان بایدت تسلیم جست «(۶)»

مولوی

ما چو اسمعیل زابراهیم خود سر نپیچیم ار چه قربان می کند «(۷)»

مولوی

یا چو اسمعیل صبار مجید پیش عشق و خنجرش حلقی کشید «(۸)»

مولوی

۱- – قوامی رازی، دیوان، ص؟

۲- – خاقانی، دیوان، ص ۲۱۸

۳- – عطار، منطق‌الطیر، ص ۱۲

۴- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۱۱۱؛ رمضانی، ج ۳، ۲۰۵

۵- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۷۵؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۳۴، رمضانی، ج ۳، ص ۲۰۳

۶- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۹۰؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۲۳۸؛ رمضانی، ج ۳، ص ۲۰۴

۷- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱۴، ص ۶۱۲؛ نیکلسون، ج ۳، ص ۵۵۵؛ رمضانی، ج ۶، ص ۳۷۲

۸- – مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱۴، ص ۴۱۸؛ نیکلسون، ج ۳، ص ۵۰۲؛ رمضانی، ج ۶، ص ۴۱۱

ص:۳۴۰

همچو اسماعیل پیشش سر بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده

عاشقان جام فرح آنگه کشند که به دست خویش خوبانشان کشند «(۱)»

مولوی

چون که اسماعیل در جویش فتاد پیش دشنه آبدارش سر بداد «(۲)»

مولوی

گفت پیغمبر که در بازارها دو فرشته می‌کند دائم ندا

کای خدا تو منفقان را ده خلف وی خدا تو ممسکان را ده تلف

خاصه آن منفق که جان انفاق کرد حلق خود قربانی خلاق کرد

حلق پیش آورد اسماعیل وار کارد بر حلقش نیارد کردگار

پس شهیدان زنده زین رویند و خوش تو بدان قالب بمنگر گبروش

چون خلف دادستشان جان بقا جان ایمن از غم و رنج و شقا «(۳)»

مولوی

آن توکل کو خلیلانه تو را و آن کرامت چون کلیمت از کجا

تا نبرد تیغت اسمعیل را تا کنی شه راه، قعر نیل را «(۴)»

مولوی

حلق یا تقصیر

سومین عمل از اعمال روزدهم در سر زمین منی حلق (سرتراشی) یا تقصیر (کمی از مو و ناخن چیدن) است که پس از رمی جمره عقبه و قربانی، انجام می‌پذیرد. «(۵)»

۱- - مولوی مثنوی، به شرح جعفری، ج ۱، ص ۱۳۳؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۱۶؛ رمضانی، ج ۱، ص ۷

۲- - مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۳، ص ۴۶۱؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۲۹۷؛ رمضانی، ج ۲، ص ۹۳

۳- - مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۳، ص ۲۴۸؛ نیکلسون، ج ۱، ص ۲۶۸؛ رمضانی، ج ۲، ص ۸۵

۴- - مولوی، مثنوی به شرح جعفری، ج ۱۳، ص ۴۸۴؛ نیکلسون، ج ۳، ص ۳۵۱؛ رمضانی، ج ۶، ص ۳۷۲

۵- - حاجیانی که سفر اول آنهاست بر آنها واجب است که حلق کنند، یعنی سر را با تیغ بتراشند و کسانی که سفر دوم به بعد آنهاست مخیرند بین حلق و تقصیر که البته حلق افضل است

ص:۳۴۱

یکی از حکمتهای تراشیدن سر پاک شدن از آلودگیهای ظاهری و باطنی و دور شدن از عیوب آشکار و پنهان و طهارت و خروج از گناهان است. «(۱)»

سر تراشیدن و احرام گرفتن سهل است از سر این نخوت بیهوده به در باید کرد

اوحدی

حکمت دیگر تراشیدن سر، رهایی از تعلقات است. «(۲)» این مو که سبب زینت است ممکن است انسان را به خود وابسته کند. با تراشیدن آن انسان خود را از این وابستگی رها می‌سازد و از این آخرین علاقه و علقه نیز آزاد می‌شود.

حلق سر گر سنتی آمد نه خرد پس فریضه ریش می‌باید سترد

ز آنکه اندر ریش چندان باد هست کان بلایصد دل آزاد هست «(۳)»

عطار

سر بکش از تیغ و فرود آر سر کرده ز سر قید علائق به در

گر سر مویی است علائق تو را نیست یکی خدمت لایق تو را

محیی لاری

آنان که توانسته‌اند در میدان رزم و پیکار از سربگذرند پیش از آن در مدرسه منا از موی سر گذشته‌اند.

رو سر تسلیم و رضا پیش گیر در ره دین ترک سر خویش گیر

۱- – امام سجاد- ع- به شبلی فرمود:

فعندما حلقت رأسک نویت أنک تطهّرت من الادناس ومن تبعه بنی‌آدم وخرجت من الذنوب کما ولدتک أمک. مستدرک، ج ۲، ص ۱۸۷؛ هنگامی که موی سر را تراشیدی نیت کردی که از پلیدیها پاک شوی و مانند زمانی که از مادر متولد شدی از گناهان بیرون آیی؟

در حدیث دیگری امام صادق می‌فرماید:

و احلق العیوب الظاهرهٔ و الباطنهٔ بحلق شعرک؛ هنگام سر تراشی، عیوب آشکار و پنهان خود را از خود دور گردان

۲- – حاجی امروز باید از خود رها شود و خود را نبیند و از هر چه غیر خداست ببرد، به جز به دوست نباید به چیز دیگری وابستگی داشته باشد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

مگر تعلق خاطر به ماه رخساری که خاطر از همه غمها به مهر او شاد است

حافظ

۳- – عطار، مصیبت نامه، ص ۱۴۲

ص:۳۴۲

سر بتراشید چو مو اندکی است اندک و بسیار در این ره یکی است

محیی لاری

حاجی با تراشیدن سر از احرام بیرون می‌آید و محرمات بیست و چهارگانه به جز استعمال بوی خوش و نزدیکی با همسر بر او حلال می‌شود.

زندگی از سر دگر آغاز کن از بدن خویش کفن باز کن

جامه خود باز ستان از گرو جان تو نو روزی نو روز نو

بر تو شد اکنون همه اشیا حلال غیر دخولی که کنی با حلال

بر تو فدا گر شده لازم بده عقده گشایی کن و بگشا گره

سبعه نگر باز که سیار شد یک به یک ارکان همه در کار شد

هشت گدا بشمر و یک گوسفند پاره کن از یکدگرش بند بند

ور کنیش ذبح و به ایشان سپار پس متساوی دهشان اختیار «(۱)»

محیی لاری

عطار نیشابوری در مصیبت نامه می گوید:

گفت وقت حلق خلقی در حجاز بهر سنت موی می کردند باز

از یکی پرسید آن مجنون راه کز چه اندازید موی این جایگاه

گفت موی افکندن اینجا سنت است ترک این سنت دلیل محنت است

چون شنود القصه آن دیوانه راز گفت ای مشتی گدای بی‌نیاز

حلق سر گر سنتی آمد نه خرد پس فریضه ریش می‌باید سترد

ز آنکه در ریش تو چندان بار هست کان بلایصد دل آزاد هست

زین چه گفتم بر شماصد منت است کاین فریضه بهتر ازصد سنت است

کار کن چون وقت کارت این دم است ز آنکه این یک دم تو راصد عالم است

تا کی از خواب هوس بیدار شو همچو بیداران دین در کار شو

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۷۲

ص:۳۴۳

گر نخواهی کشت کرد امروز تو چون کنی فردا میان سوز تو «(۱)»

عید قربان

اعمال روز عید قربان که عبارت بود از رمی جمره عقبه و قربانی و سر تراشیدن همه به خوبی پایان یافت و به حقیقت شایسته است که حاجی امروز را جشن بگیرد که توانست در مبارزه پی‌گیر خود با شیطان بزرگ و شیطان نفس پیروز شود و او را سنگسار نماید و توانست با تراشیدن سر از همه «علاقه» ها و «تعلق» ها خود را برهاند و بر وی سزاوار است که امروز را عید بگیرد.

حاجی سپس اعمال ایام تشریق را در منی انجام داده به مکه می‌رود و با انجام اعمال مکه از احرام بیرون می‌آید و بدین ترتیب اعمال واجب حج با خوبی و موفقیت به پایان می‌رسد.

در دیوان شعرا تبریک عید قربان بازتاب گسترده‌ای دارد و کمتر شاعری پیدا می‌شود که در قصاید خویش این عید را به ممدوح و یا پادشاهان و بزرگان و مردم زمان خود تبریک نگفته باشد و به علت گستردگی این تبریک‌ها از ذکر آنها خودداری و تنها به یک مثنوی بسنده می‌شود.

صبحک اللَّهصباح السعید بر همه میمون بود اینصبح عید

این چهصباح است که ششصد هزار بنده شد آزادصغار و کبار

بیشتر ازصبح سعادت اثر داده ز فرخندگی او خبر

غره اینصبح سعادت قرین خنگ فلک را شده نور جبین

خیز که خورشید علم برکشید خلق چو انجم همه شد ناپدید

بانگ نفیر آمد و محمل گذشت کوه به جامانده در این پهن دشت

کس نکشد بهر کسی انتظار شوق منا برده ز دلها قرار

سوی منا آی و کرامت ببین گرمی بازار قیامت ببین

بس که بود نعره جوش و خروش کر شود از غلغله خلق گوش «(۲)»

محیی لاری

۱- - مصیبت نامه، ص ۳۲۱، ص ۳۲۲

۲- - محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۶۹، ۷۰ و ۷۳

ص:۳۴۴

ای که به مقصود ره آورده‌ای ره به سوی مقصد خود برده‌ای

شام تو راصبح سعادت دمید بر تو مبارک بود اینصبح عید «(۱)»

محیی لاری

عمره مفرده

پس از پایـان اعمال مکه و منی یعنی پس از فراغ از اعمال حـج، درصورتی که میسور باشـد مسـتحب است عمره مفرده به جا آورده شود. «(۲)» بدین معنی که از منطقه حرم «(۳)»

بیرون می‌رود و در «ادنی الحل» یعنی نزدیکترین نقطه به حرم که «تنعیم» است محرم می‌شود و سپس به مکه می‌آید و طواف و نماز طواف و سعی بینصـفا و مروه را انجـام می‌دهـد و پس از آن مخیر است بین حلق یـا تقصـیر و پس از سـر تراشـی یا چیـدن کمی از مویصورت از احرام بیرون می‌آیـد و پس از آن طواف نسـاء و نماز طواف نساء را انجام می‌دهـد. به این عمل «عمره مفرده» گوینـد. که حاجی می‌تواند این عمل را از طرف خود یا پدر و مادر و یا سفارش کنندگان یا مجموع آنها به جا آورد و دیگران را در ثواب آن شریک نماید.

آمده سوی مکه از عرفات زده لبیک عمره از تنعیم

یافته حج و کرده عمره تمام باز گشته به سوی خانه سلیم «(۴)»

ناصر خسرو

گر نباشد حج و عمره و رمی و قربان گو مباش این شرف ما را نه بس کز تیغ او قربان شویم «(۵)»

سنایی

پس برای عمره کردن سوی تنعیم آمده هم بر آن آئین که حج را ساز و سامان دیده‌اند

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۶۹، ۷۰ و ۷۳

۲- – مناسک حج، امام خمینی، ص ۳۲۷

۳- – حدود حرم در بخش حرم مشخص شده است

۴- – ناصر خسرو، دیوان، ص ۳۰۰

۵- – سنایی، دیوان، ص ۴۱۸

ص:۳۴۵

حاج را دیوان اعمالی است و آنک عمره را ختم اعمال و فذلکهای دیوان دیده‌اند «(۱)»

خاقانی

عمره کردی عمر باقی یافتیصاف گشتی برصفا بشتافتی «(۲)»

مولوی

درصفت عمره

ز آنجا به مقام عمره تازی از عمره طراز عمر سازی

آنجا بینی مقام محمود آنجا یابی کمال مقصود

آخر عمل از مناسک این است آن دیوان را فذلک این است «(۳)»

خاقانی

طواف وداع

آخرین عمل مستحب حاجی در مکه مکرمه طواف وداع است. اهل سنت این طواف را به جای طواف نساء، واجب می‌دانند. پس از پایان اعمال حج و طواف وداع، مستحب است که در بازگشت به وطن سرعت نماید واز خدا بخواهد که آخرین سفر او نباشد.

الوداع ای کعبه کاینک وقت هجران آمده دل تنوری گشته و زو دیده طوفان آمده

الوداع ای کعبه کاینک مست راوق گشته خاک ز آنکه چشم از اشک میگون راوق افشان آمده

الوداع ای کعبه کاینک کالبد با حال بد رفته از پیش تو و جان وقف هجران آمده

۱- – خاقانی، دیوان، ص ۹۴

۲- – مولوی، مثنوی، به شرح محمد تقی جعفری، ج ۴، ص ۶۱۶ و به تصحیح دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۲۲

۳- – خاقانی، تحفهٔالعراقین، ص ۱۳۱

ص:۳۴۶

الوداع ای کعبه کاینک هفته‌ای در خدمتت عیش خوابی بوده و تعبیرش احزان آمده

الوداع ای کعبه کاینک روز وصلتصبح وار دیر سر بر کرده و بس زود پایان آمده

الوداع ای کعبه کاینک درد هجران جانگزای شمه‌ای خاک مدینه حرز و درمان آمده «(۱)»

خاقانی

در طواف وداع و گریه به فراق

روز جدایی که نبیند کسی تیره‌تر است از شب هجران بسی

عاشق دل سوخته در هجر یار آورد انجم همه شب در شمار

کس نکند محنت هجر اختیار مرگ جدایی است میان دو یار

روز وداع است و فراقش ز پس ناله برون آی و به فریاد رس

خون گری این دیده بهصد های های وقت جدایی است از آن خاک پای

بخت کجا رفت هم آغوشیت هست کنون وقت سیه پوشیت

دل به مصیبت کسی افتاده طاق گه ز فراق و گهی از اشتیاق

وقت وداع است و اجل در کمین خاصه وداعصنمی این چنین

کس نکند محنت هجر اختیار مرگ جدایی است میان دو یار

ای گل باغ ملکوت الوداع می‌روم اکنون به طواف وداع

با خفقان دل و رنجصداع بوی تو جان قوت شده الوداع

جان جهانی و به از جان بسی قطع ز جان چون کند آسان کسی

ای گل مشکین به نوای عجیب قطع وصال تو کند عندلیب

وصل تواش سوخت به داغ جگر تا دگری هجر چه آرد به سر

کرده به راه طلبت جان فدا می‌شود اکنون به ضرورت جدا

۱- – خاقانی، دیوان، ص ۳۷۱ و ۳۷۲

ص:۳۴۷

دوری من از تو ضروری بود ورنه که را طاقت دوری بود

روز جدایی که خرابم ز تو کافرم ار روی بتابم ز تو

گر ز توام دور کند بخت بد مهر توام باز کشد سوی خود «(۱)»

محیی لاری

بـا آنکه در بحثهـای مختلف این کتـاب به ویژه در مباحث عرفانی از قصـیده ناصـر خسـرو شاهـد آورده شـده با این وجود به جهت شهرت این قصیده، مناسب است به جهت حسن ختام، تمام قصیده، جداگانه ذکر شود.

حاجیان آمدند

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم

جسته از محنت بلای حجاز رسته از دوزخ و عذاب الیم

آمده سوی مکه از عرفات زده لبیک عمره از تنعیم

یافته حج و کرده عمره تمام باز گشته به سوی خانه سلیم

من شدم ساعتی به استقبال پای کردم برون ز حد گلیم

مر مرا در میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم

گفتم او را «بگو که چون رستی زین سفر کردن به رنج و به بیم

تا ز تو باز مانده‌ام جاوید فکرتم را ندامت است ندیم

شاد گشتم بدان که کردی حج چون تو کس نیست اندر این اقلیم

باز گو تا چگونه داشته‌ای حرمت آن بزرگوار حریم

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم؟

جمله بر خود حرام کرده بدی هر چه مادون کردگار قدیم؟

گفت «نی» گفتمش «زدی لبیک از سر علم و از سر تعظیم

می‌شنیدی ندای حق و جواب باز دادی چنانکه داد کلیم؟

۱- – محیی لاری، فتوح‌الحرمین، ص ۷۷ و ۷۸

ص:۳۴۸

گفت «نی» گفتمش «چو در عرفات ایستادی و یافتی تقدیم

عارف حق شدی و منکر خویش به تو از معرفت رسید نسیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو می‌کُشتی گوسفند از پی یسیر و یتیم

قرب خود دیدی اول و کردی قتل و قربان نفس شوم لئیم

گفت «نی» گفتمش «چو می‌رفتی در حرم همچو اهل کهف و رقیم

ایمن از شر نفس خود بودی و ز غم فرقت و عذاب جحیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو سنگ جمار همی انداختی به دیو رجیم

از خود انداختی برون یکسر همه عادات و فعلهای ذمیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو گشتی تو مطلع بر مقام ابراهیم

کردی ازصدق و اعتقاد و یقین خویشی خویش را به حق تسلیم؟

گفت «نی» گفتمش «به وقت طواف که دویدی به هروله چو ظلیم

از طواف همه ملائکتان یاد کردی به گرد عرش عظیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو کردی سعی ازصفا سوی مروه بر تقسیم

دیدی اندرصفای خود کونین شد دلت فارغ از جحیم و نعیم؟

گفت «نی» گفتمش «چو گشتی باز مانده از هجر کعبه بر دل ریم

کردی آنجا به گور مر خود را همچنانی کنون که گشته رمیم؟

گفت «از این باب هر چه گفتی تو من ندانسته‌امصحیح و سقیم

گفتم «ای دوست پس نکردی حج نشدی در مقام محو مقیم

رفته‌ای مکه دیده، آمده باز محنت بادیه خریده به سیم

گر تو خواهی که حج کنی پس از این این چنین کن که کردمت تعلیم

ص:۳۴۹

فهرست منابع و مآخذ

«کتابها»

آدام متز: تمـدن اسـلامی (تاریـخ تمـدن اسـلامی) ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، دو جلـد، چاپ اول، مؤسـسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲.
ابن اثیر، عزالـدین ابی الحسن علی بن ابی الکرم الشـیبانی: الکامل فی التاریخ، هفت جلد، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸.
ابن عربی، محیی‌الدین، ابی عبداللَّه محمد بن علی: الفتوحات المکیه، چهار جلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
ابن کثیر، الحافظ، ابی الفـداء اسـماعیل بن کثیر القرشـی الدمشـقی: تفسـیر القرآن العظیم، چهار جلـد، چاپ دوم، انتشارات دارالقلم، بیروت.
ابن ماجه، الحافظ، ابی عبداللَّه محمد بن یزید القزوینی: سنن ابن ماجه، دو جلد،

ص:۳۵۰

انتشارات دارالفکر.

ابن منظور: لسان العرب، هجده جلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

امام احمد حنبل: مسند، شش جلد، دارصادر، بیروت.

امام خمینی، حاج آقا سید روح‌اللّه الموسوی الخمینی: تحریرالوسیله، دو جلد.

امام خمینی:صحیفه نور، ۲۱ جلد، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، چاپ بهمن ماه ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸.

امام خمینی: مناسک حج، چاپ اول، انتشارات نشر مشعر، تهران، ۱۳۷۱.

بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ دوم، انتشارات مهتاب، بهار ۱۳۷۱.

الترمذی، ابی عیسی، محمد بن عیسی بن سوره: سنن الترمذی، پنج جلد، انتشارات دارالفکر.

جعفری، محمدتقی: از دریا به دریا.

: جغرافیای کشورهای مسلمان، سال چهارم آموزش متوسطه عمومی، ادبیات و علوم انسانی.

حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن: وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

حکیمی، محمدرضا و محمد و علی: الحیاهٔ، چاپ سوم، انتشارات دائرهٔ الطباعهٔ و النشر، تهران ۱۴۰۱ ه. ق.

الحموی، الشیخ الامام شهاب‌الدین ابی عبداللّه یاقوت بن عبداللّه الحموی الرومی البغدادی: معجم البلدان، پنج جلد، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.

ص:۳۵۱

دهخدا: امثال و حکم، سه جلد.

زرینکوب، عبدالحسین: ارزش میراثصوفیه، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۳.

الزمخشری، الامام محمود بن عمر: الکشاف (فی تفسیر القرآن)، چهار جلد، چاپ دوم، دار الکتاب، العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.

سبحانی، جعفر: فروغ ابدیت.

سبحانی، جعفر: فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، چاپ اول، چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.

شهید اول، محمد بن جمال‌الدین مکی العاملی: لمعه، به اهتمام علی اصغر مروارید.

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی بن احمد العاملی الجبعی: شرح لمعه، دو جلد، انتشارات مکتبه طباطبایی در قم و جهان در تهران.

شهیدی، سید جعفر: تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ هشتم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۷.

شیخ الطائفه، ابی جعفر، محمد بن الحسن الطوسی: الاستبصار، چهار جلد، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران.

صدوق، شیخ محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی: علل الشرایع، دو جلد، انتشارات دارالبلاغه،

صدوق، شیخ محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی: عیون اخبار الرضا، دو جلد، انتشارات مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات.

صدوق، شیخ محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی: من لا یحضره الفقیه، انتشارات جامعه مدرسین قم.

صفا، ذبیح‌اللّٰه: تاریخ ادبیات ایران.

ص:۳۵۲

طباطبایی، علامه سید محمد حسین: المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۱ جلد، انتشارات مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۳ ه. ق.

طباطبایی یزدی، علامه محمد کاظم: العروهٔ الوثقی، انتشارات مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات.

طبری، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری: تاریخ طبری، شش جلد، چاپ دوم، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.

طبرسی، شیخ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ده جلد، چاپ دوم، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۸ ه. ق.

طبرسی، ابی منصور، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی: الاحتجاج، انتشارات مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۳.

عطار نیشابوری، فریدالدین: تذکرهٔ الاولیاء، به تصحیح رنولد آلن نیکلسون، چاپ سوم، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۰.

غفاری، ابراهیم: راهنمای حرمین شریفین، پنج جلد، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان حج)، ۱۳۷۰.

قشیری، ابوالقاسم: رساله قشیریه، انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به آموزش و پرورش، ۱۳۶۱.

قمی، شیخ عباس: تتمهٔ المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء. (جلد سوم منتهی‌الامال)، به‌تصحیح‌علی محدث‌زاده، چاپ سوم، انتشارات کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۷۳ ه. ق.

قمی، شیخ عباس: سفینهٔ البحار، دو جلد، انتشارات کتابخانه محمدی.

قمی، شیخ عباس: مفاتیح الجنان، کتاب فروشی محمد حسن علمی، تهران.

قمی، شیخ عباس: منتهی‌الآمال، دو جلد، انتشارات جاویدان.

قندوزی، علامهٔ الکبیر شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم الحسینی البلخی القندوزی الحنفی: ینابیع الموده، انتشارات مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

ص:۳۵۳

کلینی، ثقةالاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی: فروع کافی، هشت جلد، چاپ سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷.

متقی هندی: کنز العمال، هجده جلد، چاپ دوم، انتشارات مؤسسهٔ الرساله، بیروت ۱۴۰۹ ه. ق.

محمد بدرالجاجرمی: مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، به اهتمام میرصالح طبیبی، چاپ اتحاد، ۱۳۳۷.

محمد رشید رضا: المنار فی تفسیر القرآن، دوازده جلد، دارالمعرفه، بیروت.

محمد فؤاد عبدالباقی: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، دارالکتب المصریه، قاهره، ۱۳۶۴.

محمدی ری شهری، محمد: میزان‌الحکمه، انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۷.

مدبری، محمود: شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرن‌های ۳، ۴ و ۵ هجری قمری، چاپ اول، انتشارات پانوس، بهار ۱۳۷۰.

مکارم شیرازی، ناصر و با همکاری جمعی از دانشمندان: تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، چاپ بیست و چهارم، انتشارات دارالکتب اللاسلامیه، تهران ۱۳۶۸.

: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

: میقات حج، فصلنامه، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت.

نوری طبرسی، حاج میرزا حسین: مستدرک الوسائل، انتشارات المکتبهٔ الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۳.

: نهج‌البلاغه، به ترجمه و نشر فیض الاسلام، چاپ احمدی ۱۳۶۵.

هاشمی، احمد: جواهر الادب، چاپ اول، انتشارات استقلال، تهران، ۱۳۶۶.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی: کشف المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، چاپ اول، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۵۸ ش.

یاحقی، محمد جعفر و محمد مهدی ناصح: راهنمای نگارش و ویرایش، چاپ نهم، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۰.

ص:۳۵۴

«دیوانها»

دیوانها به ترتیب قرن و تاریخ وفات شاعر

قرن سوم

بسام کورد (قرن سوم): شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرنهای ۳، ۴، ۵ هجری قمری، تألیف و تصحیح محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ۱۳۷۰.

محمد بن مخلد سگزی (قرن سوم): شاعران بی‌دیوان.

قرن چهارم

رودکی (؟- ۳۲۹ یا ۳۳۰): احوال و اشعار، ج ۲، به کوشش سعید نفیسی، کتابخانه ترقی، تهران، ۱۳۱۰.

شهید بلخی (؟- ۳۲۵): تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح‌اللّٰه‌صفا، و همچنین شاعران بی‌دیوان و محمود مدبری.

منطقی رازی (؟- ۳۸۰): شاعران بی‌دیوان و تاریخ ادبیات ایران.

کسایی مروزی (؟- ۳۹۱): اشعار حکیم کسایی مروزی، دکتر مهدی درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، آبان ۱۳۶۴.

قرن پنجم

فردوسی (۳۲۹- ۴۱۱): فرهنگ جامع شاهنامه، دکتر محمود زنجانی، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۷۲ و همچنین شاهنامه، به تصحیح سعید نفیسی و مجتبی مینوی، چاپ روخیم.

فرخی سیستانی (۳۷۵- ۴۲۹): دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات شرکت نسبی حاج حسین اقبال و شرکا، تهران، اسفند ۱۳۳۵ خورشیدی.

ص:۳۵۵

عنصری بلخی (۳۵۰- ۴۳۱): دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابخانه سنایی، گیلان، ۱۳۴۲.

منوچهری دامغانی (؟- ۴۳۲): دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، ۱۳۳۸.

ابوسعید ابوالخیر (؟- ۴۴۰): شاعران بی‌دیوان، ۱۳۷۰ و همچنین سخنان منظوم، استاد سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۴ و همچنین استاد جلال‌الدین همایی.

بابا طاهر (؟- زنده ۴۴۷): دیوان، انتشارات کتاب فروشی رجبی.

اسدی طوسی (؟- ۴۵۶): گرشاسبنامه، به اهتمام حبیب یغمایی، ۱۳۵۴.

اسدی (قرن پنجم): شاعران بی‌دیوان.

جوهریصایغ هروی (اواسط قرن پنجم): شاعران بی‌دیوان و تاریخ ادبیات ایران.

لامعی گرگانی (۴۰۱ تا ۴۱۰- حدود ۴۶۰): شاعران بی‌دیوان.

قطران تبریزی (؟- ۴۶۵ یا ۴۶۶): دیوان، به اهتمام محمد نخجوانی، چاپخانه شفق، تهران، ۱۳۳۶ ش.

بوحنیفه اسکافی (نیمه دوم قرن پنجم): شاعران بی‌دیوان.

ناصر خسرو (۳۹۴- ۴۸۱): دیوان، مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

ازرقی هروی (۴۴۰- ۴۸۱): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، به سرمایه کتاب فروشی زوار، تهران، شاه آباد، ۱۳۳۶.

بلفرج رونی، یا ابوالفرج و بوالفرج رونی (؟ زنده ۴۹۰): دیوان، به تصحیح پرفسور چایکین، مطبعه شوروی، ۱۳۰۴.

قرن ششم

مسعود سعد سلمان (۴۳۸- ۵۱۵): دیوان، به تصحیح مرحوم رشید یاسمی،

ص:۳۵۶

انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲.

عثمان مختاری (۴۵۸ تا ۴۶۹- ۵۱۲ تا ۵۴۸): دیوان، به اهتمام جلال‌الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱.

مختاری غزنوی، دیوان، به اهتمام رکن‌الدین همایون فرخ، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، اردیبهشت ۱۳۳۶.

خیام، حکیم عمر خیام نیشابوری (۴۳۰ تا ۴۴۰- ۵۰۸ تا ۵۳۰): رباعیات (طربخانه)، تألیف یار احمد حسین رشیدی تبریزی، سال ۸۶۷، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی.

عمعق بخاری (قرن ششم): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتاب فروشی فروغی، تهران.

سنایی غزنوی (حدود ۴۷۳- ۵۲۵ تا ۵۴۵): دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی.

حکیم سنایی: مثنویها، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم، انتشارات بابک، ۱۳۶۰.

سنایی: حدیقهٔالحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

ادیبصابر ترمذی (؟- ۵۴۶): دیوان، به تصحیح محمد علی ناصح، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

قوامی رازی (؟- ۵۴۹): دیوان، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی معروف به محدث، چاپ اول، ۱۳۳۴ شمسی.

عبدالواسع جبلی (؟- ۵۵۵): دیوان، به اهتمام ذبیح‌اللّهصفا، ۲ جلد، تهران، ۱۳۴۱.

سید حسن غزنوی (؟- ۵۵۵- تا ۵۵۷): ملقب به اشرف، دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

سوزنی سمرقندی (۴۸۷ تا ۴۸۹- ۵۶۲ تا ۵۶۹): دیوان، به تصحیح دکتر

ص:۳۵۷

ناصرالدین- شاه حسینی، انتشارات امیر کبیر، مرداد ۱۳۳۸.

رشید وطواط (۴۷۶- ۵۷۳): دیوان، با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی.

انوری (۵۱۵- ۵۸۳ یا ۵۸۵): دیوان، قصاید، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، تهران، ۱۳۳۷ و همچنین تصحیح سعید نفیسی.

اثیر اخسیکتی (۵۲۰- ۵۷۷ تا ۵۹۳): دیوان، به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، چاپ اول، انتشارات کتاب فروشی رودکی، مرداد ۱۳۳۷.

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (؟- ۵۸۸): دیوان، وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲.

خاقانی (۵۲۰- ۵۹۵): دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۷.

ظهیر فارابی (۵۲۸ تا ۵۳۲- ۵۹۸): دیوان: به اهتمام هاشم رضی، انتشارات کاوه.

فلکی شروانی (قرن ششم): تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح‌اللّه صفا.

نظامی گنجوی (۵۳۳ تا ۵۴۰- ۵۵۹ تا ۶۰۲): دیوان، به تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات علی اکبر علمی، ۱۳۶۳ و همچنین دیوان قصاید و غزلیات، به کوشش استاد سعید نفیسی، انتشارات فروغی، ۱۳۶۸.

نظامی گنجوی: مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، ۱۳۷۰. و همچنین مخزن الاسرار به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، ۱۳۶۳.

نظامی گنجوی: لیلی و مجنون، به تصحیح دکتر برات زنجانی، ۱۳۶۹.

قرن هفتم

شمسی طبسی (؟- ۶۲۴): دیوان، به اهتمام تقی بینش، چاپ اول، چاپخانه زوار مشهد.

عطار (۵۳۷- ۶۲۷): دیوان قصاید و ترجیعات و غزلیات، به تصحیح سعید نفیسی،

ص:۳۵۸

انتشارات کتابخانه سنایی.

عطار: الهی نامه، به تصحیح هلموت ریتر، (انتشارات طوس) استانبول، مطبعه معارف، ۱۹۴۰.

عطار: اسرار نامه، به تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین، کتاب‌فروشی زوار.

عطار: خسرو نامه، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتاب فروشی زوار.

عطار: مظهر العجائب و مظهر، به تصحیح و مقدمه احمد خوش‌نویس «عماد»، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۵.

عطار: منطق‌الطیر، به تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، چاپ سوم، تهران.

کمال‌الدین اسماعیل (؟- ۶۳۵): دیوان، به تصحیح دکتر حسین بحرالعلومی، تهران.

سیف‌الدین اسفرنگی (۵۸۱- ۶۶۶): دیوان، به تصحیح دکتر زبیده‌صدیقی، مولتان پاکستان.

بابا افضل (افضل‌الدین کاشانی) (۶۰۶- ۶۶۷): دیوان، به تصحیح مصطفی فیضی، حسن عاطفی، عباس بهمنیار، علی شریف.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴- ۶۷۲): کلیات شمس، حواشی و تعلیقات از م. درویش، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، ۱۳۵۲.

مولوی: مثنوی، به شرح محمد تقی جعفری، شرکت سهامی انتشار.

مولوی: مثنوی، به شرح نیکلسون.

مولوی: مثنوی، به شرح رمضانی.

مولوی: مثنوی، به شرح دکتر محمد استعلامی.

قطب‌الدین بختیار کاکی (قرن هفتم): دیوان، مطبع نامی منشی کول به کشور.

بدر جاجرمی (قرن هفتم): مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، به اهتمام میرصالح

ص:۳۵۹

طبیبی، چاپ اتحاد، ۱۳۳۷.

امامی هروی (؟- ۶۸۶): دیوان، به کوشش همایون شهیدی، انتشارات علی‌اکبر علمی، ۱۳۴۳.

عراقی (۶۰۰- ۶۸۶): کلیات، به کوشش سعید نفیسی، چاپ چهارم، انتشارات کتابخانه سنایی.

سعدی (۶۰۶- ۶۹۰ تا ۶۹۴): کلیات، انتشارات اقبال.

قرن هشتم

سیف فرغانی (؟- ۷۰۵ تا ۷۴۹): دیوان، به اهتمام و تصحیح ذبیح‌اللّهصفا، ۳ جلد، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.

سلطان ولد (بهاءالدین محمد بلخی)، (۶۲۳- ۷۱۲): دیوان، با مقدمه سعید نفیسی، کتاب فروشی رودکی، خرداد، ۱۳۳۸.

همام تبریزی (۶۳۶- ۷۱۴): دیوان، به تصحیح دکتر رشید عیوضی و همچنین مؤید ثابتی.

شیخ محمود شبستری (۶۸۷- ۷۲۰): مجموعه آثار، به اهتمام دکترصمد موحد، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۷۱.

علاء الدوله سمنانی (۶۵۹- ۷۳۶): دیوان، به اهتمام عبد الرفیع حقیقت، انتشارات بهجت.

سلمان ساوجی (۶۹۲ تا ۷۰۹- ۷۳۶): دیوان، به اهتمام منصور مشفق، با مقدمه دکتر تقی تفضلی، انتشارات بنگاه مطبوعاتیصفی علیشاه، اسفند، ۱۳۳۶.

حسن سجزی دهلوی (۶۵۳- ۷۳۶ تا ۷۳۸): دیوان، به اهتمام مسعود علی محوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۲.

اوحدی مراغی (اوحدی اصفهانی)، (۶۷۳- ۷۳۸): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی،

ص:۳۶۰

انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۰.

حسن متکلم (قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر ذبیح‌اللّهصفا.

محمد بن بدرالجاجرمی (زنده ۷۴۱): مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، به اهتمام میرصالح طبیبی، چاپ اتحاد، بهمن ۱۳۳۷.

خواجوی کرمانی (۶۷۹- ۷۵۳): دیوان، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، به سرمایه کتاب فروشی بارانی و محمودی.

ابن یمین (۶۸۵- ۷۶۹): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتاب فروشی مروج، ۱۳۱۸.

عبید زاکانی (؟- ۷۷۱ یا ۷۷۲): دیوان، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات مجله ارمغان، تهران، ۱۳۲۱.

عماد فقیه کرمانی (؟- ۷۷۳): دیوان به تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳۴۸.

ناصر بخارایی (۷۱۰ تا ۷۲۰- ۷۹۰): دیوان، به کوشش دکتر مهدی درخشان، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، آبان ۱۳۵۳.

حافظ (۷۲۶- ۷۹۱): دیوان، به تصحیح حسین پژمان، چاپخانه افست مروی.

جنید شیرازی (؟- زنده ۷۹۱): دیوان به تصحیح سعید نفیسی، کتاب فروشی و چاپخانه مرکزی، تهران، ۱۳۲۰.

جهان خاتون (قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران.

ابن نصوح (قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران.

روح عطار عطار شیرازی، (قرن هشتم): دیوان، به کوشش احمد کرمی.

قرن نهم

کمال خجندی (؟- ۸۰۳): دیوان، به تصحیح عزیز دولت آبادی، انتشارات کتاب فروشی تهران، تبریز، ۱۳۳۷.

شمس مغربی (۷۴۹- ۸۰۹): دیوان، به تصحیح مرحومصادق علی، به اهتمام

ص:۳۶۱

میر طاهر، انتشارات تکیه خاکسار جلالی.

قاسم انوار (۷۵۷– ۸۳۷): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۳۷.

خیالی بخاری (؟– ۸۵۰): دیوان، به تصحیح عزیز دولت‌آبادی انتشارات مؤسسه و تاریخ و فرهنگ ایران، شماره ۲۰، تبریز، ۱۳۵۲.

امیر شاهی (۷۸۴ تا ۷۸۷– ۸۵۷): دیوان، به تصحیح سعید حمیدیان، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸.

ابن حسام خوسفی (۷۸۲ یا ۷۸۳– ۸۷۵): دیوان، به اهتمام احمـد احمـدی بیرجنـدی و محمد تقی سالک، انتشارات اداره کل حج و اوقاف استان خراسان، مشهد ۱۳۶۹.

داعی (شاه داعی)، (قرن نهم): دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی.

جامی (۸۱۷– ۸۹۸): دیوان، ویراسته هاشم رضی، ۱۳۴۱.

جامی: هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه آقا مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات سعدی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۶.

جامی: سبحهٔالابرار، وزارت معارف، چاپ اول، ۱۳۵۳ ه. ش.

جامی: تحفهٔالاحرار، به تصحیح فاربس فلکنر، چاپخانه وِلْیَم واطْس، لندن، ۱۲۶۵ هجری مطابق ۱۸۴۸ میلادی.

قرن دهم

فانی، امیر نظام الـدین علیشـیرنوایی (؟– ۹۰۶): دیوان، به سـعی و اهتمـام رکن‌الـدین همایون فرخ، چاپ اول، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲.

اسیری لاهیجی (؟– ۹۱۲): دیوان، به اهتمام دکتر برات زنجانی، تهران، ۱۳۵۷.

آصفی هروی (۸۵۳– ۹۲۳): دیوان، به تصحیح هادی ارفع کرمانشاهی، چاپ اول،

ص:۳۶۲

انتشارات کتابخانه طهوری، تهران، شاه آباد، ۱۳۴۲.

فغانی، بابا فغانی شیرازی (؟- ۹۲۵) دیوان، به تصحیح سهیل خوانساری، کتاب فروشی اسلامیه.

هلالی جغتایی (؟- ۹۳۶): دیوان، سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

هلالی جغتایی: دیوان با شاه و درویش وصفات العاشقین، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

اهلی شیرازی (۸۵۸- ۹۴۲): دیوان، به کوشش حامد ربانی، انتشارات کتابخانه سنایی.

محیی لاری (؟- ۹۴۳): فتوح‌الحرمین، به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۳.

فضولی بغدادی (قرن دهم): دیوان، با تصحیح و حواشی مازی اوغلی، انتشارات دوستان.

وحشی بافقی (۹۳۹- ۹۹۱): دیوان، با مقدمه و شرح حال از استاد سعید نفیسی و حواشی و تعلیقات از م. درویش، کتاب فروشی محمد حسن علمی، بهمن ۱۳۴۲.

محتشم کاشانی (؟- ۹۹۶): دیوان، به کوشش مهر علی گرگانی، تهران.

عرفی (۹۶۴- ۹۹۹): دیوان، به کوشش جواهری «وجدی» انتشارات کتابخانه سنایی.

فیضی (۹۵۴- ۱۰۰۴): دیوان، به نظر ثانی سید وزیر الحسن عابدی، انتشارات اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور، چاپ اول، ۱۹۶۷.

ص:۳۶۳

دیوانها

نام شاعر به ترتیب حروف الفبا

آصفی هروی (۸۵۳- ۹۲۳): دیوان، به تصحیح هادی ارفع کرمانشاهی، چاپ اول، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران، شاه آباد، ۱۳۴۲.

ابن حسام خوسفی (۷۸۲ یا ۷۸۳- ۸۷۵): دیوان، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمدتقی سالک، انتشارات اداره کل حج و اوقاف استان خراسان، مشهد، ۱۳۶۶.

ابن نصوح (قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح‌اللَّه صفا.

ابن یمین فریومدی (۶۸۵- ۷۶۹): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتاب فروشی مروج، ۱۳۱۸.

ابوسعید ابوالخیر (؟- ۴۴۰): شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان، در قرنهای ۳، ۴ و ۵ هجری قمری، تألیف و تصحیح محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ۱۳۷۰.

ابوسعید ابوالخیر: سخنان منظوم، استاد سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۴ و همچنین استاد جلال‌الدین همایی.

اثیر اخسیکتی (۵۲۰- ۵۷۷ تا ۵۹۳): دیوان، به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، چاپ اول، انتشارات کتاب فروشی رودکی، مرداد ۱۳۳۷.

ادیبصابر ترمذی (؟- ۵۴۶): دیوان، به تصحیح محمدعلی ناصح، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

ازرقی هروی (۴۴۰- ۴۸۱): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، به سرمایه کتاب فروشی زوار، تهران، شاه‌آباد، ۱۳۶۶.

اسدی (قرن پنجم): شاعران بی‌دیوان، تألیف محمود مدبری.

اسفرنگی، سیف‌الدین (۵۸۱- ۶۶۶) دیوان، به تصحیح دکتر زبیده‌صدیقی، مولتان پاکستان.

ص:۳۶۴

اسیری لاهیجی (؟- ۹۱۲): دیوان، به اهتمام دکتر برات زنجانی، تهران، ۱۳۵۷.

امامی هروی (؟- ۶۸۶): دیوان، به کوشش همایون شهیدی، انتشارات علی اکبر علمی، ۱۳۴۳.

امیر شاهی (۷۸۴ تا ۷۸۷- ۸۵۷): دیوان، به تصحیح سعید حمیدیان، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸.

امیر علیشیرنوایی، متخلص به فانی (؟- ۹۰۶): دیوان، به سعی و اهتمام رکن‌الدین همایون فرخ، چاپ اول، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲.

انوری (۵۱۵- ۵۸۳ یا ۵۸۵): دیوان، قصاید، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، تهران، ۱۳۳۷.

انوری: دیوان، به تصحیح سعید نفیسی.

اوحدی مراغی، اوحدی اصفهانی (۶۷۳- ۷۳۸): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۰.

اهلی شیرازی (۸۵۸- ۹۴۲): دیوان، به کوشش حامد ربانی، انتشارات کتابخانه سنایی.

بابا افضل، افضل‌الدین کاشانی (۶۰۶- ۶۶۷): دیوان، به تصحیح مصطفی فیضی، حسن عاطفی، عباس بهمنیار و علی شریف.

بابا طاهر (؟- زنده ۴۴۷): دیوان، انتشارات کتاب فروشی رجبی.

بابا فغانی شیرازی (؟- ۹۲۵): دیوان به تصحیح سهیل خوانساری، کتاب فروشی اسلامیه.

بدر جاجرمی (قرن هفتم): مونس الاحرار فی دقایق الاشعار. به اهتمام میرصالح طبیبی، چاپ اتحاد، ۱۳۳۷.

بسام کورد (قرن سوم): شاعران بی‌دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، بهار ۱۳۷۰.

ص:۳۶۵

بلفرج رونی، ابوالفرج و بوالفرج رونی (؟- زنده ۴۹۰): دیوان به تصحیح پرفسور چایکین، مطبعه شوروی، ۱۳۰۴.

بوحنیفه اسکافی (نیمه دوم قرن پنجم): شاعران بی‌دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، بهار ۱۳۷۰.

جامی (۸۱۷- ۸۹۸): دیوان، ویراسته هاشم رضی ۱۳۴۱.

جامی: هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه آقا مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات سعدی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۳۶.

جامی: سبحهٔالابرار، وزارت معارف، چاپ اول، ۱۳۵۳ ه. ش.

جامی: تحفهٔالاحرار، به تصحیح فاربس فلکنر، چاپخانه ولیم واطس، لندن، ۱۲۶۵ هجری مطابق ۱۸۴۸ میلادی.

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (؟- ۵۸۸): دیوان، وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲.

جنید شیرازی (؟- زنده ۷۹۱): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، کتاب فروشی و چاپخانه مرکزی، تهران، ۱۳۲۰.

جهان خاتون (قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران، ذبیح‌اللّه صفا.

جوهریصایغ هروی (اواسط قرن پنجم): تاریخ ادبیات ایران و شاعران بی‌دیوان.

حافظ شیرازی (۷۲۶- ۷۹۱): دیوان، به تصحیح حسین پژمان، چاپخانه افست مروی.

حسن سجزی دهلوی (۶۵۳- ۷۳۸): دیوان، به اهتمام مسعود علی محوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۲.

حسن غزنوی، سید حسن غزنوی ملقب به اشرف (؟- ۵۵۵ تا ۵۵۷): دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

حسن متکلم (قرن هشتم): تاریخ ادبیات ایران.

خاقانی (۵۲۰- ۵۹۵): دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم،

ص:۳۶۶

انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۷.

خواجوی کرمانی (۶۷۹- ۷۵۳): دیوان، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، به سرمایه کتاب فروشی بارانی و محمودی.

خیالی بخاری (؟- ۸۵۰): دیوان، به تصحیح عزیز دولت‌آبادی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، شماره ۲۰، تبریز، ۱۳۵۲.

خیام، حکیم عمر خیام نیشابوری (۴۳۰ تا ۴۴۰- ۵۰۸ تا ۵۳۰): رباعیات (طربخانه)، تألیف یار احمد حسین رشیدی تبریزی، سال ۸۶۷، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی.

داعی، شاه داعی شیرازی (قرن نهم): دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی.

رشید وطواط (۴۷۶- ۵۷۳): تهران، با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی.

روح عطار: عطار شیرازی (قرن هشتم): دیوان، به کوشش احمد کرمی.

رودکی (؟- ۳۲۹ یا ۳۳۰): احوال و اشعار، ج ۲، به کوشش سعید نفیسی، کتابخانه ترقی، تهران، ۱۳۱۰.

سجزی دهلوی، حسن سجزی دهلوی (۶۵۳- ۷۳۸): دیوان، به اهتمام مسعود علی محوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۲.

سعدی شیرازی (۶۰۶- ۶۹۰ تا ۶۹۴): کلیات (گلستان، بوستان، غزلیات و قصاید) با استفاده ازنسخ تصحیح شده محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) و استاد عبدالعظیم قریب، انتشارات اقبال.

سلطان ولد، بهاءالدین محمد بلخی (۶۲۳- ۷۱۲): دیوان، با مقدمه سعید نفیسی، ناشر کتاب فروشی رودکی، خرداد، ۱۳۳۸.

سلمان ساوجی (۹۲ تا ۷۰۹- ۷۳۶): دیوان، به اهتمام منصور مشفق، با مقدمه دکتر تقی تفضلی، انتشارات بنگاه مطبوعاتیصفی علیشاه، اسفند، ۱۳۶۶.

سنایی غزنوی (حدود ۴۳۷- ۵۲۵ تا ۵۴۵): دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی.

حکیم سنایی: مثنویها، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، انتشارات

ص:۳۶۷

بابک، ۱۳۶۰.

سنایی، حدیقة الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

سوزنی سمرقندی (۴۸۷ تا ۴۸۹- ۵۶۲ تا ۵۶۹): دیوان به تصحیح دکتر ناصرالدین، شاه حسینی، انتشارات امیر کبیر، مرداد ۱۳۳۸.

سید حسن غزنوی، ملقب به اشرف (؟- ۵۵۵ تا ۵۵۷): دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

سیف‌الدین اسفرنگی (۵۸۱- ۶۶۶): دیوان، به تصحیح دکتر زبیدهصدیقی، مولتان پاکستان.

سیف فرغانی (؟- ۷۰۵ تا ۷۴۹): دیوان، به اهتمام و تصحیح ذبیح‌اللّهصفا، سه جلد، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.

شمس طبسی (؟- ۶۲۴): دیوان، به اهتمام تقی بینش، چاپ اول، چاپخانه زوار مشهد.

شمس مغربی (۷۴۹- ۸۰۹): دیوان، به تصحیح مرحوم صادق علی، به اهتمام میر طاهر، انتشارات تکیه خاکسار جلالی.

شهید بلخی (؟- ۳۲۵): شاعران بی‌دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ۱۳۷۰.

شیخ محمود شبستری (۶۸۷- ۷۲۰): مجموعه آثار، به اهتمام دکترصمد موحد، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۷۱.

ظهیر فارابی (۵۲۸ تا ۵۳۲- ۵۹۸): دیوان به اهتمام هاشم رضی، انتشارات کاوه.

عبدالواسع جبلی (؟- ۵۵۵): دیوان، دو جلد، به اهتمام ذبیح‌اللّهصفا، تهران، ۱۳۴۱.

عبید زاکانی (؟- ۷۷۱ یا ۷۷۲): دیوان، به تصحیح عباس اقبال، انتشارات مجله ارمغان، تهران، ۱۳۲۱ شمسی.

ص:۳۶۸

عثمان مختاری (۴۵۸ تا ۴۶۹- ۵۱۲ تا ۵۴۸): دیوان، به اهتمام جلال‌الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱.

عراقی (۶۱۰- ۶۸۶): کلیات، به کوشش سعید نفیسی، چاپ چهارم، انتشارات کتابخانه سنایی.

عرفی (۹۶۴- ۹۹۹): دیوان (کلیات اشعار)، به کوشش جواهری، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران.

عطار نیشابوری (۵۳۷- ۶۲۷): دیوان قصاید و ترجیعات و غزلیات به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

عطار: الهی نامه، به تصحیح هلموت ریتر، (انتشارات طوس)، استانبول، مطبعه معارف، ۱۹۴۰.

عطار: مصیبت نامه، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی، کتاب‌فروشی زوار.

عطار: خسرو نامه، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتاب فروشی زوار.

عطار: مظهر العجائب و مظهر، با تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس «عماد»، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۵.

عطار: منطق‌الطیر، به تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، چاپ سوم، تهران.

عطار: اسرار نامه، به تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین، کتاب‌فروشی زوار.

عماد فقیه کرمانی (؟- ۷۷۳): دیوان به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳۴۸.

عمعق بخاری (قرن ششم): دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی، تهران.

عنصری بلخی (۳۵۰- ۴۳۱): دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات کتابخانه سنایی، گیلان، ۱۳۴۲.

فانی، امیر علیشیرنوایی (؟- ۹۰۶): دیوان، به سعی و اهتمام رکن‌الدین همایون

ص:۳۶۹

فرخ، چاپ اول، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲.

فرخی سیستانی (۳۷۵- ۴۲۹): دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، تهران، اسفند ۱۳۳۵ خورشیدی.

فردوسی (۳۲۹- ۴۱۱): فرهنگ جامع شاهنامه، دکتر محمود زنجانی، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۷۲.

فردوسی: شاهنامه، به تصحیح سعید نفیسی و مجتبی مینوی، چاپ بروخیم.

فضولی بغدادی (قرن دهم): دیوان، با تصحیح و حواشی حسیبه مازی اوغلی، انتشارات دوستان.

فغانی، بابا فغانی شیرازی (؟- ۹۲۵): دیوان، به تصحیح سهیل خوانساری، کتاب فروشی اسلامیه.

فلکی شروانی (قرن ششم): تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر ذبیح‌اللّٰه صفا.

فیضی (۹۵۴- ۱۰۰۴): دیوان، به نظر ثانی، سید وزیر الحسن عابدی، انتشارات اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور، چاپ اول، ۱۹۶۷.

قاسم انوار (۷۵۷- ۸۳۷): کلیات، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۳۷.

قطب‌الدین بختیار کاکی (قرن هفتم): دیوان، مطبع نامی منشی کول به کشور.

قطران تبریزی (؟- ۴۶۵ یا ۴۶۶): دیوان، به اهتمام محمد نخجوانی، چاپخانه شفق، تهران، ۱۳۳۳ شمسی.

قوامی رازی (؟- حدود ۵۴۹): دیوان، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، معروف به محدث، چاپ اول، ۱۳۳۴ شمسی.

کسایی مروزی (؟- ۳۹۱): اشعار، دکتر مهدی درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، آبان ۱۳۶۴.

کمال‌الدین اسماعیل (؟- ۶۳۵): دیوان، به تصحیح دکتر حسین بحرالعلومی، تهران.

ص:۳۷۰

کمال (الدین) خجندی (؟- ۸۰۳): دیوان، به تصحیح عزیز دولت‌آبادی، انتشارات کتاب فروشی تهران، تبریز ۱۳۳۷.

لامعی گرگانی (۴۰۱ تا ۴۱۰- حدود ۴۶۰) شاعران بی‌دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ۱۳۷۰.

محتشم کاشانی (؟- ۹۹۶): دیوان، به کوشش محمد علی گرگانی، انتشارات کتاب فروشی محمودی، تهران.

محیی لاری (؟- ۹۴۳): فتوح الحرمین، به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۳.

محمد بدرالجاجرمی (؟- زنده ۷۴۱): مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، به اهتمام میرصالح طبیبی، چاپ اتحاد، ۱۳۳۷.

محمد بن مخلد سگزی (قرن سوم): شاعران بی‌دیوان، تألیف محمود مدبری.

مختاری غزنوی (۴۵۸ تا ۴۶۹ – ۵۱۲ تا ۵۴۸): دیوان، به اهتمام رکن‌الدین همایون فرخ، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، اردیبهشت ۱۳۳۶.

عثمان مختاری: دیوان، به اهتمام جلال‌الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱.

مسعود سعد سلمان (۴۳۸- ۵۱۵): دیوان، به تصحیح مرحوم رشید یاسمی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲.

منطقی رازی (؟- ۳۸۰): شاعران بی‌دیوان، تألیف محمود مدبری، چاپ اول، انتشارات یانوس، ۱۳۷۰.

منوچهری دامغانی (؟- ۴۳۲): دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار ۱۳۳۸.

مولوی، مولانا جلالدین محمد بلخی (۶۰۴- ۶۷۲): کلیات شمس، حواشی و تعلیقات از م. درویش، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، ۱۳۵۲.

ص:۳۷۱

مولوی: مثنوی، به شرح محمد تقی جعفری، شرکت سهامی انتشار.

مولوی: مثنوی، به تصحیح رینولدالین، نیکلسون، انتشارات مولا، ۱۳۶۳.

مولوی: مثنوی، به توضیح و شرح رمضانی.

مولوی: مثنوی، به توضیح و تعلیق دکتر محمد استعلامی، چاپ اول، انتشارات زوار، ۱۳۷۰ خورشیدی.

ناصر بخارایی (۷۱۰ تا ۷۲۰- ۷۹۰): دیوان، به کوشش دکتر مهدی درخشان، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، آبان ۱۳۵۳.

ناصر خسرو (۳۹۴- ۴۸۱): دیوان، مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

نظامی گنجوی (۵۳۳ تا ۵۴۰- ۵۵۹ تا ۶۰۲): دیوان، به تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، انتشارات علی‌اکبر علمی، ۱۳۶۳ و همچنین دیوان قصاید و غزلیات، به کوشش استاد سعید نفیسی، انتشارات فروغی، ۱۳۶۸.

نظامی گنجوی: مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، ۱۳۷۰ و همچنین مخزن الاسرار به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، ۱۳۶۳.

نظامی گنجوی: لیلی و مجنون، به تصحیح دکتر برات زنجانی، ۱۳۶۹.

وحشی بافقی (۹۳۹- ۹۹۱): دیوان، با مقدمه و شرح حال از استاد سعید نفیسی و حواشی از م. درویش، کتاب فروشی محمد حسن علمی، بهمن ۱۳۴۲.

وطواط، رشیدالدین (۴۷۶- ۵۷۳): دیوان، با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی.

هلالی جغتایی: (؟- ۹۳۶): دیوان، سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

هلالی جغتایی: دیوان با شاه و درویش وصفات العاشقین، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی.

همام تبریزی: (۶۳۶- ۷۱۴): دیوان، به تصحیح دکتر رشید عیوضی و همچنین به تصحیح مؤید ثابتی.

ص:۳۷۲

ص:۳۷۳

فهرست اعلام و مصطلحات

ص:۳۷۴

ص:۳۷۵

ص:۳۷۶

ص:۳۷۷

ص:۳۷۸

ص:۳۸۰

ص:۳۸۱

ص:۳۸۲

ص:۳۸۳

ص:۳۸۴

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای



WWW